

# مذهب اصالت عشق

## «اسرار عشق قرآنی»

(تأویل و تعیین عرفانی محکّمات قرآن)

## PRINCIPLE OF PURE LOVE

(جلد ہفتم)

استاد علی اکبر خانجانی

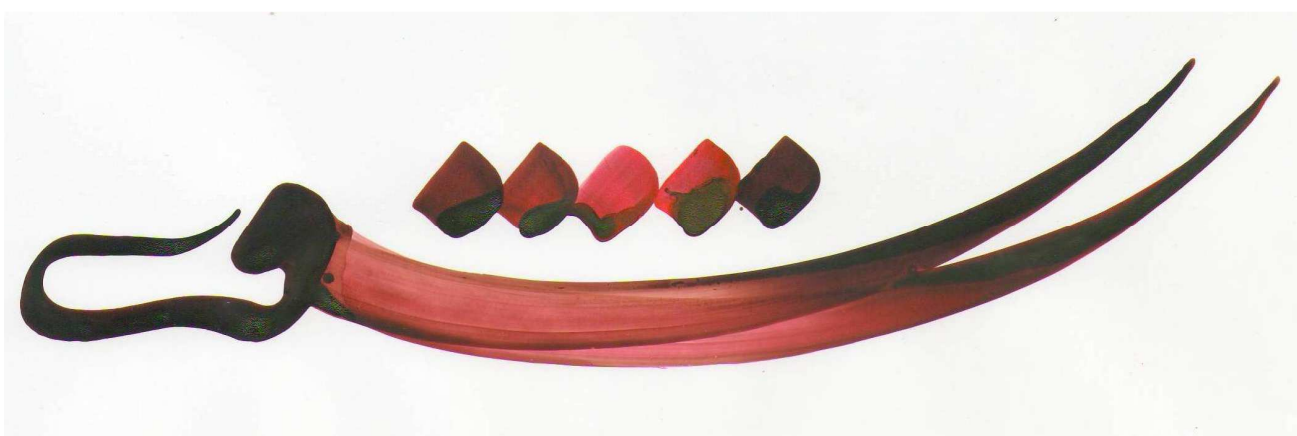
## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان کتاب : مذهب اصالت عشق (جلد ہفتم)

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف : اردیبهشت ۱۳۹۱

تعداد صفحه : ۲۰۶



عشق شمشیر است آنهم با دوسر  
یک سرش بر خود زند یک سر دگر

ع.خ

## قرآن عشق

تا نیایی مست و آویزان عشق  
چون شود میخانه‌ای برخوان یار  
تا که دربانش شود فرزانه‌ای  
ای رفیقان عدوی با کتاب  
یا که باید مرده یا دیوانه‌ای  
یار ما راضی و تازی آمده  
رومی و چینی نداند کار ما  
ما که خود هم مست و فرزانه بودیم  
نیست کفّری جز طریق هر دوئی  
در طریق عشق شیطان شد مرید  
چون شدی پاک و عزیز و سینه چاک  
هر که را یارم شود عاشق بر او  
عشقبازی اولش جانبازی است  
گر نمی بینی تو جانی در جهان  
عاشقان از کفر مطلق آمدند  
این چنین مطلق چو یارم آمده  
جز من و عشق و خدای عاشقان  
چونکه جز دلدادگی کاری نبود  
چونکه تیغم بر شود بر ناکسان  
چونکه کافر کشته شد از تیغ ما  
بعد این حمام خون ذوالفقار  
ساده و ستار بودیم بهر حق  
جمله روشنفکر و فیلسوف و فقیه  
عاقبت گردد جهان از عاشقان  
فوز اکبر بهر آنکس آمده  
از فنا جویان بجو اسرار حق  
ای مریض لاعلاج شهر فسق  
نان عاشق جان و نورست و شفاست  
بس شقی و جاهل و بی عصمت است  
عاشقش دربان عرش دل شده  
جز منافق رستگار از آتشند  
این لجن از عشق مطلق سر زده  
صورت عشق است بر این آدمی

کی شوی گریونه گردان عشق  
می شود دیوانه‌ای دربان عشق  
واصل آیند جمله مستان عشق  
هیچ حسایی نیست در دیوان عشق  
تا بگیرد علم و روح از خان عشق  
شو رضا در تازی ایران عشق  
در میان آ تا شوی دستان عشق  
راه ما را بست بر رضوان عشق  
نیست ایمانی بجز وجدان عشق  
خادمی درمانده است شیطان عشق  
همچو یوسف می شوی زندان عشق  
می کشد وانگه کند سلطان عشق  
کی بخوانی غایت و پایان عشق  
جان عالم گشته است قربان عشق  
شد جنون نابشان ایمان عشق  
کس نمی آید درین میدان عشق  
اندرین دوران نیامد آن عشق  
هر چه بادا باد با خاقان عشق  
می زند برگردن کفران عشق  
جمله امراضش شود درمان عشق  
جمله عالم می شوند خندان عشق  
جمله صدیقین شوند رندان عشق  
مرده پولادی سندان عشق  
می شود پیدا دل قرآن عشق  
گشته پاک و بی خود و عریان عشق  
عالم هستی شده تاوان عشق  
جان بده در محضر جانان عشق  
رو بجو یک لقمه‌ای از نان عشق  
آنکه شک آورده در پیمان عشق  
می زند گردن همه دزدان عشق  
مردم بی غیرت و خویشان عشق  
تا شود این سانی از انسان عشق  
چشم و ابرو و لب و دندان عشق

سر بنه سامان بسوزان ای بشر  
تا ضرورتها نسوزی در میان  
از خرابات دو عالم برزند  
حزن دین پایان پذیرد بهر دوست  
چون دو عاشق کامل و واصل شوند  
عاشق سوم قیامت ها کند  
چون سه آمد چهارمین هم در پی است  
ششمین یارست کن راه میرسد  
ز آنچه هستی، نیستی در نزد دوست  
ناگهان آئی گرفتار از غضب  
تا بگوئی این منم رسوا شوی  
آنکه حق دوستی را ضایع کرد  
همچو مومی باش اندر دست دوست  
چونکه خاک آئی به پیش پای یار  
این، این تر ؛ آن، آن تر می شود  
سخت جویان در نیابند سر یار  
شوخ چشمان جهان طوفانی اند  
نان مردم کن رها و رو بجوی  
شیر مادر را رها کن ای پسر  
گر نه ای شمع شبستان وصال  
گر رهائی خواهی از جور و بلا  
چهار فصل طبع عالم را ببین  
گر نیایی عاشقان را سینه چاک  
دل بده تا دلبری عادل شوی  
جمله یاران گر به فسق اندر شدند  
گاهگاهی مرده ای خیزد ز مهر  
آنکه اندر وصل یارش کاملست  
عالم هستی خم تخمیر ماست  
چونکه اندر عشق آئی بی حساب  
شکر یاران مطلق و ناممکنست  
در ره دلداگی منت منه  
چون رهاسازی همه فرهنگ فسق  
پس کجا و کی رها کن جان من  
هان! صبور و آمی و خاموش باش  
قاب قوسین است و معراج لقا  
دین عاشق گردن عالم شکست  
نور دلبری کی عیان آید ز دل  
هر نفس جان کندن و نامردن است  
در جوانی گر نهی سر بهر دوست  
چونکه وقت وصل آید هر سحر  
پیچ و تاب زلف یاران سهل نیست

تا به دست آری سروسامان عشق  
کی ضرورت می شود امکان عشق  
آفتاب دولت تابان عشق  
انبیاء و اولیاء رقصان عشق  
ناگهان در میزند رهبان عشق  
این مثلث می شود ارکان عشق  
پنجمینش می شود سبحان عشق  
تا بسازد محفل هفت خوان عشق  
ز آنچه نیستی، هستی از برهان عشق  
گر ندانی قدر این رحمان عشق  
چونکه مرزی نیست بر عمان عشق  
آید اندر دوزخ سوزان عشق  
تا شوی الماس جاویدان عشق  
می شوی آئینه عرفان عشق  
از نم رحمانی باران عشق  
جمله اسرار آید از آسان عشق  
چونکه دیده شوخی طوفان عشق  
لقمه ای نان و نمک بر خوان عشق  
نوش کن شیری تو از پستان عشق  
پس بشو آئینه و شمعان عشق  
سینه را کن چاک بر پیکان عشق  
حشر و نشر محفل یاران عشق  
وای تو از نعره شیران عشق  
پس کتاب این است و آن میزان عشق  
لکه ای هر گز نشد دامان عشق  
مابقی هم جمله گورستان عشق  
می شود هفتخوان نردبان عشق  
آسمان هم درب این خمخان عشق  
روضه رضوان شود امکان عشق  
کس بجا ناورده است شکران عشق  
قاتل من بوده است منان عشق  
میرسد آن جنت هستان عشق  
هیچکس ناگفته است آرمان عشق  
تا نگردي موسی عمران عشق  
آن دو طاق ابرو و چشمان عشق  
وای از معشوقه دیان عشق  
تا نگردد دل همه ویران عشق  
زندگی در سیره خصمان عشق  
می شوی دردانه پیران عشق  
دم به دم در می زند دربان عشق  
سهل باشد گر شوی پیچان عشق

ریشه دل را بجونی ریش دل  
 یا میا در عاشقی یا کامل آ  
 عاشقی کاری عیار و واحدست  
 در دو عالم شد ذلیل و روسیه  
 سرمه چشم است و تظہیر دل است  
 گفت: ادب باشد همه آئین مهر  
 جمله عالم شد حرام بر عاشقی  
 عاشقان جاری بجان عالمند  
 وای بر تو گر شوی دزد دلت  
 آنکه در دین خالص و بی خویش شد  
 آب حیوان مرده می گردد ز عمر  
 جمله مردم گشته سرگردان "من"  
 جز به آنکه مرده است بر حق دوست  
 شش دانگ جان و دل را کن صله  
 وارث چون و چرا عاشق نبود  
 قیل و قال مردمان را کن رها  
 عالم و آدم بود میهمان ما  
 کز مروشک را بر انداز از میان  
 نا امید هر دو عالم می شوی  
 شیر باش و میر باش و کودکی  
 نازنینان، ناز کمتر می خزند  
 مستمرا خود گذشتن پیشه کن  
 بهر آن شهباز قاف آسمان  
 گر به خمر و بنگ و افیون سر نهی  
 ما به جرم دوستی زندان شدیم  
 این منافق سیرتان سربار دین  
 چون وصال آید همه اندر شرر  
 یا بیاور بیست و یک بر روی بیست  
 آنکه گوید "پس" ندارد به پیش  
 جمله مردم خادمان عاشقند  
 گر تترسی از حیا و لطف دوست  
 چون خماری پیشه کردی بهر یار  
 علت بی علتی را کن نظر  
 آنکه لطف یار را گردن نهاد  
 مکر و سحر و فوت و فن را و اگذار  
 گر شوی هم ساز و هم طنز ما  
 یا بسوی مثنوی اندر حضور  
 دائما در صلح شو با قهر دوست  
 آدم اسرار عیان است ای رفیق  
 یا صبوری پیشه کن با آینه  
 شعر ما نی استعاره نی مثل

ریش دل را بند به دل ریشان عشق  
 کل هستت را نما جولان عشق  
 مابقی فسق و همه خسران عشق  
 هر که بازی کرده با عنوان عشق  
 اشکهای چشم مظلومان عشق  
 آخرین چوپان مدهوشان عشق  
 کو شکی دارد به حق جان عشق  
 جمله عالم مرده جز جریان عشق  
 عاقبت رسوا شوند موشان عشق  
 جام جم گردد به مه رویان عشق  
 زنده ای در آب جاویدان عشق  
 "من" شده میبوت و سرگردان عشق  
 مابقی هم مرده و نادان عشق  
 ورنه باشی اهل ناکامان عشق  
 عاشقانش وارث شکران عشق  
 باش شمع شهر خاموشان عشق  
 ما همه شرمند میهمان عشق  
 شو چو گوئی رهرو چوگان عشق  
 چون رسی بر حیل بطلان عشق  
 آفتاب روضه خامان عشق  
 ناز کمتر کن بر نازان عشق  
 جمله نابودند خودکامان عشق  
 دانه ای ده بهر این مرغان عشق  
 خارجی از اهل درویشان عشق  
 پس بخوان اسرار جانبازان عشق  
 فاسقان هم جمله سرباران عشق  
 تن بیاید داد در هجران عشق  
 یا مرو سوی قمار بازان عشق  
 "پس" رها کن پیش تا الان عشق  
 کینه کمتر کن به طراران عشق  
 می شوی مجبور جباران عشق  
 میرسی در بار خماران عشق  
 تا بدانی منطق شاهان عشق  
 میرهد از تیغ سلاخان عشق  
 علم و فن دریوزه مردان عشق  
 متی شو نزد طننازان عشق  
 یا ظهوری با غرلسازان عشق  
 ورنه مغلوبی به قهاران عشق  
 پس بترس از لطف ستاران عشق  
 یا برو در سمت شیادان عشق  
 نیست شعر و بلکه هست باران عشق

گشته هر بیتی بیان آیه‌ای  
 سر ببازد عاشق آزاد کوه  
 زهرنوش و خاموش و سرپوش شو  
 عاشقان در هر دو عالم ایمنند  
 واقعیت‌ها همه نابوده‌اند  
 سنت اصحاب کهف شد عاشقی  
 عاشقانند اهل کار و بار دین  
 جمله تلخی‌ها شود چون انگبین  
 آدمی از بهر این عشق آمده  
 ناگهان ساقط به قهر اسفلی  
 در ره دل استخاره کافر است  
 گر خیال وصل داری در دلت  
 آنکه خود نیم بوسه‌ای دارد زیار  
 گر بود کوهی گناه آدمی  
 عاشقانند مظهر لطف خدا  
 گر بدست آری دل عاشق و شی  
 قلب عاشق ظرف علم غیب اوست  
 درس تقوا در نماز و روزه نیست  
 چون نمازش عشق و رزی با خداست  
 آن زناکاران بر درگاه ذکر  
 گر نباشد عاشقی بر روی خاک  
 فارغست از هر دعا و مدعا  
 خان هستی شد به جانش هر کسی  
 هر که با این خان جانش شد عدو

آیه‌ای از مطلع قرآن عشق  
 زینهمه افغان شهروندان عشق  
 این شریعت آمد از سلمان عشق  
 حافظ یاران بود ثعبان عشق  
 جاودانه آمده رمان عشق  
 چون به غارست سلسله چنبران عشق  
 مابقی هم جمله الافان عشق  
 چون چشی یک قطره از قطران عشق  
 نیست آدم آنکه کرد کتمان عشق  
 چون رها سازی دمی ریمان عشق  
 امتحانها می‌کنند ز اغان عشق  
 واصل آئی بر لب فرقان عشق  
 تا ابد وصل است از هجران عشق  
 ذوب می‌گردد به آشدان عشق  
 پس برو در محضر غفران عشق  
 راضی می‌آید ز قو یزدان عشق  
 علم و اخبار آمده حیران عشق  
 هست اندر دامن پاکان عشق  
 وای بر آن زانی دکان عشق  
 در فغان افتاده از دخان عشق  
 خاک می‌میرد زیخندان عشق  
 آنکه شد در دولت سلطان عشق  
 کامده در محضر خانجان عشق  
 می‌شود خصم خود و داغان عشق

ع.خ

## بسم الله الأحبّ الحاكمين

۱- بدان که احکام الهی که کمالش در شریعت محمدی متجلی شده است تماماً احکام عشق و حقوق عشق و غیرت عشق و راه و رسم رسیدن به معرفت درباره حضرت عشق است. پس آنکه شریعت الهی را منکر است ضد عشق است یعنی ضد خداست یعنی ضد حیات و هستی الهی خویشستن است و نمی خواهد آدم و خلیفه خدا باشد.

۲- در این جلد هفتم از رساله عشق به یاری حق قرار داریم که حقیقت عشق را در بطن شریعت الهی آشکار سازیم.

۳- شریعت، جمال دین است همانطور که محمد ص، جمال رحمت مطلقه پروردگار است. پس شریعت محمدی همان راه و رسم و احکام و حقوق و آداب رسیدن به رحمت مطلقه خدا یعنی عشق است که کمال این حصول همان وصول جمال محمدی است که جمال رحمت مطلقه خدا یعنی جمال عشق است. اینست که متقین به قرّة العین می رسند<sup>۱</sup> که همان نور دیدن جمال عشق است. پس تا متقی و پاک نشوی جمال عشق را نمی بینی و تا جمال عشق را نبینی به جمال عشق صاحب جمال نمی شوی. یعنی چون دل پاک شود نورش در صورت فرد متقی پیدا می شود و این نور جمال محمد است که نور تقواست. زیرا هر سیرتی در عالم وجود دارای صورتی است و صورت تقوا در حد کمالش همان صورت محمدی است. چرا که محمد ص به غایت فردیت یعنی پاکی رسید و از غیر پاک شد. و تقوا یعنی پاک شدن دل از غیر خدا!

۴- تو برآستی هیچ کس مخصوصاً یکی از افراد خانواده ات را نمی پرستی و بلکه قلباً منزجری بلکه تظاهر به پرستش می کنی تا طرف مقابلت را به پرستش خود واداری. او هم با تو همین کار را می کند و درست آنگاه که هر کدام احساس کردید که موفق شده اید با بهانه ای حقیقت رسوا می شود و عداوت آغاز می گردد.

۵- نژادپرستی یعنی عورت پرستی. پس اگر اشد شهوتبارگی افسار گسیخته و جنون آمیز را در شدیدترین نژادپرستان می بینی حیرت مکن! نژادپرستان جز عورت خود نیستند! و اینست که اساس و محور دین خدا نبرد با نژادپرستی است که جز شیطان ایدئولوژی ندارد. و آخرین حربه شیطان و مکر عظیمش تبدیل دین و احکام شریعت به دهرزدگی و عصری گری و تاریخ پرستی و سنت پرستی است که در عمل همان فورمالیزم تاریخی- نژادی می باشد که عین شریعت پرستی می گردد. و این شریعت ابلیسی در عین حال که عورت پرست و و پورنوگرافیزم است این فساد را در لباس حجاب و شرع پنهان می دارد و آنرا تقدیس می کند و کل شریعت را فقط حراست از بند تنبان زن می داند. این شریعت به طرز منافقانه ای همان فمینیزم است که در جهان کفر آشکار شده است. این همان عورت زنانه است که سلطنت تاریخی اش آشکار شده است که در این ظهور به پایان عمر خود نزدیک می شود که انهدام عورت و تولید مثل و نژاد است و ظهور جمال نژادی انسان!

۶- هدف کل خلقت عالم همانا پیدایش انسان نژادی از بطن نژاد است یا تبدیل نژاد به نژاد! و این یعنی تبدیل ماده به معنا و عدم به وجود و تبدیل ظلمت به نور! تبدیل عدم وجود نما به وجود عدم نما!

۷- احساس کافران در رابطه با مردان خدا که به نور نژادی وجود رسیده اند عین حس نابودی است و به همین دلیل تاب همنشینی با آنان را ندارند. درست به همین دلیل بواسطه تجربه موت های اراده است که می توان به قدرت معرفت حق رسید. این همان رهایی از صفات و الحاق به ذات احدی است. زیرا در نزد عامه مردمان احساس وجود جز از طریق

<sup>۱</sup> «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ يَكُونُوا يَغْمُرُونَ» سجده، ۱۷: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» فرقان، ۷۴.



صفات ممکن نیست. و مرد حق بی صفت است هر چند که در قلمرو ظهور حق مظهر اشد صفات خدا می شود ولی در وضعیت عادی گویی که نیست همچون دریائی کاملاً آرام و بی موج.

۸- ولی انسان کافر بلاوقفه مشغول اثبات صفاتی از خویشتن است و در غایت هر تلاشی هم به پوچی و شکست می رسد.

۹- احکام شرع و فضائل اخلاقی تلاش برای خوب بودن و مصلح شدن به صفات نیکوست ولی هرچه این تلاش جدی تر و صادقانه تر و شدیدتر می شود موفقیت کمتری حاصل می آید تا فرد مؤمن به پوچی و نیستی و بی ارادگی و بی صفتی خود واقف شود و تصدیق کند و این همان آستانه رسیدن به امام است که مظهر اراده و هستی حق است و حرکت به سوی او.

۱۰- «خداوند عالم و آدم را آفرید و سپس به سوی خویش فراخواند»<sup>۱</sup> قرآن- «خداوند نیکی و بدی را در آدمی نهاد تا او را بیازماید»<sup>۲</sup> قرآن- نیکی و بدی دو راه رجعت و عودت بسوی خداست: راه تقوا و توبه و عمل صالح و بهشت و راه جبر و جهل و ظلمت و جهنم: راه ایمان و کفر! و اما راه سوم و برتری هم هست که همان راه عشق عرفانی و صراط مستقیم است. که میانبر می باشد که راه رضوان است که از میانه بهشت و دوزخ می گذرد که همان پل اعراف و راه عارفان است که راه معرفت نفس می باشد که بی وجود عارفی واصل ممکن نمی آید که راه فراسوی نیک و بد است و اطاعت بی چون و چرا. زیرا هر چون و چرانی به واسطه خیر و شر به محک می خورد ولی این راه یگانگی است.

۱۱- «پس هر آن خواهیم پرسید از آنان که رسولانمان بسویشان رفتند و نیز از خود رسولان. پس هر آن به علم خود رسولان را می خوانیم و ما هرگز غایب نبوده ایم»<sup>۳</sup> اعراف ۷-۶

یعنی رسولان محمدی در آخرالزمان و نیز مؤمنانی که مخاطب این رسولانند بلاوقفه تحت الشعاع نور هدایت حق و بیداری دل و مسئولیت عقل و معرفت خود قرار دارند و دائماً با خود روبرویند زیرا در وادی معرفت نفس و سیر باطن قرار دارند و بسوی ذات در جریانند و این رویارویی و حرکت و مسئولیت و سیر الی الله تحت پرتو علم الهی انجام می شود و تماماً خردمندانه و با نور حکمت و معرفت است تا عرصه لقاءالله. «ما هرگز غایب نبوده ایم»<sup>۴</sup> یعنی این رسولان به همراه مؤمنان و مریدان در آستانه دیدار حق قرار دارند و غیب الغیوب از چشمشان غایب نیست و این وادی کشف و شهود است پس وادی عشق است و این دیدار برای رسولان حق از جنس معراج آسمانی است و در مؤمنان هم از لقای جمال رسول است که البته کمال این رویارویی رسول و مؤمن از نوع رابطه محمد و علی یا مولوی و شمس است.

۱۲- پس پر واضح است که رسولان آخرالزمان و مؤمنانشان بایستی دائم الصلوة و دائم الذکر و دائم المراقبه باشند و دائماً در حال رشد و تعالی عرفانی بسر برند و زندگیشان را وقف دین خالص و احیای آن سازند. اینان به همراه رسولان خود مقیم جنات نعیم پروردگارند.

۱۳- ولی اگر این مریدان در ارتباط با رسول خود از رسالت عرفانی و دینی خود غافل شده و مبتلای به دنیا شوند و خاصه به نژادپرستی روی کنند تحت الشعاع نور حق و علم و محبت الهی در اندک مدتی تبدیل به دد و دیو می شوند و یهودا و ابن ملجم بیار می آید و بلکه عین ابلیس شده و از درگاه حق طرد و لعن گشته و در درک اسفل ساقط می شوند و مشغول به رسالت ابلیسی خود یعنی ره زنی می گردند و مؤمنان را به نفاق می کشانند.

<sup>۱</sup> «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» الروم، ۲۷.

<sup>۲</sup> «فَاللَّيْلِ فَجُوزَهَا وَ تَقْوَاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا \* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» شمس، ۱۰-۸.

<sup>۳</sup> «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ \* فَلَنَقْضُنَّ عَلَيْهِمْ يَعْلَمُ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ» اعراف، ۶-۷.

<sup>۴</sup> اعراف، ۷.

۱۴- فرد مشرك تحت الشعاع جنات نعيم امامش بسرعت تبديل به ديو مي شود يعني كفر و شرك و نفاق بهر اندازه اندك كه باشد در بهشت كه سيطره نور خداست بسرعت رشد مي كند و ره صد ساله را مي پيماید همانطور كه عشق و ارادت و خدمت و عبوديت و معرفت.

۱۵- در سيطره حياتي بهشت عرفاني حق لحظه اي هم نبايد از فكر و ذكر و عبوديت ايستاد. همانطور كه امام صادق ع مي فرمايد اگر لحظه اي معرفت در ما متوقف شود بكلي نابود مي شود. بدان! ولي براي مريدان كافيست كه اتصال قلبي و رحي با امام خود داشته باشند بواسطه اطاعت بي چون و چرا و خدمت.

۱۶- «همه مردمان بر جهنم وارد مي شوند و فقط اهل تقوا از آن رهاني مي يابند...»<sup>۱</sup> قرآن- اهل تقوا كساني هستند كه دل به ديدار الهي دارند و لذا دل به زرق و برق و شهوات دوزخي نمي دهند و بالاخره به همراه فرستاده الهي كه به دوزخ فرستاده مي شود تا عده اي را به بيرون هدايت كند نجات مي يابند. و اين نجات و خروج از جهنم نيز تماماً واقعه اي معرفتي است يعني آدمي بايستي جهنم بودن جهنم را فهم و باور كند تا از آن خارج گردد و اين خروجي باطني است يعني جريان پاك شدن نفس از بستگي ها و آلودگيها و اعتيادهاي جهنمي است. و بدان كه هيچكس بخودي خود راه خروج از جهنم را نمي يابد و توان خروج از آن ندارد اين خروج در همه جاي قرآن واقعه ايمان و هجرت به همراه رسول است يعني خروج از سيطره نژاد مي باشد كه همان قلمرو دهريت و زمانيت و تاريخ است « اين دهر است كه ما را هلاك کرده است »<sup>۲</sup> قرآن- و در قلمرو نژادپرستي و دوزخ همه هلاك شده اند. «مردگانند مپندار كه زندگانند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۱۷- در قلمرو دوزخ نژاد تمام جسم و دل و روان در هم كوبيده شده و مچاله گشته است و حتي غرايز حيواني فلج و بيمارست و وجود در قحطي محض بسر مي برد.

۱۸- پس بدان كه هجرت و خروج از نژاد نخستين گام براي خروج از جهنم و هلاكت و فلاكت است و تنها زمينه اجرائي توبه مي باشد. و جز اين توبه اي ممكن نيست الا اينكه فقط انديشه و عمل گناهان مستمراً پيچيده تر شده و فرد ديوانه تر و نسيان زده تر مي شود تا اصلاً نفس گناه و بلكه اعمال خود را هم نبيند. و لذا پس از خروج از دوزخ نژاد فقط بواسطه ذكر و معرفت نفس مي توان حافظه را زنده ساخت و گناهان و تباهي و مظالم را به ياد آورد و توبه كرد. و آدمي در اين جريان بارها و بارها از خجالت مي ميرد و اين موت اراده ارکان توبه است و جز اين توبه اي نيست.

۱۹- بدان كه گناه، وجدان و دل را مي كشد و روان را از جريان ساقط مي سازد و انديشه فسيل مي گردد و حافظه فلج شده و از كار مي ايستد. و فرد در حال مدهوشي كامل غرق در گناه است تا آنجا كه گناه تبديل به اعتياد مي شود و ترك گناه از ترك هروئين شاقه تر مي گردد.

۲۰- آدمي در حال ارتكاب گناه بطور اتوماتيك هوش و وجدان و احساس خود را از كار مي اندازد و اين عمل بواسطه توجيهاتي كه شيطان در اختيار مي نهد انجام مي شود و گاه عمل گناه افتخار و ايثارگرانه هم مي شود و فرد مفسد خود را ايثارگري بزرگ مي داند.

۲۱- و لذا مؤمن اگر در واقعه صلوة بر دل امامش وارد نشود و مقيم در جنت وجودش نگردد و دل خود را بواسطه اطاعت و خدمت، جايگاه امام خود نسازد و خلافت واقع نگردد در اين آخرالزمان حاكميت مطلقه ابليس هيچ راه توبه و مصونيت از گناه و ستم و جبر و فسق و جنون و جنایت ندارد.

<sup>۱</sup> «و إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتًّا مَقْضِيًّا \* ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا » مريم، ۷۱-۷۲.

<sup>۲</sup> «و قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُلْكُنَا إِلَّا اللَّهُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ » جاثية، ۲۴. «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً » انسان، ۱.

<sup>۳</sup> «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَكَّانُ يَتَعَوَّنَ» نحل، ۲۱.

۲۲- این بدان که خروج از نژاد اگر به امر امام و بسوی او به قصد تقرب الی الله و توبه و اصلاح اعمال و سرنوشت نباشد به فساد دو صد چندان شدیدتر منجر می شود.

۲۳- آدم نژادپرست و اسیر دهریت نفس حتی دوستان و فاسقان و بلکه همسر خود را بطور آگاه یا ناآگاه از روی مدل و هویت یکی از بستگان درجه اول خود انتخاب می کند مثل مادر و پدر و برادر و خواهر یا عمو و دانی و خاله و... و سپس باز بطور آگاه و ناآگاه تلاش می کند تا سلطه پذیری و مظلومیت خود در نژادش را در این روابط خارج از نژادی جبران نماید.

۲۴- یکی از این نجات یافتگان دوزخ نژاد در عرصه معرفت نفس خود اعتراف می کرد که در خانواده ای شدیداً مادرسالار زندگی می کرده و او هم فاسق خودش را بتدریج عین مادرش یافته است به لحاظ خلق و خوی و شخصیت و ادا و اطوار. یعنی نه اینکه لزوماً بر اساس چنین قیاسی انتخاب کرده بلکه در طول ارتباطش این حقیقت تلخ را کشف کرده است با اینکه فاسقش مرد بوده ولی مردی همچون مادرش بوده است: جاه طلب، فرصت طلب، زورگو، بخیل، رذل، شهوتباره، خائن، بیوفا و... و پس از چند سال تلاش جهت مسلط شدن بر اراده فاسقش بناگاه دیده که برده فاسقش شده است درست همانطور که برده مادرش بوده است و برای فرار از ظلم نژادش در جامعه به دام مردی عین مادرش افتاده است. در این عبرت بسیار بیندیش که در جامعه ای نژادپرست هیچ مفرّ صرفاً جغرافیائی و اقتصادی و سیاسی وجود ندارد.

۲۵- چه بسا مردانی که زن خود را بر اساس شخصیت مادر خود انتخاب می کنند دانسته یا نادانسته. این بدان معناست که راه نجات از ستم و کفر نژادپرستی فقط خروج از نژاد و پناه بردن به دانشگاه و اشتغال و امثالهم نیست.

۲۶- اگر می بینی که اکثریت مردان عصر ما زن- ذلیل و زنان هم ضد مردند پس بدان که نژادپرستی در عصر ما در اوج خود بسر می برد که فمینیسم فلسفه جهانی آن است که فلسفه اصالت شقاوت و ستم و سلطه عورت است.

۲۷- در قلمرو عواطف درون نژادی هر کجا که عاطفه ای شدیدتر و به اصطلاح عاشقانه تر و صمیمی تر در میان است شقاوت و بخل و سلطه گری عمیق تری پنهان است تا آنجا که پدر خصم پسر می شود و مادر هووی خوئی دختر می گردد و خواهر دشمن قسم خورده خواهر و... که به بهانه ای قیامتش برپا می شود. در اینجا آنکه محبوبتر است عدوتر است. و کارخانه دائمی این عداوت خونین همان زناشویی است.

۲۸- مردی موفق تعریف می کرد که زنش دچار افسردگی بود از جمله افسردگی جنسی. ولی هر گاه در امر تجارت و سیاست و سلامتش دچار اختلال می شد زنش بهبود می یافت. و او این حقیقت تلخ را باور نمی کرد تا زمانی که سخته کرد و بناگاه دید که زنش به اوج شادی و عیش رسید و بیماریش بکلی شفا یافت و... این معضله تقریباً همه مردان متأهل است بخصوص مردان عاشقتر!

۲۹- فرهنگ نژادپرستی از منظر دین و تقوا و اخلاق، عرصه لابیگری و نان قرص دادنهای متقابل و چاپلوسی ها و قربون صدقه رفتن ها و تسامح و تساهلی فزاینده است زیرا فقط از کیسه تقوا و عقل و وجدان و وظیفه و حق است که همه اینار می کنند و خود را فدائی دیگر اعضای خانواده می دانند و سرپوش گذاشتن بر خلافکاریها و فسق و فجور یکدیگر! اینست که نژادپرستی و آزادیخواهی لیبرالی و برابریهای مالیخولیائی دوشادوش یکدیگر می بالند. اینست که اندرون شبکه های نژادپرستی شدیداً گندیده است و از بیرون برق می زند و غرق تظاهر و خوشبختی و افتخار است.

۳۰- داغ فراق مؤمنانی که تحت رسالت و ولایت مردان خدا قرار دارند و از میانه راه بسوی شیطان می روند این مردان را بسوی خدایشان به دیدار می برد به چشم دلی که به مستی جام فراق گشوده شده است جامی که همان دل است و شرابش خون دل است و عکس رخ یار در این پیاله می دیدار می شود و این دیدار در جهان برون درک شده و به چشم

سر هم مشاهده می گردد. پس عشق اولیای حق به مردمان است که آنانرا به دیدار خدا می برد، حرص و اصرار و بلاجویی و محنت کشی برای هدایت مردم.

۳۱- می گویند که مگر عرصه دین و معرفت و واقعیت لامتناهی جهان، سوژه ای جز عشق آدم- حوایی ندارد که محور همه آثار شماسست؟ برخی هم می گویند که شما خود خواسته یا ناخواسته بانی یک فمینیسم اسلامی-عرفانی هستید. برخی هم گویند که شما عشق را چنان مطلق کرده اید که اصلاً ناممکن و دست نیافتنی است و شرّ ناخالصی عشق آنقدر است که آدمی بکلی از خیرش می گذرد و عشق را طلاق می دهد و غرق در مادیت دنیا می شود. و برخی هم می گویند یعنی در طی این چهارده قرن و هزاران سال تاریخ مذاهب هیچکس حقیقت دین و اسلام و عرفان را فهم نکرده است و فقط شما به اسرار انسان پی برده اید؟

۳۲- دین، امر خداست که از ازلیت اعلی العلیین در سمت درک اسفل السافلین در حال نزول است که در آخرالزمان به کف نفس اسفل السافلینی بشر رسیده است و اسفل السافلین و اعلی العلیین نفس انسان را بهم رسانیده است و اول و آخر را یکی نموده است و آثار ما بیان این یگانگی است. و این همان نزول کتاب است که در هر دوره ای مستمراً به قلب انسان نزدیکتر می شود و حقایق و اسرار خلقت را در واقعیت جاری زندگی انسان آشکارتر می سازد که کمالاتش قیامت کبراست. در جریان این نزول، حقیقت و واقعیت مستمراً بهم نزدیکتر می شود یعنی خیر و شر، ماده و معنا، باطن و ظاهر، و بود و نبود بسوی یگانگی می روند و نه همسانی! و بدان که ابلیسی لطیف تر و عرفانی تر از همسانی نیک و بد، نیست. و خود عارف واصل جمال کمال این یگانگی است که در نقطه مقابل همسانی ابلیسی قرار دارد و لذا جز در تبعیت بی چون و چرا از امام نمی توان از فریب و وسوسه همسانی ابلیسی نجات یافت.

۳۳- انسان بمیزانی که میل اطاعت از منشأ ایمان و روح خود (امام) را ندارد به مکاری ابلیسی و به عمد بسوی همسان سازی کفر و ایمان و حق و باطل و عشق و فسق می رود و کل قدرت روحانی یافته از امامش را صرف بولهوسی و بی تقوایی نموده و در اندک مدتی یک دیو مجسم می شود تحت عنوان عارف!

۳۴- بدان که عالم وجود، سلسله مراتب ولایت و اطاعت از خداست که نور وجود است پس هرگز در هیچ مرتبه ای از علم و ایمان و عرفان هم بی نیاز از اطاعت از مافوق معنوی خود نیستی همتاطور که بی نیاز از وجود نیستی!

۳۵- عرفان در یک کلمه یعنی: دین خدا را فهم کن! چرا علم و معرفت در حق معارف دینی و احکام شرعی و فضایل اخلاقی در اکثر آدمها منجر به کفری افتخارآمیز می شود؟ یعنی همین عرفان بازاری قدیم و جدید که تقدیس فساد و ظلم است!

۳۶- گویی آدمی نفساً در قلمرو دین میل به تجاهل و خرافه و نفهمی دارد و اصلاً خدا و دین به مثابه مفرّ او از تعقل و معرفت است و لذا سراسر تاریکی و ظلمت است و «خدا» عنوانی است که همه جهالت‌هایش را می پوشاند و از چشمش پنهان می دارد. در عصر ما «عشق» هم بر جای واژه «خدا» قرار گرفته و همان کار را به روش مدرن انجام می دهد و همه جنون و فسق بشری را پوشش داده و توجیه و تقدیس می کند. و بیهوده نبوده از قدیم تاکنون علمای دینی با واژه عرفان و عشق مشکل داشته و آنرا ضد دین می دانسته اند. زیرا صورت بیرونی کاربرد این دو واژه را در نزد پیروانش جز لامذهبی نمی دیده اند.

۳۷- تبدیل سینات به حسنات که در قرآن مذکور است<sup>۱</sup> در حیات دنیا واقعه ای است که در وجود یک گناهکار در رابطه با پیرش محقق می شود و او اگر اطاعت نکند و به معرفت توحیدی در باب این واقعه حیرت آور نرسد که اصل کرامت وجودی پیر است به این باور ابلیسی می رسد که پس همه گناهان گذشته ام برحق و درست بوده است زیرا که اینک

<sup>۱</sup> «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُتَبَّلُّ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» فرقان، ۷۰.

تبدیل به نور ایمان و محبت و عزت نفس و سلامت شده است. این از ارکان ابلیسی همسان سازی کفر و ایمان و عشق و فسق در کسی است که در رابطه با امامش اطاعت بی چون و چرا ندارد.

۳۸- «رنگین کردن سجاده به می» به امر پیر طریقت دال بر این حقیقت است که بی امام کافر است و نماز فرد بی امام کارخانه تولید اشد ظلم و فسق اوست و اطاعت از امام حتی در امر به فسق هم منجر به پاک شدن از آن فسق می شود. عدم درک این حق اساس همسان سازی ارزشهای حق و باطل در نزد عرفانهای دجالی است که مذاهب اصالت بولهبوسی است تحت عنوان عشق و عرفان!

۳۹- اعتراض ملائک به مقام خلافت الهی آدم بدلیل سابقه شقاوت و ظلم و خونریزی شجره و نژاد آدم بود که بر روی زمین می زیستند و خداوند یکی از افراد این شجره ظالم را برگزید و روح خود را در او دمید و او را جانشین خود ساخت و همه را امر به تصدیق و سجده نمود که ابلیس ابا کرد به همان دلیل. و بعد آدم هم حوا را از باطن خود پدید آورد و حوا بسوی شجره میل نمود و شجره ظالم را در رابطه با آدم (خلیفه) وارد ساخت و لذا رابطه به زشتی و کینه و عداوت گرانید و پنهانکاری آغاز شد و هبوط از بهشت رخ داد. «... پس چشیدند از آن درخت (شجره) و ظاهر شد باطن آنها (عورتشان). و شروع به پنهان ساختن آن نمودند و پروردگارشان ندایشان داد که آیا نهی نکردم شما را از این درخت و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست...»<sup>۱</sup> اعراف ۲۲- بنگرید که چگونه هر عروس و دامادی با وارد ساختن خانواده شان در بطن رابطه شان چگونه این خلقت جدید و بهشت را به گند و عداوت و تهمت می کشند. و بدتر از این آن مؤمنانی هستند که تحت هدایت و خلقت روحانی پیر خود بر آفرینش عرفانی، آدم یا حوا می شوند و سپس در زناشویی مبتلا به نژادپرستی شده و سقوط می کنند. و بدان که نقل خلقت آدم و حوا و ماجرای سجده و ابا کردن ابلیس و ابتلای به شجره و هبوط در سرآغاز سوره اعراف است که سوره خلقت عرفانی و هدایت روحانی می باشد.

۴۰- بهشت همان جاودانگیست که آن اکنونیت است و شجره و نژاد هم گذشته و سابقه و تاریخ است که چون بر شجره وارد می شوی حس جاودانگی (عشق) نابود می شود و قحطی وجود پدید می آید و ابلیس پیشنهاد نجات می دهد و پیروی از او آغاز می گردد.

۴۱- «... فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِمَهُمَا...»<sup>۲</sup> اعراف ۲۲- «پس چشیدند شجره را و زشتی های باطنشان برایشان آشکار شد.» یعنی تلاش برای به زمانیت و تاریخ و نژاد کشانیدن رابطه بود که زشتی نفوسشان را بروز داد و جدل و سروری و سلطه و عداوت آغاز شد. «زمان است که ما را هلاک کرد»<sup>۳</sup> قرآن- یعنی تلاش برای استمرار گذشته در حال، اساس تباهی است که آینده را هم به فساد و ظلم می کشاند. و بدان که «سوات» به معنای زشتی های پنهان باطن است نه فقط عورت زیر لباس.

۴۲- آنکه خود را بهترین می داند دلش در سیطره ابلیس است و خصم محبت و رحمت الهی می باشد و با اولیای حق در عداوتی بی پایان قرار دارد. چنین احساسی از بهتری و برتری امری صرفاً فردی نیست بلکه خانوادگی و نژادی است. و لذا شقی ترین بخل ها و عداوتها اتفاقاً بین افراد این نژاد به عرصه ظهور می رسد که نبرد شیاطین در اثبات برتری خویشتن است و اوج این ظهور شقاوت هنگامی است که فردی از این خاندان روی به ایمان و ولایت و محبت یک انسان مخلص نماید.

<sup>۱</sup> «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتِمَهُمَا وَ طَلَفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِهَا مِنْ زُرْقٍ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ» اعراف، ۲۲.

<sup>۲</sup> اعراف، ۲۲.

<sup>۳</sup> «..... وَ مَا يَمْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» جاثیه، ۲۴.

۴۳- آیه «ظهار»<sup>۱</sup> در قرآن موضوع بس حیرت آوری است که بتازگی به رازش پی بردم و آن عوضی گرفتن زن بجای مادر است و این عین وارد کردن شجره در رابطه آدم-حوایی است. همانطور که چه بسا زن هم شوهر را بجای برادر یا پدر می گیرد.

۴۴- منافقان، وظیفه شناسی و خدمت به خانواده خود را تعبیر به نژادپرستی می کنند و طبعاً ولگردی و لابیگری مترادف عشق و عرفان می شود.

۴۵- خدمت به همسر و فرزندان عین خداپرستی است و همسر را به پرستش پائین تنه خود کشانیدن و بر او سلطه راندن و یا از فرزند جهت مسلط شدن بر همسر استفاده کردن و یا با اتکاء به زور والدین به همسر جفا کردن و... انواع روشهای نژادپرستی است. و اصل نژادپرستی همانا مکتب اصالت عورت خویشان است. و همه کسانی که دلشان تهی از محبت و ذهنشان تهی از معرفت است و بالاتنه شان تعطیل است در پائین تنه سقوط می کنند. جز حق پرستان جمله نژادپرست هستند.

۴۶- از یکی پرسیدم که چگونه اجازه دادی همسرت اینگونه بر تو جفا کند و به ابتدائی ترین حقوق انسانی تو تجاوز نماید و تو را له کند. گفت: «راستش بطرزی عجیب و غریب از این خفت و خواری لذت می بردم.» این لذت حاصل از سلطه عورت است و این اصل نژادپرستی است.

۴۷- آنکه مورد اشد رحمت و مهر و محبت و خدمت امامش قرار می گیرد بدان که شقی ترین و کافرترین است که اگر به توبه ای خالصانه نرسد عبرت زمانه می شود در عذابها و رسوائی ها و مفاسد و ذلت پذیری در زیر پاهای شقی ترین مردمان!

۴۸- براستی توبه خالص و نصوح چیست؟ اول اینکه بدانی که دقیقاً نصّ گناه تو چیست تا از آن توبه کنی و نه از عواقب و عذابهای حاصل از آن. و دوم اینکه در جرم و خطا و خیانتها و گناهات جز خودت احدی را مسبب و مقصر و شریک خود قرار ندهی و کل بار گناهت را گردن گیری. پس معرفت بر گناه و عدالت در پذیرش بار آن دو رکن توبه نصوح است. پس توبه مستلزم فردیت و تنهایی کامل در محضر حق است: در محضر حق گناهکارم آنهم به تنهایی کل گناه را مرتکب شده ام!

۴۹- دانسته ایم که شرک اساس ظلم است و شرک عاطفی قلب همه شرکهاست و شرک در رابطه با پیر و امام هدایت هم اشد و مهلکترین شرکها و ستمهاست. یعنی اینکه فرد سومی را در ظاهر یا باطن در اندیشه و یا احساسات شریک و علل و واسطه و دلال رابطه پیر نمائی. این بدترین نوع فسق و زناست. این همان اصل گناه و گناه اولیه آدم و حواست که با مشاوری ابلیس، شجره را وارد رابطه و عاطفه کردند به وعده جاودانه کردن بهشت. و لذا آدم و حوا در رابطه با یکدیگر بجای اینکه به یگانگی روح و دیدار خدا روند آن فرد سوم را مسلط بر رابطه می سازند و معمولاً آن فرد سوم یکی از کافرترین و شقی ترین فرد شجره (نژاد) است که از درب دل حوا وارد رابطه می شود و همو خصم این رابطه است.

۵۰- آیا براستی چرا حوا به یاری ابلیس مبادرت به چنین شرکی هولناک می کند که این شریک نامرئی در رابطه جنسی عامل هولناکترین زنا می شود.

۵۱- حال بهتر درمی یابیم که چرا زن و شوهری که امام ندارند بر هم حرامند و رابطه شان زنائی و فسق است زیرا همواره یک فرد سومی در رابطه حضور می یابد. ولی حضور قلبی امام در دل آدم و حوا، ابلیس را لعن می کند.

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يَظَاهَرُونَ مِنْكُمْ مَا هُمْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَتْهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ» مجادله، ۲.

۵۲- و اینک راز امام کشی برخی از همسران امامان معصوم را بهتر درمی یابیم چرا که این زنان، به یاری ابلیس واسطه ای را وارد رابطه آدم - حوایی خود می کنند آنهم بر علیه خود امام. و چون طرف مقابل (آدم) خود امام است موفق به این کار نمی شوند و از امام کینه می کنند و مبادرت به قتل او می نمایند.

۵۳- انسان کافردل و شقی جز در خود- مسخرگی و خود- براندازی احساس وجود نمی کند و لذا از هر کسی که برایش عزت و حرمت و محبتی قائل شود با تمام وجود کینه می کند و انتقام می گیرد زیرا احساس نابودی می کند.

۵۴- محبت به کسی که از خود منزجر است بدلیل ظلمی که به خود کرده و خود را تباه ساخته، عین تصدیق این تباه شدگی است و لذا به تو کینه می کند و تو را خصم خود می داند و انتقام می گیرد. اینست که چنین آدمی فقط دشمنان خودش را دوست می دارد و هر که او را به لجن بکشد و له کند دوست خود می داند و او را همسو و تأیید کننده وضع موجودش می یابد.

۵۵- ولی مردان خدا از محبت به چنین اشقیایی دست بر نمی دارند با آنکه جانشان در خطر می افتد و در آتش عداوتشان می سوزند تا آنانرا به توبه از تمامیت این نابودی بکشانند. و اینست امام رحمت و هدایت!

۵۶- وقتی به آدم ظالم و قسی قلبی محبت کنی در آن واحد هم او را در شقاوت و تباهی اش تصدیق و تحکیم نموده ای و هم او را بر علیه وضع موجود می شورانی تا خود را نفی و انکار و توبه نماید. اینست دیالکتیک واکنش آدم شقی در قبال محبت خالص!

۵۷- پس دریاب که محبت اولیای الهی به اشقیاء چه قمار و جانفشانی است. آیا این قمار عشق الهی، ارزش ارتکاب دارد؟ کدام بهتر است: بردن یا باختن! پیروزی بر شقاوت یا گشته شدن!

۵۸- از محبت، اشقیاء یا دیو می شوند یا فرشته. البته فرشته شدن پس از دیو شدن رخ می نماید احتمالاً!

۵۹- برآستی آیا مشکل حوا در رویارویی با آدم چیست که هر شیطانی را بعنوان شریک و واسطه و دلال وارد رابطه می کند. چرا نمی تواند بیواسطه با آدم روبرو شود؟ این کل معمای آدم- حواست که قلب همه معارف قرآنی و دینی است و محور همه مسائل بشری!

۶۰- چرا حوا نمی تواند یا خواهد بیواسطه با آدم روبرو شود؟ آیا مگر حوا از باطن و دل آدم نیامده است و از او نیست؟ مگر نه اینکه خداوند از جنس نفس هر کسی برایش همسری قرار داده است. پس مشکل چیست؟

۶۱- البته این مشکل در آدم هم وجود دارد ولی این حواست که در وارد ساختن شریک پیشقدم می شود و لذا به سراغ ابلیس می رود ولی آدم هم همکاری می کند و تسلیم می شود.

۶۲- تا آدم و حوا به مقام فردیت باطنی نرسیده باشند توان برقراری رابطه بیواسطه ندارند و نیازمند دلال و واسطه و کار چاق کن هستند و به مشورت با ابلیس یکی از افراد نژاد را یا ظاهراً و یا در پنهانی و باطناً وارد رابطه می کنند که این فرد سوم تا قلب رابطه جنسی هم حضور دارد که بدون او حتی رابطه جنسی ممکن نمی شود. حضور یکی از نزدیکان عروس و داماد پشت درب حجله نشانی از این نژادپرستی کهن است که در لحظه زفاف وارد شوند و تا پایان عمر در رابطه این زن و شوهر حضور داشته باشند. این حضور و ورود شجره ممنوعه در رابطه آدم- حوایی است.

۶۳- و اینکه چرا حضرت ابراهیم در سیر ملکوتش از مردمان بر روی زمین در هر خانه ای که وارد شد همه را مشغول زنا دید<sup>۱</sup> منظور اساساً زنای باطنی و پنهان است.

<sup>۱</sup> «حَدَّثَنَا مَوْلَانَا الْإِمَامُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: فِي جَمَلَةٍ كَلَامٍ طَوِيلٍ مَعَ أَيِّ جَهْلٍ:

۶۴- و هوناك بودن اين زنای در لباس زناشويي اينست كه زنای با محارم است. يعني زن با پدر يا برادرش در هيكل شوهرش زنا مي كند و مرد هم با مادر يا خواهرش در هيكل زنش زنا مي كند.

۶۵- و امروزه در جوامع مدرنتر كه اصلاً بنياد خانواده برافتاده، زن و شوهر در آغوش يكدیگر با فاسقان گذشته خود همخوابگي مي كنند و يا حتّي با هنرپيشگان برهنه در فيلمها.

۶۶- پس در زناشويي يا خداوند ديدار مي شود و يا ابليس. يعني يك خانواده يا الهي است و يا شيطاني!

۶۷- حال بهتر مي توان نفرت و انزجار و عداوت و كينه حاصل از رابطه جنسي را درك نمود. زيرا خيانت و زنا رخ داده است آگاه و ناآگاه. و فقط اهل معرفت نفس است كه اين خيانت و زنا را درمي يابد و بلكه سيمای شيطاني شجره و يا فاسق را ديدار مي كند و با آن به مبارزه برمي خيزد.

۶۸- حال بهتر مي توان درك نمود كه چرا امام رضا ع، شجره ممنوعه مؤمنان را امامت ناميده است.<sup>۱</sup> يعني شجره طيبه داريم و شجره خبيثه!

۶۹- آدم و حوا يا بايستي به مقام تفريد و تجريد رسيده باشند و يا امام حي داشته باشند كه دچار رابطه شيطاني و نژادپرستانه و زناني نشوند.

۷۰- اينست كه اكثر مفاصد اخلاقي و امراض جنسي و افسار گسيختگي شهواني و خيانت و زناكاري پس از ازدواج يا پس از نخستين رابطه نامشروع جنسي آغاز مي شود زيرا نفس شيطان زده مي شود.

۷۱- پس بدان كه زنای با يك روسپي كم ضررتر است از رابطه كافران زناشويي فاقد امام! اينست كه مردان روابط با فواحش را بر همسران خود ترجيح مي دهند همانطور كه زنان شوهردار. زيرا زنای نهفته در زناشويي منجر به شيطان زدگي مي شود در حاليكه زنای با يك روسپي فقط يك معصيت است و بندرت شيطان زدگي پديد مي آورد.

۷۲- براي كافران اصلاً انتخاب همسر بر اساس شباهت به يكي از افراد نژاد صورت مي پذيرد كه محبوب است مثل خواهر، برادر، پدر، مادر، عمو، دايي و... اين شباهت يا صوري است و يا شخصيتي و يا هر دو!

۷۳- آدم و حوا و كلا هر دو انساني بيميزاني كه «خود» و فرد هستند توان برقراري رابطه اي فردي و خودي و حقيقي را دارند و اين رابطه اي الهي و هدايتگر است و مابقي روابط جمله نژادي و گله اي است و لذا بري از هر عهد و وفائي است زيرا آدم بايد خودش باشد تا متعهد باشد.

يا ابا جهل، اما علمت قصة ابراهيم الخليل لما رفع في الملكوت قويّ الله بصره لما رفعه دون السماء حتى أبصر الأرض و من عليها ظاهرين و مستترين، فرأى رجلاً و امرأة على فاحشة، فدعا عليها فهلكا، ثم رأى آخرين فدعا عليها فهلكا فأوحى الله إليه: يا ابراهيم، أكفف دعوتك عن عبيدي و إماني، فإنّي أنا الله الغفور الرحيم، لا تضربني ذنوب عبادي كما لا تنفعني طاعتهم، و لست أسوسهم بشقاء الغيظ كسياستك، فأكفف دعوتك عن عبيدي و إماني، فإنّما أنت عبد نذير لا شريك في المملكة و لا محمّن عليّ و لا على عبادي» شيخ حر عاملی، کلیات حدیث قدسی، ص ۴۱.

<sup>۱</sup> «فَلْتَلِ الرِّضَاعَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرَنِي عَنْ الشَّجَرَةِ الَّتِي أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ وَ حَوَاءُ مَا كَانَتْ فَقَدْ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهَا فَمِنْهُمْ مَنْ يَزُوي أَنَّهَا الْجَنْطَلَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُوي أَنَّهَا الْعَنْبُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَزُوي أَنَّهَا شَجَرَةُ الْخَسَدِ فَقَالَ كُلُّ ذَلِكَ حَقٌّ فَلْتُمْعِنْ هَذِهِ الْوُجُوهُ عَلَى اخْتِلَافِهَا فَقَالَ يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ شَجَرَةَ الْجَنَّةِ تَحْمِلُ أَنْوَاعاً فَكَانَتْ شَجَرَةُ الْجَنْطَلَةِ وَ فِيهَا عَنْبٌ وَ لَيْسَتْ كَشَجَرَةِ الدُّنْيَا وَ إِنَّ آدَمَ عَ لَمَّا أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ بِاسْتِجَادٍ مَلَائِكِيهِ لَهُ وَ بِإِدْخَالِهِ الْجَنَّةِ قَالَ فِي نَفْسِهِ هَلْ خَلَقَ اللَّهُ بَشَرًا أَفْضَلَ مِنِّي فَعَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَتَنَادَاهُ ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا آدَمُ فَانْظُرْ إِلَى سَاقِ عَرْشِي فَرَفَعَ آدَمُ رَأْسَهُ فَتَنَظَّرَ إِلَى سَاقِ الْعَرْشِ فَوَجَدَ عَلَيْهِ مَكْتُوبًا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - مُحَقِّدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيَّ بِنِ ابْنِ طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَالَ آدَمُ يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ يَا آدَمُ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُكَ وَ هُمْ خَيْرٌ مِنْكَ وَ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِي وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ وَ لَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ لَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ فَإِنَّكَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بَعْثُ الْخَسَدِ فَأُخْرِجَكَ عَنْ جِوَارِي فَتَنْظُرَ إِلَيْهِمْ بَعْثُ الْخَسَدِ وَ تَمْنَى مَرْثَتَهُمْ فَتَسْلُطْ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ حَتَّى أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي نُهِيَ عَنْهَا وَ تَسْلُطْ عَلَى حَوَاءَ لِنَظَرِهَا إِلَى فَاطِمَةَ بَعْثُ الْخَسَدِ حَتَّى أَكَلَتْ مِنَ الشَّجَرَةِ كَمَا أَكَلَ آدَمُ فَأُخْرِجَهَا اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ أَهْبَطَهَا عَنْ جِوَارِهَا إِلَى الْأَرْضِ» ابن بابويه، محمد بن علي، عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۶.



۷۴- دین و ایمان و ارتباط با خدا هم شامل این قاعده می شود. و لذا دین اکثر مردمان همان دین نژادی و پیروی از سنت پدران است و پیروی از آداب و رسوم خانوادگی و فامیلی و قومی.

۷۵- از همین منظر بهتر می توان فلسفه ذاتی آداب و رسومات خواستگاری و عقد و عروسی را دریافت که همان کارگاه سلطه نژادی طرفین و نبرد بین دو نژاد جهت مسلط شدن بر سرنوشت این خانواده جدیدی است که در حال پیدایش می باشد.

۷۶- آیا برآستی شقاوت دل چه ربطی به نژادپرستی دارد و چرا نژادپرستی موجب سنگدلی و بیرحمی می شود. زیرا نژادپرستی عین عورت پرستی و سقوط روح در پائین تنه است و بالاتنه، یعنی دل و خرد تعطیل می گردد. و لذا در همه خانواده های شدیداً نژادپرست شهوتبارگی و هرزگی غوغا می کند!

۷۷- و اما وای بر آنکه بهر دلیلی از نژاد گسست ولی به امام نیبوست. او مستقیماً به سراغ شیطان می رود و شیطان پرست می شود. و این سرنوشت نسل های مدرن بی خانواده و بی امام هدایت است. و گروه های شیطان پرستی که تا اعماق روستاها رخنه کرده اند تحت عناوین گوناگونی مثل عرفان حلقه و امثالهم.

۷۸- اصلاً نژادپرستی است که نفس آدمی را به سوی افراد شیطان زده می برد که اسوه های هرزگی و فساد اخلاقی می باشند و از شهوت لبریزند که اینان خود متعلق به نژادپرست ترین خانواده هاند که در روابط زناشویی دچار عذاب شده و تبدیل به زناکارانی حرفه ای گشته اند و در جامعه بذر شهوت و زنا می پاشند. همه هرزگان و فواحش حرفه ای متعلق به نژادپرست ترین خانواده ها می باشند.

۷۹- اصلاً زنا با محارم یکی از واضح ترین علانم و عذایهای نژادپرستی است. کسانی که خود را بهترین و اینارگرترین خانواده ها می دانند و تا بتوانند در خارج از نژاد خود ازدواج نمی کنند که این مسئله در اقلیت های مذهبی و نژادی دو صد چندان است.

۸۰- و اما این معضله آنگاه که لباس شریعت به تن کند مبدل به اشد مظالم و مفساد و زنا پنهان می شود همانطور که در جامعه روحانیت بنی اسرائیل در تاریخ شاهد بوده ایم که خداوند جوامع آنها را متلاشی نموده و بر روی زمین سرگردان شدند و امروزه باقی مانده شان تحت عنوان حکومت اسرائیل مهد اشد تبهکاری و جنایت و فساد بر روی زمین می باشند.

۸۱- آدمی تا فرد نشده نمی تواند با کسی رابطه ای فردی برقرار کند و لذا قادر به وفای هیچ عهده نیست زیرا خودش نیست. بنگرید که چگونه زندگی زناشویی افراد بازیچه مظالم نژادشان شده و قربانی می گردد.

۸۲- پس واضح است که رابطه با پیر طریقت و امام هدایت که مستلزم توحیدی ترین و قلبی ترین تعهدات است مستلزم تفرید و تجرید نفس است وگرنه خواه ناخواه پیمان شکنی و خیانت رخ می دهد و اینست که امر اول پس از ایمان همان هجرت از نژاد و زادگاه، بسوی امام است که حرکتی ظاهری از نژاد بسوی نژاد می باشد و سپس با معرفت نفس و ذکر و صلوة و اطاعت و خدمت، باطن نفس را باید از هر چه غیر حق پاکسازی نمود.

۸۳- از آنجا که کارخانه اصلی و فیزیکی نژاد، زن است پس زن از طریق وارد کردن شوهر بر نفس خویش است که نژاد خود را از وجودش منزه می سازد و این جز بواسطه اطاعت پذیری و ولایت پذیری از شوهر ممکن نمی شود وگرنه همه عمرش مبتلای به نژاد است و هرگز رابطه ای قلبی با همسرش برقرار نخواهد کرد و این رابطه ای ریاکارانه و زنانی است که چه بسا به زنا عملی و بیرونی هم منجر شود. و البته تا شوهر هم از سلطه نژاد خود پاک نشده باشد و روی به مقام فردیت وجود نداشته باشد اصلاً دارای هیچ ولایت وجودی نیست که بخواهد به همسرش اعطا کند و به همسرش در کنار خود آرام و قرار و امنیتی بخشد.

۸۴- شرك در رابطه زناشوني مستقيم ترين و آگاهانه ترين شرك با خداست چرا كه اين رابطه اي براي خدا و بسوي ديدار با خداست طبق قول خدا.<sup>۱</sup> و لذا اشد ظلم در اين شرك رخ مي دهد كه: شرك، ظلم عظيم است!<sup>۲</sup> و اعظم اين ظلم هم شرك در رابطه جنسي است چه ظاهري و بيروني و چه نفساني و رواني. «از ظاهر و باطن گناه درگذريد»<sup>۳</sup> قرآن- يعني به ظاهر و باطن گناه مكنيد، زنا مكنيد. با دست و ذهن و دل فسق مكنيد. «اكثر اندیشه هاي شما گناه و فسق است...»<sup>۴</sup> قرآن-

۸۵- امام اگر امام است در هر درجه اي از مقام ولايت حق، هر آن مي داند و احساس مي كند و مي بيند كه مأمومش در چه كار و چه اندیشه و چه حالي است زيرا مأموم مقيم در جنات نعيم جان امام است و لذا امام هر آن وي را از شيطاناتها و ابتلائات و امراض و گناهانش مطلع ساخته و بازمي داردش و نيز پاكش مي كند. مگر آنكه مأموم همه مهلتهاي توبه اش را از دست داده و به امر الهي از جان امام كه همان بهشت است طرد و لعن گردد و دوباره بسوي جهنم باز گردد و با اشقياء و منافقان همزيستي كند و نژادپرستي اش را احياء نمايد.

۸۶- بدان كه امام زمان بواسطه فوت و ورد و معجزه ماوراي طبيعي مردم را نجات نمي بخشد بلكه مردمان بايد توبه و انابه نمايند و بسوي امامي كه دركش نموده اند هجرت نموده و از او طلب نجات کرده و در تبعيت بي چون و چرايش اطاعت و اصلاح نمايند اعمال و افكار و احوال خويش را. و لذا تصور عامه مردمان از همه مذاهب درباره ناجي موعود، تصوري جاهلانه و كافرانه و خرافاي و ناحق است اينست كه مهدي هاي دورانها مي آيند و طرد و متهم و كشته مي شوند و مي روند. يعني ناجي موعود اكثر تصورات مردمان و بلكه علماي ديني در سراسر جهان دجالانند.

۸۷- صورت پير طريقت و امام هدايت، نوري است كه همه نارهاي شيطاني را از دل و جان و ذهن مأموم مي زدديد و لذا تصور جمال امام در همه انواع صلوة و سجود چون تيغي هر حجاب و شركي را از ميان برمي دارد و رابطه بين دو مؤمن يا مؤمن و خداوند را ميسر مي سازد. اين تيغ در رابطه آدم- حواني تنها راه نجات رابطه از رسوخ غير است: لا فتى الا على لا سيف الا ذوالفقار! و اين برنده ترين تيغ شيطان كش در رابطه آدم- حواني است. شجره اي كه شجره ابليس را از ريشه برمي كند زيرا مردى جز علي<sup>۵</sup> نيست و مابقي مردوارند و همه اوليائي الهي از عليين هستند!

۸۸- در بسياري از اقوام بشري رسم بر اين بوده است كه در شب زفاف يكي از پيران قوم بكارت عروس را بردارد كه مظهر اقتدار نژاد است. و در همين کشور ما هنوز هم چنين كاري صورت مي پذيرد و يك معتمد و پيري با انگشتانش بكارت عروس را برمي دارد.

۸۹- اينجانب در آلمان هم شنيدم كه هنوز هم در شب زفاف يكي از معتمدين قوم از جانب عروس يا داماد با انگشتان خود بكارت را برمي دارد و بسته به اينست كه کدام نژاد برتر باشد و از جانب همان نژاد اين كار صورت مي پذيرد. اين همان ابليسيت است كه شجره را بر رابطه آدم- حواني وارد مي كند و مانع خلق جديد و نسل نو مي گردد و امكان رابطه مستقيم و قلبى بين زن و شوهر را نابود مي سازد تا اين دو به وحدت وجود نرسند.

۹۰- مشابه اين نوع مداخلات و مشاركت نژاد در واقعه شب زفاف در هر قومي بصورتي است و حداقلش حضور چند نفر از افراد نژاد طرفين پشت درب حجله است.

<sup>۱</sup> «سَأُؤْتِكُمْ حَزَنًا لِّمَا قَالُوا خَزَنَةٌ لِّى سَيُنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْقُلُوبَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَائِكَةُ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» بقره، ۲۲۳.

<sup>۲</sup> «و إِذْ قَالَ لِهَارُونَ لَا تُشْرِكْ بِلَهِىَ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» لقمان، ۱۳.

<sup>۳</sup> «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّى عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِنَّهُمْ لَا يَتَّقُونَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» انعام، ۱۵۱؛ «قُلْ إِنَّا حَرَّمَ رَبِّى الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ النَّبْيَ بَغْيَ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَتَّبِعُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» اعراف، ۳۳.

<sup>۴</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحْسَبُوا وَ لَا يَحْسَبُوا أَنَّ يَأْكُلْ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْنَاهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» هجرات، ۱۲.

۹۱- می دانیم که همه افراد نژادپرست از کم و کیف رابطه جنسی خود با افراد فامیل در نهان و آشکار سخن می گویند که معمولاً از طرف زنان بمراتب بیشتر است. و این نیز وارد کردن نژاد بر رابطه آدم- حوایی می باشد «و شیطان عورتهايشان را آشکار ساخت»<sup>۱</sup> قرآن- یعنی در چشم نامحرمان آشکار ساخت. این آشکارسازی بیان عمومی برهنه گرایی جهانی در عصر ماست که يك زنای جهانی را در يكايك زناشویی ها بلاوقفه وارد می سازد و همه در حال زنای با همگانند و اصلاً معنای اصلی دهکده جهانی اینست و نیز جهانی سازی!

۹۲- «خداوند گروهی از مردمان را برای کفر و دوزخ آفریده و گروهی را هم برای ایمان و هدایت...»<sup>۲</sup> قرآن- و از آن گروهی هم که برای دین و ایمان و هدایت آفریده شده اند بسیار اندکند که دین خالص را برگزینند و ارزشهای الهی را نه فقط برای منافع دنیا و آخرت که برای خدا رعایت کنند و حق را برای حقیقتش دوست بدارند یعنی دینشان فراسوی خیر و شر باشد. و اینان همان عشاق حقتد که یا جمال الهی را دیدار کرده اند و یا عاشق بر جمال کسی هستند که جمال اعلاي پروردگار را دیدار کرده است و حامل نوری از آن جمال است. کافران و مشرکان و منافقان هم برای همین گروه اندک آفریده شده اند تا عبرت گیرند و حکمت یابند و بر حق معرفت پیدا کنند. اصلاً کل کائنات و هرچه در آنست از جمله خلق جاهل و مشرک جمله برای عاشقان حق آفریده شده است. جهان برای شناخت عشق آفریده شده است. جهان هستی، صورت عشق است و کافران از آن کورند! «خداوند گروهی را برای کفر و دوزخ آفریده است که کور و کر و احمقند...»<sup>۳</sup> قرآن-

۹۳- خویبها برای کافران بد و مضر است و بلکه تبهکاری مطابق نفس آنهاست زیرا از جنس آتشند چون شیطان زده اند و لذا از ارزشهای نوری فراری هستند و تاریکی را می پرستند. همانطور که شرارت و فسق هم برای مؤمنان مضر است و عذابشان می دهد و این عذاب آنها را به سوی تقوا می برد. این دو نوع استفاده نفسانی و عافیت طلبی از ارزشهای نیک و بد است. و حق و رای خیر و شر و کفر و ایمان قرار دارد که از آن مخلصینی است که حق را برای حق دوست میدارند زیرا عاشق اویند چون دیدارش کرده اند. و هر که کسی را دوست بدارد چون او می شود.

۹۴- بدان که عشق مؤمنان به یکدیگر آزادیبخش و عزت آفرین است و موجب اتکاء به نفس و صمدیت جان است. ولی عشق کافران جز ابتلاء و بردگی و ذلت و التماس و چاپلوسی و احساس ایثار و فریب متقابل نیست که عاقبت به عداوت و نفرت می رسد. فاسق بر فاسق، عاشق می شود و عاشق هم بر عاشق. عشق عاشقانه، رهایی آفرین است و عشق فاسقانه هم آدمخوار و سلطه گر!

۹۵- عشق عاشقانه نظر به جمال و کمال دارد و عشق فاسقانه به پائین تنه! و لذا در عشق فاسقانه باقی مانده عواطف قلبی و باورهای معنوی هم می میرد و بالاتنه تعطیل می گردد و طرفین به سوی جنون می روند.

۹۶- عشق فاسقانه طرفین را به هرزگی و خیانت می کشاند. در حالیکه عشق عاشقانه موجب تحکیم عصمت و عزت است. ذات عشق فاسقانه بر بیوفائی و بی عهدی متقابل استوارست که اساس همه روابط نامشروع می باشد. و بدان که وفا گوهره ایمان است و بیوفائی هم ذات کفر است.

<sup>۱</sup> «یا بئى آدم لا یفنیکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة یترع علیها لباسها لیربها سواتیها إله یراکم هو و قبیلہ من حیث لا یرونها إنا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لا یؤمنون » اعراف، ۲۷.  
<sup>۲</sup> «و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن و الإنس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها أولیک کالأنعام بل هم أضلّ أولیک هم الغافلون » اعراف، ۱۷۹؛ «قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ یدِی مَنْ یشاء إلی صراط مُسْتَقِیم » بقره، ۱۴۲؛ «قَهْدی اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ لِأَذِیهِ وَ اللّٰهُ یدِی مَنْ یشاء إلی صراط مُسْتَقِیم » بقره، ۲۱۳؛ «فَرِیقًا هَدِی وَ فَرِیقًا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أولِیاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ » اعراف، ۳۰. «و لو شاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ ۚ إِلَّا مَنْ رَزَقَ رَبُّکَ وَ لَیْلَکَ خَلْقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ » هود، ۱۱۹-۱۱۸.

<sup>۳</sup> «و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن و الإنس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم أعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها أولیک کالأنعام بل هم أضلّ أولیک هم الغافلون » اعراف، ۱۷۹.

۹۷- حَتَّىٰ فَسِقَ وَ زَنَائِي که منجر به تعهد و وفای مادام العمر گردد موجب احیای ایمان و اخلاق می شود. هر رابطه ای هر چه جامعتر و عمیق تر باشد مستلزم عهد و وفا و استمرار و بلند مدت تر و شدیدتر است و رابطه جنسی جامعترین نوع رابطه بین دو جنس مخالف است و اینست که بیوفانی در این رابطه از شدیدترین نوع گناهان است و عذاب حاصل از آن هم طولانی مدت تر و عمیق تر و ویرانگرتر می باشد و لذا زنا از بدترین گناهان تلقی شده است.

۹۸- همه حقوق الهی و ارزشهای اخلاقی برخاسته از روابط بشری است که وفا میزان این ارزشهاست که موجب استمرار و تحکیم و تعمیق رابطه است. زیرا انسان جز رابطه نیست و خدا هم حاصل روابط بین انسانهاست و از این رابطه رخ می نماید که آیات بسیاری در قرآن کریم دال بر این حقیقت است که ذکرشان رفته است.

۹۹- پس وفا عنصر دوست داشتن و عشق است. پس همه ارزشهای اخلاقی و دینی از عشق، بر عشق و برای عشق است و عشق همان جاودانگیست. و جاودانگی همان وجود مطلق است. پس وجود همان وفاست.

۱۰۰- پس وای بر کسی که ازدواج می کند تا ببیند که چه می شود و بعدش چه کند. و هزار وای بر آنکه به قصد آزاد شدن از اسارت خانواده اش ازدواج می کند و دل و جان و روح يك انسان دیگری (همسر) را ابزار محض بولهبوسی خود می سازد. امروزه در جامعه فراوانند زنائی که غرق در تباهی هستند به عذاب چنین شقاوت و بیوفانی!

۱۰۱- زناکار کسی است که انسان دیگری را ابزار بولهبوسی خود سازد بهر منظوری که باشد! کسی که برای سکس و شهوت یا قدرت و ثروت و سیاست و منفعت و ریاست با کسی دوستی یا ازدواج می کند زانی است. بقول علی ع، هر کسی که برای نیاز شخصی با تو دوستی می کند چون نیازش برطرف شد دشمن است<sup>۱</sup>.

۱۰۲- پس جز عشق و وفای جاوید هر رابطه دیگری زناست و گناه و جرم و پلیدی!

۱۰۳- یکی از افراد و خانواده هائی که بیش از ده سال در ارتباط با بنده قرار داشتند و دهها بار آنها را از تباهی و انهدام رها کردم این اواخر نامه ای بصورت اعتراف و توبه برایم فرستاد که «من تاکنون شما را فردی زناکار و بیرحم و لواط گر و عیاش و معتاد و مال مردم خوار و بسیار متکبر و بولهبوس و شقی و ظالم و تهمت زن می دانستم و بلکه حرام زاده و... ولی بتدریج همه این سوء ظن ها و تهمت ها یکی پس از دیگری بر خود من و خانواده ام به فعل درآمد و جاری شد و غرق در صدها عذاب جسمی و روانی و جنسی و عاطفی و اجتماعی و اقتصادی شدم و باز هم شما به دادم رسیدید و نجات دادید و چنان احساس خطر نمودم که تصمیم گرفتم این اعتراف نامه را بنویسم تا شاید از اینهمه سوء ظن ها و تهمت هایی که تمام اندیشه و دل و جانم را در خود غرق کرده پاک شوم و از عذابهای ناشی از آن جان بدر برم...» و تازه این اعتراف و توبه هم برای رفع عذاب است و نه رفع درد وجدان!

۱۰۴- بنگرید ما که فقط بونی از ولایت امامان عشق به دماغمان رسیده و در عشق به خدمت زندگانی کرده ایم اینهمه مورد عداوت و کینه اشقیائی قرار داریم که تمام زندگیمان را وقفشان کرده ایم پس فهم کن علت آنهمه عداوت و تهمتی را که اعراب نثار محمد و علی و فاطمه و امامان معصوم نموده اند که با مطالعه تاریخ این اشقیاء تا ذات آدمی به رعشه می افتد و آرزو می کند که ای کاش هرگز زاده نشده بود بقول مریم ع در قبال تهمتی که بر او وارد کردند. پس دریاب که چه کردند با رسولان عشق حق که کل حیات و هستی خود را فدای اشقیاء نمودند تا شاید بیدار و رستگارشان سازند. و دریاب حقیقت محمدی را که رحمت بر عالمیان است و شفیع خلاق در جهان.

۱۰۵- بخدا که پس از این به اصطلاح اعتراف نامه که خود بیشتر عداوت نامه بود کل جان و دل و روانم سوخت و دودش به آسمان رفت و دیدم که اگر با تمام وجودم به خدا پناه نبرم این آتش دودمان همه را می سوزاند و دود می

<sup>۱</sup> «مَنْ وَادَّكَ لِأَمْرٍ وَلَّىٰ عِنْدَ انْقِصَائِهِ» غرالحکم و درر الکلم (ط- دار الکتاب الاسلامی) ص ۶۲۲.

<sup>۲</sup> «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جُذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مَثٌ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا مَّسِيًّا» مریم، ۲۳. و «يا ليت رب محمد لم يخلق» شهيد ثانی، زين الدين بن علي، شرح مصباح الشریعة، ص ۲۶۵.

سازد. هر چند که عمري در آتش شقاوت و عداوت و بخل اين دشمنان دوست نما که از فرط نيازشان توان جدائي و قطع رابطه با مرا نداشته اند سوخته ام و سالهاست که از شدت تب جانم نخفته ام. و اينک بيش از هر زماني مي بينم که اين اعتراف نامه ها چه امتحان کبير و مهلکي براي من است که آيا بالاخره دست از عشق مي کشم يا نه!

۱۰۶- وقتي سلطان عشق و رحمت و سخاوت و ايثار را در کوچه هاي شهر به بند کشيده و کشان کشان به شوراي حکومتي سقيفه بردند و در بين راه هر چه اهانت و فحش و زبانه بود بر سرشان ريختند تاريخ به پايان رسيد و آخرالزمان آغاز گرديد.

۱۰۷- حال که بخود مي نگرم بوضوح مي بينم که اين صبري که در قبال اينهمه شقاوت و خيانت و جفائي به اصطلاح ياران در من است از من نيست بلکه از عشق من به علي<sup>ع</sup> است يعني از علي است. چون من خود را خيلي خوب مي شناسم که چگونه وقتي کسي جواب سلام مرا آنگونه که بايد و شايد نمي دهد چه کينه اي مي کنم و بلافاصله با يك «ياعلي» قلبم پاک مي شود.

۱۰۸- در حقيقت اين آمدها به تجربه دريافته اند آنگاه که بهر صورتي و تحت هر عنواني (مثل اعتراف و توبه) عداوتشان را بسوي من پرتاب مي کنند برايشان بيشتر دعا و دلسوزي مي کنم و سريعتر شفا مي يابند. اينک غايت شقاوت و رذالت را دريابيد و پناه بريد به خدا. چرا که جز اولياي عشق همه ما کمابيش اينگونه ايم و فقط شرايط ظهور و بروز اين شقاوت و عداوت به عشق را بطور يکسان نداريم. و اگر داشته باشيم هر يك هيچ کم از اين ملجم و قطامه و جعده و شمر نداريم. و اينست که واقعه کربلا و کلاً زندگاني امامان عشق و مرثيه بر مظلوميتشان نوعي عبادت و شفاعت است و گريه بر اين ظلم، يك بخشودگي محسوب مي شود بشرط آنکه گريه و مرثيه بر اين مظلوميت عشق باشد و نه گريه بحال مصائب شخصي خويشتن جهت انرژي گرفتن براي شقاوت بيشتر!

۱۰۹- مظلوميت امامان و اولياي حق چيزي جز مظلوميت عشق نيست اين معنا را درياب!

۱۱۰- و اما عشق چيست؟ عشق همان حضور حضرت حق است در جان و دل و تن و روان اولياي او در ميان مردمان!

۱۱۱- پس درياب آنچه که بر سر اولياي حق آمد؛ بر سر خود حق عشق و عشق حق آمد يعني بر سر خود او! اين را فهم کن تا مغز دين و جان عشق را فهم کرده باشي. و بدان که تا اين معنا را فهم نکنی اصولاً هيچ چيزي را فهم نکرده و نافهم مانده اي!

۱۱۲- بدان که عشق، غيور است و صبور و غفور و طهور! و چون کبريائي اش مورد تجاوز قرار گرفت قهار مي گردد و جبّار و منتقم و قتال! زيرا عشق، وجود است و وجود تسليم عدم نمي شود!

۱۱۳- بدان که خيانت و جفا و تهمت به عشق همان نابودسازي خويشتن است. و آنگاه جناب دوزخ به شفاعت مي آيد و مي فرمايد: اينان را بمن بسپار تا از نابودي نجاتشان دهم!

۱۱۴- انسان ستم بر بمراتب شقي تر و ظالمتر و شيطان زده تر از انسان ستمگر است زيرا ستمگر از ستمي که روا مي دارد منفعي آشکار دارد ولي ستم بر جز نابودي و تباهي و بردگي سودي ندارد پس او پرستنده نابودي روح انساني خويشتن است يعني شيطان پرست است. پس بدان که ترحم و حمايت از ستم بران بزرگترين ياري و حمايت ستمگران است و عين شيطان پرستي و ظلم پرستي است. «واي از حساب ستم بران در قيامت که بمراتب سخت تر از حساب ستمگران است» علي<sup>ع</sup>.

۱۱۵- بايستي انسان ستم بر و ذلت پذير را به تيغ قهر عشق بيدار ساخت به تيغ علي<sup>ع</sup>! و آثار ما خاصه در اين رساله عشق از اين جنس است: عشق ذوالفقاري!

۱۱۶- بدان که عشق عرفانی دارای صورت و سیرتی ضد هر عشق دیگر است و لذا همه عشق های بشری در قبال عشق عرفانی متحد شده و از اولیای عشق انتقام می گیرند.

۱۱۷- پنداشته شده که محبت چیزی است که داده و گرفته می شود و آنچه که داده می شود همانست که گرفته می شود کم و بیش. و این پنداری بس غلط در فرهنگ بشری است. و بلکه آنچه که بدین توصیف محبت نامیده شده مکر و تلاشی مذبحانه جهت سلطه و تملک و پرستیده شدن است و بس. و این مغز ستم پنهان و عاطفی در روابط بشری است که هسته مرکزی همه مظالم و مفاسد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در جهان می باشد.

۱۱۸- محبت کردن و محبت شدن (عاشقی و معشوقیت) دو امر کاملاً متفاوت و در قلمرو صفات، متضاد است.

۱۱۹- گدائی محبت، منهدم کننده است. برای رفع قحطی محبت خویش، در انتظار محبت کسی مباش تا بهر ترفندی نظرت را جلب کنی و در این جلب نظر تا سر حد خودفروشی سقوط نمایی بلکه خود محبت کن تا بی نیاز شوی. محبت مکن که محبت شوی. بی توقع محبت کن! این اخلاق خداست! اخلاق وجود!

۱۲۰- دل و اندیشه و جانت را از غیر بزدا و تنها شو تا محبت از وجودت سرازیر شود و سرچشمه محبت برای همگان باشی و بدینگونه از محبت عالم و آدمیان بی نیاز می شوی و اینست مقام احدیت و صمدیت وجود و عین وجود!

۱۲۱- تنهائی جان همان احدیت و صمدیت و الوهیت جان است و قلمرو وجود است که سراسر محبت است.

۱۲۲- قحطی محبت، قحطی وجود است بدلیل اینهمه بیگانگانی که در تو راه یافته و هستی ات را اشغال کرده و جانت را بلاوقته استثمار می کنند. خودت باش تا بی نیاز باشی!

۱۲۳- فرق فلسفه اگزیستانسیالیسم و عرفان اسلامی اینست که اگزیستانسیالیسم عموماً صفات زدائی از نفس را برای رسیدن به وجود کافی می داند آنهم بطریق معارف فلسفی و آگاهی ذهنی محض! ولی عرفان اسلامی این صفات زدائی را جز از طریق تقوای فزاینده که کمالات اطاعت بی چون و چرا از انسانی صاحب وجود است ممکن نمی داند. اینست وجه تشابه و تفاوت این دو مکتب!

۱۲۴- امروزه همه انواع عرفانهای منحرف و دجّالی در سراسر جهان آگاه و ناآگاه، تحت الشعاع اگزیستانسیالیسم اروپائی قرار دارند که راهش درست ولی در روش به خطاست.

۱۲۵- امروزه همه گمراهی ها در روش است و گرنه بشر مدرن به لحاظ راه شناسی و درک اصول عقلانی زندگی در سطح جهان به توافق رسیده است که موسوم به حقوق بشر است ولی این حقوق هرگز محقق نشده است زیرا روش تحقق آن خطاست. روشی جز شریعت الهی وجود ندارد که آدمی را به آرمانهایش برساند و گمراه نسازد و به دوزخ نکشاند. بدان که هزاران پیامبر در طول تاریخ به بازی و عبث نیامده بودند. کل قرآن سنت پیامبران است. متکبر مباش و راه انبیاء را دریاب و به روش اولیاء عمل کن. اولیاء تجسم روش انبیای الهی هستند و در آخرالزمان خود انبیای دورانهایند. آدمها و نوح ها و ابراهیم ها و موسی ها و عیسی هاینده که جمله در بیعت با محمدند و محمدی هستند. پس بدان که انسان غیرمحمدی در عصر ما، انسانی بی دین و بی خداست و گمراه است! و انسان محمدی، انسانی عاشق است، عاشق بر خلق و خدمتگزار خلق! یعنی شاخه ای از نور رحمت پر عالمیان است. انسان محمدی، انسان جهانی است نه نژادی و قومی و ملی و فرقه ای و حتی مذهبی! انسان ابراهیمی است. و این آموزه صریح قرآن است که مؤمن دین محمد را ابراهیمی خوانده است که از نژاد پاک شده و مشهود رسول و شاهد خلق و مشهود حق است.<sup>۱</sup> تا زمانی که يك بدبخت و گمراه در جهان هست آب خوش از گلوئی کسی پائین نمی رود. این بدان! این ویژه دین محمد است. «چون

<sup>۱</sup> «و جاهدوا فی الله حقّ جهاده هو اجتنابکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج ملّة ابراهیم هو سماء المسلمین من قبل و فی هذا لیكون الرسول شهیداً علیکم و تكونوا شهداء علی الناس فانّهم الصلوة و اتوا الزکاة و اعصموا بالله هو مولاکم فینعم المولى و ینعم النصیر » ج، ۷۸.

يك نفر بناحق كشته شود گوني كه كل بشریت كشته شده. و چون يك نفر به دين حق زنده شود همه زنده شده اند... و اي محمد تو براي جهانيان كفایت مي كني.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۲۶- بارها گفته ايم و بار دگر مي گوييم كه مشكل انسان مدرن جز محبت ناكردن و محبت ناپذيرفتن نيست. و محبت پذيري اجر محبت كردن است بي توقع محبت شدن! انسان اهل محبت، محبت الهي را از دل سنگ و آب و نبات و حيوان و انسان و آسمان شبانه روز مي نوشد.

۱۲۷- اي عزيز هرگاه كه كلام حقي خواندي يا شنيدي، برو و صاحبش را ديدار كن كه در غير اينصورت جز گمراهي عايدت نمي شود. اين حق ويژه آخرالزمان است كه سفر كردن بهرجاني آسان است. در آخرالزمان همه حقايق، جمالي آشكار مي شوند حتي خدا و شيطان!

۱۲۸- بدان كه قرآن شرح احوالات و مقامات مؤمنان است و حتي شرح احوال و صفات كافران و ظالمان هم از منظر و براي مؤمنان است. همه حوادث و مسائل مربوط به انبياي الهي جمله مربوط به مؤمنان در آخرالزمان است. همه انبياي الهي در آخرالزمان از وجود مؤمنان در سلسله مراتب تكامل رخ مي نمايند. زيرا نمرده اند بلكه زنده اند و در نزد خدا روزي مي برند در دل مؤمنان: مؤمنان آدمي، نوحی، ايوبی، ابراهيمی، يحيوي، عيسوي، يوسفی و... و علوي كه مقام انسان كامل است. همه انبياي الهي نردبان وجود محمدند. و چون به پشت بام آسمان رسيدي از علييني!

۱۲۹- اي عزيز در معارف توحيدى به جستجوي توجيه و تقدیس بولھوسي هاي خود مباحش چرا كه توحيد وادي توكل و رضايت پس تنبلي و بي مسئوليتي خود را به حساب خداپرستي خود مگذار كه بور مي شوي و رسوا! همانطور كه چه بسا از دريائي اين معارف آخرالزمانی فقط تحصيل علوم عاريه اي را رها كني تا بيشتر به هوسهاي حيواني خود بپردازي. و به بهانه اينكه طبيب و شافي فقط خداست هيچ مسئوليتي در قبال سلامتي خود نداشته باشي. و به بهانه اينكه رزاق خداست تن به هيچ كاري ندهي. و به بهانه مبارزه با نژادپرستي از زير وظايف واجب زناشوي و زندگي روزمره شانه خالي كني.

۱۳۰- آري! در وهله نخست بازي با معارف توحيدى كه در آن واحد داراي دو مفهوم متضاد متحدند بسيار آسان بنظر مي رسد و ابليس ترغيب به اين سوء استفاده مي نمايد ولي زنده از بازي با دهان شير كه بناگاه بلعيده شوي همچون صيدي در جستجوي صياد! و آنگاه گوني كه: همه اين حرفها دروغ بود و فريب خوردی!! تو با اين حقايق ناب الهي قصد فريب ديگران را داشتی و بدام صيد خود افتادی!

۱۳۱- امروزه اگر هر كه را بيني كه در سوداي عرفان است بدان كه دربر به جستجوي مريد است يعني كسي كه او را بپرستد! و بدان هر كه طالب مريد است يزيده است.

۱۳۲- اي عزيز اگر راست مي گوني تو خود، خودت را بپرست اگر مي تواني كه هرگز نتواني وگرنه به جستجوي كسي نمي بودي كه تو را بپرستد. و بدان كه هيچكس، كسي را نمي پرستد زيرا نمي تواند كه بپرستد. دل آدمي جز خدای را نتواند پرستيد و جز خدای در دل برپا كننده دوزخ است.

۱۳۳- همه نژادپرستان ديوانه اند يعني شيطان زده و در تسخير شياطين هستند زيرا شيطان از طريق شجره بر نفس آدمي رسوخ مي كند. يعني والديني كه بهر طريقي مي خواهند فرزندان را به پرستش خود بكشانند و همه فرزندان كه جز رضاي والدين خود ميزاني براي درستي اعمال خود ندارند شيطان پرست هستند.

<sup>۱</sup> «من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفسٍ أو فساداً في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً و من أحيأها فكأنما أحيأ الناس جميعاً و لقد جاءهم رسولنا ياليتبات ثم إن كثيراً منهم بعد ذلك في الأرض لمسرفون» مائده، ۳۲: «و ما أرسلناك إلا كافة للناس بشيراً و نذيراً و لكن أكثر الناس لا يعلمون» سباء، ۲۸.

۱۳۴- در آخرالزمان، شیاطین از نفس انسانهای نژادپرست به عرصه ظهور و بروز می‌رسند به تمامیت صفات و بلکه جمال.

۱۳۵- امروزه بسیاری کسان که با شیاطین در نفس خود و در کنار خود همزیستی می‌کنند و آنها را در خیال و رویاها و کابوسهای خود دیدار هم می‌کنند. دهها نفر این حقیقت هولناک را در نزد اینجانب اعتراف کرده اند.

۱۳۶- حتی بسیاری با شیطان همخوابگی می‌کنند از طریق همخوابگی با همسران و فاسقان خود. و در همان حال سیمای شیطان را از صورت طرف مقابل خود می‌بینند.

۱۳۷- در فرهنگ عامه بشری ستم بری، ایتارگری نامیده شده است به نیت محبوبیت و پرستیده شدن! این ستمگری به شیوه ضعیفان است. در این معنا بمان!

۱۳۸- پس ایتارگری به قصد پرستیده شدن همان ستم مزورانه و شیطانی است که مذهب عامه والدین خاصه مادران در رابطه با شوهران و فرزندان است. و شجره بدینگونه در هر رابطه ای وارد می‌شود و شیطننت را نسل اندر نسل استمرار می‌بخشد.

۱۳۹- این سلطه نژادی- ابلیسی از راه زر و زور و تزویر که نشد از درب «زار» وارد می‌شود و اشک تمساح می‌ریزد که شیوه سلطه (خودپرستی) نژادپرستی زنانه است.

۱۴۰- زر و زور روش سلطه اکثر مردان است و تزویر و زار هم شیوه زنان است. و این متدولوژی دو نوع عشق نژادی می‌باشد: عشق سلطه گری!

۱۴۱- پس بدان که همه بدبختی‌ها و مظالم بشری حاصل تلاش مذبحخانه و زور مدارانه بشری برای خدا شدن است و نام شیطانی این اراده همان عشق است.

۱۴۲- و اتفاقاً حقی برتر از خدا شدن برای آدمی نیست و این حق هم ذاتاً محقق و واقع است که نیاز به معرفت نفس دارد و پرستش (و نه پرستیده شدن).

۱۴۳- فرق خدا با ما اینست که او عارفی عاشق است و ما جاهلی که می‌خواهیم معشوق باشیم.

۱۴۴- خدا، خالقی است که در ذات هر موجودی شهید و مرید است و ما مخلوقی که می‌خواهیم همه چیز را شهید اقتدار خود سازیم و مرید خود نماییم. پس روش ما برای رسیدن به حق وجود که همان حق خدا بودن است روشی کاملاً وارونه است و لذا به نابودی و شیطننت می‌رسیم. این بدان!

۱۴۵- انسان، خدائی است که بواسطه جهلش مرید پست ترین موجودات عالم یعنی شیطان می‌شود.

۱۴۶- و پست ترین موجودات عالم کسی است که نه عشق را می‌شناسد و نه از آن تبعیت می‌کند: شیطان! «خداوند فرمود در خلقت آدم رازیست که تو (شیطان) نمی‌فهمی»<sup>۱</sup> قرآن- پس بیا سجده کن تا بفهمی ولی سجده نکرد و نافهم باقی ماند!

۱۴۷- بدان که تا عشق را سجده و تصدیق و خدمت نکنی درخواهی یافت حتی به اکراه.

۱۴۸- انسان مدرن، تقوا و حیاء و جهاد در راه حق را ریا می‌خواند و هرزگی و فحشاء و برون افکنی مفسد نفس را صدق می‌نامد. و غافل از اینکه آنکه در نفس او دریده سخن و عمل می‌کند خود او نیست که صادق باشد بلکه اجنه و

<sup>۱</sup> «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» بقره، ۳۰.



شیاطین هستند که او را ملعبه خود ساخته اند تا رسوایش کنند. و بدان که «شیطان به امر خدا به هر متکبر کذابی نزدیک می شود تا رسوایش سازد.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۴۹- نباتی، صوفی اهل جمال ترك می گوید «ای نباتی آخر ندانستی که این کیست که از چشمان تو می بیند و از زبانت سخن می گوید.» و این یعنی هیچکس خودش نیست. و این سرّ وجودی عشق است که در زبان فلسفه و روانشناسی مترادف از خودبیگانگی است. ولی فقط عارف است که بر از خودبیگانگی خویشتن آگاه است تا آنجا که بالاخره با آنکه در اوست دیدار می کند و همو می شود و این یگانگی است.

۱۵۰- بنابراین اگر هر کسی معتقد باشد که به او وحی یا الهام می شود باور کاملاً درستی است منتهی اینکه وحی کننده کیست فقط اهل معرفت داند که خداست یا شیطان و یا جنی است و یا وسواس ناس و خناس است.

۱۵۱- با اندک خودآگاهی می توان دریافت که اصلاً کل سیر اندیشه گری بشر دال بر حضور کسی دیگر در خویشتن است و همچنین همه احساسات ناخودآگاه بشری! و کل دین و تقوا و سیر اخلاص معنوی و تزکیه نفس هم چیزی جز پاکسازی نفس از غیر نیست. و این غیرزدائی چون به کمال رسد آدمی بر آستانه عدم است که طالب وجود ذاتی و خودی و الهی می شود. و این سرآغاز عشق است!

۱۵۲- و بی تردید نخستین و قدیمی ترین و ریشه ای ترین اشغال گران نفس آدمی، اهالی نژاد او هستند و لذا بانی ایمان و اسلام و امامت (وجود الهی) ابراهیم خلیل است که جز نژادزدائی از نفس خود کاری نکرد. و اینست دین خالص! و متأسفانه این حقیقت در معرفت سنتی دین کمترین جانی ندارد و این اساس همه انحرافات و نفاقها در اندیشه و عمل دینی است.

۱۵۳- هر ازدواجی یا سرآغاز خلق جدید است و یا سرآغاز شیطان زدگی! بهرحال هر ازدواج تعین و تأخیر خلقت آدم و ماجرای آدم و حوا و ابلیس می باشد.

۱۵۴- این بدان آنچه که ازدواجی را شیطان زده (شجره زده) می کند دخالت و رسوخ نژاد طرفین در رابطه است که از همان سرآغاز مراسم خواستگاری و عقد و عروسی شروع می شود و زن و شوهر جوان را به جهنم می فرستد.

۱۵۵- بنده در نوجوانی در یکی دو دیدار رهگذاری عاشق بر دختری شدم که نه نامش را می دانستم و نه نشانش و دیگر هم پیگیرش نشدم و بواسطه این عشق سالها در آمریکا چنان پاك و منزّه زیستم که بسیاری از دوستانم در مرد بودنم تردید می کردند و تهمتهایی هم نجوا می کردند زیرا هیچ زنی نمی دیدم جز تن لش هائی نیمه عریان و نفرت انگیز. پس از شش سال بازگشتم و بطرزی حیرت انگیز یافتنش و با او ازدواج کردم. و در جریان مراسم ازدواج توقعات خلاف عقل و شرع از خانواده و فامیل دیدم و لذا از همه چشم پوشیدم و بدون همراهی احدی از فامیل عقد کردیم و بی کمترین مراسمی زندگیمان را آغاز نمودیم با توافق متقابل. ولی در همان سرآغاز زندگی زناشویی، همسر پنهان و آشکار، خانواده اش را به اندرون پنهان رابطه مان وارد نمود و لذا بسیار سریع عشقم به او نابود شد و توأمان بطرزی غیر قابل توصیف عشق الهی در جانم جرقه زد و من به راستی يك شبه عاشق خداوند شدم که پانزده سال بعد دیدارش نمودم. که دو سال بعد از این لقای الهی همسر به عداوت آشکار با دینم برآمد و جنون آسا ترکم نمود به یاری همان افرادی از نژادش که در سرآغاز زندگیمان به طور مخفیانه واردشان ساخته بود یعنی خواهر و خاله اش! این نمونه ای عینی از عداوت نژاد در سرنوشت زناشویی بود!

۱۵۶- این بدان که امت هر رسول و امامی حامل و حاوی همه مقامات و کرامات و درجات وجودی بانی خویش است الا خود مقام نبوت را که فقط علمش را داراست در درجات و در علمای راسخ در علم و بندرت در يك عالم! این امر شامل

<sup>۱</sup> «هَلْ أَتَيْتُمْ عَلَى مَنْ نَزَلَ الشَّيَاطِينُ \* نَزَلُ عَلَى كُلِّ أَقَالٍ أَنْتُمْ» شعراء، ۲۲۲-۲۲۱؛ «وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَيُولِ لَهُ قَرِينَ» زحرف، ۳۶.

مسئله معراج رسول و لقاء الله هم مي شود كه هر عارف واصلی درجه و وجهی از آنرا مي يابد و بندرت هم عارفي كل معراج رسول اكرم ص را يكجا مي يابد. اين برکات و مقامات در كل امت در تاريخ جريان دارد و شكوفاي مي شود و تبديل به علوم و معارف و خلاقيت ها مي گردد. و بدان كه در آخر الزمان كل بشریت امت محمدي است بالقوه و في نفسه!

۱۵۷- «و ابليس گفت كه همه فرزندان آدم را گمراه ساخته و بر دوزخ وارد مي كنم و همراه و همنشين خودم مي سازم... و بلكه بر صراط المستقيم هم مي نشينم و مؤمنان را از پس و پيش و از سمت راست و چپ محاصره مي كنم زيرا از شاكران نيستند...»<sup>۱</sup> قرآن- بدان كه مؤمنان و اهالي صراط المستقيم همانا سالكان وادي ولايت رسولان و امامان هدايت مي باشند زيرا بقول علي<sup>ع</sup> صراط المستقيم، وجود امامان است<sup>۲</sup> و رابطه مؤمن و امام مي باشد. و ناشكري و كفران نعمات وجود امام از جانب مؤمنان اساس اين محاصره ابليس است و اين محاصره از پس و پيش همانا نژاد پس و پيش يعني والدين و خواهر و برادر و امثالهم مي باشند و همسر و فرزندان (پيش). و اما محاصره از سمت راست و چپ بواسطه دوستان و شريكان دوره جاهليت (ياران دست چپ) است و دوستان قلمرو ايمان كه خواهران و برادران ايماني هستند (ياران دست راست). چرا كه بخل و عداوت ميان اهل ايمان نيز بمراتب هولناكتر است كه در تاريخ سابقه اي فراوان دارد. «خدايا قلوب ما را از بغض و بخل نسبت به مؤمنان پاك فرما...»<sup>۳</sup> قرآن- و چه بسا مؤمني دچار بخل شده و رهن مؤمن ديگري گردد و ابليس از اين درب مكارانه ترين هويت خود را بكار مي گيرد و اين واقعه معمولاً در رابطه با دوست دوست رخ مي دهد يعني آنگاه كه مؤمن تازه واردي بر عرصه خلقت جديد وارد مي شود و در نزد امامش از اشد رحمت و محبت برخوردار مي گردد و درب رحمت امام براي سائر مؤمنان پيشين است كه چه بسا بغض و بخل مؤمناني كه اهل اطاعت و تقوا نيستند نسبت به اين نو ايمان فوران مي كند و رسوايشان مي سازد و چه بسا موجب سقوطشان مي شود. زيرا هر گاه كه فرد تازه اي بر طريقت عشق عرفاني وارد مي شود همچون يك آدم يا حوا مي باشد كه در حال خلقت روحاني است كه امام روح خود را در او مي دمد و او را به انسانيت زنده مي سازد و همه مؤمنان بايستي او را همچون ملائكه سجد و تصديق كنند و هر كه ابا نمايد در جاگاه ابليس قرار مي گيرد و به لعنت الهي دچار مي شود. و بيهوده نيست كه كاملترين وصف خلقت آدم و ماجراي آدم و حوا در بهشت و شجره ممنوعه، در سوره اعراف آمده است كه سوره عشق عرفاني و وصف عارفان است. زيرا عارفان در آخر الزمان در جاگاه ربوبيت حق مشغول خلق جديد روحاني هستند و حيوانات دو پا را روح الهي مي بخشنند و انسان مي كنند و اين كل جريان سير و سلوك عرفاني است.

۱۵۸- «نيكي اين نيست كه روي خود را به شرق يا غرب كنيد بلكه آنست كه به خدا ايمان آوريد... و خود را صرف محبت كنيد...»<sup>۴</sup> بقره- روي به شرق و غرب كردن دو معنا دارد يكي اينكه صبح را به شب رسانيدن و اسير روزمره و فلك زدگي و دهریت شدن. و ديگر اينكه مرتباً قبله و مذهب عوض كردن و از ديگران تقلید نمودن. بلكه نيكي ايمان به خداي قلبي و خودي است كه خداي عشق است و كل زندگي را صرف محبت به او نمودن كه عين محبت به خلق است زيرا خلق او، مظهر خود اويند در صفات. و خود تو مظهر ذات اوئي و جمال اعلاي او. «كسي هيچ چيزي در نزد خدا ندارد كه آنرا از او طلب كند الا جمال اعلاي پروردگارش را كه بزودي خوشبختش خواهد نمود»<sup>۵</sup> ليل- پس تو جمال اوئي و خلقتش هم كمال او. پس روي به كمال او كن تا جمالش را ببيني!

<sup>۱</sup> «قَالَ رَبِّ يَا أُعُوْبِيَّيْ لَظِيْنٌ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُعُوْبِيَّيْيْ أَجْمَعِيْنَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِيْنَ \* قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيْمٌ \* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِيْنَ \* وَ لَئِنْ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِيْنَ » حجر، ۳۹-۴۳، «قَالَ قَبِلْنَا أُعُوْبِيَّيْ لَأَقْدَرَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيْمَ \* ثُمَّ لَا تَبِيَّيْهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِيْنَ \* قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْمُومًا مَذْمُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِيْنَ » اعراف، ۱۸-۱۶.

<sup>۲</sup> نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقيم معاني الاخبار، ص ۳۵: «أنا الصراط المستقيم و أنا الحجة لله على خلقه أجمعين» محمد بن ابراهيم نغانی، الغيبة النعمانی، ص ۱۶۵.

<sup>۳</sup> «و الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيْمٌ » حشر، ۱۰.

<sup>۴</sup> «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِيْنَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِيْنَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ حِينَ النَّاسِ أُولَئِكَ أُولُواكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ » بقره، ۱۷۷.

<sup>۵</sup> «وَمَا أَخَذَ عَبْدٌ مِنْ نِعْمَةٍ فَجَرَى إِلَّا أَتْبَعَهُ وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى \* وَ لَسَوْفَ يَرْضَى » ليل، ۲۱-۱۹.

۱۵۹- به توصیه بنده صدها انسان مفلوک و درمانده و تباه شده که به مرز خودکشی رسیده بودند از طریق نابود کردن تلفن همراه خود، نجات یافتند. زیرا این تلفن شاهراه ورود شیاطین و اجنه و وسواس ناس و خناس است که تمام جانت را به تسخیر کشیده و تو را دچار نابودی کرده اند. این شاهراه ابلیس را مسدود کن و خود را برهان!

۱۶۰- جز علی<sup>ع</sup> و ائمه معصومین، کسی از پس مریدان زن برنیامده است و بسیاری از عرفا به شیاطین این زنان مبتلا شده اند. هر چند که خود امامان معصوم ما نیز برخی آشکارا به دست یا دسیسه این زنان شهید شده اند.

۱۶۱- زن در قلمرو ارادت عرفانی اگر به اشد تقوا و تقیه و خدمت روی نکند شیطان مجسم می شود و قطامه اسوه کامل این ادعاست. درست به همین دلیل تقریباً اکثر قریب به اتفاق عرفا و سلسله های عرفانی، ورود زنان را به این عرصه شدیداً منع کرده اند و او را شیطان این راه دانسته اند. «ای مؤمنان بدانید که همسر و فرزندان شما فتنه و خصم ایمان شمایند. این را بدانید و درگذرید...»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۶۲- زن مظهر اشد اراده به پرستیده شدن است و هر چه که محبتی خالص تر و نابتر باشد این اراده و وسوسه در او شدیدتر می شود یعنی می خواهد عشق الهی در مردان حق را به مریدی خود بکشاند و مرد حق را مرید خود سازد.

۱۶۳- اصولاً محبت، قلمرو اشد امتحانات الهی برای بشر است و همه آدمیان در قبال محبت است که به اشد کفر و طغیان و سلطه و ستم مبتلا می شوند از محبت نژادی تا محبت نژادی! و بی شک اشد مظالم و مفساد و پلیدیها در قبال محبت نژادی مردان حق رخ می نماید و قیامت نفس بر پا می شود و ذات شقاوت به فعل می آید! و اینست که اشد شقاوت بشری در صدر اسلام در قبال پیامبر عشق و امامان محبت الهی رخ نمود که در تاریخ بی سابقه بوده است. که واقعه کربلا به تنهایی آئینه تمام نمای این قیامت شقاوت در قبال قیامت عشق است. به یاد آوریم که ابن زیاد فرمانده و بانی این شقاوت کبیر پسر حرام زاده ای است که پدرش مورد اشد محبت و کرامت علی<sup>ع</sup> قرار گرفت و به پسر خواندگی علی<sup>ع</sup> رسید و پس از علی<sup>ع</sup> به معاویه پیوست در حالیکه از جانب علی<sup>ع</sup> والی فارس شده بود.

۱۶۴- یک پرنده استرالیایی قادر است همه اصوات موجود در طبیعت و بلکه همه صداهای صنعتی و الکترونیکی و نت های موسیقایی و میان پرده ها را تقلید و تولید کند همچنین همه صداهای الفاظ بشری را. پس این پرنده در تقلید یک الهه است که همه انسانها جمعاً هم به نیوغ و خلاقیت او نمی رسند. در حالیکه اکثر انسانها جز تقلید کاری نمی دانند و نمی کنند. و حیوانات در تقلید هم از انسان برترند. ولی آیا براستی کار ویژه آدمی بعنوان اشرف موجودات عالم چیست؟

۱۶۵- کار خاص انسان اینست که از چاه طبیعت خود بدر آید و کل منیت را درنوردد و این جز به قدرت عشق عرفانی ممکن نیست. پس آنکه عاشق نیست هر چه باشد انسان نیست!

۱۶۶- محبت نوری است که تا اعماق ذات را روشن نموده و برمی تاباند. و اینست قیامت نفس کسانی که در مقابل این نور قرار دارند. حال اگر اهل معرفت و جهاد و تقوا باشند این قیامت را به لقاءالله می رسانند و در غیر اینصورت محل حضور و ظهور ابلیس می شوند.

۱۶۷- آنکه تو را به تو می شناساند حامل نور محبت الهی است تا تو را به عدمیت تو واقف سازد و طالب وجود حق نماید. و جز این عشق نیست. پس عشق نژادی که جز فریبکاری و جنون نمی آورد عشق ضد عشق است و عین شقاوت و ظلمت است.

۱۶۸- همه بی ظرفیتی ها، جهالت ها، حسادتها، حقارتها، کفرها و مفساد و مظالم نهفته در نفس بشری در قبال محبت مردان حق خودنمایی و برون افکنی می شود. و این همان قیامت قرآنی است که «قیامت آنروزیست که نهان نفوس بشر

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَذْوًا لَكُمْ فَأَخَذُوا مِنْهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَضَمَّنُوا وَتَعَفَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» تعابن، ۱۴.

آشکار می شود و سعادتمند آنکه آنچه را که از خود می بیند تصدیق و توبه می کند و مورد رحمت خدا قرار می گیرد و بدبخت آنکه انکار می نماید...»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۶۹- بی تردید آنچه که از نفس بشری در قبال محبت الهی مردان حق بروز می کند جز زشتی و پلیدی نیست که اکثراً انکارش نموده و آنرا به خود مردان خدا نسبت می دهند و آنها را باعث و مولد این افکار و اعمال پلید خود می پندارند. این بدان معناست که نفس بشری بخودی خود جز حامل ظلم نیست تا آنکه به نفس واحده و ذات برسد که الوهیت حق است. اینست که نود درصد اولیه این قیامت و سیر و سلوک عرفانی تماماً ابلیس و شیطان شناسی است. و اینست راز فرار آدمی از خویشتن!

۱۷۰- اصلاً کل جهان هستی و آنچه در آنست و بین آنهاست ظهور محبت خدا بر بشر است تا بشر عدمیت خود را که همان ظلمت و شقاوت اوست ببیند و از آن توبه کند و هستی جوید!

۱۷۱- اگر گناهان موجب تباهی و نومیدی و نفرت و بن بست آدمی با خودش می شود پس عدمیت آدم است و آدمی با ارتکاب گناهان است که این عدمیت را می یابد و از آن توبه می کند و روی به وجود می کند که خداست.

۱۷۲- اینست که بقول کی یرکه گارد، بودن همان احساس گناه در حضور خداست. یعنی آنکه احساس گناه ندارد هنوز وجود ندارد جز انسان کامل!

۱۷۳- کی یرکه گارد عاشق شد و نامزد کرد ولی بخود آمد و در عشق خود جز گناه و تباهی و فسق ندید و لذا از محبوبش جدا شد و هرگز بازنگشت و به مقام شهود وجود رسید به مصداق سخن رسول عشق<sup>ص</sup> که «هر که عاشق شود و تقیه کند شهید است چون بمیرد»<sup>۲</sup>. تقیه و عصمت در عشق موجب موت اراده می شود و این موت منجر به لقاءالله می شود. «به یاد آور که آرزوی مرگ می کردی بدون آنکه او را دیده باشی حال آنکه دیدی»<sup>۳</sup> قرآن- این «او» همان جمال خداست که از معشوق مجازی برمی تابد در قلمرو فراق و عصمت و تقیه! اینست معنای دیدن در ندیدن! در این معنا بمان که کلام خداوند چه ناب است در کتاب عشق رسولش. و چه عاشقانه و عارفانه و رندانه است سخن قرآن عشق!

۱۷۴- بخدای عشق و رسول عشقش که اگر در قرآن جز عشق بینی از این کتاب مهجوری. «و رسول گوید پروردگارا این کتاب در نزد امت چه مهجور است.»<sup>۴</sup> قرآن- و این سخن ماست. و در کل تاریخ اسلام این مهجوریت قرآن در نزد امت و علمای رسمی اش هرگز بدین حد آشکار نشده بوده است. و این آشکاری از برکت نور عشق است. و این قیامت قرآن است در قیامت انسان آخرالزمان! و این فقط مهجوریت کتاب خدا نیست بلکه شدیدتر از آن مهجوریت رسول خدا و انمه هدی و مهجوریت عشق است. و این رسول که از مهجوریت کتاب خدا به خدا شکایت می برد رسول رسول خداست. رسول محمدی است و نه رسول خدا! بدان! «وحي اي که وحی کرده می شود»<sup>۵</sup> نجم- وحي اي که از خدا به محمد مصطفی و از او بسوی مؤمنان امتش تا پایان جهان جاریست. یعنی قرآن تا قیامت کبرا جاریست و در حال نزول از

<sup>۱</sup> «يوم تبلى الساعرة» الطارق، ۹. و «يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيقٌ وَ سَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنْهُمْ قَتِيلٌ لَّهُمْ فِيهَا زَفيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّاعَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لَّا يُرِيدُ\* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَمِنْهُمْ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّاعَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرٌ مَجْدُودٌ\* فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَفْعِلُ هَؤُلَاءِ مَا يُفْعِلُونَ إِلَّا كَمَا يُفْعِلُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَنُفَوِّضُهُمْ فِيهِمْ غَيْرَ مَنَّوِينَ» هود، ۱۰۵-۱۰۹.

<sup>۲</sup> قال رسول الله (ص): من عشق ففك فمات فهو شهيد» المهجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۸۶.

<sup>۳</sup> «وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» آل عمران، ۱۴۳.

<sup>۴</sup> «وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» فرقان، ۳۰.

<sup>۵</sup> «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» نجم، ۴.

اعلي العلين تا اعماق درك اسفل السافلين آخرالزمان! و همه علماي رباني و عارفان صمداني محل نزول اين وحي لايزال حقتد!

۱۷۵- و مي گویند اين بدعت است. و رسول خدا پيشاپيش فرموده است كه اسرار كتاب در آخرالزمان از زبان مؤمنان امت آشكار مي شود بگونه اي كه مردمان و اكثر علماي رسمي مي گویند: اين ديني جديد و بدعت است و ربطی به اسلام ندارد هماغطور كه علماي يهود و نصاري بما هم چنين گفتند.<sup>۱</sup>

۱۷۶- اين همان پوستين وارونه دين و اسلام است كه اصول و محكماتش را كنار گذاشته و فروع و احكام متشابه را آنهم به هرگونه كه منافع دنيوي اقتضاء نموده بكار گرفته اند. اين واژگونسازي دين است كه موجب واژگوني امت گشته است. و اينست كه رسول خدا در معراجشان مواجه با صفوف بيكران ملائكه شدند كه بحال امتش آنقدر گريسته بودند كه دريائي معلق از اشك پديد آمده بود.

۱۷۷- «اي كساني كه ايمان آوردید به خدا و رسولش خيانت مكنيد و به امانتهائي كه بواسطه اش ايمان شده ايد خيانت مكنيد و مي دانيد»<sup>۲</sup> انفال ۲۷- نشان داديم كه ايمان همان احساس آرامش و امنيت و اطمینان قلبي است و كار دل جز عشق و محبت نيست پس آن امانتي كه از خدا و رسول مي رسد جز محبت نيست. پس به محبت خدا و رسولش خيانت و مكر مكنيد.

۱۷۸- «وقتي كه شما را از بابت ايمانتان، خستگي و رخوتي پديد آيد از آسمان آبي بر شما نازل مي كند تا بواسطه آن شما را پاك نموده و وسوسه هاي شيطان را از دلهايتان بزدايد و دلهايتان را بهم متصل سازد و قدمهايتان را محكم گرداند.»<sup>۳</sup> انفال ۱۱- و بدان كه اين آبي كه قلوب را پاك مي كند باران نيست بلكه اشك شرم و توبه و ندامت است كه از آسمان دل نازل مي شود. رخوت در ايمان و دل همان رخوت و سهويت و ناشكري بر محبت است كه بتدريج با ورود شيطان بسوي بازي و مكر و خيانت مي رود. اينست انسان!

۱۷۹- بازي و مكر با محبت زمينه همه پليديها و خيانتهاست و البته اين مكر و بازي حامل لذتي شيطاني است خاصه براي زنان. و اين خيانت با خدا و رسول و مؤمنان اهل محبت است. و اين همان رجزها و وسوسه ها و نجواهاي شيطان است تا محبت را به سخره گرفته و باطل سازد. زيرا شيطان خصم محبت است زيرا خصم انسانيت بشر است و بشر به نور محبت حق است كه انسان و اشرف مخلوقات مي شود. «و آنانكه وجود شيطان را باور ندارند و يا شك دارند كافرند.» قرآن-

۱۸۰- «پروردگارت تو را براي حق از خانه ات بيرون آورد و گروهی از مؤمنان را خوش نيايد.»<sup>۴</sup> انفال-۵- برون آوردن از خانه همان خروج از نژاد است كه بسياري را خوش نيايد. و بدان كه خروج از خانه چه تحت عنوان ازدواج و يا هجرت، امري صرفاً جغرافيايي نيست بلكه تاريخي و نفساني است و بايستي از فرهنگ و مفسد و رسوم جاهلانه نژاد خروج كرد.

۱۸۱- بدان كه ميزان كفر همان ميزان ابتلاي به نژاد و نژادپرستي است. و آدم كافر دل را چون نان دهی به نان سفره تو بخيل مي شود. چون حرمتش نهی، به حقوق تجاوز كند. چون محبتش كني و دوستش بداري طرح نابودي ات را در سر بپروراند و خصم عزت و شرف و سلامت تو گردد و وجودش سراسر تهمت و عداوت با تو شود و همه مفسد و مظالم و صفات رذيله اش را به تو نسبت دهد چرا كه: «اگر اينقدر مرا دوست مي دارد پس من برتر از خود اويم پس در من

<sup>۱</sup> «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بُدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ» مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص ۳۸۴: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ طَوِيُّ لِلْغُرَبَاءِ» ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزیزة فی الأحادیث الدینیة (ط- دار سید الشهداء) ج ۱، ص ۱۰۱.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» انفال، ۲۷.

<sup>۳</sup> «إِذْ يَغْشَىٰ السَّمَاءَ أَثَنَةٌ مِنْهُ وَ يُنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَ بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ بِهَ الْأَقْدَامِ» انفال، ۱۱.

<sup>۴</sup> «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَافِرُونَ» انفال، ۵.

عیبی نیست. پس اینهمه عیب از کیست؟ از اوست پس چپلوسی مرا می کند! و بدینگونه محبت تو را انکار کند! اینک فقط برای رضای حق و عشق او می توان به محبت خلق ادامه داد و در غیر اینصورت کینه و عداوت با مردم آغاز می شود. کم نیستند اهل محبتی که عاقبت خود اهل شقاوت شدند و کافر گردیدند. محبت با منت و توقع عاقبتی جز این ندارد. پس بدان که محبت را جز به نور معرفت و تقوا و خداشناسی و حق پرستی نمی توان حفظ نمود. اینست فرق محبت مردان خدا با سایر مردمان! مردان حق برای حفظ و حراست از نور محبت الهی در دل خود، جان فدا می کنند و این کمترین فدائی است که می کنند. دین خدا و امر تقوا و نور معرفت تماماً برای حفظ و حراست از نور محبت در دل است زیرا محبت نور وجود است و چون این نور از دل برود نابودی پدید آید که همان دوزخ و کفر است.

۱۸۲- پس آنکه حق محبت را ادا نکند اصولاً حق عقل و دین و تقوا و آدمیت را ادا نکرده است و حق وجود را پایمال نموده است.

۱۸۳- تقوا، آداب محبت است و عقل، منطق محبت است و دین راه محبت است. و عشق، نور محبت است چون از وجود لبریز شود یعنی کرم محبت است: چون شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک!

۱۸۴- پس مپندار که اهل عشق به آسانی به این نور و گوهر لایزال رسیده اند. ریاضتی جز عشق نیست. عاشقی سراسر ریاضت است. ریاضت دل و جان و روح جهت مبتلا نشدن به غیر. و عشق را صرف فسق نکردن!

۱۸۵- بدان که اساس فسق یعنی راه دادن نامحرمان به دل. و دل را خانه اشقیاء و فاسقان نمودن! این زنای دل است که از زنای تن مهلکتر است و زنای تن عذاب و ظهور زنای دل است.

۱۸۶- خود- شیفتگی و خود- براندازی دو روی سکه نژادپرستی است همانطور که در ذات عشق های نژادی نفرت و انتقام نهفته است. یک فرد نژادپرست به میزانی که مثلاً به خانجانی بودن خود مفتخر است از همه خانجانی ها کینه دارد زیرا همه آنها دچار خود- شیفتگی هستند و در عمل بسوی خود- براندازی می روند. این براندازی عذاب آن شیفتگی است. و برخی گاه به اسم فامیلی خود پسوند یا پیشوندی هم می افزایند تا متمایز و ممتاز باشند. یک قوم نژادپرست همه قریبون صدقه یکدیگر می روند بظاهر و در دل جز آرزوی نابودی همدیگر را ندارند. «کافران را در ظاهر در صفوفی متحد می بینی حال آنکه قلوبشان از یکدیگر منزجر است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۸۷- «ای کسانی که ایمان آورده اید در امر دین از رسول سبقت نجوید.»<sup>۲</sup> قرآن- یعنی کاتولیک تر از پاپ و مقدس تر از خدا نباشید. این آیه دال بر این حقیقت است که در احکام دین فقط تقوا و حقوق نیست که جاریست بلکه خود امر الهی و امر رسول فی ذاته حامل روح است و با دخل و تصرف در آن، روح آن امر از میان رفته و «هو» تبدیل به «من» می شود. درست به همین دلیل است که پیامبر اسلام ص می فرماید که اگر کسی همه احکام شریعت مرا تا سر حد مستحبات و مکروهات رعایت کند ولی تحت امر امام حی نباشد کافری منافق از دنیا می رود و روحش تا قیامت در قبر محبوس است.<sup>۳</sup> یعنی این منیت است که اسیر خاک و مادیت است حتی من متقی و مقدس. یعنی آنچه که موجب رستگاری است و به نفس آدمی تقوا می بخشد و نفس را پاک می سازد اطاعت بی چون و چرا و عاشقانه است زیرا منیت را که اساس گناه و ناپاکی و ابلیسیت است از میان برمی دارد. اینست که در روایت آمده گناهی که موجب انحلال غرور شود بهتر از

<sup>۱</sup> «لَا يَتَأَلَوْنَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي فُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بِيَتَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» حشر، ۱۴.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا يُنْ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَمِيعٌ عَلِيمٌ» حجرات، ۱.

<sup>۳</sup> «عمر بن یزید عن أبي الحسن الأول ع قال سمعته يقول من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة امام حی يعرفه قل ثم اُسمع أباك يذكر هذا یعنی اماماً حیاً فقال قد و الله قال ذلك رسول الله ص قال و قال رسول الله ص من مات و لیس له امام ُسمعه له و یطیع مات میتة جاهلیة» محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۷۷. و «عن النبی (ص) من مات و لیس فی عتقه بیعة امام مات میتة جاهلیة». شیخ مفید، الفصول المختارة، ص ۲۴۵. و «من اصبح من هذه الامة لا امام له من الله عز و جل ظاهر عادل اصبح ضالاً تائها و ان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و فناء». کلبی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳ و «کل من دان الله عز و جل بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فعلمه غیر مقبول و هو ضال متحیر». الکافی، همان.

ثوابی است که موجب غرور گردد.<sup>۱</sup> سبقت در امر رسول حتی سبقت در تقوا به معنای اطاعت با چون و چراست و منی کردن امر حق است.

۱۸۸- اگر پرسیده شود که پس آیا جای عقل در دین کجاست مگر نه اینکه عقل، نور دین است. اول اینکه چگونگی هر امری جز تبیین فنی-علیتی آن امر نیست و چرایی هر امری هم تبیین فلسفی آن است و عقل غیر از این دو امر است. دوم اینکه نشان داده ایم که عشق، اساس عقل و مقصود آن است یعنی عقل کلی همان عشق است. با تبیین علیتی و فلسفی امور همه ارزشها نسبی و مشروطند و همین مسئله بنیاد اخلاق و تقوا و دین را برمی کند و سنگ روی سنگ بند نمی شود. مثلاً هرگز نمی توان هیچ حق پایداری در صدق یافت که بواسطه منطق علیت و بیان فلسفی قابل اثبات باشد. غایت تبیین فلسفی اخلاق و اخلاق فلسفی همان نیهیلیزم است. همانطور که غایت علیتی و فنی اخلاق هم تکنولوژی است و اخلاق تکنولوژیکی کمال اخلاق محسوب می شود.

۱۸۹- شریعت خود- محور منجر به شقاوت می شود. عقل خود- محور به استبداد می رسد. و عرفان خود- محور دجال می پرورد. و اما عشق خود- محور آدمخوار می شود. خود- محوری منجر به اسارت و ابتلائی به غیر می شود. خودخواهی و مردم پرستی دو روی امری واحد است. همانطور که نژادپرستی و نفرت از نژاد امری واحد است و ظاهر و باطن یکدیگر می باشند.

۱۹۰- عقل یعنی احاطه بر خویشتن و فرماندهی متحد و یگانه کل وجود خود. و تقوا یعنی پرهیز از خود و مرید خود بودن. و این لازمه عقلانیت است زیرا کسی که مرید نفس خود شود نمی تواند بر آن فرمان براند. پس عقل و تقوا دو روی امری واحد است. و عشق مظهر عقل و تقوای کامل است.

۱۹۱- عشق رهایی از منیت و خود است و لذا تقوای مطلق و عقل کل است. عاشق کامل، از خود فنا شده و در کل جهان هستی بقائی توحیدی یافته است و بر آن احاطه و شهادت دارد. «زمین و آسمانها و هر آنچه بین آنهاست را به تسخیر وجود انسان درآورده ایم»<sup>۲</sup> قرآن- پس عشق موجب فرمانروایی بر کل کائنات است.

۱۹۲- بدان که خودخواهی و خود- محوری و بی تقوایی و مریدی نفس خود نمودن کمال حقارت و فقرات و افلاس وجود انسان است. موجودی کوچکتر و دریوزه تر از انسان خود- محور نیست از حیوانات و بلکه نباتات و جمادات هم حقیرتر است. مگر کل تمناهای نفسانی بشر چیست؟ شکم و زیرشکم! حتی اگر میل به پادشاهی هم داشته باشد و سلطان شود جز سلطنت شکم و زیرشکم عایدش نمی شود. اکثر قریب به اتفاق شاهان، در جرگه حقیرترین انسانهای کل تاریخ بشرند.

۱۹۳- عشق نژادی هم تماماً عشق شکمی و زیرشکمی است و معشوق کسی است که بیشترین خدمات را به شکم و زیرشکم بنماید.

۱۹۴- بدان که نفس تماماً وارث است و از خود هیچ ندارد یعنی مخلوق تاریخ است و موجودی عاریه ای است یعنی بی خود است و اینست که خودپرستی منجر به دیگر- پرستی و بردگی می شود مخصوصاً اسارت و بردگی نژاد!

۱۹۵- آنکه از اسارت و تعلقات نژادی- تاریخی پاک شد آماده لقاءالله است زیرا به قلمرو الساعه (اکنون) رسیده و قیامتش برپا می شود و بدین وسیله قیامت نژاد و بلکه جامعه اش نیز برپا می شود به میزان درجه اخلاص! «چون یک نفر به دین حق پاک و زنده شود همه مردمان زنده می شوند»<sup>۳</sup> قرآن- و کمال پاکي و زنده شدن دل و جان در دیدار حق

<sup>۱</sup> «سینة تسوئک خير من حسنة تعجیک» غرالحکم و درر الکلم (ط-دار الکتاب الاسلامی) ص ۴۰۲.

<sup>۲</sup> «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ» لقان، ۲۰.

<sup>۳</sup> «مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كِتَابَنَا عَلٰی بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» مائده، ۳۲.

ممکن می شود به میزان درجه تجلی و لقاء! از این منظر معنای قیامت و الساعه را دریاب و نیز زمینه و علت انقلابات و تحولات اجتماعی را فهم کن!

۱۹۶- مثلاً انقلاب و بیداری مردم هندوستان سراسر حاصل انقلاب و بیداری روح گاندی بود زیرا گاندی عاشق مردمش بود. این قاعده را در همه انقلابات جهانی جستجو کن!

۱۹۷- بدان که همه رهبران معنوی و برپاکنندگان عدالت و شرف ملتها در آخرالزمان به مثابه ظهور انبیاء و اولیای سلف هستند که آخرینشان مهدی موعود هم محل ظهور تمام و کمال محمد مصطفی ص است. و این بقدرت عشق ممکن می شود.

۱۹۸- بدان که عشق همان دین خالص است که فقط خدای را خوش آید و لذا در هر عصری از امیت مردمان رخ نماید و وری اسم و رسم است و لذا متهم به بدعت می شود زیرا همه رسومات فسیل شده و ظالمانه را که پوستین های وارونه فرهنگ و مذاهب هستند در هم می شکنند.

۱۹۹- بفهم که ستم بر، ستمگرتر از ستمگران حرفه ای است. این انسان ستم بر است که به نیت پرستیده شدن بهرکسی اجازه می دهد تا به او ظلم و تجاوز کند. پس ستم بری معول و عذاب ستمگری عاطفی و عاشقانه است.

۲۰۰- از آنجا که آدمی حامل روح خدا در خلقت ازلی خویشتن است پس اراده به پرستیده شدن دارد چون خدا. که این اراده در زن و مرد متفاوت است. زن، مرد را دعوت به پرستش هیکل و سیمای خود می کند یعنی ماده وجودش! ولی مرد، زن را دعوت به پرستش معنای وجود خود می کند: عقل، هنر، صنعت، معنویت، عرفان، عشق و قدرت. لذا مرد برای رسیدن به هدفش بایستی تلاش کند ولی زن نقداً ابزار پرستش را داراست.

۲۰۱- ولی در آخرالزمان این دو نوع اراده به پرستیده شدن در مرد و زن کاملاً جابجا شده است و لذا مردان به سوی زن واری و زنان به سوی مردواری می روند. مردان به سوی جلوه گری جسمانی و زنان بسوی تحصیل علم و هنر و صنعت و قدرت و ثروت می روند.

۲۰۲- اراده به پرستیده شدن حاصل احساس قحطی وجود است. اگر هر یک از طرفین زناشونی، بر جایگاه وجودی خود مستقر شوند این احساس و اراده شیطانی و کافرانه از میان می رود. یعنی اگر مرد ولایتش را در زن القاء کند و زن هم پذیرایش باشد. در اینصورت روح سرگردان زن در جان مرد وارد شده و اسکان می یابد یعنی به همانجایی می رود که از آنجا آمده است. و مرد هم در این استقرار زنش در دل، احساس وجود می کند و دست از اثبات خود برمی دارد. و زن هم دست از جلوه گری و طنازی می کشد. همه عذابهای زناشونی عذاب فقدان این ولایت الهی در زناشونی است.

۲۰۳- ولی اگر این القای ولایت و ولایت پذیری هم به نیت پرستیده شدن باشد حاصل کار بمراتب بدتر است و طرفین به نفاق می روند زیرا این ولایت از حق است و طرفین را به سوی حق هدایت می کند و اگر طرفین بخواهند خود را در مقابل خدا قرار دهند عین سد کردن راه خداست و نفاق! این همان استفاده ضد دینی از دین است.

۲۰۴- اصل هدف دین و شرع اینست که آدمی بخدایش تقرب جوید ولی همین وسیله ای برای تقرب به مردم و مردم پرستی و نهایتاً پرستیده شدن و تصدیق و تأیید از جانب دیگران می شود این اساس مذهب ضد مذهب یعنی نفاق است. حتی نیت اطاعت از پیر و مرجع دینی هم می تواند چنین ابلیسی باشد و این رابطه وسیله ای برای جلب رضایت مردمان و مردم پرستی و تصدیق و تأیید مردم باشد. «بدانید که اکثر مردمان جز توهومات و هوای نفس را پیروی نمی کنند پس



اي مؤمنان اگر از آنان پيروي كنيد گمراه و ظالم مي شويد»<sup>۱</sup> قرآن- پس مي بينيم كه دموكراسي بمعناي پيروي از خواسته اكثريت مردمان امري جديد نيست بلكه در عصر جديد تبديل به ايدئولوژي و مذهب شده است.

۲۰۵- همه پيروان مكتب چون و چرا عاقبت به اطاعت بي چون و چرا از اجنه و شياطين و خناسها و دجالها مي رسند يعني ديوانه مي شوند و از شعور ساقط مي گردند. در حاليكه اطاعت بي چون و چرا از مرد حق موجب تحريك اندیشه در الساعه مي شود زيرا تفكر همان عملکرد لحظه اي و الساعه اي ذهن است و نه عملکرد تاريخي و قياسي و نژادي.

۲۰۶- انسان تا به هويت ذاتي - الهي خود نرسيده مقلد نژاد و مريد ديگران است. پس بهتر است كه مريد و مقلد يك نفر باشد خاصه كه آن يك نفر دوست مخلص و مورد اطمینان باشد كه تو را براي خودت دوست مي دارد نه براي خودش! زيرا نژادت تو را براي خودش مي خواهد و مردم هم و تبليغات هم و سياستها هم.

۲۰۷- اطاعت بي چون و چرا از پير طريقت درب عالم غيب و نور كرامت حق را بر دلت مي گشايد حتي اگر آن پير ناحق و دجال باشد ولي تو نان اطاعت و ارادت و اطمینان خود را مي خوري. «هر گاه كسي را چون خداي پبرستي و اطاعت كني خداوند خودش حاكم بر شماس.»<sup>۲</sup> قرآن- اين كلام خداوند مصداق اين حكمت ناب است كه: نيت، مراد است!

۲۰۸- تو عمري آگاه و ناآگاه و خواسته و ناخواسته مريد غير بوده اي و براي غير زيسته اي و براي منافع غير عمل کرده اي. اينك چند روزي هم اطاعت كن از كسي كه تو را براي خودت مي خواهد تا براي خودت بوده باشي و خود شوي. اين همان واقعه خلقت جديد است و آغاز پيدايش «خود» و هويت است.

۲۰۹- وقتي ابراهيم<sup>ع</sup> پس از عمري مبارزه با نژاد در نفسش مي گويد كه «جز خدا همه دشمن هستند»<sup>۳</sup> بدین معناست كه نژاد و مردمان عمري در نفس او مقيم بوده و تن و دل و جان و روحش را استثمار می کردند و او ابزاري براي منافع ديگران بوده است و همه اعمالش براي ديگران بوده بدون اينكه خود بداند و بخواهد. مثل يك طلسم شده! پس جز خدا همه دشمن هستند دشمن تن و دل و جان و روح تمام حيات و هستي انسان! زيرا هر كه تو را براي خودش بخواهد دشمن توسست. پس دشمني شقي تر از نژاد نيست زيرا فقط در صورتی به تو حق حيات و هستي مي دهند كه كاملاً مال آنها باشي. و اين ايمان و ارادت و عشق عرفاني است كه به آدمي وجود خودي و ذاتي مي بخشد و اينست كه شقي ترين دشمن ايمان آدمي نزديكترين كسان اويند.

۲۱۰- پس فهم كن كه اطاعت بي چون و چرا از امام كه تنها دوست توسست حق وجود توسست زيرا فقط اوست كه تو را صاحب وجودي يگانه و مستقل و بي نياز و الهي مي خواهد و خدائي. پس اگر از كسي كه تو را براي خودش بخواهد اطاعت نكني خصم وجود خويشي يعني مريد شيطاني. زيرا شيطان تنها خصم وجود الهي انسان است. و نژاد هم چنين است و لذا عشق نژادي عشق شيطاني و ضد انساني است.

۲۱۱- آيا برآستي فرق دوست و دشمن چيست؟ گفته مي گويد: «هرگاه فرق نيك و بد را دانستي خدا شده اي» بجاي نيك و بد، دوست و دشمن را قرار دهيد تا معنا محسوس تر شود. زيرا اشد نيكي ها و بديتها از آدمي برمي خيزد و نه از حيوانات و گياهان و جمادات و اشياء.

۲۱۲- دوست كسي است كه عاشق وجود يگانه و مستقل و بي نياز تو باشد و دشمن تو هم دشمن موجوديت توسست خاصه كه موجوديتي بي تا و مستقل و بي نياز باشد. و دشمن ترين آنكسي است كه تو را فدائي خودش بخواهد و اين جز نژاد نيست: والدين، فرزندان، همسر و... .

<sup>۱</sup> «..... وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» بقره، ۱۴۵.

<sup>۲</sup> «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» زمر، ۳.

<sup>۳</sup> «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» شعراء، ۷۷.

۲۱۳- تا زمانی که آدمی خودش را مظلوم و معصوم و بی گناه و طفلك می داند نژادپرست است و اصولاً محبت نژادی طفلك پرور و بدبخت پرور و مفلس پرور و انگل پرور است و چنین والدینی تا ابد فرزندان خود را طفلك می خواهند تا احساس خدائی کنند. و وای بر فرزندی که ایمان آورد و اهل وجودی مستقل گردد آنگاه والدین خود را شقی ترین خصم خود می یابد.

۲۱۴- عشق نژادی سفله پرور است و حداکثر اینست که فرزند خود را عین خودش بخواد و بس. این کمال لطف نژاد است که فرزند خود را وارث خود بخواد.

۲۱۵- بر حسب تجزیه و تحلیل علمی و فلسفی و علیتی، هر کسی خود را بی گناه و قربانی زمانه و کائنات و سرنوشت و تاریخ و نژاد خود می داند و این نگاهی نژادپرستانه و تاریخی است که مذهبی ترین نوعش همه چیز را به گردن خدا می اندازد و پیرو فلسفه مشیت الهی می شود و خدا را ظالمترین موجود قرار می دهد. این عاقبت اندیشه ای است که نمی خواهد خودش و یگانه و بی نیاز و بی تا باشد. و لذا به لعنت خودش دچار می شود منتهی نام این خود را خدا می گذارد که البته در معنای نهانی درست است زیرا خدا هم چنین بشری را که هستی ناپذیر است لعنت می کند تا به جهنم برود و با عذاب هستی پذیر شود چون با محبت هستی را نپذیرفت. و هستی یعنی احدیت و صمدیت و بی تائی. و همه اینها یعنی پاك شدگی از نژاد و رویکرد به نژاد. لم یلد و لم یولد.

۲۱۶- پس بدان که علین هستی مندان جهانند چرا که به قول رسول اکرم ص مظهر سوره توحید هستند: یگانه و بی نیاز و نزانیده و زاده نشده و بی تا! اینست چهار رکن هستی مندی!

۲۱۷- تا از نژاد پاك نشدی محبت را نخواهی شناخت و آنچه را که محبت می دانی جز چاپلوسی و ایثارگریهای ابلیسی و آدمخواری نیست.

۲۱۸- همه نژادپرستان معتقدند که بدترین مردم جهان هموطنان آنها هستند و بدترین این هموطنان هم قوم آنها هستند و بدترین این اقوام هم خانواده خودشانند. ولی متأسفانه در همین جا متوقف می شوند و به هسته مرکزی این بدیها یعنی نفس خود به پیش نمی آیند. و بلکه خود را مظهر همه خوبیها می دانند و اینست منشأ همه تناقضات موجود در ارزشهای نژادی و از جمله عشق نژادی که ماسکی بر نفرت و انتقامجویی است.

۲۱۹- نژادپرستی در نهایت عذاب است و بلکه اشد عذابهاست که حاصل انکار حق دوست و امام حی است بخصوص آن دوست و امامی که از بطن آن نژاد برخاسته است. زیرا خداوند وعده فرموده که از هر قومی، رسول یا شاهدهی را بر می انگیزد تا توبه کنندگان آن قوم را نجات دهد.

۲۲۰- و سپس به آدم گفته شد که از بهشت من بیرون روید و تا مدتی معین بر روی زمین زندگی کنید تا شاید دوباره آدم شوید و لایق بهشت گردید.<sup>۱</sup> قرآن- بدان ارض بشری همان نژاد اوست و سمایش هم ولایت و امامت و عشق نژادی است که همان رجعت به بهشت است. و لذا همه افراد اهل امام (امامیه) طبیعت زمین را بهشت می یابند مثل آنگونه که حافظ توصیف می کند.

۲۲۱- بهشت، بی نژادی و خروج از زمانیت و دهریت و تاریخ (عصر) است. و دهریتی که آدمی را هلاک می کند و دچار نسیان می سازد<sup>۲</sup> (قرآن) همان نژاد و نژادپرستی است و پیروی از مذهب آبا اجدادی و اصالت رسوم خاص نژاد خویش. ارض بشری همان نژاد و تاریخیگری اوست. «بدانید که ارض من وسیع و وسعت بخش است.»<sup>۱</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «فَأَرْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَنَاحٌ إِلَى حِينٍ» بقره، ۳۶: «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَنَاحٌ إِلَى حِينٍ \* قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ» اعراف، ۲۴-۲۵: «قَالَ اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَصِلْ إِلَى يَشْقَى» طه، ۱۲۳.

<sup>۲</sup> «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» انسان، ۱.

۲۲۲- «بدترین جنبندگان کسانی هستند که گوش دارند و نمی شنوند و اگر خداوند در شنوایی آنان خیری می دید آنانرا می شنواند...»<sup>۱</sup> قرآن- احتمالاً گفته می شود مگر خداوند نمی تواند با نظری این جماعت را شنوایی صاحب خیر و معرفت سازد همانطور که می فرماید «اگر خدا نمی خواست آنان دختران خود را زنده به گور نمی کردند»<sup>۲</sup> قرآن- نه اینکه خدا می خواست که دختران خود را زنده به گور کنند بلکه خدا آنان را مختار نمود و از عملشان بازداشت.

۲۲۳- آدمی بواسطه عقل و تجربه اش از زندگی خودش به یقین می داند که آزادی اراده و اختیارش جز بدبختی و فسق و زنا و تجاوز برایش حاصلی ببار نمی آورد پس به اختیار خودش از انسان دیگری که ناجی و هادی نفس او بسوی نیکی است اطاعت می کند تا اختیارش را به نص و مصدر لغوی اختیار یعنی خیر برساند زیرا ذات اختیار خیر است و خیری برتر از اختیار نیست و اختیاری کاملتر از عشق نیست زیرا خیری برتر از عشق نیست.

۲۲۴- خداوند پاکی و ناپاکی را در نفس انسان نهاد و او را بین آن دو مخیر ساخت.<sup>۳</sup> این اختیار که بین خیر و شر نهاده شده همان امر خدا بین زمین و آسمان وجود است. ولی آدمی فقط با توجیه ایثارگرانه است که به سوی ناپاکی و شر می رود. همانطور که حتی یک روسپی حرفه ای با توجیه ایثار و خدمت به مردان تن به این تباهی می دهد. ابلیس ایثار همان نیروئی است که به یاری آن آدمی از اختیارش سوء استفاده می کند و الوهیت وجودش را به ابلیس می فروشد و بدینگونه اختیارش بتدریج تبدیل به ابتانات و انواع جبرها و اعتیادها و بردگی ها می شود.

۲۲۵- شر و بدی ناپاکیها و گناهان آنست که اختیار را از جان آدمی می رباید و تبدیل به جبر و بی ارادگی می کند یعنی الوهیت وجود را از میان برمی دارد و ابلیسیت را می گمارد.

۲۲۶- امر خداوند بین اضداد وجود آدمی نازل می شود و لذا آدمی از ورائی نیک و بد بسوی حق می رود یعنی عشق! پس ذات بینه الهی عشق است که چون به فراق می رسد به کمال می رسد و لذا آیه بینه در حسن ختام سوره طلاق آمده است.<sup>۴</sup>

۲۲۷- آدمی تحت الفاظ مقدسی چون عشق و ایثار و عرفان چه مفاسد و مظالم و جنایات و خیانت‌هایی را برای خود توجیه و تقدیس می کند و به خود اجازه هر کاری را می دهد.

۲۲۸- خدمات ویژه ایثارگرانه را با نمایشات عاشقانه عرضه می کنی تا طرفت را منکوب سازی و کیش و مات ساخته و چون صیادی حیلہ گر به آبی به تصرفش درآوری. و او طبعاً کینه می کند و از تو انتقام می ستاند. و آنگاه می گوئی دست من نمک ندارد و کسی قدر عشق مرا نمی شناسد.

۲۲۹- بواسطه ایثارگریهای نمادین طرف مقابل را به زور و رودرواسی بخودت متعهد می سازی و دهانش را می بندی تا او را ببلی و لی در گلویت گیر می کنی. و گاه در این ایثارگری ابلیسی خودت را هم به گند می کشانی و برده و مزبله فساد صید خود می شوی تا ایثارت را کامل کرده باشی تا برای این تصرف و تملک جان و روح یک انسان، کاملاً حق بجانب شده باشی. این معامله ابلیسی را در هر رابطه ای می توان به درجات دریافت خاصه در عشق نژادی و جنسی!

۲۳۰- بدان که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و هزاران حکیم و عارف و اولیای الهی از شرق تا غرب عالم در طول تاریخ ظهور کردند تا راه و رسم عاشقی را به بشر بیاموزند و آئین براندازی نژادپرستی و شقاوت را اشاعه دهند و لاغیر! که ابراهیم سلسله جنبان این کاروان است.

<sup>۱</sup> «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» زمر، ۱۰.

<sup>۲</sup> «إِنَّ شَرَّ اللَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبِكْرُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ \* وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ» انفال، ۲۲-۲۳.

<sup>۳</sup> «وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لَكُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائُهُمْ لِيُرِدُّوهُمْ وَلِيَلسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» انعام، ۱۳۷.

<sup>۴</sup> «فَالْيَهُودُ فَجُوزَهَا وَتَقَوَّاهَا \* قَدْ أَفْلَحَ مَن زَاغَهَا \* وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» شمس، ۸-۱۰.

<sup>۵</sup> «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِغَلْمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق، ۱۲.

۲۳۱- و به یاد آور که داستان خلقت آدم و حوا و ماجرای سجده و ابلیس و بهشت و جهنم و شجره، در محور کل حکمت های قرآنی و بلکه همه حکمت های دینی قرار دارد که ابراهیم<sup>ع</sup> نخستین بانی تمام و کمال این حکمت عملی است. «ای محمد بگو که من دین جدیدی نیاورده ام و بلکه احیاءگر آئین ابراهیم حنیف هستم و مأمورم که خود پیرو او باشم و مؤمنانم را هم به این امر دعوت نمایم...»<sup>۱</sup> قرآن-

۲۳۲- کسی را می شناسم که عمری تحت القانات ابلیسی و وحی و کلام بیواسطه ابلیس قرار داشت و بواسطه آن همه اعمال و برنامه های زندگیش را به اجرا می آورد و می پنداشت که خداوند به او وحی می کند و بلکه گاه با دستانش او را لمس و نوازش می کند. با اینکه کل زندگیش بسوی فروپاشی و تباهی و انواع عذابهای جسمانی و روانی می رفت و در آستانه دیوانگی کامل قرار داشت تردیدی در ماهیت این القانات نداشت و آنرا از خدا می دانست و خود را عارفی واصل و از اولیای کامل می پنداشت تا با آثار ما آشنا شد و بخود آمد و توبه کرد و زندگیش از دوزخی تمام عیار بسوی آرامش و عقل و ثبات و سلامت و تقوا و پاکدامنی آمد. و امروزه از این نوع آدمها در سراسر جهان به وفور یافت می شوند و این به معنای احاطه همه جانبه و جهانی ابلیس و دجالت است همزمان با ظهور جهانی حقیقت و الوهیت و امامت که البته هنوز در اقلیت و خموشی بسر می برد و آنچه که بازارهای جهان اندیشه و تبلیغات را تحت فرمان دارد همان ابلیسیست است که رسانه های عمومی را در دست دارد و اکثریت بشری را فرمان می دهد تحت عناوین انواع فلسفه ها، عرفانها، روانشناسی ها، هنرها و مذاهب نوظهور و تلفیقی و التقاطی! «کافران می گویند چرا از رسولان پیروی کنیم بخود ما هم وحی می شود...» قرآن- و در قرآن سخن از وحی و آیات شیطانی است.<sup>۲</sup> پس هر درک و صدای ماورای طبیعی لزوماً الهی و هدایت بخش نیست و امروزه آخرالزمان است که عرصه حضور و ظهور همه قوای غیبی و متافیزیکی می باشد از خداوند و ملائک و اولیای الهی تا ابلیس و شیاطین و ارواح خبیثه و دجالان. پس انسان مدرن بیش از هر زمانی در خطر است همانطور که بیش از هر زمانی امکان نجات و رستگاری و عروج روح دارد.

۲۳۳- در ماجرای عرفان حلقه دهها نفر به نزد بنده آمدند که نخست دعوی وحی و الهام الهی داشتند سپس معلوم شد که جن زده بودند و بدنشان مملو از آثار شکنجه و کبودی بود و تعادل روانی نداشتند و زندگیشان غرق در مفاسد بود و با اینحال خود را رستگار و از ما بهتران می پنداشتند و مابقی مردم را آدم نمی دانستند! و اکثرشان مبتلا به انواع داروهای روان گردان بودند.

۲۳۴- همانطور که در عصر حضرت سلیمان شیاطین و اجنه به زمین و زندگانی بشر، حمله کرده بودند امروزه نیز چنین واقعه ای روی نموده است و سلیمانی نیاز است تا بشر را از سلطه جنون و جفایشان برهاند. و بدان که همه وقایع مربوط به زندگانی انبیای الهی در گذشته به نوعی در گستره جهانی اش در آخرالزمان در حال روی نمودن است. یعنی قصص قرآنی فقط مربوط به گذشته نیستند وگرنه براستی اساطیر الاولین محسوب می شدند همانطور که در باور اکثر مردمان و بلکه علمای دینی اینگونه اند و این یکی از علل مهجوریت قرآن در امت است.

۲۳۵- و بدان که این حلول و تسخیر شیاطین و اجنه در بشر امروز تحت عنوان عشق توجیه و تقدیس می شود و تحت همین توجیه به عمد تلقین و القاء می گردد که گاه در فرقه های درویشی تحت عنوان تلقین ذکر صورت می گیرد و اکثر القاء کنندگان این اذکار خودشان شیطان زده و جنی هستند و لذا بناگاه جوانی را که به سوداهای عرفانی وارد این فرقه ها شده يك شبه يك بیمار روانی و مجنون می یابیم. ولی آنها این جنون را که عموماً با فسق و تباهی توأم است عشق می نامند!

<sup>۱</sup> «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَدِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كُنَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» انعام، ۱۶۱.

<sup>۲</sup> «وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» انعام، ۱۲۱؛ «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ زُكِّمُوا مَا يَقُولُونَ» انعام، ۱۱۲.

۲۳۶- شبیه سازی عرفانی در مخیله به یاری فیلمهای اساطیری و مذهبی و تخیلی و به کمک انواع مخدرات و روان گردانها از روی نسخه های ادبیات عرفانی امروزه تبدیل به یک بیماری مسری در جهان شده است که البته علت العلل این وضعیت همان هویت واقعه آخرالزمان در نفس انسان و ماهیت جهان طبیعت است.

۲۳۷- بخش عمده و اولیه و اساسی دین و عرفان را شیطان شناسی تشکیل می دهد ولی متأسفانه نه در معرفت دینی و نه ادبیات عرفانی ما بندرت این مقوله به چشم می خورد و این خود یکی از نواقص بنیادی دین و عرفان اسلامی در قلمرو ادبیات است. و این نیز جنبه دیگری از مهجوریت قرآن در ادبیات و فلسفه عرفانی ماست. چرا که در جای جای قرآن سخن از شیطان و شیطان شناسی است پس چرا در ادبیات و معارف سلوکی ما بندرت در این باب سخنی جدی یافت می شود مثل مثنوی مولوی و یا حتی فتوحات مکیه! الا به زبان استعاره و تناقض!

۲۳۸- متأسفانه از عرفان و معارف عرفانی فقط شعر و شراب و حوری و عشق و فرشته و بهشت و امثالهم در اذهان عامه مردم نقش بسته است و آن یکی بدلیل همین نقص و کمبود شیطان شناسی در ادبیات عرفانی ماست.

۲۳۹- نقص دیگر ادبیات عرفانی ما فقدان مردم شناسی و انسان شناسی عرفانی است. یعنی بندرت خبر و اثری از خلق شناسی در ادبیات کلاسیک عرفانی ما به چشم می خورد و فقط سخن از حق است آنهم در الفاظ و اصطلاحاتی فلسفی و ماورائی که جز بدر اجنه نمی خورد. به همین دلیل عرفان عملی ما سراسر ابتلائی به اجنه است.

۲۴۰- یکی از ویژگیهای شیطان زدگی اینست که انسان شیطان زده اصلاً شیطان را باور ندارد و امری خرافی می خواند.

۲۴۱- شیطان گاه چنان دل آدمی را محاصره می کند که انسان القاعات شیطان را عین اندیشه و احساسات خود می یابد و به دفاع از شیطان می پردازد که گویی دفاع از خویش است.

۲۴۲- یکی از برجسته ترین علائم شیطان زدگی عداوت آدمی با محبت و متهم کردن اهل محبت است و محبت را دسیسه خواندن. زیرا ذات ابلیس از شقاوت و بیرحمی است و عداوت و انکارش با آدم بدلیل عشق خدا به آدم است که آدم را خلیفه (محبوب) خود ساخته است. و لذا هر کجا که محبتی رخ نماید هویت شیطانی اطرافیان آشکار می شود و عداوتشان به فعل می آید و تهمتهایشان رسوایشان می کند.

۲۴۳- انسانی که هیچ وظیفه ای برای خود در قبال اطرافیان قائل نیست و موجودی مصرف کننده و صرفاً گیرنده است انسانی شقی و ضد محبت است. و نسل های جدید اکثراً اینگونه اند و لذا شاهد ظهور شقاوتی در نسل جدید هستیم که در تاریخ کم سابقه است.

۲۴۴- هر صفتی در بشر به درجاتش دارای موجودیتی متافیزیکی در آسمانها و عالم غیب است. همانطور که هر اندیشه و احساسی هم دارای فرشته یا شیطانی است. و ابلیس مظهر منیت و کبر و انکار و شقاوت بشر در عالم غیب است. و لذا شیاطین در حریم وجود هر انسان متکبر و شقی حضور دارند به درجه منیت. همانطور انسانی که روی به رحمت و محبت دارد فرشتگان رحمت و محبت به خدمتش درمی آیند و شیاطین هم در خدمت انسانهای شقی و متکبران.

۲۴۵- یکی می گفت که انسانهای شقی و محبت ناپذیر مولود شرایط شقاوت بار خانواده و جامعه هستند پس چه تقصیری دارند که مبتلا به شیاطین شده و به جهنم می روند. ولی حقیقت دیگری در انسان وجود دارد و آن وجدان و اراده اوست. یعنی آدمی شقاوت و محبت را از هم تشخیص می دهد و مخیر در انتخاب است و آنکه از شقاوت روی

گردان باشد خداوند انسان اهل محبتی را بسویش می فرستد تا او را از شرایط شقاوت بار برهاند. «براستی که انسان بر خویشتن بیناست»<sup>۱</sup> قرآن-

۲۴۶- آنچه که آدمی را در مرز اختیار بین شقاوت و محبت بسوی شقاوت سوق می دهد نژادپرستی و تعلقات نژادی است. و لذا اشد شقاوتها و انتقامجویی ها در قلمرو اندرون نهان نژادها رخ می دهد که بدترینش در روابط زناشویی است زیرا اشد منیت در روابط نژادی است. و «من» بشری قلب شقاوت اوست زیرا بی خود و عاریه ای است و بی خودترین خودها یا خودی ترین بی خودیهای بشر در نژاد حضور دارد و اینست معنای شقاوت.

۲۴۷- «بر اعراف مدخلی است که ظاهرش عذاب ولی باطنش رحمت است.»<sup>۲</sup> قرآن- این همان سحر عرفان و دیالکتیک معرفت نفس است که صورت بیرونی و مقدماتی اش عذاب و زجر و نابودی است ولی چون به باطن آن می رسی رحمت و محبت و جنت است. بیرونش نار و درونش نور است. حال آنکه ظلمت و جهل درست بعکس است ظاهرش رحمت ولی باطنش عذاب است.

۲۴۸- اصلاً شقاوت شناسی هسته مرکزی کفرشناسی و جامعه شناسی ظلم است. شقاوت در يك فرد یا جامعه ای نشانه سلطه شیطان است.

۲۴۹- انسان شقی انسانی سنگی است. سنگی که آدم شده باشد یا آدمی که سنگ شده باشد به لحاظ روح و جان! پس برای به جنبش درآوردن روح و جانش جهت سیال ساختن جمود روانش دست به خشونت و عداوت و پرخاش می زند و در قبال لطافت و رحمت دچار تشنج و عذاب می شود زیرا جمود جان و دلش را بیشتر می بیند و درمی یابد.

۲۵۰- اینست که انسان شقی بجای بوسیدن گاز می گیرد و بجای نوازش کردن مشیت می زند و بجای تشکر، فحش می دهد و بجای درخواست کردن، انکار و ناز می کند و در قبال محبت، عداوت می کند. او چاره ای جز این ندارد. و لذا خدا وی را کور و کر و احمق کرده تا شرارتش به حداقل برسد.

۲۵۱- ای عزیز مؤمن بدان که تا زمانی که کافران از عزیزانت را در دل داری که دشمنان تو هستند و در صدد براندازی تو زیست می کنند آنان را از دلت بران تا دست از عداوت با تو بردارند و اصلاً فراموش کنند تا همه عمر مبتلایشان نباشی!

۲۵۲- آنچه که دشمنان ایمان تو را بسوی تو می کشاند ابتلائی قلبی تو به آنهاست از آنان پاک شو تا ایمن شوی.

۲۵۳- هر گاه دلت خانه غیرخدا و اولیاء و مؤمنان شد بدان که نژادپرستی یعنی از اهالی ظلم و شقاوتی و فاقد عدالتی! زیرا همواره به نفع کسانی حکم می کنی که به آنها دل داده ای و ظلمی جز این نیست که دل به غیر خدا دهی و مؤمن هم از اسمای خداست. و هر که بخود ظلم کرد به همه ظلم می کند.

۲۵۴- آنانکه نام اسمای الهی را بر انسانها نمی پسندند و آنرا معصیت و شرک می دانند عشق خدا به انسان را نمی شناسند و از پیروان ابلیس هستند زیرا آدم را خلیفه خدا و محل اسمای او نمی خواهند. و ابلیس به همین دلیل آدم را سجده نکرد. زیرا آدم را مظهر اسماء الله دید یعنی خلیفه خدا. و می دانیم که شاخه ای از مسلمانان اینگونه اند که نامهایی مثل کریم و رحیم و عزیز و عظیم و علی و امثالهم را بر انسان، عین شرک می دانند و بجای آن عبدالکریم و عبدالرحیم و امثالهم نامگذاری می کنند. و این از جمله علائم شقاوت و ابلیسیت و نژادپرستی است.

<sup>۱</sup> «بل الإنسان علی نفسه بصيرة» قیامة، ۱۴.

<sup>۲</sup> «و یبیتها حجاب و علی الأعراف رجال یعرفون کلأ بسیاھم و نادوا أصحاب الجنة أن سلاماً علیکم لم یدخلوها و هم یظلمون \* و إذا صرقت أبقارهم تلقاء أصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین» اعراف، ۴۶-۴۷: «یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نتمبس من نورکم قبل انجفوا وراءکم فالتمسوا نوراً فضربت بنبتهم بسور لہ بات باطنه فیہ الرحمة و طاهره من قبله العذاب» حدید، ۱۳.

- ۲۵۵- شرك و نجسي و ظلمي جز اين نيست كه غير خدا و اوليائي الهي در دل راه يابند مثل همسر و فرزندان و والدين و امثالهم. و اينست كه قرآن كريم اينان را دشمنان ايمان آدمي دانسته است. و نژادپرستي جز اين نيست!
- ۲۵۶- حضور غيرخدا و اوليائش در دل موجب قساوت و شقاوت و مرگ دل مي شود كه اين مرگ وجدان و فرقان است.
- ۲۵۷- هر نااهلي را به دل راه دهی دل را می سوزاند و لذا دل از او كينه می كند اينست كه عشق نژادي همواره در نهانش حامل عداوت است مثل عشق زناشويي كه از همان آدم و حوا با عداوت آغاز شد.
- ۲۵۸- چون نااهلي را بر دل وارد سازي دل را می سوزاند و می میراند و آنكه مقیم دل است نیز در دل بصورت فسيل شده باقي می ماند و همواره كينه اش با تو و در دلت باقي می ماند الا اينكه به نور حق زنده شوي و به ياري ذكر و معرفت دل را از اين موجودات موميائي پاك كني و ديگر دل را قبرستان اشقياء نسازي.
- ۲۵۹- هرگاه انواع امراض عجيب و غريب جسمي و عصبي و روي در كسي می بيني بدان كه دچار يك نژادپرستي مزمن است و دلش قبرستان اشقياست.
- ۲۶۰- مادرپرستي فرزندان و فرزندپرستي مادران زمينه اوليه نژادپرستي است. و اكثر اين مادران بالاخره فرزند خود را عاق می كنند و اكثر اين فرزندان از مادر خود كينه دارند.
- ۲۶۱- كينه و عداوت تاريخي مادران از عروس و داماد خویش و تفرقه انگيزي در زندگي زناشويي فرزندان از جمله علانم نژادپرستي مادران است كه خود را مالك و خدای فرزندان می دانند و چشم دیدن محبت فرزندان خود به همسرانشان را ندارند.
- ۲۶۲- زن بميزاني كه ولايت شوهرش را نمی پذيرد و می خواهد خودش بر او ولايت داشته باشد نژادپرست يعني فرزندپرست می شود و فرزندانش را بندگان خود می خواهد. اين همان مذهب اصالت عورت پرستي زنانه يا فمينيزم است كه امروزه تبديل به ايدئولوژي آشكار در جهان شده است.
- ۲۶۳- بدان كه زن پرستي مرد همان خودپرستي مرد است زيرا زن باطن مرد است. و اين خودپرستي پانين تنه اي است يعني مرد در واقع عورت خود را می پرستد و فقط كافيست كه زن تمكين نكند آنگاه مرد از او انتقام می ستاند.
- ۲۶۴- وقتي مردی، زن را به دلش راه می دهد در واقع عورت را به دل راه داده است و لذا موجودي بغايت شهوتباره و هرزه و هيز می شود زيرا عورت را هسته مركزي وجود نموده است. و اين اساس نژادپرستي است و ظلم!
- ۲۶۵- پس بدان كه عيال پرستي عين شيطان پرستي است زيرا شجره پرستي است و اين اساس دوزخ پرستي و شقاوت است.
- ۲۶۶- آيا ظلمي بزرگتر از اين بخويشتن ممكن است كه دل را كه خانه خداست و پترين عورت سازي.
- ۲۶۷- اينست كه نژادپرستي با هرزگي و شهوتبارگي و خيانت و انحرافات و عذابهاي جنسي توأمان است و بدتر از آن زنای با محارم است كه در خانواده هاي نژادپرست غوغا می كند.
- ۲۶۸- بسياري با تعابير و تمثيل هاي عرفاني و با شعار خودشناسي و اينكه خدا در انسان است فقط به تقدیس نژادپرستي و خودپرستي می پردازند و لذا در بسياري از افراد يا فرقه هاي درويشي شاهد اشد نژادپرستي می باشيم كه جز خود و خانواده خود كسي را آدم نمی دانند كه در اين نوع خانواده ها انواع امراض حيرت آور و عذابهاي غريب و كينه هاي پنهان غوغا می كند.

۲۶۹- نژادپرستی در هیچ قالب و توجیهی چون ادبیات و معارف عرفانی امکان تبدیل به شیطان پرستی را ندارد. شاخه ای از این شیطان پرستی آشکار در برخی از فرقه های به اصطلاح عرفانی غرب کشورمان قابل تأمل است که هرگز در خارج از نژاد خود ازدواج نمی کنند و آنرا خیانتی نابخشودنی می دانند.

۲۷۰- هرگز نمی توانی آنرا که در دل داری دوست بداری الا اینکه خدا یا ولی خدا باشد. «خداوند هرگز به آدمی بیش از یک دل نداده است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۲۷۱- «آنانکه به دیدار پروردگار خود شوقی ندارند دل به دنیا می سپارند و اینان اهل هدایت نیستند»<sup>۲</sup> قرآن- «آنانکه دل به دنیا می دهند آتش دوزخ را بر پا می کنند» قرآن- پس جز در عشق به خدا و اولیای الهی، دل در گرو دنیا و اهلس قرار گرفته و می سوزد و شقی می گردد و می میرد و می دانیم که محبوبترین وجه دنیا همان شهوت جنسی و نژاد است که کشنده دل می باشد. پس مهد شقاوت دل همان نژادپرستی یعنی پائین تنه پرستی است. و بدان که این پرستش نه تنها ربطی به عشق و عرفان ندارد که درست در نقطه مقابل آن قرار دارد زیرا عشق عرفانی مستلزم دلی زنده است و عشق نژادی میراننده و سنگ کننده دل است. بدان!

۲۷۲- یعنی تنها راه نجات دل از شقاوت و مرگ و عذاب النار همان عشق عرفانی است که عشق به دیدار با خداوند است در وجود امام زنده ای که تحت ولایتش زندگی می کنی و لاغیر!

۲۷۳- یعنی تنها راه رهایی دل از نژادپرستی که اساس کفر و شقاوت و پلیدی است ولایت امامی زنده است در درجات!

۲۷۴- وجود امام، دل مؤمن را از ابتلائی به نژاد و پائین تنه مصون می دارد و رابطه زناشویی را از زنا پنهان و آشکار پاک می سازد. زیرا فقط دلی که دارای امام است می تواند با همسر رابطه ای بالاتنه ای برقرار کند و در غیر اینصورت همسر فقط ظرف تخلیه شهوات است و همه کسانی که بواسطه بی عفتی نگاه بر دل وارد شده اند در رابطه جنسی با همسر دخیل می شوند و اینست زنا پنهان. «از گناه ظاهری و باطنی درگذرید.»<sup>۳</sup> قرآن-

۲۷۵- یعنی فقط وجود امام در دل است که رابطه نژادی را به نژاد (خداوند) می رساند و کمال این رابطه را به لقاءالله می رساند طبق آیه حرث که در رابطه جنسی زناشویی وعده لقاءالله می دهد. ولی همین رابطه می تواند به لقای ابلیس برسد همانطور که در آدم و حوا رسید. در دل یا نژاد است یا نژاد!

۲۷۶- آنانکه اصولاً میلی به توبه و تقوا و اطاعت ندارند فقط به جستجوی خود امام زمان و ولی مطلقه هستند و کمتر از علی ابن ابی طالب را به امامت قبول ندارند حال آنکه لحظه ای تاب تحمل ماندن در محضرشان را ندارند و امام را به انواع جرمها متهم ساخته و به عداوت خونی با وی برمی خیزند. خواجه عبدالله انصاری می گوید یکصد پیر را خدمت کردم تا عاقبت به شیخ خرقانی رسیدم. در قرآن کریم نیز نخستین ولایت همان ولایت مؤمنان بر همدیگر است در سلسله مراتب ایمانشان. و اینست راه و روش عملی سیر و سلوک عرفانی و امر هدایت الی الله و رشد معنوی انسان! و مابقی خیال و فریبی بیش نیست.

<sup>۱</sup> «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه و ما جعل أزواجکم اللاتی تظاهرون منهن أمهاتکم و ما جعل أدعیاءکم أبناءکم ذلکم قولکم بأفواهکم و الله یقول الحق و هو یمیدی السبیل» احزاب، ۴.

<sup>۲</sup> «و یوم یحشرهم کأن لم یلبثوا إلا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین کذبوا بقاء الله و ما کانوا مهتدین» یونس، ۴۵.

<sup>۳</sup> «قل تعالوا أتت ما حرم ربکم علیکم ألا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین إحصاناً و لا تقتلوا أولادکم من إملاتی نحن نرزقکم و إیتائهم و لا تقتربوا الفواحش ما ظہر منها و ما یطن و لا تقتلوا النفس الی حرم الله إلا بالحق ذلکم وصامکم به لعلکم تتقون» انعام، ۱۵۱؛ «قل إلیا حرم ربی الفواحش ما ظہر منها و ما یطن و الإثم و البغی بغیر الحق و أن تشرکوا بالله ما لم یزل به سلطاناً و أن تقولوا علی الله ما لا نقولون» اعراف، ۳۳.



۲۷۷- بدان که سلسله مراتب ایمان و معرفت و تقوا همان سلسله مراتب ارادت و اطاعت از مؤمنان است. و آنانکه فقط از خود خدا اطاعت می کنند تابع هوای نفس و مرید شیطانند! «بدانید که اکثر مردمان خداوند را به خیالی می خوانند که هوای نفس آنهاست و این شرك و ظلم عظیم است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۲۷۸- جز عبادالله المخلصین که همان عارفان واصل و صوفیان مجذوب ذات حق و معصومین هستند مابقی مؤمنان حقیقی تحت ولایت اجرایی این مخلصین قرار دارند و جز این هدایت و ایمان و تقوایی نیست. بدان!

۲۷۹- همانطور که شاگرد دبستانی نیازمند معلم دبستان است و شاگرد دبیرستانی نیازمند دبیر است و دانشجوی دانشگاه نیازمند استاد است يك مؤمن مبتدی قادر به همراهی و سلوك عرفانی با عارفی واصل نیست و توان جذب و هضم روح او را ندارد و دچار مایخولیا می شود. همانطور که شیخ شریعت و پیر طریقت و امام حقیقت داریم. آدمی که دارای روحی ضعیف و غافل است چه بسا در قبال عارفی واصل بکلی از دست می رود و دیوانه می شود یعنی روحش جذب روح عارف می گردد بی آنکه کمترین علم و احاطه و اراده ای در درک این واقعه داشته باشد. پس ای عزیز، حریص مباش و در شأن خود گام بردار!

۲۸۰- آنگاه که روحی بر کسی نازل می شود گویی بر کل کالبد بشری نازل شده است چرا که بشریت نفس واحده است و هر فردی به مثابه سلولی از يك بدن است و همه سلولهای يك بدن با یکدیگر در ارتباطند همانطور که همه اعضای بدن. که بقول معروف: چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار. همچنین است چو عضوی روحانی شود سائر اعضاء هم تحت الشعاع این روح قرار می گیرند.

۲۸۱- بنابراین مؤمنان صاحب روح و عارفان و اولیای الهی هر چند که ممکن است منزوی باشند ولی به لحاظ وجودی اجتماعی ترین و جهانی ترین انسانهایند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه!

۲۸۲- و تحت الشعاع این نزول روح که کمالش لقاءالله است کل جامعه به خود می آید که طبق معمول اقلیتی روی به حق می کنند و مابقی روی به شیطننت می کنند و جامعه قطبی می شود. بهرحال جامعه از حیوانیت خود خارج می شود و به عرصه انتخاب وارد می گردد. «ای رسول بگو که اجر من اینست که زین پس هر کس که بخواهد به راه هدایت یا ضلالت می رود.»<sup>۲</sup> قرآن-

۲۸۳- بدان که در قیامت بسر می بریم که يك روز است در نزد خدا و پنجاه هزار سال است برای بشر. یعنی جمال پروردگار عیان است و قلوب آنرا درک می کند و کافران با صورت خود را در آتش سرنگون می کنند و می گویند که ای کاش خاک می بودیم و اصلاً به دنیا نیامده بودیم. و این احوال بخش عمده ای از بشریت در سراسر جهان است و معنای نهضت خودکشی به اشکال گوناگون می باشد که میل به تخییر و مدهوشی یکی از این روشهاست. «و آنانکه میلی به دیدار خدا ندارند کافرانند»<sup>۳</sup> قرآن- این آیه مختص آخرالزمان است و قرآن کتاب قیامت است. یعنی ملاک ایمان امروزه جز شوق دیدار خدا نیست در درجات. «و بهر کس از مؤمنان که بخواهیم روح را نازل می کنیم تا مردمان را به دیدار خدا بشارت دهند»<sup>۴</sup> قرآن- زیرا آدمی به قدرت روح خدا می تواند خدای را دیدار کند و سپس مردمان را هم به دیدار بشارت دهد تا هر که شوق دیدار خدای را دارد مشمول نزول روح خدا شود و خود انسان صاحب این روح لقانی، دمنده آن در مؤمنان طالب و مشتاق دیدار است.

<sup>۱</sup> «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» النجم، ۲۳. و «إِنَّ الشَّرَّكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» لقمان، ۱۳.

<sup>۲</sup> «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَخِدَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا» فرقان، ۵۷.

<sup>۳</sup> «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبَطَتْ أَبْغَالُهُمْ فَلَا تَعْمَلُ لَهُمْ سَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا» کهف، ۱۰۵؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عنكبوت، ۲۳.

<sup>۴</sup> «رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» غافر، ۱۵؛ «يُنْزِلُ الْعَلَامِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ» النحل، ۲.

۲۸۴- بی انگیزه معرفتی و ایمان قلبی لازم بسراغ احکام شرع و آداب دینی رفتن موجب می شود که این آداب و اطوار و احکام وسیله ابلیسیت نفس شده و مثلاً حجاب موجب بی عصمتی و نماز موجب ریاکاری و حج موجب رباخواری شود. و این برای هزارمین بار حق این کلام خدا را اثبات می کند که لا اکراه فی الدین!<sup>۱</sup>

۲۸۵- نماز بی انگیزه و سهوی هم موجب جنگ با دین خداست و «یکذب بالذین»<sup>۲</sup> است. یعنی حق نداریم احکام الهی را از روی بی تفاوتی و سهویت و عادت بکار گیریم تا چه رسد با اکراه و ریا و فریبکاری و مردم پرستی و نژادپرستی!

۲۸۶- یعنی دین خدا جز به شوق و بلکه عشق درست در نمی آید و بلکه موجب ضلالت و فساد است و دوزخ!

۲۸۷- اینست که رسول عشق<sup>ص</sup> می فرماید که اگر زنا و قمار و شرابخواری بواسطه شرک یعنی به اسم دین و خدا نباشد هر گاه که توبه شود جنت واجب می آید.<sup>۳</sup> پس وای بر نمازگزاران و روزه گیران و حاجیان دزد و زناکار و تهمت زن و رباخوار که جهنم بر آنان واجب می شود.

۲۸۸- عبادات و احکام اکراهی و برای رضای مردم یا نژاد عین جنگ با خداست زیرا دین خدا را بدنام می کند وقتی شاهد رباخواران و زناکاران نمازخوان باشیم.

۲۸۹- پس دین بی عشق، همان مذهب ضد مذهب است و جنگ با خدا!

۲۹۰- لا اکراه فی الدین به دو معناست یکی اینکه در دین خدا نباید هیچ اکراه و اجباری باشد و دیگر اینکه در دین خدا هیچ اکراه و اجباری نیست بلکه سراسر اختیار است و کمال اختیار هم عشق است که دین خالص می باشد! پس دینی که در آن اکراه و اجبارست اصلاً دین خدا نیست بلکه شرک است و ظلم عظیم! و همه کاربران دین اکراهی و کارگزاران آن ظالمند بر خویشتن و خلق: و معصیت کاران بر دین و محاربان با خدایند!

۲۹۱- و اما این مسئله که آیا آدمی تا به عشق با خدا و امام و ارزشهای دینی نرسیده نبایستی عمل دینی و شرعی و عبادی داشته باشد؟ بی تردید چنین نیست زیرا عشق هم یک شبه حاصل نمی آید و اجر تلاش و جهاد عقلانی و عملی در دین است. چه بسا نفس آدمی از احکام الهی اکراه دارد ولی عقل آنرا تصدیق می کند و لذا نفس را به آن وامیدارد و این همان اصل تقوا و جهاد اکبر است که عشق غایتش می باشد که اساس اخلاص می باشد و پایه وجودی عبادالله المخلصین! بدان و مبدا که تقوا و جهاد را ریا بخوانی! زیرا در اینصورت مجبوری که فحشاء و فساد را صدق بنامی و بولهوسی را عشق و شیطننت را عرفان!

۲۹۲- یعنی اساس تقوا و جهاد همان عقل است و اساس اخلاص هم عشق است. و بدین طریق درمی یابیم عشق، کمال عقل است و اخلاص هم غایت تقوا! یعنی اخلاص اجر تقواست و عشق هم اجر عقلانیت! بدان!

۲۹۳- همه زیبارویان به امر حق بیوفایند تا عاشقان، مخلوق را بجای خالق نپرستند. پس عارف عاشق همواره در حال وداع است از همه محبوبها و عزیزان و یارانش. و این فراق است که دلش را در عطش روی پروردگارش مهیای دیدار می سازد. استحقاق دیدار خدا، در فراق با عصمت پدید می آید. تا دل از دنیا و اهلش بکلی پاک و بیزار نشود لایق دیدار نمی شود و فراق یاران است که چنین پاکی و مبرائی را ممکن می سازد.

۲۹۴- از آنجا که اکثریت قریب به اتفاق زیبارویان سنگدل هستند چون غرق در گِل شکل خویشند و سیمای خود را می پرستند و مظهر اشد خودپرستی واقعی می باشند فقط به خودپرستانی شدیدتر از خودشان تسلیم شده و وفا می کنند ولی

<sup>۱</sup> بقره، ۲۵۶.

<sup>۲</sup> «أَزَّيْتُ الَّذِي يَكْذِبُ بِالذِّينِ» ماعون، ۱.

<sup>۳</sup> «من مات لم يشرك بالله عز وجل شيئاً دخل الجنة... و ان زنى و ان سرق» شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۵.

جفا مي بينند و بدینگونه دل سنگیشان مي شکند و بوي حیات مي یابد و تازه عاشق بر عاشق خود مي شوند ولي او را نمي یابند و در فراق يا به عصمت و رستگاري مي رسند و يا تباه مي گردند.

۲۹۵- آدمي در فراق محبوب است که سرنوشتش را مي نويسد. همه سرنوشت ها محصول وادي فراق است و بس! بدان!

۲۹۶- حقيقت در خانه اش مهجور و مظلوم و متهم و ملعون است تا آنگاه که بيگانه اي از سرزمين كفر اين حقيقت را براي اهالي خانه به ارمغان مي آورد و مي پذيرند. اين بدان معناست که حقيقت از منظر خویشیت و نژاد نمي آید و چو آید مقبول نمي آید پس از درب بيگانه و غير مي آید که درب عشق است. پس حقيقت همواره قرين عشق است و از ذات عشق برمي خيزد.

۲۹۷- هانري کوربن، مردی با فانوس، که در دراویش اثری از عشق و عرفان نیافت و در شیعیان نشانی از علی و در مسلمین اثری از نور محمدی پیدا نکرد و در اهل فلسفه اسلامي چیزی از اشراق سهروردي، دانست که آنچه را که در تاريخ کهن خوانده جز در دل خود نتوان یافت و یافت و از جانب عشاق بي عشق و عرفاي بي عرفان و شیعیان بي ارادت و مسلمانان بي محمد و فلاسفه بي حکمت متهم به النقاط و بدعت گردید چرا که حقيقت کهن را به بيان نو آورد. و عجا که حقيقت همواره در قلمرو اکنونیت و ظهور از دل، متهم به بدعت و ارتداد است و گویی که خصومت دهر و فلک زدگان با حقيقت حتي در آخرالزمان هم پابرجاست و بلکه جنایت بارتر است چرا که مرگ دهر در قلوب دهریون آنان را به انهدام حیات مي کشد و حقيقت مظهر حیات است و حیات ضد دهر است و حقیقتي هم جز ظهور جمال حق نیست که زمان را به آخر رسانیده و لذا زمان پرستان را به نابودي انداخته است و اين حس نابودي را تقصير عارفان و اوليای حق مي دانند و از آنان انتقام مي ستانند.

۲۹۸- قولوا لا اله الا الله تفلحوا<sup>۱</sup>- بگویند که جز خدا قابل پرستش نیست تا رستگار شوید! اين کلام سحرآمیز الهي که شعار نخستين اسلام و محمد است برآستي جاي بسي تأمل دارد که سحر و کرامت سخن و تصديق لسان را مي رساند که چگونه سخني هر چند فقط بر زبان موجب انقلابي در دل و جان مي شود زیرا رستگاري امري قلبي و روعي است و نه کلامي! يعني اگر تلقين ذکر رسول را که مهد رحمت و محبت خداست پيروي کنيد حتي تکرار کلامش موجب نجات است و اين کلام از جنس روح است و تا اعماق ذات مي رسد و هستي را متحول مي سازد. اين کلام انسان روحاني است که چون بر زبان مخاطب جاري شود او را شفاعت مي کند و جانش را شفا مي بخشد و از انقياد و ثقل مي رهاشد. اين سخن عشق است از زبان عاشق! اين قاعده شامل حال همه آياتي که با «قل» شروع مي شود نیز مي باشد زیرا تلقين ذکر خدا به بنده است مثل قل هو الله احد! بشرط آنکه بنده بگوید: هو الله احد نه قل هو الله احد. گفتن قل هو الله احد از جانب بنده يك سخن طوطي وار و بي محتواست که متأسفانه اینگونه شده است مثل قل اعوذ برب الناس.

۲۹۹- يكي از خوانندگان آثار ما كودك بيماري داشت که هيچ به فكر درمانش نبود با اين توجيه که مؤمن بایستی متوكل باشد و جز از خدا طلب شفا نکند و نیز به استناد آثار ما که دانش پزشکی مدرن شعبه اي از دوزخ است. گویی که اين كودك هم از مؤمنين و عرفا شده بود!! در حاليكه خود به هيچ يك از معارف پاي بند نبود الا همین مورد که فقط در خدمت تنبلي و بولهوسي او بود درست مثل تفسير توکل در جهت توجيه تن پروري و تفسير تقيه در توجيه بزدي و بي مسنوليتي اجتماعي. اين نوع سوء استفاده از معارف الهي به مثابه بازي با دهان شير است و عواقبي فجييع دارد و عاقبت فرد فرصت طلب را به انكار كل دين مي رساند که البته عين حق است زیرا او از دين براي بي تقواني بهره مي برد و از معرفت در خدمت بولهوسي. همانطور که بسياري نهي از منکر را مترادف بي رحمي و مخالف عشق مي پندارند حال آنکه عين عافيت طلبي و خودپرستي است تا مبادا که کسي از او دلخور شود. اين آدم مورد بحث هم، دين و عرفان را از بجه شیرخواره اش شروع کرده بود و نه از خودش! حال آنکه اگر خودش مثلاً دل درد مي گرفت ساعتی هم

<sup>۱</sup> «ابن شهر اشوب، عن طارق المحاري: رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سوقة ذي الحجاز، عليه حلة حمراء و هو يقول: يا أيها الناس، قولوا: لا إله إلا الله تفلحوا» بحراق، سيد هاشم، حلية الأبرار، ج ۱، ص ۱۲۰.

صبر نمی کرد و دست به دامن دکتر و دارو می شد! متأسفانه بسیاری به محض مطالعه يك اثر عرفانی می خواهند زن و بچه شان را عارف کنند. «ای کسانی که ایمان آورده اید اعمال خود را اصلاح کنید... چرا می گوئید آنچه را که نمی کنید آیا غضب خدا را جستجو می کنید...»<sup>۱</sup> قرآن- «بدانید که شاعران (شعار دهندگان) گمراهند و هر که آنها را پیروی کند گمراه می شود...»<sup>۲</sup> قرآن- «ای کسانی که ایمان آورده اید از خودتان ظلم زدائی کنید.» قرآن-

۳۰۰- همانطور که بسیاری تحت عنوان عشق، شهادت کمترین انتقادی به همسر و فرزند خود را ندارند در حالیکه عین بی عشقی و خودپرستی است تا مبدا از آنها ناراحت شوند و احتمالاً شب را در خماری بسر برند.

۳۰۱- یکی از ویژگیهای مظالم خانوادگی و نژادی اینست که آدمی این مظالم را در اندیشه و احساس خود تلطیف و توجیه و تقدیس و تعشیق می کند و این همان کارگاه رسوخ ابلیس در نفس است زیرا این همان هنر ابلیس می باشد.

۳۰۲- خود قرآن بزرگترین بینه است که امر خدا را بین زمین و آسمان وجود آدمی فرود آورده است که بین ظاهر و باطن امور حکم می کند و ظواهر را به بطون می کشاند و ذهن را به دل و دنیا را به آخرت و خلق را به خدا و خدا را به محمد و محمد را به امت!

۳۰۳- اصلاً کل جهان هستی عرصه بیّنات الهی و لذا برزخ نامیده شده است که وضع بین وجود و عدم است و اینست که نگرش صرفاً مادی به جهان منجر به بازی و بازیچگی می شود «بدانید که حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست»<sup>۳</sup> قرآن- همانطور که هر بازی پدیده ای بینابینی است در فاصله بین راست و دروغ و بود و نبود مثل شاه بازی یا خاله بازی. آنکه نقش شاه را بازی می کند نه شاه است و نه نیست. خود شاهان واقعی هم همینگونه اند.

۳۰۴- هر بینه ای چون به اشد خود برسد منجر به عشق می شود که امری تماماً بینابینی و در رابطه بین عاشق و معشوق و طالب و مطلوب است.

۳۰۵- درك بینه درك واقعیت جهان است یعنی هیچ واقعیتهای بخودی خود وجود ندارد بلکه امری در میانه و واسط و بیانگر است.<sup>۴</sup>

۳۰۶- اصلاً بینه یعنی بیانگر و نه حقیقت وجودی!

۳۰۷- بینه امر خداست که گاه خود، جمال او را متجلی می کند آنگاه که آدمی در بین رابطه از خود فنا می شود و لذا بینه از میان رفته و خود محل ظهور حق می گردد. و اصلاً هر بینه ای محل ظهور حق است. همانطور که هر چیزی در عالم يك بینه است يك آیه است و لذا هیچ چیزی در عالم قابل اتکاء و اعتماد نیست و حق در بین رخ می نماید و لذا انسان خودپرست از بینه بیگانه و دشمن حق است زیرا حق در بین رخ می نماید که آن اجر فناي از خود است در بین! بقول مولانا: به درویشی بیا اندر میانه مکن شوخی مگو اندر میام!

۳۰۸- پس هر چیزی حتی بخودی خود به لحاظ موجودیت فیزیکی اش هم يك بینه الهی است که برترین آن خود انسان است. انسان يك وجود بینابینی است بین الله و ابلیس. و شدیدترین بینه بود و نبود است و لذا در هر امر و عمل و صفتی هم هست و هم نیست پس خود برتر است.

<sup>۱</sup> «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ \*كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ» ص، ۲۰۳.

<sup>۲</sup> «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»<sup>۱</sup> لَمْ يَرْأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَتَّبِعُونَ « شعراء، ۲۲۵-۲۲۴.

<sup>۳</sup> «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ» انعام، ۳۲.

<sup>۴</sup> «بین» در لغت عرب، هم به معنای وسط است و هم آشکار سازی و بین و بینه نیز از همین ریشه است: «بَيْنُ مَوْضِعٍ لِلْخَلَاةِ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ وَ وَسْطُهَا. قَالَ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَبْأً [الكهف/ ۳۲]، يَقَالُ: بَيْنَ كَذَا أَيْ: أَفْضَلُ وَ ظَهَرَ مَا كَانَ مُسْتَرْتَمًا مِنْهُ، ....» مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۱۵۶.

۳۰۹- اینست که انسان جز بیانش نیست و دماغ مشغول بیان خویشتن است و هر چه که بخودش و درباره خودش می گوید و می خواهد می شود و هست. از اینجاست معنای حقیقت قولوا لا اله الا الله تفلحوا! و قرآن کلام خاص الخاص انسان بخویشتن است کلام ذات است به صفات! کلام مطلق است به نسبی! کلام وجود است به عدم که: بشو!

۳۱۰- از این منظر معنای دعا هم معلوم می شود که: بخواهید مرا تا اجابت کنم شما را!<sup>۱</sup> بیان دیگرش اینست که خود را هرگونه که بخواهید می شوید!

۳۱۱- پس دریاب که بیان کردن، آفرینش خویشتن است همانطور که خداوند هم به همینگونه انسان و جهان را آفرید و فرمود: بشو و شد!<sup>۲</sup>

۳۱۲- انسان نه فقط خودش که جهانش را می آفریند با بیانش!

۳۱۳- ولی راز تحقق و قدرت خلاقه بیان آدمی درباره خودش در بیانش به غیر نهفته است زیرا در رابطه با غیر است که بیان در بین می آید و بینۀ ای می شود یعنی خلاق! و این سرّ عشق است. آنچه را که برای دیگری بخواهی برای خودت خواسته ای! بدان!

۳۱۴- عدم گفت: «خدایا اگر من نبودم تو چگونه خدائیت و خلاقیت و رحمت و کرم و محبت و هنر و علم و عظمت و کبریائی ات را محقق می کردی و به اثبات می رساندی؟ پس تو بمن محتاجی و من از تو بی نیازم و بی نیاز بودم از ازل. مرا به وجود آوردی و نیازمند خود کردی و مرا به پرستش می خوانی...» این حرف دل همه کافران است به خدا. و همه مؤمنان متکبر خطاب به امام است. و این اساس واژگونسالاری و سرنگون شدگی کافران در جهنم است.

۳۱۵- حال آنکه خداوند از برای آفریدن و رزق دادنش هرگز منتی بر بنده نگذاشته است و نشانه اش اینست که شاهدیم کافران آشکارا خدای را انکار می کنند و غرق در عیش هستند و خداوند مانع عیششان نیست. منت خدا فقط و فقط در امر هدایت و سیر الی الله و سلوک عرفانی است که آنهم بمعنای عشق ورزی است.

۳۱۶- به یاد دارم روزی یکی از دوستان قدیمی که غرق در عذابها و فلاکتها بود و هرگز تقوا و اطاعت پیشه نکرد و بالاخره ساقط شد بمن نوشت: «تو هر چه از معنویت و دین و عرفان داری همه از من است. اگر من نبودم تو به چه کسی لطف می کردی و چه کسی را شفا می دادی...» این ابلیس است که از زبان بشر سخن می گوید! این منت عدم بر وجود است!

۳۱۷- تا زمانی که خواهران و برادران ایمانی (نژادی) جای خواهران و برادران نژادی را نگرفته اند رهائی از شیطان ممکن نیست این همان حق واقعه غدیر است که غایت و قلب اسلام است که اگر رسول خدا ابلاغش نکرده بود اصلاً رسالتش را انجام نداده بود.<sup>۳</sup> (قرآن)

۳۱۸- تبدیل نژاد به دوست ایمانی و تبدیل بیگانه به خواهر و برادر از بزرگترین وقایع عرفانی است که نشان از رشد الهی وجود انسان است. که سنگ زیربنای این واقعه غدیر است و محور این تبدیل و تحول عظیم وجود امام است که خود پدر و مادر روحانی است.

<sup>۱</sup> «و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الدین ینسکرون عن عبادتی سیدخلون جحّم داجین» غافر، ۶۰.

<sup>۲</sup> «و هو الذی خلق السّماوات و الارض بالحق و یوم یقول کن فیکون قوله الحق و له المّالک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب و الشّهادة و هو الحکم الخیر» انعام، ۷۳.

<sup>۳</sup> «یا ایها الرّسول بلّغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فإ بلّغت رسالته و الله یغضنک من النّاس ان الله لا یتدی القوم الکافرین» مائده، ۶۷؛ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام...» مائده، ۳.

۳۱۹- این بدان که جامعه امام زمانی و یا مدینه فاضله و آرمانی عدالت و عشق جهانی که بر اساس وحدت عالم انسانی پیش بینی شده است جز بر حقیقت غدیر ممکن نمی آید و اینست اسلام ناب محمدی و حکومت عدل علی.

۳۲۰- تا همسایه ات را خواهر و برادر خود و خواهر و برادرت را همسایه خود ندانی عدالت و محبتی ممکن نمی شود.

۳۲۱- تا خواهران و برادران ایمانی از هم ارث نبرند و آدمی ثروتش را قبل از مرگش بین غیرنژاد تقسیم نکند عدالت و محبتی رخ نمی دهد. اینست سوسیالیزم ایمانی- عرفانی!

۳۲۲- فرق بین ماهیت اعضای یک خانواده در روابطشان با یکدیگر نسبت به روابطشان با سایر آدمها چیست؟ همه فرزندان آدم و حوایند و تفاوت فقط در فاصله زمانی است و این همان دهریت و عصرزدگی است که منشأ همه تبعیض ها و مظالم است. این زمان پرستی عین مکان پرستی است یعنی آنانکه به لحاظ مکانی و زمانی به تو نزدیکترند برتر از دیگرانند که در فاصله زمانی و مکانی دورتری قرار دارند و این زمینه همه ستمهاست و عین معنای نژادپرستی است و فلک زدگی! این اساس کفر است و گمراهی! «این دهر است که ما را هلاک کرده است.»<sup>۱</sup> قرآن- و اینست حق فراق که جبر مکان و زمان را از میان برمی دارد و این واقعه جز در دل ممکن نمی شود. بشرط اینکه در فراق حق عصمت و تفرید و تجرید رعایت شود تا دل به مقام «حال» یا الساعه برسد که مقام حضور و جاودانگی است که همه در تو و تو در همه حاضری. یکی همه می شود و همه یکی! و بدینگونه پیام سمفونی<sup>۲</sup> ۹ بتهوون محقق می گردد که: جمله بهر یک تن باید یک تن بهر جملگی!

۳۲۳- حرف آدم کافر اینست که: من مال خودم و همه مال من و برای من. این عذاب جبر زمان و مکان است. و مؤمن از این جبر رهیده است به درجه ایمانش!

۳۲۴- چون در حال باشی، از ازل تا ابد، یک آن حی و حاضر و موجود و مطلق و یگانه است با همه محتویاتش. و در این مقام نه بعد مکان است و نه بعد زمان. نه خویش است و نه بیگانه زیرا حال قلمرو یگانگی است و بی نیازی: سوره توحید!

۳۲۵- بنگر که کل ارزشهای حاکم بر نژادپرستی بواسطه بعد زمان است. و لذا در چنین فرهنگی هر که مسن تر است برتر و حق بجانب تر است و حق سلطه و ستم دارد. و لذا کوچکترها مظلوم و بزرگترها ظالمند. و لذا مذهب همه مذاهب شرک، زمامندی است یعنی مذهب آباء و اجداد است. ولی در قلمرو ایمان و معرفت، حق با جوانمردی است نه پیرمردی!

۳۲۶- فاصله بین انسان و خدا هم فاصله مکانی- زمانی است. و لذا کل کائنات حائل بین انسان و خدا محسوب می شود بمیزانی که پرستیده می شود. و در مقام حال (الساعه) این بعد از میان می رود و کل جهان عرصه حضور و ظهور پروردگارست. «هر کجا باشید او با شماست... بگو که از رگ گردن به شما نزدیکتر است... زمین و آسمانها و هر چه بین آنهاست برای خداست و خدا بر هر چیزی مماس و احاطه دارد...»<sup>۳</sup> قرآن- «و می پرسند که الساعه کی فرا می

<sup>۱</sup> «و قالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما نملكها إلا الله و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون» جاثیه، ۲۴. «هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا» انسان، ۱.  
<sup>۲</sup> «و هو معكم أين ما كنتم و الله يسمع و يعقلون بصير» حدید، ۴: «و لقد خلقنا الإنسان و علم ما تؤشش به نفسه و نحن أقرب إليه من حبل الوريد» ق، ۱۶: «و لله ما في السموات و ما في الأرض و كان الله بكل شيء محيطا» نساء، ۱۲۶.

رسد بگو هر آن جاریست.»<sup>۱</sup> قرآن- یعنی اکنون هم اکنون است دریابیدش! و اینست فوز عظیم! و این دریافت حاصل براندازی نژاد از نفس خویشتن است یعنی براندازی مکان و زمان. و اینست ترکیه و تطهیر جان! رجوع کنید به کتاب «عرفان تاریخ» و «فلسفه زمان» از اینجانب!

۳۲۷- که این مقام الساعه و رستن از اسارت دنیا (مکان) و عصر جز با اطاعت از رسولان زنده ممکن نمی شود یعنی اطاعت از کسانی که مظهر الساعه هستند. در این اطاعت بر آنان وارد شوید و اینست جنات نعیم! «بدانید که پاکان مقیم در بهشت نعیم هستند.»<sup>۲</sup> قرآن- و بدان که نعیم همان امام است و هر که با نعیم است بر صراط المستقیم است. «و در آئروز از شما سنوال می شود که با نعیم چه کردید.»<sup>۳</sup> قرآن-

۳۲۸- نعیم، همان انسان رها شده از نژاد است مظهر نژاد است! و اسوه ای از سوره توحید است به درجات! یعنی انسانی بی مکان و بی زمان است و بر مکان و زمان احاطه دارد. او امام مکان و زمان است. او پدر خاک و مادر پدر خویش است به درجات! هرگز علم درجات را فراموش نکن که گمراه و مأیوس می شوی یعنی به دام ابلیس می افی!

۳۲۹- امام زمان جوانمردیست به سن آدم که اهل شهود او را به جمال حوا می بینند. و انسان کامل وارث آدم است و این نه وراثتی از طریق تاریخ و تاریخی است که وراثتی از راه دل و روح است در نقطه صفر جان یعنی الآن!

۳۳۰- سقوطی جز سقوط در درک اسفل نژاد نیست. نژاد سیاهچاله ایست که هیچ چیزی نمی دهد همه چیز را می گیرد و در خود تبدیل به ثقل و انهدام می کند. این دهر است که انسان را نابود کرده است. برآستی که زمان چشم زخم ابلیس است به انسان: شجره!

۳۳۱- نژادپرستی در غایتش به تن پرستی می انجامد زیرا هر آنچه که خودیت و منیت فردی خوانده می شود به لحاظ معنوی تماماً از غیر است و لذا جز تن باقی نمی ماند. یعنی «من» در نهایت همان تن است و تن همان مکان وجود است که سیاهچاله زمان است و عرصه خسران! «سوگند به زمان که انسان در خسران است...»<sup>۴</sup> قرآن-

۳۳۲- امام علی<sup>ع</sup> می فرماید که یکی از ناممکن ترین دوستی ها، دوستی بین پدر و پسر است که اگر ممکن شود نعمتی پس بزرگ و کمیاب است. همینطور است دوستی بین مادر و فرزند و خواهران و برادران و کلاً دوستی بین اعضای یک خاندان و نژاد. این همان تبدیل نژاد به نژاد است. به همین دلیل است که خداوند تهمت بخشی از مسیحیان را که خدا را پدر و مسیح را پسر خواندند معصیتی بزرگ نامید که نزدیک بود تا عرش فرو ریزد.<sup>۵</sup> زیرا این روندی کاملاً وارونه است که نژاد را تبدیل به نژاد کرده است و این عین تباه سازی حق وجود است که وجود را به عدم می خواند زیرا نسبت علیتی و سببی قلمرو تباهی و انهدام است که همان قانون فنی حاکم بر دنیویت و مادیت و طبیعت ناسوتی است که محکوم به فناست و با قیامت کبرا از میان می رود. زیرا جهان هستی معلول علیتی و سببی خداوند نیست یعنی زاده او نیست و از او جدا نشده است از او بیرون نیامده است: به آنی و نیم نظری اراده فرمود که بشود و گفت بشو و شد!<sup>۶</sup> و

<sup>۱</sup> «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاعِقَ» مرسلات، ۷؛ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا \* فِيمَ أَنتَ مِنْ ذِكْرَاهَا \* إِلَىٰ رَبِّكَ مُتَبَاهَا \* إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا \* كَلَّيْهُمْ يَوْمَ يُزْوَنُهَا لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوِ ضُحَاهَا» نازعات، ۴۶-۴۲؛ «أَرْفَبَ الْآرْقَفَ» نجم، ۵۷.

<sup>۲</sup> «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» القلم، ۳۴.

<sup>۳</sup> «مَنْ تَشْتَقِلْ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» تكاثر، ۸.

<sup>۴</sup> «و العصر ان الانسان لفي خسر» العصر، ۲-۱.

<sup>۵</sup> «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا \* لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا \* كَذَّابُوا السَّاعَاتِ يَنْظُرُونَ مِنْهُ وَ تَلْشَقُ الْأَرْضُ وَ تُخْرُ الْجِبَالُ هَنَّا \* أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا \* مَرَمَ، ۹۱-۸۸.

<sup>۶</sup> «وَمَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً كَلِمَةً بِالْبَصَرِ» القمر، ۵۰؛ «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ \* إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّا بِأَعْيُنِنَا \* قُلْ لَّهِ كُنْ فَيَكُونُ» بقره، ۱۱۷.

این همان منطق عشق است نه علیّت. و لذا تبدیل عشق به علیّت و چون و چرا، همان ابطال و انکار عشق است. این سؤال که: چرا عاشق منی؟ چرا خداوند مرا آفریده است؟ و امثالهم!

۳۳۳- عشق بی علت و چون و چراست همانطور که وجود! وجود همان عشق است و عشق هم عشق به وجود است از وجود! اینست که کسی که برای عشق علت و دلیلی جستجو می کند به نابودی مبتلا می شود زیرا این علل و دلایل جملگی به انکار عشق یعنی به انکار وجود می رسند. بدان!

۳۳۴- عشقی جز در اهل حق و مخلصین نیست که هستی بخش هستند. و چون عشقشان هونی (اونی) است دارای هیچ منتهی نیست و همین امر موجب سوء تفاهم و بدگمانی و تهمت به آنان می شود.

۳۳۵- بدان که عشق بلاواسطه و مستقیم خداوند که عشق منی (آنا) است «خدائی جز من نیست پس مرا بپرستید.»<sup>۱</sup> قرآن- این امر به اولیای الهی است که در این عشق بیواسطه حق بارها می میرند و زنده می شوند. و این عشق نعمانی است ولی عشق خدا از وجود اولیایش برای مردمان رحمانی است. همانطور که موسی کلیم الله در دیدار با حق از تجلی کوه، هلاک شد و این عشق منی بود. و نیز موتهای علی<sup>۲</sup> بر نماز!

۳۳۶- و بدان که اگر اولیای الهی از حیث آنا بر مردمان نظر کنند مردمان در جا هلاک شوند و کسی را تاب تحمل عشقشان نیست. روزی مدعی توهم زده ای در انکار بایزید بسطامی گفت: «من خدای را دیدار کرده ام نیازی به بایزید ندارم.» که بر حسب اتفاق گذارش به بایزید افتاد و درجا جان سپرد. علتش را از بایزید پرسیدند که فرمود: او هوای نفس خود را دیدار کرده بود و خدای پنداشته بود. او خدای را بلاواسطه از من دیدار نمود و مرد. یعنی جمال منی (آنا) حق را از بایزید شهود کرده بود که جمال بیواسطه است. و بایزید به عمد هویت حق را از خود پنهان داشت و انانیت را رخ گشود تا آن مدعی بداند که چه ادعا کرده است.

۳۳۷- آنچه که در اطاعت بی چون و چرا از مردان حق رخ می دهد واقعه عظیمی است و آن تبدیل هوا به روح است در وجود مرید. زیرا کل انانیت و کبر و کفر و شقاوت آدمی از هوای نفس است که همان تنفس هواست که موجب حیات جانوری است که تسلیم کردن این هوای نفس و نفس جانوری به امام موجب تبدیل نفس می گردد و آن تبدیل هوا به روح است در نفس مرید. بدان و در این باب بسیار بیندیش!

۳۳۸- اینست که انسان بی امام و خودپرست در واقع پرستنده هوای نفس خویش است و اگر کل شریعت را هم بجا آورد باز هم هوای نفس خود را خدای می پندارد و می پرستد و تقدس می بخشد و عین ابلیس می شود و امام کش می گردد. «اکثر مردمان هوای نفس خود را خدای می خوانند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۳۳۹- این تبدیل هوا به روح در نفس مرید اهل اطاعت منجر به تبدیل نار به نور می شود و این همان خروج از تاریکی به روشنایی است و امر هدایت آغاز می گردد که سلوک عرفانی و سیر الی الله می باشد. یعنی هوای تنفس چون روح می شود نار خورشیدی هم که بر تن و دل و جان رسوخ می کند تبدیل به نور می شود زیرا نور نجومی از جنس نار است. و این اجر اطاعت از پیر و امام است که چشم دل مرید را منور ساخته و موفق به شهود جمال اعلانی و رحمانی پروردگارش از وجود امام می شود و این اساس خوشبختی و سعادت و رضای نفس انسان است.

<sup>۱</sup> «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» انبیاء، ۲۵.

<sup>۲</sup> «و ما يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا طَنًّا إِنَّ الظَّلَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» یونس ۳۶: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلَّ وَ مَا يَهْوَى الْإِنْسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» النجم، ۲۳.



۳۴۰- و این از عشق مردان حق به مردمان است که هوا را در جانشان تبدیل به روح می سازد و نار را نور می کند و هستی عدمی را به ذات حق ملحق می نماید و از خسران عصر و اسارت مکان می رهاند و اهل الساعه می سازد و به لقای الهی می رساند. «انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که مطالبه کند الا جمال اعلاى پروردگارش را که بزودی خوشبختش می سازد.»<sup>۱</sup> قرآن- و اینست آن نظری که خاک را کیمیا کند!

۳۴۱- و آنکه اطاعت نمی کند تاب این روح و نور را ندارد و کیمیای جانش را به بازار اشقیاء و کافران می برد و خود را به بهائی اندک می فروشد و در درک اسفل ساقط می گردد و کور و کر و گنگ و احمق و دیوانه می شود. زیرا شکر اینهمه نعمات را نمی کند چون برایش هیچ زحمتی نکشیده است. «و ابلیس گفت بر صراط می ایستم و مؤمنان را از پس و پیش و راست و چپ محاصره می کنم زیرا اکثر مؤمنان شاکر نعمات نیستند.»<sup>۲</sup> قرآن- همانطور که باد آورده را باد می برد. پس اطاعت و خدمت لازمه حفظ و حراست از اینهمه نعمات است تا ابلیس بر مؤمن مسلط نگردد. و بدان که ابلیس از راه نژاد و دوستان نااهل وارد می شود همانطور که ذکرش رفت.

۳۴۲- «هر چه در جهانست نابود است و جمال پروردگارت که صاحب تجلی و کرامت است باقیست.»<sup>۳</sup> قرآن- یعنی هر چه جز جمال پروردگار می بینی صور نابودشدگی را می بینی. یعنی اعیان ثابته (بقول فلاسفه) صور انسانی جهان نیست بلکه غیب آن است انسان جز خدا را نمی بیند همچون علی<sup>۴</sup>. و اینست که علی<sup>۵</sup> را میزان انسان خوانده است محبوبش محمد ص.<sup>۶</sup>

۳۴۳- و انسانیت در اطاعت از عشق خلق می شود و در این خلقت انسان است که جهان حقیقت هم آفریده می شود در چشم انسان و به اراده و بیانش. «و ما حق را به کلمات خود محقق می کنیم.»<sup>۷</sup> قرآن- یعنی خلقت انسانی و آفرینش روحانی تماماً محصول اطاعت از عشق امام است و لاغیر! و در این اطاعت است که هستی نژادی تبدیل به هستی نژادی می شود. و در صورت عدم اطاعت، مؤمن خود را با امامش عوضی گرفته و به تسخیر ابلیس درمی آید.

۳۴۴- همه صور غیر الهی در جهان هستی که می بینی مربوط به خلقت قبل از انسان است. هر چند که اصلاً عالم صور عالم انسانی است و عالم هستی بدون انسان عالم بی صورت و جمال است چون بهرحال عالم هستی به قصد خلقت انسان آفریده شده است ولی تا به خلقت خاص انسانی خود وارد نشوی صورت حقیقت جهان را رویت نمی کنی. «در هر چه می نگرم اول خدا و سپس آن چیز را می بینم.»<sup>۸</sup> علی<sup>۹</sup>- در این معنا بمان!

۳۴۵- رسول اکرم ص کسوف خورشید را حاصل تجلی خداوند در آن می خواند. و این تجلی البتّه از منظر انسان کامل است. اینست که شیعه، کسوف را از جمله علائم ظهور می داند همانطور که انشقاق ماه را و بسیاری دیگر از تحولات خارق العاده در نظام طبیعت مثل سونامی و زلزله و امثالهم.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱</sup> «و ما لأخذ عنده من نعمة تجزى \* إلا ابتغاء وجه ربه الأعلى \* و لسوف يرضى » الليل، ۱۹-۲۱.

<sup>۲</sup> «قال فيها أغويته لأفقدن لهم صراطك المستقيم \* ثم لآتيهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمانهم و عن شمالكهم و لا تجد أكثرهم شاكرين » اعراف، ۱۷-۱۶.

<sup>۳</sup> «كل من عليا فان \* و يتبى وجهه زك ذو الجلال و الإكرام » الرحمن، ۲۷-۲۶.

<sup>۴</sup> «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» شرح فصوص قيصري، ص ۱۲۷.

<sup>۵</sup> «قال العالم عليه السلام: الساء رسول الله و الميزان علي» حافظ برسي، مشارق انوار اليقين، ص ۹۶.

<sup>۶</sup> «و يحق الله الحق بكلماته و لو كره المجرمون » يونس، ۸۲.

<sup>۷</sup> «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» شرح فصوص قيصري، ص ۱۲۷.

<sup>۸</sup> «روي أيضاً في الأخبار: «إن من علامات قيام القائم عليه السلام الكسوف والخسوف في غير الوقت المعهود، وعند ذلك يختل وينقطع حساب المتجين» ابن قارباغدي، البضعة المزعجة، ج ۲، ص ۶۷؛ «روایت کرده است صدوق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که این زلزله و کسوف و خسوف و بادهای مخوفه از علامات روز قیامت است پس چون این چیزها حادث شود یاد کنید قیامت را و پناه ببرد به مساجد خود» مجلسی، محمد تقی، شرح فقیه، ج ۵، ص ۳۴۱.

۳۴۶- کسی که از ولی نعمت خود اطاعت نکند هیچکس از او اطاعت نخواهد کرد و کسی که به ولی نعمت خود وفا نکند همه به او خیانت خواهند کرد. و کسی که او را دوست ندارد هیچکس را نمی تواند دوست بدارد و همه از او نفرت خواهند داشت.

۳۴۷- مخصوصاً امروزه که عصر ارتباطات عمومی و جهانی است که بواسطه اش همه صاحبان ادعا با همجنسان و موالی خود رابطه دارند هیچکس در باطن خود بی امام نیست و همه در اطاعت اولیای خویشند از امامان هدایت و معرفت و محبت تا اولیای ضلالت و جهالت و شقاوت. هر چند که کافران و مشرکان قبل از هر کسی در ولایت فردی از نژاد خویشند و غایت و کمال این ولایت را در جامعه شهری و جهانی هم جستجو می کنند و امام کامل ضلالت خود را می یابند.

۳۴۸- یکی از مضرات وجودی گناه اینست که ذهن و روان گناهکار بتدریج بسوی نسیان و خود- فراموشی می رود چرا که آدمی در هر شرایطی که رشد کرده باشد دارای فطرت و بصیرت نسبت بخویشتن است که گناه را درک می کند و به صاحبش هشدار می دهد و صاحبش اگر توبه نکند دست به پاک کردن حافظه اش می زند تا اندیشه و عمل گناه را از خود بزدايد و حتی دل خود را تعطیل می کند تا احساس گناه نکند و بدین ترتیب احساس و اندیشه و حافظه بتدریج روی به تعطیلی می رود و فرد اگر دارای توجیهات علمی و دینی و عرفانی هم باشد حتی ذهنیت خود را واژگون می سازد تا گناه را ثواب جلوه دهد و این همان واژگونسالاری روان است. پس گناه به این دلیل بد است که روان آدمی را تعطیل و یا واژگون می سازد. و انسان واژگونسالار در حالیکه غرق در گناه و خطاست احساس افتخار هم می کند و کوس انالحق می زند. این واژگونسالاری بواسطه اندیشه های عرفانی دو صد چندان قوی تر است و لذا اشد این وارونگی اندیشه و احساس را در جماعت اهل عرفان نظری می یابیم که از نظریات عرفانی فقط جهت تقدیس بولهوسی بهره می گیرند و اهل اطاعت از پیر نیستند و اصولاً اهل هیچ اطاعتی از غیر خود نیستند جز تقلید بولهوسانه. حتی تقلید سر خود و فاقد ارادت از مراجع دینی هم مشمول همین قاعده است.

۳۴۹- اطاعت از پیر دو نوع و مرحله دارد: اطاعت از سر عقل و تقوا و اطاعت از سر عشق و عرفان. که دومی اجر اولی است. اطاعت نوع اول از این حقیقت برمی خیزد که خود- محوری و مریدی نفس خود حتی از سر حکمت و عرفان و قرآن و شریعت هم نهایتاً به ابلیسیت می انجامد. زیرا کل فساد و ظلمت برخاسته از منیت است که نقطه عدمیت است. بنابراین اطاعت از غیر خود و بی چون و چرا، اصل اول عقل کلی و معرفت دینی است و گوهره عشق عرفانی. تا آنجا که پیر کامل و علامه دهر و مَغ بزرگی چون سلمان فارسی در حدود سیصد سالگی مریدی نوجوانی چون علی<sup>ع</sup> را می کند. «از من اطاعت کنید تا همچون من شوید همانطور که سلمان کرد و شد.» علی<sup>ع</sup>.

۳۵۰- بنابراین آدمی تا مرید نفس خویشتن است نه از عقل نه از دین نه از عشق و نه از عرفان بهره ای دارد. مریدی از روی کتاب کسی هم عین مریدی نفس خویش است حتی مریدی قرآن، بدان!

۳۵۱- معنای دیگر بینه همان معجزه است که حاصل نزول امر خدا در رابطه بین چیزها و خاصه انسانهاست و مخصوصاً در رابطه بین مراد و مرید که رابطه ای ایمانی و قلبی است. و لذا حاصل چنین رابطه ای سراسر معجزه آسا می باشد یعنی بینات است زیرا مراد به مثابه آسمان وجود انسان است و مرید هم زمین. زمینی که بسوی آسمان عروج می کند و با خدایش دیدار می نماید که این برترین بینه است.

۳۵۲- «و هنگامی که رها کنید شما را از آل فرعون که عذاب می کردند شما را به بدترین نوعی. و پسران شما را می کشتند و زنان را زنده می گذاشتند که در آن امتحان و بلائی از جانب پروردگار بزرگ بود.»<sup>۱</sup> اعراف ۱۴۱- این مذهب فمینیسم است که اساس نژادپرستی می باشد زیرا کارگاه نژاد رحم زن است که بانی و القاء کننده اش آل فرعون است که آل استکبار و شجره ابلیس است که امروزه تبدیل به مذهب جهانی شده است. بنگر که در اکثریت قریب به اتفاق خانواده ها براسستی مردانگی را در پسران می کشند و دختران را سالار و ولی امر خانه می کنند مادران. پس بدان که آل فرعون بر کل جهان سلطه دارند. هر چند که فمینیسم در مرحله نهایی قتلگاه زنانیت زن است و عرصه عقیم شدگی او. و این قتل عام عشق است.

۳۵۳- دو نوع صلوة است که بین زمین و آسمان رخ می دهد که یکی از آسمان بسوی زمین است و دیگری از زمین بسوی آسمان! و کل کار جهان و جهانیان حاصل این دو نوع صلوة است و برای این دو نوع صلوة: صلوة خدا بر خلق و صلوة خلق بسوی خدا. صلوة خدا بر خلق یعنی از آسمان بسوی زمین نیز چند مرحله دارد: صلوة خدا بر امام مبین، صلوة امام بر مؤمنانش و صلوة مؤمنان بر توده ها. و صلوة خلق بسوی خدا هم چند مرحله دارد: صلوة مردمان بر مؤمنان، صلوة مؤمنان بر امام و صلوة امام بر خداوند. این صلوة همان کارگاه آفرینش و استمرار جهان و جهانیان است خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. غایت و کمال این هر دو جریان صلوة به لقاءالله می رسد یکی در آسمان و دیگری در زمین. کاملترین صلوة از زمین بسوی آسمان همان معراج محمدی است. و کاملترین صلوة از آسمان بسوی زمین عشق آدم به حواست که غایت آن وصال جسمانی است که در مخلصین به لقاءالله می رسد. «ای مردان بدانید که زنان مزرعه شما ایند بر این مزارع از هر حیث که خواهید وارد شوید و خود را مقدم دارید و بزودی خدای را دیدار می کنید و این بشارتی برای مؤمنان است.»<sup>۲</sup> قرآن- پس بدان که صلوة همان سیر عشق و سلسله مراتب آن است از دو سو! و این انواع و درجات صلوة در نص صریح قرآن موجود است.<sup>۳</sup> و نمازی که می خوانیم گزارشی نمادین از حقیقت صلوة است.

۳۵۴- کل جریان سلسله مراتب تکامل تن و جان و روان آدمی همان سلسله مراتب صلوة خداوند بر عدم است. و اما صلوة انسان بر خداوند که همان رجعت او به خالق خویش است همان جریان خلقت روحانی و عرفانی اوست که انبیای الهی به ارمان آورده اند که نماز درب ورود به این خلقت است. نماز به زبان ساده یعنی با خدا سخن گفتن و روی به او نمودن و به صلوة او پاسخ دادن!

۳۵۵- روابط انسانها با یکدیگر مهمترین کارگاه صلوة است خداوند هم جز از این طریق ممکن نیست و لذا بی امام را فاقد صلوة خوانده اند زیرا صلوة بی امام عین صلوة بر شیطان است. امروزه می دانیم که حتی شیطان پرستان حرفه ای و آشکار هم دارای مراسم صلوة شیطانی هستند. بنده این واقعه شیطانی را در کشور خودمان در جریان موسوم به «عرفان حلقه» دریافتیم که چگونه اعضای این جریان دجالی به انتقال شیاطین به یکدیگر می پرداختند و همه قربانیان جاهل این حلول شیطانی در اندک مدتی دچار انواع امراض عجیب و غریب در تن و روان می شدند که یکی از این امراض نوعی سوختگی و کوفتگی بر روی بدن است که تا مدتها ادامه دارد و کل بدن فرد دچار خستگی و احساس پیری و مرگ می کند و میل به خودکشی پدید می آید و بدبینی به عالم و آدم رخ می نماید مخصوصاً نسبت به خدا و رسولان و مؤمنان. بنده با تعدادی از این قربانیان سر و کار داشته ام. و رهائی از این اجنه و شیاطین براسستی نیازمند حمایت معنوی و عاطفی و عقیدتی مستمر است. همه مبتلایان به این عرفان دجالی بسرعت به فحشای عمدی می گرایند و نوعی اراده به خود ویرانگری در آنها غوغا می کند.

<sup>۱</sup> «و إِذْ أَخْبَرْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يَقْتُلُونَ أَبْنَاءَكَ وَ يَسْتَخُونُونَ نِسَاءَكَ وَ فِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَظِيمٌ» اعراف، ۱۴۱.

<sup>۲</sup> «نَسَاؤُكُمْ خَزَنَةٌ لَكُمْ فَأَتُوا خَزَنَتَكُمْ أُنْثَىٰ شَيْئًا وَ قَدِمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَائِقُهُ وَ يَقَرُّ الْمُؤْمِنِينَ» بقره، ۲۲۳.

<sup>۳</sup> «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» طه، ۱۴؛ «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» احزاب، ۴۳؛ «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا» احزاب، ۵۶.

۳۵۶- صلوٰۃ در یک کلمه یعنی وارد شدن بر کس یا چیزی و یا وارد نمودن کس یا چیزی در دل و جان خویشتن! این واقعه از تماشای یک فیلم یا مطالعه یک کتاب و یک تماس تلفنی یا اینترنتی تا رابطه حضوری در جریان است. و این امر در آخرالزمان شدت و حدّت و عمقی هزار چندان یافته است که عرصه ظهور نفس و قیامت است که نفس جبراً به تجرید و تفرید می رسد و احساس قحطی و نابودی می کند و لذا مترصد انواع صلوٰۃ می شود که این واقعه به یاری تکنولوژی ارتباطات بسیار سریعتر و شدیدتر و سهلتر ممکن می شود. و لذا تکنولوژی پرست ترین آدمها را مسخ شده ترین می بینیم و اینکه هیچکس خودش نیست. و این یک دیوانگی جهانی است. «بر جهنم صلوٰۃ می کنند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۳۵۷- امروزه یک نفس اینترنتی- تلفنی لانه صدها شیاطین است از انس و جن. و این صلوٰۃ شیطان در انسان است و انسان در شیطان!<sup>۲</sup>

۳۵۸- قطع رابطه با این شیاطین و دفع آنان از نفس برآستی از ترک هرونین هم شاقه تر است و نیازمند یاری روحی و عاطفی انسانهای مؤمن و صاحب رسالت است که خود دارای امام و اقتدار روحانی باشند وگرنه چه بسا خود نیز مبتلا به شیاطین فرد قربانی شوند. بدان!

۳۵۹- همانطور که همه قوای ماورای طبیعی و غیبی در آخرالزمان بر حیات بشری وارد می شوند اجنه و شیاطین هم از این جمله اند. و آدمی با اندک خودآگاهی حضور این بیگانگان را در خود و اطراف خود درمی یابد که تا چه حدی بر اراده اش فرمان می رانند. این رهائی جز به یاری مردان حق ناممکن است.

۳۶۰- تنهائی و تفرید جبری آخرالزمان در انسان علت العلل این ابتلائات شیطانی است و این تنهائی جز بقدرت عشق عرفانی به حق خود که مقام ولایت و خلافت الهی است نائل نمی آید و در غیر اینصورت به تسخیر شیاطین درمی آید. عشق عرفانی تنها راه نجات انسان مدرن است.

۳۶۱- انسان بمیزانی که در نفس خود تنها و بیکی می شود در عطش محبت قرار می گیرد که این محبت را یا از منبع حقیقی دریافت می کند و یا از منابع دجّالی. و این از ویژگی آخرالزمان است. «که در آنروز جز خدا هیچ یاری نیست.»<sup>۳</sup> قرآن-

۳۶۲- آخرالزمان قلمرو به پایان رسیدن زمان در نفس انسان است و این بمعنای مرگ تاریخ و نژادپرستی در نفس است و تجرید و تفرید جبری نفس. این موقعیت خارق العاده یا به خدا می رسد و یا ابلیس. فروپاشی خانواده و سنن و رسوم و باورهای تاریخی- ارثی از جمله علانم این واقعه است. این نیهیلیزم نفسانی و وضعیت صفر اگر در عشق عرفانی روی به حق نکند پوچ و دیوانه شده و بدام شیاطین می افتد و به تسخیر درمی آید.

<sup>۱</sup> «حَتَّمْ يَصْلُوْنَهَا وَ يَنْسُ الْقَرَّازُ» ابراهیم، ۲۹.

<sup>۲</sup> در این مورد به روایت زیر دقت کنید:

«کیل بن زیاد میگوید: علی (ع) قدم میزد و (از شهر کوفه) خارج می شد در حالیکه که من نیز به همراهشان بودم به محلی رسیده و گفتند: اینجا آرامگاه تو خواهد بود! پس با دست به راست و چپ اشاره کردند و گفتند: به زودی در آنجا خانه ها و قصر های بنا می شود؛ در آن زمان اتفاقی نیست که در آن شیطانی به نام «اریل» نباشد» بیان الاثمه ج ۱ ص ۱۹۶ به نقل از کتاب شیخ محمد علی قاضی نجفی در مجموعه اخبار غریبه؛ همچنین: کتاب منتظر تاریخ صفحه ۷۸ منقول از کتاب بیان الاثمه.

اریل در زبان عربی معنای خاصی ندارد و محدثین تا کنون گمان داشتند که صرفاً یک اسم در ردیف اسم های عبری همانند ارازیل، عزرائیل، میکائیل و اماثلهم است و لیکن اخیراً دریافته اند که این اصطلاح یک کلمه لاتین است (Aerial) که در این زمان مصطلح شده و به معنای ارتباطات هوایی میباشد و مردم بریتانیا آن را معادل شاخکهای هوایی در دستگاه های گیرنده به کار می برند و اکنون در عراق اشتباهاً به رادیو و تلوزیون اریل اطلاق می شود.

<sup>۳</sup> «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَجَعَ إِلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الرَّحِيمُ» دخان، ۴۲-۴۱.

۳۶۳- خدا و ملائک و اجنه و شیاطین و همه نیروهای غیبی در آخرالزمان از وجود انسانها و طبیعت رخ می نمایند. جاذبه خارق العاده روحی در عصر ما از این روست. یعنی همه در حال جذب و خلسه بسر می برند. پس انسان بایستی حامل میزان و محکی یقینی و محکم در تشخیص این نیروهای آشکار شده باشد این میزان حق جز علی و علین نیستند و مابقی دجالند.

۳۶۴- در این دوران همه امور و اشیاء شدیداً نشئه آور و خلسه زا و جذاب و نیز قحطی آورند.

۳۶۵- دل غذایی جز محبت ندارد همانطور که ذهن غذایی جز علم و معرفت ندارد و دل بی محبت می میرد و ذهن بی معرفت فسیل می شود.

۳۶۶- دل ذاتاً در جستجوی محبت است همانطور که شکم گرسنه در جستجوی غذاست و تن تشنه در عطش آب. و اما چه می شود که انسان محبت ناپذیر و ضد محبت می شود؟ آنگاه که دل در محاصره شیاطین قرار می گیرد و شیاطین دربهای ورود محبت به دل را می بندند و دل در قحطی می میرد و سنگ می شود و لذا هر کجا که محبتی ببیند با آن عداوت می کند و بخل می ورزد. اصلاً بخل حاصل چنین وضعیتی از دل است. و اما چگونه می توان دل را از محاصره و اسارت شیاطین نجات داد و احیاء کرد و اهل محبت شد؟ با اطاعت بی چون و چرا از امام محبت!

۳۶۷- و بدان که شیطانی ملوس تر و خطرناکتر از شیطان عشق نژادی نیست که دل را شش دانگ مصادره می کند و شقی می سازد و به آتش حسد می کشاند تا آنجا که آدمی نسبت به عزیزترین کسانش بخل می ورزد و بر علیه سعادتشان عداوت می کند.

۳۶۸- شقاوت و شیطنت همان منیت است پس اطاعت بی چون و چرا از امام محبت است که نفس را از منیت می رهند و لذا شیاطین هم می روند زیرا شیاطین بر محور منیت آدمی گرد می آیند.

۳۶۹- پس هر گاه محبتی بی مزد و منت و در حریم عصمت از غیر دیدی اطاعتش کن تا خود را از قلمرو شیاطین برهانی و احیاء کنی.

۳۷۰- تا زمانی که دل در گرو اهل محبتی الهی نیست اندیشه نیز احمق است و وجود آدمی در درک اسفل پائین تنه ساقط است و جهان و جهانیان را فقط از منظر شکم و زیرشکم می بیند و محبتی هم جز سکس نمی شناسد و مردان حق را عداوت می کند.

۳۷۱- قرآن کریم آدم بدبخت را شقی می نامد یعنی سنگدل! زیرا سعادت جز از دل دریافت نمی شود و آن محبت است یعنی سعادت جز محبت نیست و فقط محبت است که دل را راضی می کند و خوشبختی همان رضایت قلبی است که کمالش دیدار جمال اعلای خداست که جمال محبت است که بقول مولوی: هر کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند! یعنی از محبت بندتبنایی نژاد بی نیاز می شود.

۳۷۲- پس آدمی جز دلش نیست و دل هم مرضی جز شقاوت و عداوت با محبت ندارد و دشمنی جز شیطان. «بدانید که شیطان دشمن آشکار شماست.»<sup>۱</sup> قرآن- و نقطه اتکای شیطان در انسان هم انانیت است. پس این نقطه را از خود بزدانید با اطاعت از اهل محبت حق!

<sup>۱</sup> «وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمَلَةٌ وَفَرَسًا كَلِمًا مِّمَّا زَرَقَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ» انعام، ۱۴۲.

۳۷۳- بدان که دل خصمی جز زمانیت و دهر ندارد که از طریق نژادپرستی مبتلایش می شود زیرا جایگاه حیات و اقتدار دل «اکنون» است و هر که بر این قلمرو وارد شد در محضر جمال حق است که جمال عشق است زیرا دل خانه اوست و فقط با دیدار جمالش آرام می گیرد و راضی می گردد و زنده می شود و به حقش می رسد.

۳۷۴- خانه نژاد پائین تنه است و خانه نژاد هم بالاتنه. بالاتنه بایستی بر پائین تنه حکومت کند همانطور که بالا بر پائین اشراف و احاطه دارد. یعنی خدا باید بر خلق حاکم باشد در انسان! در غیر اینصورت آدمی واژگون و کله پا می شود. «کافران سرنگونند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۳۷۵- «خداوند جز شرک همه گناهان را می بخشد و شرک موجب گمراهی دور و درازی می شود و مشرکان به جای خداوند، مادینگی را می پرستند و شیطان را مریدی می کنند.»<sup>۲</sup> نساء ۱۱۷- ۱۱۶  
این همان عورت پرستی مردان در زنان است که عین پرستش عورت خودشان است و حتی نمی توان اینان را زن پرست خواند بلکه بقول خداوند، مادینگی پرست هستند یعنی عورت پرست. این اساس نژادپرستی و شرک بعنوان ظلم عظیم و گناهی نابخشودنی است. زیرا این نوع مردان، عورت را خدای خود قرار داده اند و نه حتی شریک خدا. زیرا می فرماید که بجای خدا، مادینگی را می پرستند. و بدترین این شرکها، شرک در لباس توجیهات عرفانی است و اصلاً فقط با توجیهات عرفانی می توان دچار چنین شرکی هولناک شد و به پرستش پائین تنه پرداخت. از این آیه نیز آشکارا استنباط می شود که شیطان هم از راه عورت پرستی بسراغ آدمی می آید و عورت پرستی عین مریدی کردن شیطان است.

۳۷۶- و اما چرا چیزی را بجای خدا پرستیدن، شرک نامیده می شود و نه کفر؟ این یک مسئله بسیار بنیادی در معرفت قرآنی است. زیرا دل آدمی ذاتاً حق پرست است و فقط بواسطه مصادره و احاطه شیطان است که شقی می شود تا غیر خدا را بخود راه ندهد یعنی این سنگ شدن و مرگ دل به مثابه مصونیت دل از غیر است. و لذا شیاطین هرگز امکان رسوخ در خود دل را ندارند و فقط آنرا از برون احاطه می کنند پس عورت پرستی امری ذهنی و خیالی است. در اینجا شرک به معنای شرک ذهنی در وجود است که برای دل شریکی غیر خدا آورده است. و بدان که اصولاً مشرک وجود آدمی ذهن اوست و نه دل. زیرا ذهنیت قلمرو دنیا و دنیاپرستی است که همان عدم پرستی می باشد. پس شرک در معنای ذاتی اش همان عدم را شریک وجود قرار دادن است که وجود آدمی را آلوده و نجس می کند. «بدانید که مشرکان نجس هستند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۳۷۷- «و شیطان گفت بخشی از وجود بندگانت را از آن خود می سازم و سپس آنان را گمراه می کنم و به منیت می کشانم و امرشان می کنم تا نعمات را فقط از آن خود سازند و در کار خلقت دست ببرند و تبدیل کنند...»<sup>۴</sup> نساء ۱۱۹- ۱۱۸

پس معلوم شد که مشرکان که نابخشودنی ترین مردمانند عورت پرستانند یعنی نژادپرستانند و از این طریق مرید شیطان شده و شیطان را بر نفس خود مسلط می کنند و سپس شیطان هم آنان را امر به تبدیل جهان می کند و تبدیل خلقت همان تبدیل طبیعت به صنعت است. اینست که ما تکنولوژیزم را مذهب ابلیس می دانیم زیرا علم تبدیل خلقت پروردگار است و از این طریق این نجسی و ناپاکی و آلودگی نفس را به جهان هم منتقل می کنند. «دریا و خشکی را به فساد کشیده

<sup>۱</sup> «و الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسَا لَهُمْ وَأَصْلُ أَعْغَالِهِمْ» محمد، ۸.

<sup>۲</sup> «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا \* إِنَّ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِيَّانَا وَ إِنَّ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷-۱۱۶.

<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَاهِهِمْ هَذَا وَ إِنْ جُئْتُمْ عَلَيْهِمْ فَمَنْزِلَةٌ فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» توبه، ۲۸.

<sup>۴</sup> «... وَ قَالَ لَا تَخْذَلْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا \* وَ لِأَصْلَابِهِمْ وَ لِأُمِّيَّتِهِمْ وَ لِأَمْرَتِهِمْ فَلْيَتَّبِعْ أَتَانِ الْأَنْعَامِ وَ لِأَمْرَتِهِمْ فَلْيَتَّبِعْ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» نساء، ۱۱۹-۱۱۸.

اند.<sup>۱</sup> قرآن- یعنی خاک و جو زمین را آلوده و مسموم و مرگبار ساخته اند. و همه اینها عواقب عورت پرستی و نژادپرستی است و لذا جهان صنعت و تکنولوژی بدون حاکمیت سکس امکان استمرار و بقا ندارد. یعنی فحشاء و پورنوگرافیزم عنصر لاینفک حاکمیت تکنولوژی بر جهان است. همانطور که قبلاً هم نشان دادیم که امپریالیزم و روسپی گری امری واحد است که بر فرهنگ تساویگری زن و مرد دوام می یابد.

۳۷۸- در آیه ۱۱۹ از سوره نسا سخن بر سر بریدن گوش احشام به امر شیطان است که ما آنرا تملک مطلقه خواندیم که بمعنای به ثبت رسانیدن مالکیت خود است بر روی اشیاء. این همان قانون مالکیت خصوصی در نظام سرمایه داری است تا آنجا که امروزه در اکثر این کشورها آدمی می تواند کسی را به جرم اینکه پا به حریم مالکیت خصوصی اش نهاده به قتل برساند بی هیچ مجازاتی.

۳۷۹- «هر آنچه در آسمانها و زمین است برای خداست و خداوند بر هر چیزی محیط است.»<sup>۲</sup> نساء ۱۲۶- برای خدا بودن هر چیزی به معنای احاطه و تماس خدا بر هر چیزی است تا هر چیزی برای ظهور خدا باشد زیرا چون عاشق ظهور و معرفی خودش بود جهان را آفرید (حدیث قدسی)<sup>۳</sup> یعنی این احاطه فقط بمعنای احاطه علمی و نظری و اقتداری نیست چرا که در این بابها هم آیات معین وجود دارد ولی آیه مورد بحث احاطه وجودی خدا را می رساند که هر چیزی مظهري از اوست.

۳۸۰- «چه دینی زیباتر از اینکه آدمی جمالش را برای خدا قرار دهد و زیبا شود و از امت ابراهیم گردد که خداوند ابراهیم را دوست خود قرار داد. آنچه در آسمانها و زمین است برای خداست و خداوند بر هر چیزی محیط است.»<sup>۴</sup> نساء ۱۲۶- ۱۲۵

این آیات بی هیچ تفسیر و تأویلی آشکارا تبیین مذهب اصالت عشق جمالی در امامت است. زیرا ابراهیم بانی نژاد براندازی و امامت است. یعنی جمال خود را برای نژادت مخواه تا زیباییت ببینند بلکه برای خدایت بخواه. و نه خدای خیالی که عین جنون است بلکه برای امام خود زیبا باش که او خود وجه الله و آئینه جمال اوست. پس در آئینه جمال امام خود را ببین که اینست زیباترین دین که تو را به زیباترین و الهی ترین جمال می رساند و زیبا می کند یعنی محسن! همین آیات به تنهایی تصدیق و تبیین رساله مذهب اصالت عشق است به تمام و کمالش!

۳۸۱- یعنی هر که جمالش را و زیباییهایش را برای همسرش بخواهد بسرعت تبدیل به یک عدد عورت می شود و عورت پرست و مابقی ماجرا... .

۳۸۲- پس دیدیم که خداوند زیباترین دین را دین ابراهیم حنیف دانسته و زیبا شدن برای خدا. و آن زیبایی در نزد امام است. و آن عشق جمالی- عرفانی در مذهب امامیه (تشیع) است. زیرا ابراهیم بانی امامت و دین کامل و خالص است که حاصل نژادزدانی از نفس است و لذا صلوات بر جمال محمد، برترین عبادت است و صلوة محمدی هم صلوة بر جمال امام است و لذا بی امام را صلوة نیست. و این یعنی مذهب اصالت عشق جمالی در قلمرو امامت. یعنی صلوة محمدی صلوة جمالی است و نه صلوة خیالی! اینست که صلوة معراج مؤمن است و مؤمن یعنی کسی که امام حی دارد و تحت ولایت و اطاعت بی چون و چرای اوست.

<sup>۱</sup> «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» روم، ۴۱.

<sup>۲</sup> «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» نساء، ۱۲۶.

<sup>۳</sup> «كَتَبْتُ كِتَابًا مُّخَفًّى فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، خَلَقْتُ الْخَلْقَ». آملی، سید حیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۱۴۴.

<sup>۴</sup> «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا \* وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» نساء، ۱۲۶-۱۲۵.

۳۸۳- در آخرین خطبه رسول اکرم ص قبل از رحلتش که به مثابه وصیت پیامبر به امت بود بخش عمده ای از مسلمین و مؤمنین کافر شدند یعنی همانهایی که با رحلت ایشان کفرشان کامل شد که «ای بابا او هم که مثل بقیه مردم مرد» زیرا بناگاه از خواب خودفریبی بیدار شده بودند که مظهر رحمت و کرامت خدا هم بشری مثل آنها و بلکه در قوای بشری بسیار قدرتمندتر از آنها بوده و هفت شب هفته با همسران خود جماع می کرده است. «ای رسول یگو که من هم بشری مثل شما هستم که بمن وحی می شود...»<sup>۱</sup> قرآن- کافران اصل رسالت و نبوت را منکرند ولی منافقان به انکاری پیچیده تر و شیطانی دست می زنند و رسول را خدا می کنند تا هر کاری که بخواهند در رابطه با او بکنند و خود را موظف به پیروی از راه و روش او ندانند زیرا او خداست و حسابش از بشر جداست.

و این سخن انسان کامل است زیرا کمال امری پایان یافته نیست. و این سخن انسان کامل جز در معنای عشق درک نمی شود که اولیای الهی از ترس جهنم و طمع بهشت به راه حق نمی روند و بلکه عاشق حقتند و این عرصه کمال است در درجات!

۳۸۴- آیات ۱۱۹-۱۱۸ سوره نساء<sup>۲</sup> درس کامل شیطان شناسی در انسان است که در آن شیطان در دل انسان ایجاد تمنا و منیت می کند زیرا تمنا و منیت امر واحدی است و آدمی منیت خود را در تمناهای فردی تحقق می بخشد و این آرزوها دامهای شیطانند به قول قرآن که وعده می دهد و وفا نمی کند.<sup>۳</sup>

۳۸۵- رسولان الهی لزوماً تعین و مصداق و اسوه کامل معارف و احکام و ارزشهایی که بیان می کنند نیستند ولی در این سمت در حرکتند و لذا حضرت رسول ص در آخرین خطبه اش فرمود که: «بخدائی که جانم در دست اوست نمی دانم که به بهشت یا دوزخ می روم ولی به رحمتش امید دارم...».

۳۸۶- امام صادق ع مساجد را تکیه گاههای بدن آدمی در حال سجده دانسته است<sup>۴</sup> و مسجدالحرام را هم وجود امام خوانده است که مشرکین چون نجس هستند حق ندارند به او نزدیک شوند وگرنه چه کسی می تواند مشرکین را از طواف خانه خدا محروم می کند. و مشرک کسی است که در ذهن خدا را می خواند و دلش مرید شیطان است، مؤمن بایستی از مساجد وجودش حراست کند که شیطان واردش نشود از طریق وجود مشرکین.

۳۸۷- یکی از مهمترین و فعالترین مساجد وجود کف دست است که مؤمن حق ندارد با هر کسی دست بدهد بخصوص زنان که از این طریق شیاطین دیگران را بر خود وارد می کنند. که یکی از علانم آن بی ارادگی و افسارگسیختگی نفس است.

۳۸۸- از امام سجاد ع منقول است که ملائک وجود ائمه ع را طواف می کنند این همان معنای مسجدالحرام است. ابن عربی به حق می گوید که اولیای الهی شبها به پشت نمی خوابند زیرا به وقت خواب هراس دارند که شیاطین بر سینه شان وارد شوند. چرا که قلوب مؤمنان و خاصه اولیای الهی بزرگترین طعمه برای شیاطین است زیرا دل مؤمنان روشنایی های روی زمین است و مابقی ظلمات است همانطور که شبها حشرات موذی به سمت آتش می روند شیاطین هم مترصد ورود بر مؤمنانند و لذا همه احکام حجاب و عفاف و عصمت خاص مؤمنان است که دل زنده و روشن دارند

<sup>۱</sup> «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ إِلَهُكُمْ فَإِنْ كَانَ يُرْجَوُا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» کهف، ۱۱۰.

<sup>۲</sup> «... وَ قَالَ لَتَأْخُذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا \* وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْلِيَنَّهُمْ وَ لَأَمْرِيَنَّهُمْ فَلْيَتَّبِعُنَّ أَتَانِ الْأَعْمَامِ وَ لَأَمْرِيَنَّهُمْ فَلْيَتَّبِعُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» نساء، ۱۱۹-۱۱۸.

<sup>۳</sup> «و قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا فَضَيَ الْأَمْرُ لِلَّهِ وَعَدَّكَ وَ عَدَّكَ فَخُلِفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْوَ مُنِي وَ لَوْ مَا أَتَيْتُمْكُمْ مَا أَنَا بِمُضَرِّحٍ لِي كَفَرْتُ بِأَنْتُمْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ابراهیم، ۲۲: «يَعِدُّهُمْ وَ يَمْتِيَنَّهُمْ وَ مَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» نساء، ۱۲۰.

<sup>۴</sup> «قَالَ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَ هِيَ الْجَنَّةُ وَ الْكَفَّانُ وَ الرُّكْبَانُ وَ الْإِبْهَامَانِ وَ وَضِعَ الْأُفُّ عَلَى الْأَرْضِ...» کینی، الکافی (ط-الاسلامیه) ج ۳، ص ۳۱۲: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي قَوْلِهِ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا قَالَ هُمْ الْأَوْصِيَاءُ» هان، ج ۱، ص ۴۲۵.



وگرنه قلوب کافران مشتری ندارد و شیاطین در آن خیری سراغ ندارند. زیرا دل مؤمن عرش خدا<sup>۱</sup> و قلمرو اعلیٰ العلینی است که شیاطین قصد تسخیرش را دارند. پس مؤمن بایستی با ذکر و صلوة و حضور و فکر و اطاعت و خدمت مستمراً از دل خود حراست کند و پاسبان دل باشد چون شیطان که وارد شد اراده فرد را تصرف می کند و به او امر به منکرات می کند. «شیطان گفت که من بخشی از وجود بندگانت را از آن خود می کنم.»<sup>۲</sup> نساء ۱۱۸-

۳۸۹- یکی از سوغات تمدن مشرکانه غرب دست دادن است که تبدیل به عرف جهانی شده است که از این طریق مستمراً شیاطین در حال مبادله و انتقال هستند و جهانی می شوند و جهان را به تصرف خود درمی آورند.

۳۹۰- وجود آدمی مقدس ترین و عالیترین پدیده در عالم ارض است که بلاوقفه در خطر تصرف شیاطین است. تا وجود شیطان را باور نکنیم هنوز کافریم و در واقع خداوند را باور نداریم و کتابش را.

۳۹۱- این مشرکین هستند که همه گناهان و مظالم و مفسد را لباس دین و عشق و عرفان و ایثار و خدمت می پوشانند و به اسم خدا مرتکب می شوند پس ملعونترین موجودات در نزد خداوند. و لذا خداوند کافران را بر آنان مسلط می کند و از آنان انتقام می ستاند.

۳۹۲- دست دادن و روبوسی با هر کس و ناکسی یک ابتلای شیطانی است و هیچ نشان الفت و صمیمیت و محبت و برادری و خواهری نیست و لذا در این نمایش محبت ابلیسی شاهد اشد عداوت این جماعت با یکدیگریم. «کافران را بظاهر در صفوفی متحد می یابی ولی قلوبشان از هم منزجر است.»<sup>۳</sup> قرآن-

۳۹۳- زنان هرزه و روسپیان رسمی و غیر رسمی بطور مستقیم و غیر مستقیم (از طریق رسانه ها مثل اینترنت) یکی از مهمترین ناقلان شیاطین در جوامع بشری هستند و به مثابه رسولان ابلیس و اولیای شیطان عمل می کنند و خود اجیر شده شیطانند و از آن رهائی ندارند.

۳۹۴- بدان که دل آدمی یا بواسطه ملانک سجده و طواف می شود و حراست می گردد و یا بواسطه اجنه و شیاطین و خناس محاصره و مصادره می گردد تا محبت ناپذیر و کافر باشد. الا دلی که سنگ و شقی شده و دیگر از کار افتاده است و مشتری ندارد و تعطیل است.

۳۹۵- ولی بدان که امنیت و مصونیتی برتر از وجود امام در دل نیست زیرا او خود مسجود همه ملانک و محل صلوة حق است. پس آنکه در دل امام دارد تحت ولایت حضرت حق است و حق نگهدار اوست.

۳۹۶- مرد کافردل تحت عنوان عشق و آزادی و دوستی، ولایت مردانه و الهی خود را از زنش دریغ می کند تا نه متعهد باشد و نه مسئولیت پذیرد و نه مخاطب نقد و نهی از منکر زنش شود. این تجارت شیطانی امروزه اساس خود - ویرانسازی زناشویی است. که در این مسیر تا جاکشی همدیگر به پیش می روند و به ناگاه به خون یکدیگر تشنه می شوند. این فقدان ولایت متقابل زناشویی اساس عورت پرستی و مریدی شیطان است. «و مشرکان به جای خدا، مادینگی را می پرستند و مرید شیطان می شوند.»<sup>۴</sup> نساء ۱۱۷-

<sup>۱</sup> «قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» بحار الانوار، (دار التراث) ج ۵۵، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> «...قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا» نساء، ۱۱۸.

<sup>۳</sup> «لَا يَتَأَلَوْنَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي فُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُرِّ نَأْسِهِمْ شَدِيدٍ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» حشر، ۱۴.

<sup>۴</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷.

۳۹۷- بدان که شیطانی ترین و مهلکترین و نجس ترین شرکها در لباس عشق فعالیت می کند و این شرک آنگاه به ابلیسیت منجر می شود که ملبس به توجیهات عرفانی شود که عین عورت پرستی است و شجره پرستی و شیطان پرستی! هنده جگرخوار را در صدر اسلام به یاد آوریم که محور همه عداوتها و جنگهای خونین با رسول خدا بود و ابوسفیان ملعنه ای در دست او و عورتش بود که در پیش درآمد جنگهای خونین با اسلام در صف مقدم با پستانهای عریان آشکار شد و همه زنان قبیله اش را امر به برهنه شدن کرد تا سربازان کفر را به اشد شقاوت با دین خدا بکشاند. «و شیطان شما را امر به برهنه شدن می کند»<sup>۱</sup> قرآن- پس بدان که برهنگی نسل جدید آشکارا دال بر حکومت جهانی شیطان است.

۳۹۸- اصلاً آدمهای نژادپرست همه را برهنه می بینند و این همان اساس هرزگی و هیزی است و دال بر احاطه شیطان بر قلوبشان. پس بترسید و بگریزید از این ناقلان شیطان!

۳۹۹- آنکه خود را نژاد و نوع برتر می دانند جز عورت نمی بینند و این عذاب آن ناحقی و ستم است که: ای انسان برتر بنگر که چیستی!

۴۰۰- خطبه علی ع در نهج البلاغه درباره مردان متکبر و خود برتربین حرف آخر را می زند که: «بنگر که از وجود زن کجایش را می پرستی!» این پرستش در نقطه مقابل عشق جمالی قرار دارد که مظهری از جمال پروردگارست. و این عشق مترادف عصمت و تقوا و بی نیازی است که در رابطه زناشویی آئینه جمال پروردگار می شود اگر بر حق ولایت حق استوار باشد.

۴۰۱- چرا آنکه امام زمان ندارد بر همسرش حرام است و رابطه اش زنائی است؟ زیرا رابطه قلبی و بالاتنه ای ندارد زیرا دل فقط با امام، زنده می شود و لذا دل بی امام مرده و سنگ است و رابطه با همسر فقط سکسی و خودارضائی است و هر کس در رابطه غرق در منیت ارضائی خویش است و این رابطه دو من است. ولی آنکه امام دارد بی من است یعنی دلش محبوب دارد و هوئی است و طرفین با هوی رابطه مربوط می شوند وگرنه رابطه جنسی یک خودارضائی بواسطه تن دیگری است. و این عین زناست.

۴۰۲- فلسفه علیت و منطق قیاسی از این رو ابلیسی است که روح آدمی را اسیر و مقید به زمانیت ساخته و از حضور در حال و الساعه هستی غافل و کور می سازد و امکان دیدار و لقای الهی را در هر چیزی ناممکن می نماید و این همان ابتلای به شجره است چه در نژاد و چه در خلقت و چه در معرفت و هستی شناسی و جریان اندیشه و ادراک تبدیل به حجاب بین انسان و خدا می شود و ایجاد نسیان و کوری و کری می کند و اینست غفلت!

۴۰۳- اگر دیگری نباشد وجود آدمی تعطیل است و حتی نفس ناطقه خاموش است نه احساس تولید می شود و نه اندیشه و عملی. و در معنای اساسی تر اصلاً وجود محض هم در عدم فرو می شود همچون وجود خدا قبل از خلقت عالم و آدم. ظهور برای غیر است و آدمی وجود را جز در ظهور در نمی یابد اینست که خداوند جز در جهان درک نمی شود و این درک خدا در غیر و غیر خداست ولی خدا در غیر مشاهده می شود و این معنای عشق است.

۴۰۴- آدمی تا عاشق نشود از اسارت و شقاوت نژادش رها نمی شود و عشق اجر اطاعت بی چون و چرا از منبع عشق الهی است در مردان خدا! و آنچه آزادی و استقلال و عزت و اتکاء به نفس و هویت خاص انسانی نامیده می شود جز از عشق حق بر نمی آید.

<sup>۱</sup> «یا بی آدم لا یفنتکم الشیطان کما أخرج أبوبکر من الجنة یزغ عنها لباسها لیربها سواتها إله یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونها إنا جعلنا الشیاطین أولیاء للذین لا یؤمنون» اعراف، ۲۷.

۴۰۵- آنچه دل را سخت و شقی می کند احساس مالکیت عاطفی بر اعضای خانواده است و تلاش جهت سلطه بر آنان که قلمرو ستم عاطفی است. «به امر شیطان گوشه‌های احشام خود را می برند...»<sup>۱</sup> نساء ۱۱۹-

۴۰۶- دل یا سنگ و شقی است و یا آتش گرفته و ناری است و یا عاشق و نوری!

۴۰۷- چون غیر حق را بر دل وارد کنی دل را می سوزانی و این همان عشقی است که توأم با نفرت است چون سوزاننده است.

۴۰۸- ولی شقاوت و سنگدلی حاصل محاصره دل بواسطه شیطان است که دل را از نور محبت حق محروم ساخته و می میراند که این مرحله ای پس از دوزخ دل در عشق نژادی است که منجر به ناکامی و نفرت و خیانت شده و شیطان را بر دل مسلط می سازد و دل را می میراند که این هم غایت عذاب است و هم مصونیت جبری دل از ورود غیر حق به دل است به امر خدا که شیطان را بسوی دل می فرستد. «شیطان به امر خدا بسوی هر متکبر کذابی می رود...»<sup>۲</sup> قرآن-

۴۰۹- دل جز خانه خدا و اولیایش نیست و مابقی یا دل دوزخی و آتش گرفته است و یا دل سنگی و اسفل السافلینی. همه حالات و مقامات وجودی و دینی و عرفانی جمله از وضعیت دل است. بدان!

۴۱۰- قرآن را چو نکو بخوانی می بینی که کتاب دل و دل شناسی است و همه امور از دل و به دل معطوف است حتی عقل و فکر و علم و فقه. چرا که آدم دل مرده یا دل آتش گرفته دارای اندیشه ای جمادی و فنی و مخرب است و یا سوزاننده!

۴۱۱- وقتی تلاش می کنی کسی را تحت تصرف و سلطه عاطفی خود آوری بدان معناست که می خواهی بر دلش وارد شوی و مالک دلش باشی و لذا دلش را سخت و شقی می سازی زیرا دل اجازه ورود غیر حق بخود را ندارد. و لذا جز کینه و عداوت نصیبی نمی بری. و این منشأ ظلم به دیگران است.

۴۱۲- ولی آنگاه که تلاش می کنی غیر حق را بر دل خود وارد کنی بزرگترین ظلم را بخود می کنی. و چون واردش کردی خود را می سوزانی و از او کینه می کنی! اینست راز توأمانی عشق و نفرت نژادی و جنسی!

۴۱۳- ولی آنگاه که از طریق اطاعت از اولیای حق، دلت را خانه شان می کنی دلت را به نور ذات وجودت می رسانی و احساس وجود و عزت و قدرت روحانی داری پس اولیای حق را عاشق می شوی! و در این عشق به دیدار حق می روی و جمال اعلا پروردگارت را که همان جمال آسمانی صورت زمینی توست می بینی و زمین و آسمان وجودت یگانه می شود و اینست پیدایش انسان کامل و جهانی که تو را به صلح و وحدت با عالم و آدم می رساند.

۴۱۴- اگر وجود از غیر و برای غیر است و در غیر به ذات خود می رسد این از طبع دل است که عاشق است. پس هر کس و ناکسی را بر دل خود راه مده که چون او می شوی.

۴۱۵- کسی را به دلت راه بده که تو را برای خودت می خواهد نه خودش! می خواهد که مالک خودت باشی نه مملوک او.

<sup>۱</sup> «وَأَصْلُهُمْ وَ لَأْمَرْتَهُمْ فَلْيَتَكَلَّمُوا إِنَّ الْأَنْعَامَ وَ لَأْمَرْتَهُمْ فَلْيَغَيِّرُوا خُلُقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّبِعِ الشَّيْطَانَ وَلْيَا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا » نساء، ۱۱۹.

<sup>۲</sup> «هَلْ أَتَاكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ \* نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» شعراء، ۲۲۱-۲۲۲.

۴۱۶- و اما آنکه دلش را برای خودش می خواهد دلش به او پشت می کند و درفش را به روی صاحبش می بندد «و گویی که آنان را دلی نیست»<sup>۱</sup> قرآن- اینان کافران و خودپرستانند ولی چون بی دل می شوند بازیچه زمانه قرار می گیرند اینان همان اهالی لعب و لهوند! «با دلهایشان بازی می کنند»<sup>۲</sup> قرآن- و این خطرناکترین بازیهاست که دل را به تسخیر شیاطین درمی آورد.

۴۱۷- برای هر فرد، خاندان، گروه و نژاد و ملتی در هر عصری، رسولی است از رسولان رسول خدا محمد مصطفی که وحی می شود به او آنچه که وحی شده بود به رسول اعظم. و چون آمد عدالت آن قوم برپا می شود و نورش موجب شفاعت و هدایت مؤمنان است. «از برای هر قومی رسولی است چون آید حکم می شود میانشان به عدل. و به هیچکس ستم نمی شود... ای مردم به حقیقت آمدتان موعظه ای از پروردگارتان و شفافی بر دلهاست و هدایت و رحمتی از برای مؤمنان»<sup>۳</sup> یونس ۵۷ و ۴۷- آیه مذکور نیز دال بر استمرار رسالت در تاریخ است که استمرار رسالت محمدی است.

۴۱۸- «برخی از آیات قرآن را تکذیب کردند تا آنکه تأویلش آمد...»<sup>۴</sup> قرآن- این تأویل را رسولان الهی پس از پیامبر اکرم آوردند از انمه معصومین تا عارفان واصل و علمای ربانی که تا به امروز و آینده ادامه دارد همانطور که از همان صدر اسلام بسیاری از آیات مفهوم نبوده و رسول اکرم معنایش را محول به آخرالزمان و ظهور مهدی های دوازده گانه می نمودند. و ما امروزه بسیاری از آیات را درک می کنیم که قبلاً درک نمی شد. این ادراک باطنی در طول تاریخ رخ نموده است مثل پاره شدن آسمان که همان سوراخ شدن لایه اوزون است که اخیراً رخ داده است و غیره.

۴۱۹- علی<sup>۵</sup> در خطبه افتخاریه که تنها سخن بر جای مانده از امام است خود را خلیفه مطلقه حق می خواند و همه صفات خدا را بخود نسبت می دهد و از خداوند جز ذات ازلی باقی نمی گذارد<sup>۶</sup> و این برجسته ترین بیانیته مذهب امامیه می باشد که اصولاً امام و امامت را معرفی می کند و انسان کامل را تبیین می کند و این کاملترین بینة قلمرو بیان است یعنی بیانگرترین بیانهاست یعنی برترین معجزه الهی که مهد همه معجزات و بینات دگر است.

۴۲۰- انسان کامل دو نوع است: انسان کامل الهی که از خجالت خدا مرده است. و انسان کامل ابلیسی که خجالت در او مرده است. اولی مظهر کمال خشوع و خاکساری است و دومی مظهر کمال کبر و وقاحت و شرارت مفتخرانه است.

۴۲۱- پس از وقایع نزول روح و هو در دازگاره و خروج از آنجا دچار دل دردی جانکاه و غیر قابل وصف شدم که از درد زایمان مرگبارتر بود که روزی از فرط درد بیهوش شدم و در رؤیایی پیرمردی را دیدم که بمن گفت: «بین که بارداری (و براستی چون زن باردار نه ماهه بودم) و زایمان تو جز به نوشتن زیباترین کتاب نیست. برو و زیباترین کتاب را بنویس» بیدار شدم و قلم بدست گرفتم و بمدت چهل و هشت ساعت بلاوقفه نوشتم کتاب که به پایان رسید دردم پایان یافت دردی که حدود دو سال ادامه داشت. آن کتاب «هستی بایستی» بود که به سال ۱۳۸۰ نوشته شد و در مقدمه آن کتاب نوشته بودم که «من بهترین انسانم...» و این زایمان ذات بود. و من پس از وقایع نزول روح و هو دچار

<sup>۱</sup> «مُطْعِمِينَ مُغْنِي رُؤُسِهِمْ لَا يَزِدُّهُمْ إِلَهُهُمْ ظَرْفُهُمْ وَأَفْقِدْتُهُمْ هَوَاءَ» ابراهيم، ۴۳؛ «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلَّتْ السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» ق، ۳۷.

<sup>۲</sup> «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَتَتَوَلَّوْنَ الْبَحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» انبياء، ۳.

<sup>۳</sup> «و لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ فَتُحْضَرُ بِهِنَّ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ \* ..... يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» يونس، ۴۷ و ۵۷.

<sup>۴</sup> «بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِهِمْ تَأْوِيلَهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» يونس، ۳۹.

<sup>۵</sup> «و من ذلك ما ورد عنه في خطبة الافتخار، رواها الأصبغ بن نباتة قال: خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال في خطبته: أنا أخو رسول الله و وارث علمه، و معدن حكمه، و صاحب سره، و ما أنزل الله حرفاً في كتاب من كتبه إلا و قد صار إلي، و زاد لي علم ما كان و ما يكون إلى يوم القيامة... أنا كلمة الله الناطقة في خلقه، أنا آخذ العهد على جميع الخلائق في الصلوات، أنا غوث الأراذل و اليتامى، أنا باب مدينة العلم، أنا كهف الحلم، أنا دعامه الله القائمة، أنا صاحب لواء الحمد، أنا صاحب الهبات بعد الهبات و لو أخرتكم لكفرتم، أنا قاتل الجبابرة، أنا الذخيرة في الدنيا و الآخرة، أنا سيد المؤمنين، أنا علم المهتدين، أنا صاحب الجين، أنا البقین، أنا إمام المتقين، أنا السابق إلى الدين، أنا حبل الله المتين، أنا الذي أملاها عدلاً كما ملئت ظملاً و جور بسيفي هذا، .....» حافظ برسی، مشارق انوار البقین، ص ۲۶۱.

انکاری حیرت آور نسبت بخود شده بودم و نمی خواستم آنچه که شده بودم را تصدیق کنم و مسئولیتش را بپذیرم آنهم با توجیه تقیه و تواضع و شکسته نفسی و ایثار که جز مکر ابلیس نبود. این حاصل تردید من به خدایم بود که مبادا اینها که دیده و در ذاتم رخ نموده تماماً خیالات و اوهام و جنون بوده باشد و نیز هراس از مسئولیت تقبل و تصدیق این واقعه و هراس از جامعه و تهدیدات حاصل از آن. ولی این کتاب را در اوج سیاه مستی حاصل از درد نوشتم در حالتی بین خلسه و هوشیاری تا آنجا که پس از اتمام کتاب و درد به بازخوانی و پاکنویس کردنش که پرداختم دچار هول و هراس و هیبتی الهی شدم که مشابهش را هرگز در خود ندیده بودم. زیرا اعلان کرده بودم که بهترین انسان همه تاریخ هستم و به انسان بودن خود افتخار کرده بودم و انسان بودن را از خدا بودن برتر شمرده بودم در چشم خدا. یعنی من از چشم خدا بخود نگریسته بودم و آن واقعه نزول روح و هو هم جز نگاه خدا نبود به مصداق این دعای الهی که: ای مؤمنان بگوئید پروردگارا بر ما نظر کن نه اینکه ما را رعایت کن!<sup>۱</sup>

۴۲۲- آدمی یا به مقام شکر و رضای حق رسیده و از بابت وجودش از خالقش ممنون است و یا اسیر ابلیس ایثار است و از بابت بودنش بر خدا منت دارد و هستی اش ایثاری است نسبت بخدا. و چون دستش بخدا نمی رسد این منت و ایثار را بر خلق می نهد و خاصه اطرافیانش.

۴۲۳- احساس ایثار دارونی جز وظیفه شناسی و انجام وظیفه ندارد. و شریعت الهی آن دارو است.

۴۲۴- احساس ایثار همان احساس خدانیت و خالقیت است بر دیگران! زیرا فقط خداست که بی مزد و منت به انسان حیات و هستی جاوید بخشیده است و لذا لایق پرستش است. پس احساس ایثار، اراده به پرستیده شدن است و سلطه بر دیگران و اجازه تجاوز به حقوق آنان.

۴۲۵- اینست که می گوئیم امروزه حدود هفت میلیارد مدعی خدائی بر روی زمین داریم و همه جنگها، جنگ خدایان است از درون خانواده ها بین زن و شوهرها تا جنگ بین نژادها و فرقه ها و ملل و ابرقدرتها و ایدئولوژیها. و نمایش کذائی ایثارگری!

۴۲۶- نگاه کنید از حمله به افغانستان و حضور ناتو در این کشور نابود شده تحت عنوان عشق و ایثار در حق آزادی و حقوق ملت افغانستان صورت می پذیرد و سربازان کشته شده ناتو جمله شهیدان راه آزادی و عشق و انسانیت محسوب می شوند تا ترورهای طالبان در شهر و روستاها و عملیات انتحاری! همه ایثارگرند جز خدا!!!؟

۴۲۷- بندرت زنی حاضر است که حقوق شرعی خود را از بابت کارهای خانه از شوهر بگیرد زیرا می خواهد ایثارگر باشد تا بر شوهر و فرزندان منت نهد تا روحشان را ببلعد و با آنان هر کاری بکند.

۴۲۸- مرد هم ایثار می کند از اینکه ولایت و غیرت خود را بر خانواده القاء نمی کند تا از زیر بار هر مسئولیتی شانه خالی کند.

۴۲۹- انسان کافر انجام وظیفه را در شأن خود نمی داند و در انجام آن احساس حقارت و نابودی می کند زیرا نمی تواند نسبت به هیچ کس احساس ایثار داشته باشد و منت نهد و کسی را بدهکار سازد از جمله خدا را!

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا رَاعِنًا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمِعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بقره، ۱۰۴.

۴۳۰- البتّه آدمی فقط در از خودگذشتگی است که به خود می رسد ولی از خودگذشتگی به نیت خود و منت بر خود نه بر دیگران. و این راز کبیر وجود که همان سرّ عشق است ملعبه ابلیس شده و تبدیل به کبر و ستم و شقاوت و فسق شده و اساس عشق ضد عشق است.

۴۳۱- ولی این از خودگذشتگی الهی و عرفانی و عاشقانه در حقیقت دارای معنای ایثار و کاهش و خسران نیست بلکه حاصلی معکوس دارد و موجب برکت و افزایش مادی و معنوی است همانطور که انفاق موجب برکت مال و جان و ایمان می شود پس هیچ چیزی از دست نرفته است و لذا خداوند می فرماید که «ای مؤمنان خود را به خدا بفروشید که تجارتی بس خردمندانه و پرسود است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۴۳۲- زکات و صدقه و انفاق و ایثار برای خدا باید باشد و این یعنی برای خودت است و تو نیازمند ایثاری و نه مخاطب تو که به او ایثار می کنی. در اینجا برای خود و برای خدا امری واحد است.

۴۳۳- پس ایثار دو نوع است الهی و ابلیسی. نوع ابلیسی اش تحریف شده و واژگون گشته نوع الهی است بطریقی بسیار لطیف.

۴۳۴- ایثار برای آنکه خداوند را از خود راضی کنی یا بنده خدا را! برای اینکه محبوب خدا شوی یا محبوب خلق! برای اینکه به عشق و پرستش نسبت بخدا برسی یا خلق را عاشق و پرستنده خود کنی. پس ایثار یا برای عاشقی است و یا برای معشوقیت! اولی الهی و دومی ابلیسی است!

۴۳۵- از خودگذشتگی و ایثار خالصانه و برای خدا که برای رشد و تعالی خویشتن است منجر به عشق عرفانی می شود یعنی فرد ایثارگر را عاشق می کند که مقام حق است و هویت الهی.

۴۳۶- ایثار به قصد عاشق شدن و یا به قصد معشوق شدن: ایثار الهی و ایثار ابلیسی!

۴۳۷- بدان فقط کسی که عاشق باشد معشوق و محبوب قلوب می شود حتی در دل دشمنانش علیرغم میلشان!

۴۳۸- معشوقیت و محبوبیت و معبودیت و مسجودیت و مذکوریت و قدوسیت خداوند خالق که امری ذاتی در همه موجودات عالم است برخاسته از عاشقیت و ایثار اوست نسبت به عدم. «هر چه در عالم است دمدام خداوند را تسبیح و تقدیس می کند خواه ناخواه. ولی شما آنرا در نمی یابید...»<sup>۲</sup> قرآن-

۴۳۹- اصلاً اساس تقوا همان از خودگذشتگی تدریجی و مرحله به مرحله است از منکرات و واجبات تا مستحبات و مکروهات و مباحات. تا آنجا که چه بسا برخی از حلالهای مردمان برای مخلصین مکروه و گاه حرام است به مصداق این سخن رسول عشق که «نیکی نیکوکاران برای مقربین گناه است»<sup>۳</sup> مثلاً تأمین معیشت عیال و فرزندان برای مردان مؤمن از اهم واجبات است حال آنکه برای مخلصین چنین نیست همانطور که اصلاً ابراهیم خلیل امر شد که زن و فرزندش را به صحرای سوزان حجاز تبعید کند آنهم چنان زن و فرزندش که محبوب و معشوق ابراهیم بودند. و یا اینکه

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ \* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» صف، ۱۱-۱۰؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» فاطر، ۲۹؛ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَلَىٰ عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنَيْكِكُمُ الَّذِي بَايَعَكُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» توبه، ۱۱۱؛ «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» بقره، ۲۰۷؛

<sup>۲</sup> «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيقًا عَفُورًا» اسراء، ۴۴.

<sup>۳</sup> «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سِتًّاتِ الْمُرْتَبِينَ» فیض کاشانی، الحجّه البیضاء، ج ۷، ص ۸۹.

علی<sup>ع</sup> درآمد شخصی خود را صرف خانواده اش نمی کرد و همواره دست خالی به منزل می رفت و دیگران را بر خود و خانواده اش ترجیح می داد.

۴۴۰- یعنی انفاق دهنده بایستی جداً خودش را محتاج تر از انفاق گیرنده بداند و از بابت اینکه کسی انفاقش را می پذیرد قلباً ممنون باشد. زیرا خداوند هیچ بنده ای را محتاج بنده دیگری نکرده است و این از لطف ویژه او به بنده ای است که بدست او رزقی را به بنده دیگری برساند.

۴۴۱- ایثارگریهای زورکی در حریم خانواده و نژاد یکی از مصادیق بارز ایثار ابلیسی است و لذا جز کینه و عداوت نمی آفریند زیرا به قصد پرستیده شدن و سلطه گری است فدائیان فرزندان از این جمله اند.

۴۴۲- گاه کسی از وظایف واجب خود در حریم خانه شانه خالی می کند و در برون از قلمرو نژادش مشغول ایثارگری است. این ایثار مفرّ انجام وظیفه است و لذا جز تباهی به همراه نمی آورد. مثل زنی که فرزند شیرخواره اش را رها می کند و به این و آن می سپرد تا مثلاً به جامعه خدمت کند.

۴۴۳- احساس ایثار زن و شوهر نسبت به همدیگر مصداق طراز اوّل ایثار ابلیسی است که معمولاً هر یک طرف مقابل را اصلاً در شأن خود نمی داند و اصلاً زندگی با او را از ایثار خود می داند که این اساس عداوت زناشویی است که بالاخره در جانی منفجر می شود. این احساس ایثار در رابطه جنسی قلمرو رسوخ شیطان است زیرا جنگ آشکار با خداست زیرا «خداست که برای هر کسی از جنس نفس خود آن کس همسری قرار می دهد.»<sup>۱</sup> قرآن- زیرا کسی که همسرش را در شأن خود نمی داند در واقع مشغول زنای با اوست و در رابطه با او فاسقی در نفس او حضور دارد.

۴۴۴- احساس ایثار و فداشدگی والدین نسبت به فرزندان، ریشه ای ترین نوع ابلیسیت و نژادپرستی در خانواده است که معمولاً مادر در محور این احساس قرار دارد که خود را قربانی فرزندان می داند و همه را به پرستش خود می خواند و گاه در این وادی شیطان مجسم می شود و خصم سعادت فرزندان خود می گردد اصلاً از اینکه ازدواج کرده اند و به غیر از او کس دیگری را هم دوست دارند زیرا همچون خدا، هیچ شریکی نمی پذیرند. و عموماً زنانی که هرگز ولایت شوهر خود را نپذیرفته اند و او را در شأن خود نمی دانند این قحطی محبت را می خواهند در فرزندان خود جبران کنند که این مسئله گاه مادر را به احساس جنسی نسبت به فرزندانش می کشاند و لذا عروس و داماد خود را هوو و خصم خود می داند و به جان زندگی زناشویی فرزندان خود می افتد که این ظلمی مضاعف است. کسی که همسر نشده نمی تواند مادر شود بلکه فرزندخوار می شود. مردی هم که ولایتش را بر زنش القاء نکرده احساسی مشابه نسبت به فرزندان خود پیدا می کند. زنای با محارم برخاسته از چنین وضعیتی است که عذابیه برتر است که عذاب احساس ایثار نسبت به فرزندان است که این احساس ابلیسی حاصل فرار از وظیفه شناسی است. پس نژادپرستی معلول فقدان ولایت زناشویی یعنی فقدان شریعت الهی در زناشویی است.

۴۴۵- اگر امروزه شاهد احساس عشق و ایثار و عرفان های دجالی در سراسر جهان هستیم حاصل گریز بشر مدرن از انجام وظیفه و تقواست. برابری خواهی های عصر ما نیز عمدتاً از همین جنس است یعنی مفرّ وظایف و تقواستیزی است.

۴۴۶- و حتی شاهدیم که در قلمرو شریعت هم واجبات را رها کرده و به مستحبات می پردازند. اصول را به فراموشی سپرده و فروعات را می پرستند. صدق را حماقت می دانند و صدقه می دهند. و وظایف خود را ایثار می کنند! و این

<sup>۱</sup> «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» النحل، ۷۲. و «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» الاعراف، ۱۸۹.

ابلیسیت به آن حد می رسد که خودکشی مترادف از خودگذشتگی و ایثار می شود و این عین ابلیسیت است همانطور که ابلیس با احساس منت بر خدا بود که مفتخرانه به جهنم رفت.

۴۴۷- یکی بخاطر بچه هایش طلاق نمی گیرد و فاحشگی و خیانت را تقدیس می کند دیگری هم باز بخاطر بچه هایش طلاق می گیرد و به سوی هرزگی می رود. و آن دیگری باز بخاطر بچه هایش ازدواج مجدد نمی کند و روسپی گری را ترجیح می دهد. و آن دیگری هم باز بخاطر بچه هایش در خانه نمی ماند و برای تأمین آتیه شان به اشتغال در بیرون می پردازد و هرزگی را انتخاب می کند اینها را هم در جرگه زنان مطلقه بدانید که طلاق آبرومندانه و ابلیسی را برگزیده اند. پس می بینیم که این ایثارها در زنان جملگی به هرزگی و روسپی گری مستقیم و غیر مستقیم منجر می شود. از این رو واضح تر هویت ابلیسی ایثار زن معلوم می شود. و همه این ایثارهای زنانه برخاسته از گریز از انجام وظایف زنانه در خانه است و شوهر خود را در شأن خود ندانستن و خود را شهید و فدائی و ایثار شده پنداشتن!

۴۴۸- آیا برآستی چند درصد آدمها زوج خود را هم شأن و لایق خود می دانند و احساس ایثار نمی کنند؟ بقول قرآن کریم الا قلیلا!

۴۴۹- وقتی از کفران نعمت سخن می گوئیم که اساس گمراهی و تباهی بشر است باید به یاد داشته باشیم که ذات همه نعمات الهی به بشر همان بودن اوست که همان بودن خداست در عالم خاک! و شکر بر این نعمت که وجود است وجودی جاودانه و خدائی! این همان ایثار خداست به انسان از تمامیت وجودش! هر چند که از ایثار نه تنها کم نشده که افزون شده است: «افزون آمد خدائی که زیباترین مخلوقات را آفریده است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۴۵۰- وقتی خدائی که خود کامل مطلق بی نیاز است در آفرینش خود که همان ایثار از وجود است افزون می آید پس مخلوقش چه شود! بشرط آنکه برآستی ایثاری از خود و برای رضای خدا باشد و نه دام تزویر و سلطه و تجاوز.

۴۵۱- «بر اعراف مدخلی است که ظاهرش عذاب و باطنش رحمت است»<sup>۲</sup> قرآن- این همان ظاهر معرفت نفس و عرفان حق است که همه از آن می گریزند زیرا آنرا بدبختی بزرگ می پندارند حال آنکه رحمت مطلقه خدا یعنی عشق اوست به بنده! این همان صورت بیرونی هویت و زندگانی عارفان در چشم عوام است. مولوی می گوید بسیاری می پندارند که ما غرق در عذاب و زجر هستیم در حالیکه حتی لذاذات حیات دنیوی هم از آن ماست و مردمان از آن بی بهره اند. این همان هویت بهشتی زندگی مخلصین در دنیاست که از چشم دیگران پنهان است.

۴۵۲- آدمی در از خودگذشتگی اش افزون می شود همانطور که در خودپرستی اش کاهش می یابد و دچار قحطی و بخل می گردد.

۴۵۳- آیا در خانه کعبه، خدا زندگی می کند که موسوم به خانه خدا شده است؟ در این خانه یا محوطه آن زنی به همراه پسر شیرخواره اش به امر شوهری که عاشقشان بود تک و تنها و به امان خدا زندگی کردند و همین. اگر این خانه را افضل اماکن عالم لقب داده اند بدلیل آنست که مظهر زندگانی منهای نژاد است به عشق خدا. روزی خوردن از نزد خدا و نه شوهر. از عشق نژادی کندن و به نژاد پیوستن! اینست افضل فضایل آدمی! آیا کدام طواف کننده و حاجی بر این حق آگاه است و به این عشق به مکه می رود. این خانه مظهر تاریخی و یادگار مذهب ابراهیم حنیف است که دین پاک است

<sup>۱</sup> «... فَبَارِزَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» مومن، ۱۴.

<sup>۲</sup> «وَبَيْنَهَا جَبَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رَجُلٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ \* وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» اعراف، ۴۶-۴۷؛ «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ» حدید، ۱۳.



که محمد ص هم برای احیای همین دین آمد. یعنی دل کنندن از همسر و فرزند و پدر و مادر و دل بستن به خدا. اینست آنین ابراهیم حنیف! و اینست از خودگذشتگی که منجر به عشق الهی می شود و دل خانه خدا می شود. یعنی کعبه خانه کسی است که دلش خانه خدا شده است. و هر که دلش خانه خدا باشد خانه اش کعبه دلهاست. بدان! «خداوند برای هر گروهی که دین خالص (دین ابراهیم حنیف) را برپا کند معبدی خاص خودشان قرار می دهد تا خدا را خالصانه بپرستند» قرآن- یعنی خانه هر انسان مخلصی، خانه خداست و کعبه نماد چنین خانه هایی بر روی زمین است.

۴۵۴- ابراهیم ع به امر خدا نخست با بتخانه پدرش درافتاد و پدرش او را به آتش افکند و از دلش رفت. سپس نخستین مرید و مؤمن خود یعنی سارا که همسرش شد را بناگاه در دربار فرعون یافت و رفت. و سپس هاجر را به جای سارا یافت که عاشقش بود و او را هم در صحرای حجاز رها کرد و رفت. و سپس اسماعیل را به جای هاجر یافت که پسری مظهر همه فضایل بود و به امر خدا ذبحش نمود. و این سلسله مراتب پاک شدن از نژاد پس و پیش است که او را ساکن ملکوت نمود و از آنجا بهر خانه ای که سرکشید همه را زناکار یافت.<sup>۱</sup> یعنی هیچکس در آغوش همسرش نبود به باطن. و برخی هم نه بظاهر حتی!

۴۵۵- یعنی آدمی تا دلش را خانه خدا نسازد زناکارست.

۴۵۶- در آغوش همسر یا خدا دیدار می شود یا فاسق. یعنی آنکه در دل است. در این معنا بمان!

۴۵۷- حاجی یعنی حجت الله. یعنی کسی که دلش خانه خدا شده باشد و همسر و فرزندان و والدین و نژاد و مردمان از دلش رفته باشند و هر که او را می بیند به یاد خدا افتد.

۴۵۸- «زنان شما کشتزار شمايند پس از هر جا که خواهید بر آنان وارد شوید و خودتان را مقدم دارید و از خدا بترسید و بدانید که او را دیدار می کنید و این مژده ای برای مؤمنان است.»<sup>۲</sup> بقره ۲۲۳- این فرشته وحی است که سخن می گوید که تقوای الهی در رابطه جنسی با زن موجب دیدار با «او» می شود که این بشارتی برای مؤمنان است. این «او» کیست؟ این «او» در آیات بسیاری حضور دارد که بسیاری او را همان مظهر هویت الهی در عالم ارض می دانند که همان امام است: هو! این همان هوی رابطه است. این هو یا امام است و یا فاسق. در رابطه مؤمنانه دارای امامت و در رابطه فاسقانه فاقد امام. بهر حال رابطه من - تویی در زناشویی همواره اساس زندگی زناشویی است که باطن ها را آشکار می سازد. «و شیطان زشتی های نهان شما را عریان می کند»<sup>۳</sup> قرآن- یعنی در این رابطه یا شجره نژادی امام حضور دارد و حلقه وصل است و یا شیطان به همراه شجره ملعونه وارد می شود و رابطه را ممکن می سازد ولی زشتی باطن را عیان می سازد و عداوت آغاز می شود و نفرت از رابطه.

۴۵۹- عجب است که شیطان از درب شجره ملعونه یعنی نژادپرستی و ابتلائات جنسی در حریم خانواده بر قلب رابطه زناشویی فاقد امام وارد می شود. و اینست که قوی ترین هووی شیطانی رابطه زناشویی مادر زن و مادر شوهر هستند که در زندگی بیرونی هم برآستی دشمنان سعادت و محبت زناشویی محسوب می شوند.

<sup>۱</sup> «لَمَّا رَأَىٰ إِبْرَاهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ نَفَثَ فَرَأَىٰ رَجُلًا يَرِي قَدْعًا عَلَيْهِ فَمَاتَ ثُمَّ رَأَىٰ آخَرَ قَدْعًا عَلَيْهِ فَمَاتَ حَتَّىٰ رَأَىٰ ثَلَاثَةً قَدْعًا عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا فَأَوْحَىٰ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ دَعْوَتَكَ مُجَابَةً فَلَا تَدْعُو [تَدْعُ] عَلَىٰ عِبَادِي فَإِنِّي لَوُ شَيْءٌ لَّمْ أَخْلُقْهُمْ» کلیات حدیث قدسی، ص ۴۳.

<sup>۲</sup> «بَسَّأْتُمْ خَرْبَ لَكُمْ فَأَتُوا خَرْبَكُمْ أِنِّي شَيْءٌ وَ قَدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَلَائِقَةٌ وَ بَيِّنِ الْمُؤْمِنِينَ» البقره، ۲۲۳.

<sup>۳</sup> «فَوَسَّوْا لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِبِهَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَائِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» اعراف، ۲۰.

۴۶۰- زنی که شوهرش را در شأن خود نمی داند و ولایتش را نمی پذیرد و در رابطه جنسی تمکین نمی کند یکی از فرزندان را جایگزین می کند و خواه ناخواه به آن فرزند ابتلای جنسی می یابد و آن فرزند را زیاله دان مفاسد و شیطننت های خود می سازد که معمولاً فرزند کوچکتر آخرین زیاله دان نژاد است که معروف به «بچه نه نه» است.

۴۶۱- این بچه نه نه ها برای دختران سلطه گر و کافر طعمه هانی لذیذ محسوب می شوند و به آسانی به تصرف درمی آیند ولی بناگاه تبدیل به باتلاقی می شوند که این دختران بدامش می افتند و از آن رهائی ندارند. این نوع ازدواجها نژادپرستانه ترین قلمرو تولید مظالم و شیطننت ها می شوند و دوزخی ترین زناشویی ها را پدید می آورند که عرصه انتقام نژاد طرفین هستند بدست این زن و شوهرها. و این زن و شوهرها قربانی کامل نژاد خویشند! بنده با تعداد کثیری از این زناشویی ها ارتباطی نزدیک داشته ام و عامل برپایی عدالت و قیامت این نژادها بوده ام که کارگاههای مرکزی ستم جامعه هستند. «هر قومی رسولی دارد که چون برسد عدالت را برپا می کند و به هیچکس ستم نمی شود.»<sup>۱</sup> قرآن-

۴۶۲- اکثر آیات مربوط به خلقت آدم و حوا و گناه نخستین و ابلیس و شجره و معارف زناشویی در قرآن برای نخستین بار به قلم اینجانب تأویل و تعین یافت. همچنین آیات مربوط به قیامت و بهشت و امامت و دوزخ و عذابها. و این از نظر و لطف ویژه پروردگارم بوده که مرا محل صدور این خیر کثیر و علم لدنی اش قرار داده است. «برخی از آیات قرآن را تکذیب کردند تا تأویلش فرا رسید.»<sup>۲</sup> قرآن-

۴۶۳- خداوند این اجازه را بمن فرمود تا به زیر لحاف اسرار انسانها که قلمرو ظهور اسرار خدا در بشر است وارد شوم و این اسرار را بیان و عیان سازم که این امر به مثابه برپایی عدالت و قیامت آخرالزمانی دل انسان است. آنچه که در طی هزاران سال از چشم و هوش آدمی پنهان مانده است و همه به عمد بر آن چشم فرو بسته اند. و این عدالت و قیامت عشق است که از دل هسته مرکزی حیات بشری سر برآورده است. و برخی فریاد برمی آورند که مگو! ولی این یک مگوی ابلیسی است زیرا ابلیس است که لو می رود و حقیقت سرفراز می گردد و حق عشق ادا می شود.

۴۶۴- مدخل اعراف (درب ورود به عرصه معرفت و عرفان) از چشم جاهلان و کافران سراسر عذاب و احساس نابودی است و لذا اکثر مردمان دشمن حقیقت هستند و از اسرار زندگی خود گریزانند که این علت همه غفلتها و نسیانها و جنون و شیطان زدگیهاست. زیرا آنکه از اسرارش گریزان است از خود فراری است و این اساس گمشدگی و تسخیر شدگی بواسطه اجنه و شیاطین است.

۴۶۵- و بدان که مدخل اعراف همان مدخل وجود است زیرا وجود انسان عرفات عالم هستی و عرصه حضور و ظهور حق است و خداوند خود را از وجود انسان آشکار و معرفی می کند. یعنی دشمنان معرفت نفس، دشمنان وجود خود و خصم ظهور حق هستند.

۴۶۶- مدخل اعراف مدخلی است از دوزخ بسوی بهشت. و لذا دریش در دوزخ است و چون وارد باطن آن شوی رحمت است. یعنی عرفان راه خروج از جهنم است بسوی بهشت. و دوزخ همان بی معرفتی است.

۴۶۷- خداوند اراده کرده است که کتابش را در آخرالزمان به قلم این بنده از مهجوریت خارج نماید و به صحنه حیات روزمره بشر وارد فرماید که هسته مرکزی روزمرگی بشر نیز جز حیات زناشویی و عشق جنسی نیست که کل حیات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و هنری و مذهبی را تغذیه و رهبری می کند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. این یک حقیقت وجودی است.

<sup>۱</sup> «و لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَّسُولُهُمْ فَخُتِيَ بُيُوتُهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ » یونس، ۴۷.

<sup>۲</sup> «تِلْكَ كَذَّبُوا يَا لَمْ يَحِطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا تَأْتِيَهُمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ كَذَّابٌ أَذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ » یونس، ۳۹.

۴۶۸- برخی ما را متهم می کنند که مذهب آدم- حوائی بنا کرده ایم و بدعتی نهاده ایم. اینان گویی اصلاً قرآن نخوانده اند و یا کمترین نظری بر زندگانی و امیال و افکار خود ندارند و غافلوند!

۴۶۹- تفسیر آیه حرث (بقره ۲۲۳) را سالها پیش در تفسیر قرآن یکی از مفسران مشهور عصر ما می خواندم که تقریباً یکی از مجلدات این تفسیر دائرة المعارفی را بخود اختصاص داده بود که محور آن معضله رابطه مقعدی شوهر با زن بود به همراه صدها حدیث و روایت. که در حیرت ماندم که از اینهمه دریهایی (فروج) ورود به زن فقط این یکی اینقدر مورد توجه قرار گرفته و در نفی و اثباتش بحث عقلی و نقلی شده است درحالیکه طبق نص صریح قرآن این رابطه نهی و مکروه داشته شده است که به لحاظ عقلی و بهداشتی هم در مضراتش تردیدی نیست هم برای مرد و هم زن. بنده شاهد امراض جسمی و روانی حیرت آوری در این نوع زنان بوده ام که تن به این نوع رابطه می دهند. برآستی باور نکردنی است. چنین رابطه ای آشکارا دال بر این امر است که رابطه زناشویی تا سرحد یک سوراخ ۳۷ درجه سانتیگراد تنزل یافته است و زن فقط ظرف تخلیه شهوت مرد است آنهم نه از روبرو. این نفرت از جمال و سقوط بالاتنه است.

۴۷۰- «آن مردانی که زنان خود را همچون مادرشان مخاطب قرار می دهند...»<sup>۱</sup> قرآن- سالها بود که در این آیه حیران بودم که چه می گوید تا بالاخره دانستم که ماجرا از چه قرار است. همان ابتلای شهوانی پسر به مادرش می باشد که در ازدواجش هم ادامه دارد و در رابطه جنسی با زنش، مادرش را می یابد و این نیز آیه عذاب دیگری از نژادپرستی است که مرد را به مریدی با شیطان می کشاند. «کسانی که بجای خدا، مادینگی (عورت) را می پرستند مرید شیطانند.»<sup>۲</sup> قرآن- و این عاقبت همه زناتی است که شوهر خود را در شأن خود نمی دانند و یا او را پرستنده عورت خود می خواهند و موفق نمی شوند. و عاقبت همه بچه نه ها که همسر خود را عین مادر خود می خواهند به جمال یا کمال و صفات و خلق و خوی. چه پسر یا دختر! و اصلاً عشق جنسی بر همین تشبیه و قیاس رخ می دهد. افسانه ادیب شهر یار که در روانشناسی پایه عقده ادیب است در حقیقت بر این اساس معنا می دهد نه آن مفاهیم کذائی موجود در فرویدیسم که عاقبت به تقدیس زنا با محارم می انجامد. در اینجا یکبار دگر درمی یابیم که علوم تجربی و طبیعی هم بدون اتکاء به معرفت دینی تا چه حد گمراه کننده هستند. «و آنانکه بواسطه علمی گمراه شدند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۴۷۱- به یاد می آورم در آمریکا استاد ادبیات ما که رابطه دوستانه ای هم با هم داشتیم و همچون اکثر آمریکاییها دچار عذاب رابطه زناشویی بود شبی به عنوان درد دل بمن گفت که احساسم اینست که اگر مادرم را به قتل برسانم همه مشکلاتم حل می شود. که آن موقع معنای این حرف هولناک را دریافتم ولی اینک درک می کنم که چگونه مادرش در رابطه جنسی با زنش حائل بود و این رابطه را ناممکن و زجرآور کرده بود و امیال بیمارگونه جنسی پدید آورده بود. این مرد که محصول رابطه نامشروع مادرش بود و اصلاً پدری نمی شناخت در ابتلای جنسی با مادرش قرار داشت که پس از عمری هنوز از آن رهائی نداشت در حالیکه کمترین ارتباطی با مادرش نداشت و اصلاً نمی دانست که مادرش زنده یا مرده است. این بیان سرنوشت نسل جدید بشر مدرن بر روی زمین است.

۴۷۲- زناتی که در مالیخولیای برابری با مردان، دیگر نه زن هستند و نه مرد. و از زنایت خود منزعجند. و بسیاری از آنان با جراحی عضو جنسی خود را برمی دارند و تبدیل می کنند و برخی حتی پس از ازدواج بسرعت رحم خود را از

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يَظَاهَرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَتْهُمْ وَوَلَدَتْهُنَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِمْ يُبْتَغَىٰ مِنْ كُرَاهٍ مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ» وَالَّذِينَ يَظَاهَرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ لَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكُمْ يُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» مجادله ۲-۳.

<sup>۲</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷.

<sup>۳</sup> «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَحَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» جاثیه، ۲۳.

بدن خارج می کنند. این مردواری زن منجر به پیدایش مردان زن وار در سراسر جهان شده است که اساس پیدایش همجنس گرایی است.

۴۷۳- بیزاری زن از زنانیت خود که علت بیزاری مردان از مردانگی و ولایت مردانگی خویشتن است عین جنگ با خداست. و امروزه تمدن مدرن حاصل این محاربه با خدا و رسولان الهی است. این محاربه زمینه پیدایش و ظهور دوزخ بر روی زمین است. «هشدار که جهنم آشکار شد.»<sup>۱</sup> قرآن-

۴۷۴- تکنولوژیسم نماد و تجسم این برابری زن و مرد است که عین برابری خیر و شر است. و تکنولوژی این برابری و نیهیلیزم را در همه عرصه ها محقق ساخته است. این تکنولوژی همان جهنم است که آشکار شده است که بر منطق قیاس و تساویگری (=) یعنی معادلات ریاضی استوار است. شعار مشهور بر سر در آکادمی افلاطون که نخستین مدرسه یا دانشگاه از نوع مدرن است شعار تمدن صنعتی عصر ماست که: هر که ریاضیات نمی داند وارد نشود! یعنی هر که ریاضیات بداند در دوزخ نمی ماند و دوام نمی آورد و اصلاً بر آن وارد نتواند شد! یعنی تساویگری (=) راه ورود به دوزخ است. «کافران می گویند که خیر و شر و پاکی و ناپاکی همسان است.»<sup>۲</sup> قرآن-

۴۷۵- پدر و مادرانی که به فرزندان خود چشم طمع جنسی دارند این خود عذاب عظیم است که حاصل خود برتربینی می باشد که سر برآورده از یک تساوی گری و همسانسازی عظیم است که امروزه شعاری جهانی شده است که: همه با هم برابرند! که در دل این شعار، ابلیسی بس لطیف نهفته است که: همه با هم برابرند الا من که از همه برترم!

۴۷۶- در نفس این برابری و همسان سازی یک نابودسازی جهانی قرار دارد که خود فرد مستکبر و خود برتربین هم سلطان جهانی نابود شده در ذهن خویش است. اینست که سلاطین جهانی برابری و دموکراسی همانا امپریالیست ها و جهانخوارانند که در محور این همسانسازی، برابری زن و مرد را منظور دارند.

۴۷۷- دریاب که همسانسازی نبرد با احدیت و بی تائی نفس بشر است که سر وجود الهی در انسان می باشد. پس این برابری عین نبرد با خدا در انسان است و نابودسازی انسان بعنوان خلیفه خداست. پس این نبرد با عشق خدا در بشر و عشق بشر با خداوند است.

۴۷۸- چون زن و مرد با هم برابر شدند تنها تفاوت و امتیازی که می ماند همان عورت است که پرستیده می شود که اساس مریدی شیطان است. پس برابری شعار ابلیس است و به سلطه او بر انسان می انجامد.

۴۷۹- پیروی از مذهب و آئین آباء و اجدادی و سپس فرزندان خود را عین خویشتن نمودن به لحاظ طرز فکر و احساسات و سلاقی و آداب و راه و روش زندگی و به جستجوی شباهتهای صوری بین خود و فرزندان بودن و تبعیض قائل شدن نسبت به شبیه ترین آنان و فرزندان را ظرف تحقق امیال ناکام خود ساختن، اساس نژادپرستی است که عین خودپرستی می باشد و توسعه این نژادپرستی در لباس برابری و دموکراسی در جامعه و بلکه کل جهان. و کل بشریت را همسان و شبیه خود نمودن به قصد سلطه بر آن. یعنی اساس ذاتی برابریها و همسان سازیها و نژادپرستی ها همان سلطه گری و استکبار و طاغوت و ستم است.

<sup>۱</sup> «و تَرَزَّتْ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» نازعات، ۳۶؛ «و تَرَزَّتْ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ» شعرا، ۹۱.

<sup>۲</sup> «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مائده، ۱۰۰؛ «و لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّتِي بَنَتْكَ وَ بَنَتْهُ عَادَاةً كَأَنَّهَا وَ لِيَ حَمِيمٌ» فصلت، ۳۴.

۴۸۰- آدمی بمیزان شباهتهایش به دیگری به او مبتلا می شود و تحت ستم و سلطه او قرار می گیرد و یا بر او سلطه می راند. یعنی رابطه بر اساس شباهت همان شرک و ستم است و نژادپرستی و همسانسازی امری واحد است. و بمیزانی که والدین، فرزندان را همسان خود می خواهند و می پرورند به لحاظ شهوانی هم به آنان مبتلا می شوند و آنان را به جای خدا می پرستند و این پرستش فقط در پائین تنه رخ می دهد زیرا در بالاتنه یعنی دل هیچ همسانی نیست بلکه دل قلمرو احدیت و بی تانی است. و لذا چنین والدینی خصم عشق قلبی فرزندان خود هستند زیرا این نوع فرزندان فقط بقدرت این عشق می توانند شیطان نژاد را از نفس خود برانند خاصه اگر این عشق، عرفانی باشد یعنی عشق به اولیای الهی که خصم نژادپرستی هستند.

۴۸۱- و خداوند مرا رسول نژادپرست ترین خاندانها و اقوام بشری نمود تا قیامت شقاوتشان را برپا سازم و آنان را به توبه و رحمت و محبت الهی فراخوانم و در زدودن این شقاوت و ظلمت یاریشان دهم و حجت را بر آنان تمام کنم. نخست نژاد خود من که براستی نژادپرست تر از آن هنوز قومی ندیده ام تا آنجا که آشکارا به «خانجانی» بودن خود مفتخرند. و سپس فرقه بهانی که محل تجمع نژادپرست ترین افراد و خاندانها در کل جامعه است که برخی از بانیانشان کلیمی های سابق می باشند که عمری در رأس رهبریشان قرار داشتند مثل خاندان ثابت پاسبان. و سپس فرقه های درویشی که نوعی نژادپرستی قدسی برای خود قائلند با استفاده از تحریف معارف توحیدی که گاه تا سرحد شیطان پرستی آشکارا می رود مثل فرقه طاووسیه. زیرا این جاهلان پنداشتند که انسان خداست پس نیازی به پرستش خدا و پیروی از رسولاتش ندارد و خداپرستی همان خودپرستی بولھوسانه است. و نیز فرقه اسماعیلیه که بر اساس نژادپرستی تاریخی شکل گرفته و خود را به نام مقدس فاطمه تقدیس می کردند و سلسله فاطمیان در تاریخ نماد آشکار این اندیشه است و اسوه کامل نژادپرستی در لباس تشیع و امامت است که همواره سودای سلطنت داشته است. و سپس خاندانهای شدیداً نژادپرست و دیوانه که در شهرهای گوناگون پراکنده بودند. و از همه مهمتر قوم بنی اسرائیل و صهیونیسم است که آشکارا مذهب نژادپرستی ایدئولوژیک در جهان است که قدرت پس پرده امپریالیزم جهانی می باشد و ماهیت نژادپرستانه نظام سرمایه داری و تمدن صنعتی حاکم بر جهان. و بدین ترتیب ذات نژادپرستانه نظام حاکم بر جهان مدرن را آشکار ساختم و عاقبت ذات مذاهب ابراهیمی بعنوان تنها دین مبارزه با نژادپرستی و ظلم ستیزی در تاریخ را عیان کردم که راه نجاتی جز این نیست که مغز قرآن کریم و روح حاکم بر آن را هم بر این راز یافتن و آشکار ساختن. و عجباً رئیس تشکیلات بهانیان ایران هم از بستگان ما و خانجانی است. یعنی اشد محبت و شقاوت از بطن یکی از نژادپرست ترین اقوام سر برآورده است. و این یک قاعده وجودی است. به یاد می آورم شبی که در حال هجرت به دازگاره بودم که فردایش واقعه نزول روح در انتظارم بود تا صبح شعری دور و دراز از من جوشید که با این بیت آغاز شد: هر چه نزدیک آمدستی دور شد ظلمت اندر مطلق خود نور شد. همانطور که اشد شقاوت و رحمت از قوم بنی اسرائیل در طول تاریخ سر برآورده است: پیامبران و پیامبرکشان! همانطور که رحمت مطلقه خدا از بطن بیرحمترین و وحشی ترین قوم روی زمین یعنی اعراب سر برآورد که دختران خود را زنده بگور می کردند. و در همین قوم بود که زن تبدیل به غایت و مقصود خدا از خلقت عالم و آدم شد یعنی فاطمه زهرا! یعنی همانی که قرار بود زنده بگور شود اشرف مخلوقات عالم شد و لذا آن اشقیاء چند روز پس از رحلت رسول خدا، دخترش را کشتند و واقعاً زنده بگور کردند او و کودکش را در رحم.

۴۸۲- بدان که خود- براندازی و خود- کشی و نفرت از خویشتن حاصل غایت خودپرستی و خود برتربینی است. در یک قوم نژادپرست یکایک اعضایش در سودای برتری و سلطه بر قوم خویشند تا از همه انتقام بستانند و آن قوم را نابود سازند. این همان دیالکتیک «خود» است.

۴۸۳- محمد مصطفی نوری بود که در مطلق ظلمت سر برآورد رحمت مطلقه ای بود که از مطلق شقاوت رخ نمود. این رسالت و هویت محمدی در مؤننانش به مراتب در طول تاریخ جاریست در اقوام و گروههای بشری!

۴۸۴- در جامعه ای که دختر را زنده بگور می کردند محمد<sup>ص</sup> هر روز صبح قبل از اقامه صلوة دست دخترش را می بوسید و عاقبت این دختر را به عنوان غایت مقصود خلقت معرفی نمود که: اگر خدا نمی خواست فاطمه را بیافریند حتی مرا هم نمی آفرید!!<sup>۱</sup>

۴۸۵- براسستی حتی تصور این امر که چگونه والدینی می توانستند دختر خود را بدست خود زنده در گور دفن کنند محال می آید. ولی تماشای سقط جنین در عصر ما درک این مسئله را اندکی آسان می سازد و ما را به این نتیجه می رساند که کانون اصلی این شقاوت خود زن است زیرا اگر مادران نمی خواستند پدران هرگز امکان زنده بگور کردن دختران را نمی داشتند. همانطور که امروزه در سراسر جهان پیشگامان سقط جنین زنان هستند و تماشای این شقاوت را هر روز صبح دم درب مهدکودکها شاهدیم که سقط جنین به شیوه ای مدرن است آنهم چه ایثارگرانه! یعنی برای سعادت فرزندان است که آنان را سقط می کنند و به مهدکودکها می سپارند و خود بدنبال هرزگیهای علمی و اقتصادی و اجتماعی و هنری می روند. «از ترس فقر فرزندان خود را به قتل نرسانید.»<sup>۲</sup> قرآن- روزی از بچه ای که به زور در حال رفتن به مهدکودک بود شنیدم که به مادرش می گفت: بگذار بزرگ شوم تو را هم به مهدکودک می فرستم (یعنی به خانه سالمندان).

۴۸۶- در اکثر خاندانهای نژادپرست دو نفر هستند که یکی مظهر اشد شقاوت و ستم و سلطه است و دیگری مظهر اشد رقت و ستم بری و سلطه پذیری است که دو نهاد از ظالمیت و مظلومیت است که دو قطب این کفر و ستم است که این ظلم بدون این دو استمرار نمی یابد. خاصه آنگاه که آن فردی که قطب ستم بری است از گردونه این نژاد خارج شود و روی به ایمان و توبه نماید و از نفس خود ظلم زدائی کند، کل نژاد برعلیه او متحد می شوند تا او را به گردونه ظلم بازگردانند و در غیر اینصورت به کمتر از نابودیش راضی نیستند. بهرحال با خروج این ستم بر ترین فرد نژاد از گردونه ستم، قیامت نژاد فرا می رسد.

۴۸۷- بدان که ستم بری حاصل اراده به پرستیده شدن است که لباس ایثار بر تن دارد که ستم پذیری را ایثار خود می داند. در حالیکه ستمگران بواسطه زر و زور و تزویر القای سلطه می کنند ستم بران پیرو مکتب «زار» هستند و مظلوم نمائی و شکسته نفسی و موش مردگی برجسته ترین هویت بارز آنهاست که معمولاً افراد فقیرتر در این جرگه جای دارند. و فرزندان کوچک خانواده هم که عزیز دردانه ها و بچه نه نه ها هستند در این جایگاه زار قرار می گیرند.

۴۸۸- از ویژگیهای برجسته یک فرد یا جامعه کافر و شقی اینست که همه فکر و ذکر و امیال و اعمال و برنامه هایش برای کم کردن روی کسی و انتقام از دیگران و سلطه بر مردمان است یعنی غیر خود را خصم می داند. و این واضح ترین معنای از خودبیگانگی و دیوانگی و شیطان زدگی است. خود و خانواده اش غرق در عذاب و فسادند و نمی بیند و خود را فدای دیگران می پندارد و همه این پلیدیها تحت عنوان ایثار عمل می کند. او براسستی فدای دیگران شده است فدای کسانی که قصد نابودیشان را داشته است. و اینست احساس ایثار حاصل از این پلیدی!

۴۸۹- والدینی که همه عمرشان تلاش کرده اند تا فرزندان خود را مرید و بنده خود سازند خود را فدائی و قربانی آنها می دانند و این در حقیقت درست است. آنها فدای بچه هائی شده اند که می خواستند بچه ها را فدای خود کنند و لذا عاقبت عاق و نفرت و انتقام بر جای می ماند. این قاعده درباره رهبران و دولتمردان و انقلابیون هم مصداق دارد نسبت به مردم!

<sup>۱</sup> «لو لا فاطمه لما خلقتکما» المسعودی، محمد فاضل، الاسرار الفاطمیه، ص ۲۳۱.

<sup>۲</sup> «و لا تقتلوا اولادکم خشية إثمائی نحن نرؤفهم و إثمکم إن قتلهم کان خطاً کبیراً» اسراء، ۳۱.

۴۹۰- یک آدم یا گروه نژادپرست هر غیری که پرستنده و ستایشگر بی چون و چرای او نباشد را خصم می داند: بیگانه دشمن است! حال آنکه شقی ترین دشمنی ها در درون این فرد یا گروه نهفته است نسبت بخودش! و لذا این نوع افراد، گروهها و یا نظامهای نژادپرست عاقبت خود در خود و بدست خود نابود می شوند. حقیقت اینست که خصمی شقی تر از خود انسان نسبت بخودش نیست: براستی که انسان دشمن آشکار خویشتن است. قرآن-

۴۹۱- نژادباوری و ناباوری نسبت به غیر حتی با هزاران حجت، عین عورت پرستی است. «شیطان شما را از فقر فردا می ترساند و به پیروی از خود می کشاند و در دوزخ سرنگون می سازد و آنگاه می گوید: ای فرزند آدم اوف بر تو که خدا و رسولش را با حجت های آشکار پیروی نکردی و مرا بی هیچ حجتی پیروی کردی...»<sup>۱</sup> قرآن- حجت نژادپرستان عورت است و شهوتبارگی! و همین منشأ پیروی از شیطان است. «آنکه به جای خدا، مادینگی را می پرستند مرید شیطانند.»<sup>۲</sup> قرآن-

۴۹۲- احساس تو احساس کسی است که در سینه توست. اگر این مالک باطن تو کافر باشد تو نیز کافری. اگر شقی باشد تو نیز نسبت بخودت شقی هستی و بعکس.

۴۹۳- اراده به عارف شدن، دجال می پرورد همانطور که اراده به عاشق شدن هم فاسق می پرورد و اراده به متقی شدن، منافق می پرورد. فقط درد معرفت و خودشناسی است که همه این فضایل را ذاتاً در خود داراست. زیرا انسانی که بوجود آمده و شده است نیازی به شدن ندارد بلکه آنچه که هست را باید بشناسد و بیابد. چیزی شدن قلمرو تباهی است. «انسان باید بنگرد که چیست و از چه آفریده شده است.»<sup>۳</sup> قرآن- چون بر خود نظر کند سمت عشق و عرفان و عصمت ذاتش را می یابد و بسویش حرکت می کند.

۴۹۴- یکی ادعا می کرد که سالهاست مرید بنده است. پرسیدم چطور که خود من بی خبرم؟ گفت در خوابهایم از شما دستورالعمل می گیرم. گفتم آن من نیستم شیطان توست من هنوز نمرده ام. تازه راز مرده پرستی و پرستش امامان مرده و غایب را درمی یابم که هیچوقت هم میلی به ظهورش نداریم زیرا خیرش فقط در مرده و غایبش است!؟

۴۹۵- به یکی گفتم این کار را نکن گفت ولی شما دیشب در خواب بمن گفتید که بکنم! گفتم که آیا خود مرا عیناً در خواب دیدی؟ گفت نه ولی شبی بود که می دانم شما بودید! گفتم پناه بر خدا از شر شیطان فریبکار!

۴۹۶- شیعه منافق، امام زنده را می کشد و مرده اش را می پرستد. خداپرست منافق هم رسولان را می کشد و خدای خیالی خود را پیروی می کند. همانطور که نژادپرستان هم خاطرات خود را می پرستند و با آن زندگی می کنند و فاسقان هم با معشوقه های خیالی خود بسر می برند!

۴۹۷- در عصر ما بزرگترین کرامت یک جو عقل است که بندرت در کسی پیدا می شود مخصوصاً در داعیان فلسفه و علم و سیاست و اخلاق و مذهب و تربیت و بهداشت و درمان. زیرا اراده به پرستیده شدن بواسطه مردم همان واقعه واژگونسالاری است زیرا اکثر مردمان دروغهای خود را پیروی می کنند و بایستی به آنان دروغ گفت و در این دروغگوئی است که امر بر فرد دروغگو مشتبه شده و عقلش واژگون می شود. «بدانید که کافران سرنگون

<sup>۱</sup> «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» بقره، ۲۶۸: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ الْحَقَّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا تُؤْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا آتَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي لِي كَفَرْتُ بِأَنْ أُشْرِكُكُمْ مِنْ قَبْلِ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ابراهیم، ۲۲.

<sup>۲</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيداً» نساء، ۱۱۷.

<sup>۳</sup> «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» طارق، ۵.

هستند.<sup>۱</sup> کافرون- کسی که بواسطه دروغ و فریبش تصدیق می شود و پرستیده می گردد دروغش را خودش باور می کند و اینست واقعه واژگونی عقل و دل. «و گفتند اگر گوش می دادیم و تعقل می نمودیم از اهالی دوزخ نمی شدیم.»<sup>۲</sup> ملک ۱۰- در حقیقت این کلام و اعتراف همه تکنولوژیست ها و صنعت پرستان است که برپا کننده و پرستنده دوزخند یعنی آنان را عقلی نیست.

۴۹۸- امروزه عرفانهای رایج در بازار بخشی از هنر و ادبیات و سینمای جادویی و سورنالیستی است که همه آدمها را تبدیل به هنرپیشه های این سناریوها ساخته است آثار کازانتراکیس و مارکوز و کاستاندا و دیگران به همراه معجونی از ادبیات و حکایات عرفانی ما دیوانه خانه ای برپا نموده که عقل و تعقل در آن بزرگترین جرم است. نگاه کنید حتی به سخنرانیهای آقای قمشه ای که علناً این هنرپیشگی را تبلیغ و توصیه می کند و این خود- دیوانه سازی هسته مرکزی این عرفانهای دجالی است که گاه آیات و احادیث را چاشنی کارش می کند.

۴۹۹- عرفان در اندیشه و باور حتی علمای دینی ما مترادف خواب و خیال و کشف و کرامات و جادوگری و جن و فرشته و امثالهم است. حال آنکه عرفان یعنی شناخت عرف و شرع روزمرگی زندگی و نه آسمان پیمائی و خیالپرستی و فراقنی واقعیت به اسطوره و افسانه. «کورند و کردند و لالند و باز نمی گردند.»<sup>۳</sup> قرآن- به کجا؟ به خودشان، به واقعیت زندگیشان، به اسرار فراموش خانه زندگی زناشویی و عشق های مالیخولیائی و... .

۵۰۰- عرفان یعنی شناخت خدا و ملانک و اجنه و شیاطین و اسرار آسمانی بر روی زمین و در حیات خاکی و نه بعکس! عرفان همان شناخت باطن واقعیت است.

۵۰۱- این عرفانهای دجالی عین خود- ارضائی و استمنای روانی با خویشتن است بواسطه امیال و ایده های مالیخولیائی و شیطانی! «هوای نفس خود را بجای خدا می پرستند.»<sup>۴</sup> قرآن- اینها همان وسوسه ها و خطوات و القانات و رجزهای شیطان در گوش کافران و خاصه منافقان است که از دین و حکمت و معرفت در خدمت تقدیس و توسعه مفاسد و مظالم و فسق خود بهره می گیرند و لذا یک شبه در جهنم ساقط می شوند و بعد می گویند دین و عرفان و عشق همه دروغ بود. آری دروغ بود ولی آنچه که خودشان از این حقایق قدسی در ذهن خود ساخته و آیات الهی را تبدیل و مسخ کرده بودند و لذا خودشان مسخ شدند.

۵۰۲- اراده به عارف شدن در عصر ما همان اراده به سلطه بر جهان و جهانیان است بواسطه دستیابی به اسرار نهان خدا! این همان امپریالیزم روحی است یا استکبار دینی و معنوی! حال آنکه ذات معارف و اسرار الهی عبودیت و پرستش است نه پرستیده شدن و به بند کشیدن مردم!

۵۰۳- اینست که اکثر مستبدین و مردم خواران و جهانخواران در عصر ما در خفا با افراد و مراکز جادوگری و احضار روح و جن گیری و غیبگویی سر و سری داشته اند از هیتلر و استالین و روزولت و چرچیل و سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی تا عامه مردمان! عصر تکنولوژیزم عصر جهانخواهی است و چون تکنولوژی امری عمومی و فراگیر شده در جستجوی اسرار جادویی هستند تا از رقبای خود پیشی گیرند! جهانخواهی عرفانی!

<sup>۱</sup> «و الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ» محمد، ۸.

<sup>۲</sup> «و قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ملک، ۱۰.

<sup>۳</sup> «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» بقره، ۱۸.

<sup>۴</sup> «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَّى عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» جاثیه، ۲۳.



۵۰۴- و بیهوده نیست که قوم بنی اسرائیل از قدیم الایام مهد پیدایش جادوگری جهت سلطه بر جهان بوده است و این همان مکر با خداست که: با خدا مکر کردند و خدا هم با آنان مکر کرد...<sup>۱</sup> قرآن-

۵۰۵- بدان همه کسانی که در جستجوی اسرار الهی در جهت مقاصد شیطانی و سلطه گرانه هستند خود حامل و ناقل شیاطین و اجنه اند و هر که با آنان در رابطه باشد بدام این شیاطین و اجنه می افتد و عقلش زایل می شود.

۵۰۶- و بدان که هیچ سرّ الهی بدست این ظالمان نمی رسد الا القانات و فریبهای شیطانی که خودشان را به دام می اندازد و رسوا می کند. «شیطان به امر خدا به متکبران و کذابان نزدیک می شود تا رسوایشان سازد.»<sup>۲</sup> قرآن-

۵۰۷- و نخستین تلاش برای مسلط شدن بر همسر است و به بند کشیدنش. و این نخستین گناه و شیطان و جادو و عرفان ابلیسی است که حاصل می آید. از دعای مهر و محبت تا دعای سلطنت بر جهان!

۵۰۸- در نزد این دعانویسان و به اصطلاح غیبگویان و جادوگران دو دسته مردم شدیداً جلب نظر می کنند. ورشکستگان زناشویی و اقتصادی- سیاسی. زنان شوهرخوار و حاکمان مردم خوار!

۵۰۹- اینست که عارف شدن در یک کلام مترادف با مرید ساختن دیگران است. که نخستین مرید هم بی تردید بایستی همسر باشد! در حقیقت این عرفان آنتی تز محبت و ولایت زناشویی است یعنی ضد عشق است و عین مکر و ابلیسیت است. حال آنکه محبت زناشویی اجر رعایت حقوق الهی در رابطه است آنانکه این حقوق را در شان خود نمی دانند بسوی این عرفان می روند. پس این عرفان آشکارا ضد دین و ضد خداست.

۵۱۰- بدان که این جریانات عرفانهای بازاری و رسانه ای مذهب محاربه ای با خدا و رسول و اخلاق و فطرت و شرف انسان است آنهم در لباس دین خالص. زیرا معارف عرفانی تبیین دین خالص است. و اینست که پیروان این عرفاتها بسرعت در درک اسفل ساقط و هلاک می شوند و عبرت مردمان می گردند.

۵۱۱- یکی از علل سالها سکوت در قبال حجت ها و رسالات الهی که در آفاق و اعماق وجود رخ نموده بود هراسم از این غوغای دجالی تحت عنوان عرفان در بازار رسانه ها بود که مبدا این حقایق قدسی هم ملعبه و مسخ گردد حتی هم اکنون هم بارها در انتشار آثارم تردید می کنم بواسطه اینهمه سوء استفاده هائی که از آن بعمل آمده است. فقط این کلام خدا در قرآن است که قلبم را آرامش و اطمینان می بخشد که وظیفه هر مؤمنی اینست که حقایق دریافتی را ابلاغ کند و دیگر مسئول هدایت و ضلالت دیگران نیست زیرا «خداست که هر کسی را لایق بداند هدایت می کند»<sup>۳</sup> قرآن- و علاوه بر این خود قرآن هم دارای خاصیت چنگانه است که این چنین را این چنین تر و آنچنان را آنچنان تر می کند یعنی مؤمن را هدایت و کافر را گمراه تر و منافق را رسوا می کند.

۵۱۲- هر مؤمن حقیقی حامل نوری است که خداوند بواسطه آن نور هر که را بخواهد از مردم هدایت یا گمراه و یا رسوا می سازد. یعنی هر مؤمنی خواه ناخواه رسولی از خدا در میان مردم است در سلسله مراتب اخلاصش! و این مؤمنان آخرالزمانی در نزد خدا مقامی برتر از انبیای سلف دارند بدلیل شاقه بودن حفظ ایمان و عدالت و معرفت و محبت در عصر احاطه همه جانبه شیاطین و دجالان و رسانه ها!

<sup>۱</sup> «و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین» آل عمران، ۵۴.

<sup>۲</sup> «هل أتیتکم علی من تنزل الشیاطین» تنزل علی کلّ أقالیہ ائم \* یلقون السّمع و اکثرهم کاذبون» شعراء، ۲۲۳-۲۲۱.

<sup>۳</sup> «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» قصص، ۵۶.

۵۱۳- برخی از مؤمنان به‌مراه نورند و برخی حامل نورند و برخی از آثار و سخنان نیز همین‌گونه اند. همان‌طور که برخی از آدمها به‌مراه ظلمت و شیطانند و برخی خانه و حامل شیطانند و برخی چنان نابود شده‌اند که عین شیطانند. برخی از سخنان نیز همین‌گونه اند. در این باره بیندیش!

۵۱۴- «منافقان کسانی هستند که ایمانشان را حربه‌ای بر علیه هدایت دیگران نمودند و لذا کافر شدند»<sup>۱</sup> منافقون ۳-۲ «و همه را دشمن می‌پندارند خداوند بکشدشان...»<sup>۲</sup> منافقون ۴- یعنی آنانکه از رحمت و محبت رسول صاحب ایمان شدند ولی ایمانشان را برای تحقیر و تکفیر و سلطه بر دیگران بکار گرفتند و به پرستش نژاد خود پرداختند و خود را برگزیده پنداشتند و با همه دشمنی کردند و لذا ایمان خود را باختند و فقط کلمات فریبنده و رفتارهای جانماز آبکشی باقی ماند «و چون آنان را بینی از کلمات فریبنده و اطوارشان به حیرت آبی در حالیکه چون چوب خشکی مرده اند...»<sup>۳</sup> منافقون ۴- در حقیقت منافقان مؤمنان سابقند که حتی ایمان و خدا و بهشت و سعادت را هم فقط برای خود و خانواده خود می‌خواهند و این اساس مذهب شرک و نفاق در تاریخ است که حاصل تاریخی دینی است که بخدمت نژادپرستی درآمده است و ابزار ستم و سلطه شده است و لذا از دین جز ظاهری نموده است و وجود خودشان یک چوب خشک و مرده است. این همان دین مرده و تاریخی- نژادی است. این همان استفاده ضد دینی از دین است و استفاده ضد معرفتی از معرفت است و استفاده ضد انسانی از محبت است و لذا رسوا شده و فاسق می‌گردند. «و خداوند فاسقان را هدایت نمی‌کند.»<sup>۴</sup> منافقون-

۵۱۵- اصل تکبر و استکبار و نفاق و ستم و فسق و عداوت با عالم و آدمیان برخاسته از انکار نیازهای حیاتی و عاطفی خویشتن از چشم خویشتن است که نوعی احساس خدائی کاذب پدید آورده و خودبرتربینی ابلیسی ایجاد می‌کند. این افراد چون به نور محبت مردان خدا به ایمان می‌رسند بواسطه این ایمان آن احساس خدائی را به اوج می‌رسانند و خودپرستی مالیخولیائی و دروغینی به عرصه ظهور می‌رسد. اینانند که منافق می‌شوند و عاقبت فسقشان به عرصه بروز می‌رسد و رسوایشان می‌سازد و مورد لعن و نفرین خدا قرار می‌گیرند که «خدا بکشدشان».<sup>۵</sup> و این نفرین خدا محقق می‌گردد. «مردگانند مپندار که زندگانند»<sup>۶</sup> قرآن- و این فسق همان نیاز انکار شده متکبران است که رخ می‌نماید.

۵۱۶- این همان نیاز انکار شده است که فرد متکبر را در رابطه با همسرش به عورت پرستی پنهان می‌کشد در حالیکه در روابط اجتماعی چون قدیسی رفتار می‌کند و سخن می‌راند. این هویت منافق است که نماد تاریخی اش همان ملایان شرک مذاهب هستند که به انواع مفاصد جنسی مبتلایند از جمله لواط. «آنانکه رهبانیت را از نزد خود بنا نهادند اکثرشان در خفا فاسق بودند...»<sup>۷</sup> قرآن- و اینان رهبری معنوی و مذهبی عامه مردمان را در تاریخ بر عهده داشته‌اند. حال بهتر درمی‌یابیم که چرا خاتم انبیای الهی در آخرین اتمام حجتش با امت می‌فرماید که: به خدائی که جانم در دست اوست هفت شب هفته با همسرانم جماع کرده‌ام.

۵۱۷- بدان که نیازهای آدمی که ارکان استضعاف اویند نقاط اتصالش به پروردگارند پس هر که این نیازها را انکار کند که گویی اصلاً چنین نیازهایی ندارد به خدایش پشت کرده است و کافر است. و اینست که خداوند از مستضعفترین بندگان

<sup>۱</sup> «اتَّخَذُوا آلَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» منافقون، ۳-۲.

<sup>۲</sup> «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَاتْلَاهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» منافقون، ۴.

<sup>۳</sup> همان.

<sup>۴</sup> «... وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» مائده، ۱۰۸.

<sup>۵</sup> «... فَاتْلَاهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» منافقون، ۴.

<sup>۶</sup> «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَكَّانَ يَنْعَثُونَ» نحل، ۲۱.

<sup>۷</sup> «... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» حدید، ۲۷.

خود خلیفه برمی‌گزینند. منتهی آدمی باید نیازهایش را بدرگاه خدا برد و خداوند هم این نیازها را در روابطش با سائرین اجابت می‌کند که نخستین آن همسر است و امر به ازدواج و نه روابط نامشروع.

۵۱۸- خدانمایی بشر است که او را منافق و دیوانه و فاسق و لواط‌گر و عورت پرست می‌کند و هیز و هرزه! زیرا نیازش را آنجا که باید بیان و مطالبه کند کتمان و ناز می‌کند و آنجا که نباید رسوا می‌شود و به ناگاه زنا می‌کند و به هر کس و ناکسی مبتلا شده تا سرحد زنا با محارم!

۵۱۹- تصور و باور این منافقان از هویت انمه معصوم و انبیای الهی و اولیای راه دین نیز به همین طریق است و اینست که از بطن چنین مالیخولیایی امام کشی رخ می‌دهد زیرا می‌پندارند که امام نه غریزه دارد و نه شکم و زیر شکم. بدینگونه است که خود را مستلزم به اطاعت از امام نمی‌دانند و امام بعنوان الگوی رشد و کمال انکار می‌شود ولی اگر بناگاه معلوم شود که امام هم با همسرش جماع می‌کند کافر شده و به خون امام تشنه می‌شوند که گویی فریشتان داده است. اینک فهم کن که چرا انسان کامل یعنی محمد مصطفی چنان سخنی را بر بالای منبر بعنوان آخرین وصیت به امت بیان می‌دارد.

۵۲۰- هنر در انکار و تعطیل نیازها و غرایز حیاتی نیست بلکه هنر در ارضای به حق و خلاق این امیال است. زیرا همه امراض و مفاصد فکری و عاطفی و رفتاری بشر حاصل عدم ارضای سالم و کامل این غرایز می‌باشد. همانطور که کمال ارضای غریزه و عشق جنسی همان لقاء الله است که در آیه ۲۲۳ سوره بقره ذکرش رفت.<sup>۱</sup> زیرا غریزه جنسی مهد همه غرایز حیاتی و غایت همه آنهاست همانطور که راز بقای بشر در عالم ارض است. اینست که این غریزه بقول رسول اکرم<sup>ص</sup> در انبیاء و اولیای الهی به اشدش فعال است<sup>۲</sup> چرا که زنده ترین و خلاقترین انسانها هستند. پس درمی‌یابیم که طرز فکر عامه مردمان در این باره کاملاً وارونه است که چه بسا علمای دینی هم پیرو همین باور و لقاء کننده آن در مردمانند.

۵۲۱- همه احکام دین خدا و تقوا و امر حجاب و عفت جمله در خدمت احیاء و ارضای بحق غرایز حیاتی هستند تا این غرایز را مجرای هدایت انسان بسوی پروردگار سازند که منشأ حیات و علت نیازهای انسان است. در حالیکه جاهلان بر این پندارند که دین دشمن این نیازهاست و قرار است که آنها را ریشه کن سازد. و این پندار منشأ کفر و نفاق بشر است. یعنی عده ای بر اساس این پندار با خدا و رسول و دین خدا عداوت می‌کنند و برخی هم بقصد نابودسازی این غرایز روی به دین می‌کنند و منافق و دیوانه می‌شوند. و اینست که منافق بقول قرآن، همه آدمیان را خصم خود می‌داند و با همه عداوت می‌کند<sup>۳</sup> و تمام وجودش عقده و کینه و بخل است و چون به خلوت می‌رود آن کار دیگر می‌کنند.

۵۲۲- یکی از ما می‌پرسید که: نمی‌دانم چه سری است که همین حرفها و معارف شما را به هر کسی که ابلاغ می‌کنم هیچ اثر که نمی‌کند بلکه حاصل معکوسی دارد. گفتم دو علت دارد یکی اینکه تو خودت عمل کننده به این معارف نیستی و دیگر اینکه دیگران را بخودت می‌خوانی نه بخدا. یعنی تو از ایمان و محبت و معرفت دمی گسترده ای برای به

<sup>۱</sup> «يَسْأَلُكُمْ خِزْبٌ لِّمَ قَاتَلْتُمُوهُمْ فَاتْلُوا لَهُمْ حُرَّتَكُمْ أَلَىٰ شَيْئِكُمْ وَ قَدِمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ » بقره، ۲۲۳.

<sup>۲</sup> «...فَرَادَ فِي قُوَّتِي قُوَّةَ أَنْبِيَاءِ رَحَلَا فِي الْبَطْنِ وَ الْجَنَاحِ » بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵. و «عن جعفر بن محمد أنه قال أربعة من أخلاق الأنبياء التنظيم و الطيب و خلق الجسد يعني بالنورة كثرة الطروقة يعني النساء ثم ذكر سليمان بن داود فقال كان له ألف امرأة في قصر واحد سبعانة سرية و ثلاثانة حميرة قيل له جعلت فداك كيف يقوى على هؤلاء قال جعل الله فيه قوة بضعة و أربعين رجلا و يجعل ذلك للنبي ع قبل له لعل ع فإنه استحيا ذكر علي» دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۲. و «و روي في الحديث أن الله تعالى لما بشر عيسى ع بظهور نبينا ص قال له في صفته و استوص بصاحب الجمل الأحمر و الوجه الأقمر نکاح النساء و لا يذكر من الأوصاف في معرض المدح و التكرمة إلا أوصاف الكمال» عوالی الآل، ج ۳، ص ۲۸۲.

<sup>۳</sup> «....يَحْسَبُونَ كُلَّ صِدْقَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعُدُو فَاحْذَرُهُمْ فَاتْلُهُمْ اللَّهُ أَلَىٰ يُؤَفِّكُونَ » منافقون، ۴.

بندگی کشیدن دیگران و آدمخواری! و چون موفق نشوی که نمی شوی آنگاه آشکارا همه حقایق را انکار کرده و همه را طرد و لعن و خصم می شمری. اینست داستان نفاق آنگونه که قرآن کریم بیان فرموده است در سوره منافقون!

۵۲۳- بگذارید یک بار برای همیشه حقیقت معنای عصمت و پاکی و نیز ناپاکی و زنا را برایتان آشکار کنم. آنجا که دلی زنده در میان نباشد و معرفتی یقینی به آن متعهد نشده باشد و رابطه ای بر جاودانگی مستقر نشده باشد و هم سرنوشتی در کار نباشد و هر کسی برای نفس خودش باشد هر چه که باشد تحت هر عنوان عرفی و شرعی و قانونی، ناپاکی و زنا و خیانت و پلیدی و نجسی است در مراتب. اینست که ابراهیم خلیل از منظر ملکوت، همه زناشویی ها را زنائی می بیند (حدیث قدسی).<sup>۱</sup> و اینست که ولی خدا محرم همه مؤمنان است و از خودشان بر آنها محرم تر است زیرا در هر کسی با خداوند خالق که ذات وجود است مرتبط و متعهد است جاودانه. و اینست که مؤمنان خواهر و برادر حقیقی هستند و چه بسا خواهر و برادران نژادی خصم یکدیگرند و لذا بر سر تقسیم ارث خون هم می ریزند. ولی خواهران و برادران ایمانی از دنیا و آخرت یکدیگر ارث می برند که این مذهب عشق است که در غدیر خم بنا گردید و بعداً قتل عام شد و آن قتل عام تاکنون ادامه یافته است بدست کسانی که محکومات دین خدا را رها کرده و با توسل به متشابهات مشغول تبدیل دین خدایند.

۵۲۴- مقام عصمت مستقر یا مستودع (منصوص یا اکتسابی) حاصل اتصال ذات به حق است و لذا چشم دل بر ذات اشیاء و انسانها باز می شود و جز خدا دیده نمی شود و اینست واقعه عصمت و طهارت و حریمیت. یعنی تا در هر کسی جز خدا می بینی ناپاکی. الا اینکه به امامی متصل شده باشی و دلت را به او داده باشی و در اطاعت محض او باشی.

۵۲۵- با اینکه عصمت مستودع اولیای آخرالزمان در عرصه غیبت حاصل نظر و حشر با ائمه معصومین است که مظهر عصمت مستقر و منصوص می باشند ولی تجلی این عصمت و امامت در قلمرو معرفت و محبت موجب قیامتی جهانی تا اعماق کفر و فسق و طاغوت است و اینان همان دوازده مهدی پس از دوازده امامند<sup>۲</sup> که مقامشان در نزد خدا از انبیای سلف برتر است که نور عصمت و امامت و حقیقت را از طریق معرفت نفس و با جهاد اکبر یافته اند اینان رسولان درک اسفل السافلین در آخرالزمانند که نور شفاعت و هدایت را تا به اعماق دوزخ می برند که: آشنایان ره عشق در این بحر عمیق غرق گشتند و نگشتند به آب آلوده!

۵۲۶- اساسی ترین مشکل اکثر آدمها اینست که گناه را نمی شناسند و حداکثر آنهم پس از رسوائی و عذابهای عظیم قائل به خطا و اشتباهی می شوند که از بدشانسی و فریب دیگران است و اینست که هرگز هستی پذیر نمی شوند یعنی محبت ناپذیر می مانند. زیرا هستی پذیری همان توبه از گناهان است. کل خلقت جدید محصول این توبه است تا سرحد توبه از کل حیات و هستی قدیم! یعنی حیات و هستی تاریخی - نژادی! زیرا این همان عدم است در ظرف خاک! توبه از عدم و رویکرد به وجود! زیرا این گناهان هستند که عدمیت آدمی را به او نشان می دهند. «ای فرزند آدم گناه کردن گناه نیست بلکه توبه نکردن گناه است اگر قرار نبود گناه کنی شیطان را نمی آفریدم.» حدیث قدسی-

۵۲۷- انبیاء و اولیای آخرالزمان عرصه ختم نبوت و غیبت همان عارفان واصلند که نور نبوت و ولایت را از دل خاک یافته اند همان نوری که نزول کرده بود اینک عروج می کند که به مصداق نص صریح قرآن درباره عروج روح در روز پنجاه هزار ساله است.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> «لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَنَفَّسَ فَرَأَى رَجُلًا يُزِي قَدْعًا عَلَيْهِ فَمَاتَ ثُمَّ رَأَى آخَرَ قَدْعًا عَلَيْهِ فَمَاتَ حَتَّى رَأَى ثَلَاثَةً قَدْعًا عَلَيْهِمْ فَمَاتُوا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ يَا إِبْرَاهِيمُ دَعْوَتُكَ مُجَابَةً فَلَا تَدْعُو [تَدْعُ] عَلَى عِبَادِي فَإِنِّي لَوْ شِئْتُ لَمْ أَخْلُقْهُمْ» کليات حدیث قدسی، ص ۴۳.

<sup>۲</sup> «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَزْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيكَ عَ أَنَّهُ قَالَ يَكُونُ بَعْدَ الْقَائِمِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَقَالَ إِنَّمَا قَالَ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَ لَمْ يَقُلْ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مُوَالَاتِنَا وَ مَعْرِفَةِ حَقِّنَا» شیخ صدوق، کمال الدین وتمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸.

<sup>۳</sup> «تَنْزِيحُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» المعارج، ص ۴.

۵۲۸- کسی که به قول قرآن، پاکی و ناپاکی را یکسان می داند<sup>۱</sup> وجود ندارد. زیرا فرق بود و نبود را نمی داند. ناپاکیها دامهای هلاکت و نیستی اند.

۵۲۹- انسانهای کافر و گناهکاری که توبه را نمی شناسند نسبت به کل زندگانی ناپاک خود دچار نسیان هستند و این نسیان همان نابودگی است. و هیچکس بی یاری امامی قادر به ذکر و به یاد آوردن این گناهان و توبه از آن نیست زیرا آدمی از نابودی احساس نابودی می کند و لذا کل زندگانی گذشته اش را به دروغ در حافظه اش بازآفرینی می کند و به پرستش آن می پردازد. و این عین جنون و مالیخولیاست به رهبری شیطان! یعنی کل مظالم و خیانتهايش را تحت عنوان عشق و ایشار تقدیس و تصویر کرده است به یاری شیطان! و این قلمرو حاکمیت شیطان در انسان است. این همان عدم را لباس وجود پوشانیدن است و شیطان را خدا نامیدن! در این واقعه بسیار بیندیش و خود را ببین و از تمامیت خود توبه کن تا یاری شوی بدست همو که این قیامت تو را برپا نموده است قبل از قیامت قهری پایان جهان که جز دوزخ علاجی نخواهی داشت.

۵۳۰- هرگز مپندار که توانی بدون یاری امام محبت اصلاً گناهی در خود ببینی و توبه کنی. الا توبه ای ابلیسی جهت مکارتر و منافق شدن. زیرا گناه، عرصه نابودی است و جز به نور محبت که نور وجود است نمی توان نابودی را به یاد آورد و تصدیق کرد و از آن پاک شد.

۵۳۱- وقتی انسان در قبال گناهش بیدار می شود و از شرم می میرد این مرگ حیات عدمی- تاریخی است و آغاز زنده شدن به نور توبه است. بدان که در قلمرو تجربه بشری و معرفت و تلاش دینی واقعه ای بزرگتر و مقدس تر از توبه نیست که: «خداوند توبه کاران را عاشق است.»<sup>۲</sup> قرآن- و این عشق همان حیات الهی است.

۵۳۲- توبه لطیف ترین علمها و هنرها و تواناییهاست که نیازمند علم قلب است که جز در نزد اولیای عارف نیست که حامل علم رحمت و هدایت هستند بقول قرآن<sup>۳</sup>- پس بدان که رحمت، علم است تا چه رسد به هدایت. که هر دو در بستر توبه ای بی پایان رخ می نماید و دریافت می شود.

۵۳۳- پس بدان که بی رحمت و علم اولیای حق توبه ای ممکن نیست. و آن که توبه کرد و توبه اش مقبول حق افتاد مورد حبّ الهی قرار می گیرد به وعده خود خداوند در کتابش. و هر که مورد عشق حق قرار گرفت عاشق او می شود. پس توابین حقیقی جمله عشاق خدایند و خود مظهر رحمت خدا نسبت به مردمانند. پس عارفان عاشق اهل توبه اند که نور عشقتشان به خلق هم می رسد و نه آن منافقانی که مظهر نخوت و کبر و بخل و عداوت با مردمند تحت عنوان دین و تقوا و زهد و شریعت و عفت و هدایت که مانع ایمان و هدایت مردم هستند و مردم را از خدا و دینش بیزار می کنند.

۵۳۴- پس دین و توبه و رحمت و هدایت جمله علم هستند که البته در مدرسه و کتاب یافت نمی شود. و نیز تشخیص بین رحمت و ذلت و محبت و شقاوت نیز کار اولیای حق است که این علم را از نزد پروردگارشان دارند و اکثر مردمان چه بسا ذلت و شقاوت و منت را رحمت و محبت می پندارند و به همین دلیل واژگونسالارند.

۵۳۵- محبت شناسی علم علمای ربّانی و عارفان الهی است و غیر این آموزه های ابلیس و وسوسه ها و رجزهای اجنه و شیاطین است که به محاق فسق و عداوت و خیانت می رود.

<sup>۱</sup> «قُلْ لَا يَسْعَى الْحَبِيبُ وَالطَّيِّبُ وَلَا أَتَجَنَّبُكُمْ كَثْرَةُ الْحَبِيبِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مانده، ۱۰۰.

<sup>۲</sup> «... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَلِّينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ » بقره، ۲۲۲.

<sup>۳</sup> «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَضَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هَدَيْنَا وَ رَحْمَةٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» اعراف، ۵۲.

۵۳۶- پس هرگز مپندار که اهل عشقی بی آنکه درس عاشقی را در نزد اولیای الهی آموخته باشی با جهاد و هجرت و قتل فی سبیل الله و در بلایای جانی و مالی و ناموسی و حیثیتی. و اینست اعمال و اقداماتی که به توبه ای نصوح می انجامد و محبت الهی.

۵۳۷- در حریم اولیای الهی همه آنانکه نه می روند و نه اطاعت صادقانه می کنند دچار نفاق عرفانی و مالیخولیائی می شوند که هولناکترین و لاعلاجترین نفاقهاست که توبه از آن نیز به همین شدت سخت است زیرا فرد خودش را با امامش عوضی می گیرد و اصلاً در خود گناهی سراغ ندارد در حالیکه شبانه روز در حال خیانت است که آنرا خدمت می داند و ایثار به امامش! «نه می روند و نه می مانند.» قرآن- و بعد به وضعیتی می رسند که «نه مرده اند و نه زنده.»<sup>۱</sup> قرآن-

۵۳۸- «اگر دلو را به ریسمانی بسته و در چاهی فرو بریدی بی تردید بر خدا فرود خواهد آمد.»<sup>۲</sup> حضرت رسول اکرم ص- همانطور که می دانیم جدای قرآن کریم سخنان غیر وحیانی رسول خدا هم از هوای نفس نبوده است و سراسر حکمت و معرفت حق است «از هوای نفس سخن نمی گوید.»<sup>۳</sup> قرآن- این حدیث نبوی که کسی چون ابن عربی به آن تمسک نموده است سخنی حیرت آور و دارای مفاهیمی کثیر است. نخست اینکه در چاه آب است و عرش خدا هم بر آب است پس این دلو به خدا می رسد. دوم اینکه خدا در اعماق زمین هم هست. و سوم اینکه خداوند در خاک است و نه آسمان. که این معنا در تأکیدی که در حدیث آشکارست درک می شود که «بی تردید بر خدا فرود می آید»<sup>۴</sup>. که در این معنا راز دعاها و ناله های علی را در دهانه چاه به یاد می آوریم. و نیز افسانه چاه نشینی امام زمان را که مظهر خدای خاک است. و نیز این سخن علی<sup>۵</sup> که خود را یک چاه در بسته و معطل می خواند<sup>۶</sup> که هنوز کسی از آن آبی برنکشیده است و بایستی کسانی پیدا شوند تا این چاه را افتتاح کنند و بنده یکی از این افرادم. و علاوه بر این داستان چاه و آب همان واقعه معرفت نفس است که هر که خود را شناخت و به آب ذاتش رسید به خدا رسیده است. و نیز این کلام خواجه عبدالله انصاری که پیرش شیخ خرقانی را به چاهی تشبیه کرده که وی به اعماقش رسیده و به آن آب دست یافته است و آنقدر از آن آب برکشیده و نوشیده که فنا شده است. یعنی امام نجات و هدایت چاهی در بسته است که مرید بایستی آنرا بگشاید و استخراجش کند. در اینجا به کلام خدا می رسیم که مرا یاری دهید تا شما را یاری دهم.<sup>۷</sup> گویی خداوند در چاه است که آدمی بواسطه معرفت نفس بایستی او را از چاه ذاتش بیرون آورد تا خودش نجات یابد. اصلاً درد همه آدمها خودشناسی و رسیدن به ظهور ذات نهان خویش است آگاه و ناآگاه. تلاش برای اثبات خویش در جهان که محور همه تلاشهای مادی و معنوی هر انسانی است مثل تلاش برای رسیدن به خدا در چاه ذات است و به برون آوردن او در عرصه ظهور و فعل. به بیان دیگر هر انسانی یک چاه است که امام زمانش در آن چاه نهان است که باید او را به قلمرو ظهور آورد تا نجات یابد. و نکته دیگر اینکه در مناظر طبیعی برای مؤمنان و سالکان معرفت هیچ منظره ای روحانی تر و خلصه زاتر و مکاشفه آمیزتر از تماشای چشمه و رودخانه و دریا نیست. همانطور که بارزترین جلوه حیات بهشتی در قرآن نهرهای آب روان است که در بهشت جریان دارد.

۵۳۹- بدان که آب زلالترین آئینه جمال حق است از برای کسی که در جستجوی این جمال است. و حتی صدای آب قلمرو زلالترین وحی الهی است. اصلاً هویت بهشت که حضور خداست تماماً از آب است. همانطور که دوزخ از آتش است که قلمرو کوری و کری و تاریکی است.

<sup>۱</sup> «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» اعلی، ۱۳.

<sup>۲</sup> «لَوْ دَلِمْتُ بِحِجْلِ إِلَى الْأَرْضِ السَّفْلَى لَهَبْتُ إِلَى اللَّهِ» منهاج البراعة فی شرح نهج الفصاحة (خوئی)، ج ۶، ص ۱۱۵.

<sup>۳</sup> «وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَى» نجم، ۳.

<sup>۴</sup> «... لَهَبْتُ إِلَى اللَّهِ» منهاج البراعة فی شرح نهج الفصاحة (خوئی)، ج ۶، ص ۱۱۵.

<sup>۵</sup> «قال الله تعالى في موضع آخر في كتابه في نبوة محمد صلى الله عليه وآله وفي ولايتي، قوله عز وجل: وَبِئْرِ مُعْتَلِّةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ فَالْقَصْرَ مُحَمَّدٌ، وَ الْبِئْرِ الْمُعْتَلَّةُ وَلايتي؛ عطلوها و جملوها» المناقب للعلوی، ص ۷۰.

<sup>۶</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِثْ أَقْدَامَكُمْ» محمد، ۷.

۵۴۰- و نیز طبع پاکسازی آب برای مؤمنان که «خداوند از آسمان آبی نازل می کند تا قلوب مؤمنان را از رجزهای شیطان پاک سازد...»<sup>۱</sup> قرآن- یعنی صدا و لطف آب، صداها و نجواهای شیطان را پاک می سازد.

۵۴۱- نگاه کردن به آب و گوش دادن به صدای آب تطهیر کننده دل مؤمنان است و چشم و گوششان را بیناتر و شنواتر می سازد زیرا از نجواها و تصوّرات شیطانی پاک می کند.

۵۴۲- امروزه کافران و منافقان شبانه روز مبتلای به نجوا و تصوّرات ابلیسی هستند و آنرا کشف و شهود و الهام و عرفان می پندارند و لذا همه احساس خدائی و امام زمانی دارند و ناجی بشرند و در عطش دستیوسی می سوزند. و این احاطه و سلطه جهانی شیاطین است که بواسطه رسانه های جهانی در حال رشد فزاینده است.

۵۴۳- بدان تا زمانی که در صدد مریدسازی برای خویشتنی در تسخیر شیطانی! اولیای الهی به امر خداست که کسی را دستگیری می کنند و تحت ولایت خود می گیرند زیرا کاری کبیر و کمرشکن است امر خلافت خلق. زیرا ولایت و هدایت همان خلافت مردم است زیرا خلیفه خدا بر روی زمین همان جانشین مردم است یعنی جانشین اراده مردم. همانطور که خداوند هم جانشین اراده اوست در او. «خداست که هدایت می کند.»<sup>۲</sup> قرآن-

۵۴۴- بوسیدن دست اولیای الهی عین بوسیدن دست خداست (یدالله) «آنانکه با تو بیعت کردند با خدا بیعت کردند.»<sup>۳</sup> فتح-

۵۴۵- آدمی می تواند با دادن هدیه ای موجب هدایت فرد و بلکه خودش شود اگر از روی محبت حق باشد و در آن منتی نباشد و می تواند موجب گمراهی و عداوت باشد از روی نخوت و منت و کبر که: ببین من چه خوبم و والا و تو چه بدی و حقیر! همین معنای متضاد می تواند در هر رفتار و سخنی هم رخ نماید حتی در ارشاد و امر بمعروف و نهی از منکر! یعنی می توان از ایمان و حکمت و معرفت و قرآن جهت نابودی دیگران استفاده کرد و شریعت را موجب تباهی فرد یا قومی نمود که خداوند به قتل می رساند چنین کسانی را که «خدا بکشد اینان را.»<sup>۴</sup> منافقون-

۵۴۶- استفاده از دین و معرفت جهت سلطه: اینست اساس نفاق و هویت منافقین! چرا که دین، راه عدالت است و معرفت هم راه محبت.

۵۴۷- عدالت ورزیدن بقصد سلطه و ستم. محبت کردن بقصد له کردن و نابود ساختن. امر بمعروف بقصد واداشتن به منکرات. و دین بقصد کفر و... در این معانی و پدیده ها بیندیش زیرا اکثریت آنچه که در جهان جریان دارد از این نوع است خاصه در جوامع مشرک و منافق جهان سوم و جوامع مذهبی!

۵۴۸- «در بهشت چیزهائی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه در قلبی خطور کرده است.»<sup>۵</sup> رسول اکرم ص- «هیچکس نداند که برایش چه نهان کرده اند به سزای اعمالی که کرده است.»<sup>۶</sup> سجده ۱۷- ولی آنکه در جستجوی

<sup>۱</sup> «...و يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يَتَّبِعَ بِهِ الْأَقْدَامَ » انفال، ۱۱.

<sup>۲</sup> «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ أَنْ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ » حج، ۱۶: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » قصص، ۵۶.

<sup>۳</sup> «إِنَّ الدِّينَ يُبَاسِطُكَ إِنْمَا يُبَاسِطُكَ اللَّهُ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثْ عَلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتُهُ أَجْرًا عَظِيمًا » فتح، ۱۰.

<sup>۴</sup> «وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِرُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمِعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسْتَنْدَةٌ يَخْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَاتَّقِ اللَّهَ اللَّهُ أَتَى يُؤَفِّكُونَ » منافقون، ۴.

<sup>۵</sup> «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَا لَا عَيْنَ رَأَتْ وَ لَا أذنَ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ أَحَدٍ » نهج الفصاحه، ص ۳۲۹.

<sup>۶</sup> «قَلَّا تَعْلَمُ نَفْسُ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » سجده، ۱۷.

جمال خداست چشمش به این محالات گشوده می شود در درجات شهود! زیرا بهشت قلمرو دیدار خداست و طبیعت این قلمرو طبعاً خدائی است.

۵۴۹- بدان فقط کسانی که در عطش و جستجوی لقای الهی در زندگانی هستند هر احقی را به حقش ادا می کنند و مابقی وارونه سالارند و واژگون کارند و واژگون پندارند و واژگون دوستدارند. زیرا حقی جز جمال خداوند نیست. «همه چیز نابود است جز جمال پروردگار.»<sup>۱</sup> قرآن- یعنی کسی که در جستجوی جمال حق است روی به هستی جاوید دارد و مابقی روی به نابودی حرکت می کنند و لذا همه اعمال و افکار و احساساتشان دارای ماهیتی وارونه است: عشق ضد عشق، دین ضد دین، عدالت ضد عدالت، حقیقت ضد حقیقت، علم ضد علم، هنر ضد هنر و... «آنانکه در جستجوی دیدار پروردگارشان نیستند کافرنند... هدایت نمی شوند... دل به دنیا می سپارند...»<sup>۲</sup> قرآن- لقاءالله میزان و محک همه ارزشهای معنوی و مقامات روحانی و رشد الهی در انسان است کافیت «لقاءالله» را در قرآن جستجو کنید تا به این حقیقت برسید. این میزان آخرالزمانی دین و ایمان و هدایت و رشد و معنویت و مسلمانی و اخلاق و عدالت و سعادت و سلامت و حقیقت و رستگاری و نجات است. و این دیدار جز بواسطه وجود امامی زنده ممکن نیست. این بدان و بیش از این خود را مغریب و بازی مکن تا از منافقان نباشی و به دام دجالان نیفتی!

۵۵۰- همه کسانی که در دوره نزول روح به دیدار اینجانب می آمدند بعداً اعتراف می کردند که در آن جغرافیا حضور خدا را با تمام وجودشان احساس می کردند حتی کافرترین و منکرترین آدمها که اصلاً بقصد عداوت و تجسس آمده بودند گفته بودند که: «خدا فقط در آنجاست.» و یکی دیگر گفته بود که «در و دیوار و سنگ و چوب و جوی و کوه و درختان جملگی خدائی بودند و خدا را در آنجا از همه چیز دیدم و احساس کردم و همه کسانی که در آنجا بودند فرشته بودند...» چرا که خداوند در آن واقعه و در آن طبیعت دیدار شده بود و آب و خاک و گیاه آن منطقه به نور جمال خداوند متجلی شده بودند. «و زمین به نور پروردگارش منور می شود.»<sup>۳</sup> قرآن-

۵۵۱- واقعه نزول روح همان واقعه خلقت آدم و دمیدن روح و القای اسماء الله و دیدار با خدا و واقعه «الست بربکم قالوا بلی»<sup>۴</sup> است و واقعه سجده ملانک و انکار ابلیس. منتهی در اینجا همه چیز زمینی است و تعیین بشری دارد از آدم و ابلیس و ملانک و حتی خداوند و نیز بهشت و ماجرای حوا و شجره و هبوط و... .

۵۵۲- همه زن و شوهرها واقعه خلافت آدم و حوا و بهشت و ابلیس و شجره و هبوط را در عرصه جاهلیت و کورکورانه تجربه می کنند ولی این واقعه را یا در جریان نزول روح الهی کشف و درک می کنند و حقوقش را ادا می کنند و به نبوت می رسند و یا در جریان ارادت و عشق عرفانی در رابطه با کسی که خود حامل روح الهی است از نو کشف و درک می کنند و حقش را ادا کرده و بخود می آیند و نبوت فطری می یابند. و آنکه هیچیک از این دو نوع روح و بیداری فطرت را تجربه و درک نمی کند هنوز وارد حیات و هستی انسانی خود نشده و بقول قرآن هنوز در جرگه حیوانات است.

۵۵۳- زن و شوهر دو روی سکه وجودند و ظاهر و باطن نفس واحده حقتند که اگر بهم برسند و یگانه شوند خداوند را در رابطه دیدار می کنند. و این یگانه سازی (توحید) جز در پیروی از احکام یگانه مطلق یعنی خداوند ممکن نیست.

<sup>۱</sup> «و لا تدع مع الله إلهاً آخر لا إله إلا هو كل شيء هالِكٌ إلا وجهه له الحكم وإليه ترجعون» قصص، ۸۸.

<sup>۲</sup> «أولئك الذين كفروا بآيات ربهم ولقاءه فحبطت أعمالهم فلا نفع لهم يوم القيامة وزنا» كهف، ۱۰۵؛ «... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ و ما كانوا مُهْتَدِينَ» يونس، ۴۵؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا و رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا و اطْمَأَنَّنُوا بِهَا و الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» يونس، ۷.

<sup>۳</sup> «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا و وُضِعَ الْكِتَابُ و جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و الشُّهَدَاءُ و فَضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ و هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» زمر، ۶۹.

<sup>۴</sup> «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ و أَسْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» اعراف، ۱۷۲.



۵۵۴- بدان که دریائی از اطلاعات و اخبار و علوم عاریه ای و کتابی از فلسفه و عرفان نظری و روانشناسی و جامعه شناسی و علوم تربیتی و بهداشتی و درمانی منجر به یک جو عقل و اراده و معنویت و آدمیت نمی شود و بلکه خود بر کبر و غرور و حق ناپذیری و الحاد و کفر بشری می افزاید و او را حتی از عقل حیوانی و نباتی هم ساقط می کند و دیوانه ای می شود که ادعای خدائی دارد در حالیکه در ابتدائی ترین امور حیات غریزی خود فلج است دعوی رهبری جامعه بشری را دارد و در هر آنچه که می کند تردیدی ندارد. «کافران در هر آنچه که می کنند تردیدی ندارند و خود را هدایت یافته می پندارند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۵۵۵- امروزه همه افکار و باورها و جریانات فکری و معنوی و دینی و عرفانی بولهورسانه و سلطه گرانه به سینما می رسد. روزی یکی از مسئولین امور فرهنگی با من مشورت می کرد که «آیا اصلاً کل مسئله امام زمان و نجات را می توان در سینما محقق ساخت؟» من که بکلی گیج شده بودم فکر کردم که شوخی می کند ولی دیدم خیلی هم جدی است. این مسئله مربوط به حدود بیست سال پیش است. و امروزه شاهد نمود آن ایده ابلیسی در عرصه رسانه های تصویری هستیم نه در کشور خودمان که در سراسر جهان. امروزه بسیاری از سینماگران مشهور، امامان زمان های میلیونها نفر انسان در سراسر جهانند. بسیاری از رهبران سیاسی و دینی و عرفانی هم دقیقاً دارای هویت های سینمایی هستند و بازیگرانی حرفه ای می باشند که حتی نقش خود را باور کرده و دیوانه شده اند. دیوانه یعنی در تسخیر شیطان! زیرا وقتی کسی از خود در هویتی خیالی بیگانه می شود وجودش بی صاحب شده و به تسخیر اجنه و شیاطین می افتد. همه سینماگران کمابیش مظهر این دیوانگی آشکارند که در سراسر جهان مریدانی دارند که این نقش ها را در زندگی خود ایفا می کنند. و در اینجا به یاد آن سخن مشهور گوته آلمانی می افتم که ادبیات داستانی را عرصه ظهور اجنه در جوامع بشری دانسته است که سخنی برآستی به حق است آنهم چند قرن پیش که ادبیات داستانی در سرآغاز پیدایش مدرن خویش بود.

۵۵۶- افسانه و اسطوره پرستی از نوع مذهبی و حماسی و عاشقانه و عرفانی اش ریشه در شرک جوامع بشری دارد که فرافکنی حقایق زمینی به آسمان است. ولی گویی این مسئله تاریخی در آخرالزمان دوباره به زمین رجعت نموده است و آن بواسطه تکنولوژی و خاصه تکنولوژی ارتباطات و سینماست که متافیزیک شرک را در فیزیک بشری تجسم بخشیده و دوزخ را برپا نموده است. «چون دل به غیر خدا سپارید دوزخ را برپا سازید.» قرآن- که ابلیسی ترین محور این دوزخ بهشت نما، پورنوگرافیزم (عورت پرستی) است. «خداوند همه گناهان غیر شرک را می بخشد»<sup>۲</sup> و آنانکه بجای خدا، مادینگی را می پرستند مرید شیطانند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۵۵۷- پیدایش مخدرات و داروهای روان گردان در عصر ما و جهانی شدن آن نیز یکی از علل تجسم متافیزیک شیطانی در فیزیک انسانی است که این نیز یکی دیگر از فرآورده های صنعتی این دوران است که موجب ظهور دوزخ می باشد دوزخی به اصطلاح عرفانی که حاصل عرفان شیطانی است. یعنی شیطان شیمی و شیطان برق متحداً دو رکن برپایی دوزخ آخرالزمانند بر روی زمین!

۵۵۸- و مپندار که صرفاً با گریز از صنعت و شهر و مدرنیسم تکنولوژیکی می توانی از شیطان در امان بمانی. چرا که شیطان پیش از این هم مشغول گمراهی بشر بوده است. تکنولوژی فقط دوزخ را آشکار ساخته و تجسم داده است و بدین طریق در خدمت معرفت دینی بوده است که اهلش را هدایت و نااهل را گمراه می کند درست مثل شیطان که به امر خدا به متکبران و کذابان نزدیک می شود تا رسوایشان سازد که زان پس آدمی یا توبه می کند و یا شیطان پرست می گردد.

<sup>۱</sup> «و إِيَّاهُمْ لِيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» زخرف، ۳۷: «فريقاً هدى و فريقاً حقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» اعراف، ۳۰.

<sup>۲</sup> «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا» نساء، ۴۸.

<sup>۳</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيداً» نساء، ۱۱۷.

۵۵۹- پناه بردن مؤمنان به ارتفاعات و غارها و مناطق دور افتاده از شهرهای بزرگ که در روایات دینی ما هم به کرات وارد شده است از ویژگی نجات آخرالزمان از دوزخ صنعت است همانطور که علی ع، داستان اصحاب کهف را داستان زندگی مؤمنان در آخرالزمان خوانده است. و این واقعیتی جهانی است آنرا هر چه خواهی بخوان، تحجر، ارتجاع، انحراف، بدعت و... .

۵۶۰- امروزه حتی امپریالیست ها و دانشمندان و صاحبان و مدافعان صنعت آرمائی جز زندگی در دامن طبیعت بکر و به دور از مدرنیسم و تکنولوژی ندارند این همان بهشت گمشده بشر است که اجر تقوا و معرفت و عشق الهی است نه ثروت و قدرت و اشرافیت.

۵۶۱- بنگرید که در آغوش طبیعت و در اعماق جنگلها چه کاخهائی ساخته اند به امید روزی که در آن بیماراند ولی هرگز چنین روزی فرا نمی رسد و در این کاخها جز کارگران و فقرا و خدمتکاران زندگی نمی کنند. آیا در نمی یابید و عبرت نمی گیرید! شاید هم هنوز اسیر واژه عشق و ایثارید!

۵۶۲- امروزه دروغی بزرگتر از ایثار نیست. ایثارگران همه در گور خفته اند آنهم نه به این دلیل که از جان خود برای دیگران گذشته اند که در جستجوی چیزی برتر از جان بوده اند و یا از جان خود بیزار بوده اند.

۵۶۳- ایثار، توجیه ایدئولوژیکی اشقیاء و تیهکاران و سلطه گران است و آدمخواران و مسئولیت ناپذیران و وظیفه شناسان که در عطش به بندگی کشانیدن بندگان خدایند. ایثار، ابلیسیت اندیشه است. اگر این معنا را در خود دیدی بدان که ابلیس خود را شناخته ای و رستگار شده ای! اینجانب تمام عمرم را در این معنا تفحص و تحقیق کردم و بر آستانه این حقیقت بود که با خدایم روبرو شدم زیرا از ابلیس نفس خود رهیدم. پس این حقیقت را جدی بگیر اگر اهل حق!

۵۶۴- در این دفاتر «مذهب اصالت عشق»، حق عشق را چنان بر شما نمودیم و تعلیم دادیم که قبل از این در همه رساله های عشق در تاریخ بشری، رخ نداده بود. یعنی ابلیس هرگز بدینگونه رسوا نشده بود و هسته مرکزی ظلم بشری بدینگونه شکافته نگشته و عیان نگردیده بود. و خداوند بر من منت نهاد تا حق الحق او یعنی عشق از قلم من بیان و از وجودم عیان گردید. او بر من منت های فراوان نهاد ولی همین یک منت او برای من از کل حیات و هستی دو جهانم برتر است چرا که مرا با هویت کامله و بالغه و مطلقه عشقش یعنی علی مرتضی محشور ساخت و دیدم که علی، آن عشق بی ایثارست یعنی عشق العشق که کل عالم و آدمیان را از درون و برون احاطه کرده است بی آنکه کسی حتی نامش را بداند. ولی من دانستم و این برترین رحمت و محبت و لطف و کرم خدا در حق این بنده حقیر فقیر اسیر مسکین یتیم بود که مرا کبیر غنی آزاد مطلق و سلطان عشق گردانید و نور عشقش نمود و از من جز عشق باقی نماند. عشقی که جهان در آن مستغرق است و بلاوقفه مرا از من فنا می سازد و از شر می رهااند و این امکان را بمن می بخشد تا زیر پاهای اشقیاء له شوم تا به عشقشان برسانم و در هر بار له شدنی جهانی دگر و برتر بیافرینم و مصداق فتبارک الله احسن الخالقین باشم. من آن مخلوقی هستم که خداوند دمام در من و از من و با من از خود فرا می رود و برتر و برتر و اکبر و اکبر می شود و آنکه هنوز باقیست علی است که نه اکبر است و نه اصغر! زیرا مطلق است یعنی خود را در ذاتش طلاق داده است. و اینست ایثار! از ایثار علی بود که ابلیس ایثار را شناختم که چه کذابی است. ولی علی از ایثارش آفاق هستی را شکست و لامتناهی شد و لذا ابلیس را به سجده و مریدی کشاند. و به امر اوست که شیطان بسوی هر متکبر کذابی می رود تا رسوایش سازد تا دست از ادعای ایثار بکشد.

۵۶۵- رسالت ما در این دوران اینست که شقی ترین و ضد محبت ترین افراد و نژادها را بهر ترفندی که شده عشق بچشانیم بطور مستقیم و غیرمستقیم، بواسطه قلم و یا دستام. تا بدین طریق نور عشق الهی تا اعماق درک اسفل السافلین رسوخ کند و قیامت کل تاریخ بشری در حشر آخرالزمانی برپا شود.

۵۶۶- نژادپرستی، شقاوت پرستی است زیرا عواطف درون نژادی سراسر سلطه گری و نفرت است و لذا نژادپرست ترین افراد در درون نژاد خویش منفورترین افرادند و این عین حق است زیرا شقی ترین افرادند در لباس ایثارگرترین و ملوس ترین که مظهر اشد اراده به پرستیده شدن هستند به شیوه مظلوم نمایی و مذهب زار!

۵۶۷- در درون یک خانواده نژادپرست یکایک افراد خود را مظهر ایثار و فدائی خانواده می دانند تا بدین طریق سلطه خود را بر جمع حفظ کنند و برای اثبات این ایثار دست به نمایشات حیرت آوری می زنند. دختری را می شناختم که برای این کار روسپی گری می کرد در حالیکه دیناری به خانواده اش نمی داد زیرا کل درآمدش صرف بیماریش می شد که همان بیماری حاصل از روسپی گری بود.

۵۶۸- دین و معارف توحیدی و عرفان دارای ذات ضد نژادپرستانه است حال اگر کسی بخواهد از اینها جهت ابقاء و احیاء و تکمیل نژادپرستی و اراده به پرستیده شدن بهره گیرد معلوم است که به بن بست با کل دین و عرفان می رسد و از خدا و امام هم کینه می کند و به عداوت برمی خیزد و احساس فریب می کند.

۵۶۹- حال بنگرید چگونه اکثر این پیروان عرفانها و معارف توحیدی از این حقایق در جهت اثبات خود و پرستیده شدن و مریدسازی استفاده می کنند تا همسر و خاندان خود را به پرستش خود بکشانند که به نتیجه ای معکوس می رسند. این استفاده ضد دینی از دین و استفاده ضد عرفانی از عرفان است و لذا به کفر مطلق می رسد و انکار همه مقدسات که عین حق است.

۵۷۰- حقایق، ابزار نیستند بلکه مقاصد و معبودهای وجودند فی ذاته. دین هم وسیله نیست راه رشد و رسیدن به حق وجود است. و عرفان هم ابزار خودپرستی نیست بلکه نور بخودآئی و از خودرهانی جهت الحاق به خود الهی است و آنکه به خود الهی رسید دیگر «من» نیست اوست.

۵۷۱- اینکه چرا پیروان مذاهب و اولیای الهی به اشد نژادپرستی و مردم پرستی و دنیاپرستی و خودپرستی می رسند و آدمهای لامذهب معتدلترند. آنکه نور نژاد را دید و اطاعت نکرد دچار قحطی وجود و احساس نابودی می شود و از قلمرو آن نور پرتاب و طرد می گردد و به درک اسفل می افتد و برای نجات از این نابودی به نژادپرستی و ماده پرستی می رسد و ظالم می گردد. مثل بنی اسرائیل که پیغمبرخیزترین نژاد بشری است و متکبرترین و کافرترین و بی عملترین آن. و یا مثل اعراب که بقول قرآن شدیدترین کافران و منافقان شدند<sup>۱</sup> پس از ظهور محمد مصطفی ص چون اطاعت نکردند و بلکه دین محمد را هم بخدمت نژادپرستی جهانی خود گرفتند و فقط ستم خود را در جهان اشاعه دادند بواسطه حکومت های بنی امیه و بنی عباس و مزدوران خود در ایران که عموماً ترکان بودند که از متکبرترین اقوام محسوب می شوند که خود دارای عارفانی بزرگ از نژاد خویشند که اطاعتشان نکردند و نمی کنند. و یا مثل ایرانیان که مهد ظهور نخستین و بزرگترین پیامبر کل تاریخ هستیم و نیز حکیمان و عارفانی که شهره آفاقند و در جهان نظیر ندارند و زبان فارسی را مادر همه زبانهای عرفانی در جهان نموده اند ولی تا چه حدی از نور معرفت و عشق لدئی این بزرگان پیروی می کنیم یا سوء استفاده می کنیم.

<sup>۱</sup> «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ بِنَافًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا خُرُودَ مَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» توبه، ۹۷.

۵۷۲- یک عرفان داریم که معارف و آداب شناخت خدا بعنوان منشأ محبت است و الحاق به این محبت و پرستش آن. و عرفان دیگری که از وارونه سازی این عرفان حاصل آمده که هدفش خدا شدن و پرستیده شدن است که این عرفانهای دجالی موجود در بازار جهانی از این نوع دوم هستند.

۵۷۳- امروزه تقریباً اکثر کسانی که دعوی عشق و عرفان دارند در عطش و سودای پرستیده شدن هستند و القای احساس خدائی در خود. ولی این شهامت و صداقت را هم ندارند که کوس انالحق زنند و همه را به پرستش خود دعوت کنند و لذا از طریق ایثارگریهای نمایشی این اراده را در دیگران القاء می کنند و چون موفق نمی شوند از همه کینه می کنند.

۵۷۴- بدان که بندگی و پرستش خدا آدمی را از بندگی غیر خدا بی نیاز می کند و به عزت و شرف می رساند و انسان برای خودش کفایت می کند زیرا خدا همان نور ذات انسان است و بقول علی<sup>ع</sup>، خدا همان خود خود انسان است. پس او را بپرست تا خودپرستی بر حق باشی تا عمری را صرف بندگی دیگران نکنی تا شاید کسی پیدا شود تا تو را بپرستد یا عاشق شود. پرستش خدا، موجب عشق ذاتی انسان بخودش می شود و لذا از عشق مردمان بی نیاز می گردد زیرا همه اسارتها و خیانتها حاصل تلاش برای اینست که کسی را عاشق بر خودت سازی. عشق انسان بخویشتن اجر خداپرستی و اطاعت از رسول است.

۵۷۵- و خیانتی بزرگتر از این نیست که محبت مردان حق را بگیری و به مصرف به بندگی کشتاندن دیگران برسانی. و معارف توحیدی و حقایق عرفانی نیز عین محبت این اولیای الهی در نزد ماست که اگر از آن جهت به بندگی کشتاندن دیگران بهره گیریم به اشد عذاب دچار می شویم. و این استفاده ضد محبت از محبت است. اگر در فرقه های عرفانی شاهد اشد ضلالت و فساد هستیم این نه از معارف عرفانی که از سوء استفاده از این معارف است. بدان! وگرنه بایستی کل دین خدا و پیامبران را مسئول همه مظالم و مفاصدی در تاریخ بدانیم که پیروان کذائی آن مرتکب شده اند. این امر شامل حال پیروان کذاب عرفای حق نیز می شود که رسولان آخرالزمانند. چگونه است که پیامبران الهی از ظلم پیروان منافق خود مبرایند ولی اولیای الهی مسئول این ظلم هستند.

۵۷۶- کسی که دست بهرکاری می زند که همسرش را به بندگی خود بکشد عاقبت به کینه و عداوت با او می رسد. و این کل ماجرای آدم و حوا در تاریخ است که چون قادر نشد تا خدای همسرش شود دست به شیطنت زد و متوسل به نژاد خود گردید تا او را به زور تسلیم خود سازد و چون نشد دست به تحریم جنسی زد و عاقبت خود زناکار شد و رسوا گردید و گفت: تو باعث شدی!

۵۷۷- بدان که انکار رسولان الهی عین انکار خداست که خود فرموده «اطاعت از رسول اطاعت از خداست»<sup>۱</sup> قرآن- و انکار خدا عین انکار عزت و شرف خویشتن است و انکار واقعیت زندگی خویشتن است و انکار حیات و هستی و وجدان خویشتن است.

۵۷۸- آنکه رسولان الهی را انکار می کند رحمت خدا را انکار کرده است و لذا به غضب الهی مبتلا می گردد تحت عنوان رابطه مستقیم با خدا که مکرر آشکارست. و زمینه همه عرفانها و معنویت های موج نو همین انکار است.

۵۷۹- «خداوند از امیین رسولانی را برانگیخت تا آنان را زنده سازد و کتاب و حکمت را به آنان تعلیم دهد و...»<sup>۲</sup> قرآن- یعنی فقط امیین هستند که استحقاق دریافت کتاب خدا و نور حکمت را دارند تا به نور حق زنده شوند. پس بدان

<sup>۱</sup> «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ خَفِظًا» نساء، ۸۰.

<sup>۲</sup> «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَلَامًا مِنْ قَبْلِ لَئِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» جمعه، ۲.

که بر خلاف تصورات ملاصدرا امر ایمان و هدایت نه تنها ربطی به فلسفه مدرسه ای و کتابی ندارد بلکه در نقطه مقابل آن قرار دارد. و اینکه حکمت هم ربطی به آموزه های فلسفی ندارد و فلسفه را با حکمت کاری نیست و ضد آنست. پس اگر از ملاصدرا و پیروان تاریخی اش امروزه چیزی جز فن گرایی درنیامده است که خواه ناخواه به غرب زدگی منافقانه رسیده است نباید تعجب کرد. این ادامه تکاملی فلسفه زدگی و مدرسه پرستی است یعنی همان اسکولاستیک های قرون وسطی هستند که بر جهان حکومت می کنند و این مذهب ارسطویی در کشور ما در اوج غوغا و سلطه مطلقه است. «اسکولاستیک» در لغت یعنی مدرسه پرست و مدرک پرست و درس و مشق پرست و نمره پرست و شعارپرست و پرستنده اطلاعات عاریه ای و بیگانه از فطرت و دل و جان. این بیگانه پرستی در لباس اسلام تبدیل به غرب پرستی بغایت منافقانه ای شده است که محور همه بدبختی ها و تناقضات و رسوائیها و بحرانیهای عجیب و غریب است که از اسلام جز اسمی باقی نگذاشته است. تا اینکه همین اواخر برخی مسئولین به این گمان رسیدند که نکند در علوم اسکولاستیکی غرب در دانشگاهها عیب و ایرادی باشد و ماجرای اسلامی کردن علوم انسانی که باز هم در حد شعار باقی ماند همچون انقلاب فرهنگی آغاز انقلاب. زیرا اسلامی کردن علوم انسانی جز از تأویل و تعین قرآن کریم حاصل نمی شود. و غیر از این جز التقاط و تحریف و تبدیل نیست و باطل را لباس حق پوشانیدن و حق را به باطل آمیختن!

۵۸۰- خدا رحمت کند دکتر شریعتی را که فلاسفه را پفیوزهای تاریخ نامید و با رو در رو قرار دادن ابونذر و ابوعلی سینا، بنیّه دوران ما شد و آنهمه فتواهای ارتداد را از آن خود نمود و از اتحاد زور و زر و تزویر و زار یا قاسطین و مارقین و ناکثین بر علیه این حق، دق کرد و این دق را بر قلب ما نهاد و رفت.

۵۸۱- به یاد آوریم که ملایان شرک و رهبران ماتریالیستی و لیبرالی و صهیونی و بهائی و آمریکائی جمله متحداً شریعتی را التقاطی و بیسواد نامیدند که این اتهام از بیانیّه مشترک مهندس بازرگان لیبرال و مرحوم مطهری فیلسوف آشکار شد که بواسطه ساواک در سراسر کشور منتشر گردید. التقاطی بودن شریعتی به این دلیل بود که با زبان عربی حرف زده بود و بیسواد بودنش هم اینکه از منطق اسکولاستیکی غرب پیروی نکرده بود و از امیت فطری خود سخن گفته بود: اسکولاستیک دینی و علمی! یعنی نژادپرستی عربی و غربی!

۵۸۲- اخیراً یکی از مورخین براستی بیسواد که سالهاست که مشتی خزعلات تحت عنوان تاریخ معاصر ایران تحویل مردم می دهد اتفاقاً شبی که بظاهر از عظمت مصدق سخن می گفت، ادعا کرد که: «عده ای بیسواد پیدا شده اند و می گویند همه بدبختی های ما از نفت است در حالیکه هر چه داریم از نفت است...» و این آقای باسواد یادش رفته بود که بانی چنین ادعائی خود شخص مصدق بوده است. و بدین طریق خود را رسوا ساخت که در بی خبری مطلق بسر می برد که نه علم دارد و نه سواد. و نیز نمی داند که پیامبر اسلام نفت را غذای اصلی اهل دوزخ نامیده است. پس از اسلام هم بی خبر است این مورخ بزرگ.

۵۸۳- آنهایی که براستی اهل سواد و اخبار عاریه ای هستند اذعان دارند که در دریائی از این اخبار و اطلاعات عاریه ای و تاریخی براستی خبری نیست که نیست. مثل مولانا که براستی علامه دهر عصر خود و همه اعصار تاریخ است و خط بطلان بر سواد و علوم مدرسه ای کشیده است. فقط احمقان پرستنده مدرسه و کتاب و مدرک هستند تا بدینوسیله برای باطن پوچ خود معنایی پیدا کنند که البته جز ببرد فروش نمی خورد. و اصلاً راز خودفروشی انسان مدرن همین علوم عاریه ای است.

۵۸۴- همه مخبرین بزرگ تاریخ به دروغین بودن آن واقفند. و بدان که ذات علوم مدرسه ای خبری- تاریخی است و اطلاعاتی در باب مکاشفات دیگران است و نوری از آن مکاشفات را حامل نیست. تاریخ قلمرو ظهور دهر است و اینست که هلاک کننده است «دهر است که ما را هلاک می کند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۵۸۵- تاریخ را بایستی واژگون کرد تا راستش را دریافت. این را بدان و در آن تردیدی مکن. از تاریخ علم و دین تا تمدن و سیاست و هدایت و ریاست. و همه این واژگونسازی تاریخ حاصل واژگونسازی نور محبت انبیاء و اولیای الهی بدست منافقان و مشرکان است.

۵۸۶- رحمت و محبت الهی کل عالم هستی از ذرات و کرات تا جانداران و هزار چندان انسانها را از درون و برون احاطه کرده است ولی آنچه که آدمی را از آن محروم ساخته و به قحطی وجود انداخته است ابلیس کبر و انکار و کفران نعمات است. هر کجا که کبر و انکار نباشد رحمت و محبت هست. پس برای ایجاد محبت در رابطه نیاز به انجام کاری نیست کافیهست که قلباً و عقلاً تسلیم آنچه که هست باشیم و انکار و عداوت و تهمت نورزیم. این همان معنای اسلام و تسلیم است: «آنگاه که خداوند خالصانه یاد می شود مؤمنان خاشع و ساجد می گردند و آنانکه در قلوبشان مرض است از فرط عداوت سیاه می شوند...»<sup>۲</sup> قرآن-

۵۸۷- بدان که اسلامی کردن علوم انسانی همان درک و تبیین بینات الهی در انسان است به مصداق آیه آخر سوره طلاق.<sup>۳</sup> یعنی درک امر خدا بین زمین و آسمان وجود انسان و روابط اجتماعی که اساس آن رابطه آدم- حوانی است. یعنی در یک کلمه همه علوم انسانی برآمده از قرآن کریم چیزی جز تبیین ابعاد و درجات و آفاق و اعماق عشق بین انسان و خدا نیست که در روابط بشری متجلی است و امام مبین بیانگر این علوم است زیرا بینة خدا در انسان است و خود واصل بین انسان و خدا و فضای بین زمین و آسمان است یعنی وجودش همان «بین» و «بینهن» می باشد. زیرا اصلاً علم چیزی جز بیان رابطه نیست یعنی بیان بین. و این یعنی تبیین عشق!

۵۸۸- بنابراین این رساله «مذهب اصالت عشق» سنگ زیربنای علوم انسانی بر مبنای معارف قرآنی است که در ظهور ناجی موعود است زیرا موجب بخودآنی الهی بشر است و خود امام مطلق جمال کل بینات قرآن است و انسان! به همین دلیل جمال امام یا پیر طریقت بایستی مد نظر مؤمنان در نماز باشد این همان وجه الله است که در بینات الهی را بر مؤمن می گشاید که کمالش معراج و لقاءالله است.

۵۸۹- و بدان که امام مبین، امام مبین بینات است! که بینات عصر خود را بیان می دارد و اینست معنای امام زمان که همان دوازده مهدی عرصه غیبت امام مطلق در هر عصر هستند<sup>۴</sup> که زمینه ظهور را فراهم می کنند پس ظهور بر بینات رخ می دهد که در قرآن تأویل می شوند و از قرآن تعین می یابند.

۵۹۰- به زبان امروزه بینات همان پدیده های نوظهور دورانهیند و پدیده شناسی قرآنی محسوب می شوند.

<sup>۱</sup> «و قالوا ما هي إلا خبائث الدنيا تموت و تحيا و ما يهلكها إلا الدهر و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون» الحاقة، ۲۴. «هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً» انسان، ۱.

<sup>۲</sup> «و إذا ذكر الله وحده اشمأزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة و إذا ذكر الذين من دونه إذا هم يستبشرون» زمر، ۴۵.

<sup>۳</sup> «الله الذي خلق سبع سماوات و من الأرض مغلغل يتنزل الأمر بينهن لتعلموا أن الله على كل شيء قدير و أن الله قد أحاط بكل شيء علماً» طلاق، ۱۲.

<sup>۴</sup> «عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد ع يا ابن رسول الله إني سمعت من أبيك ع أنه قال يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال إنما قال اثنا عشر مهدياً و لم يقل اثنا عشر إماماً و لكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالائنا و معرفة حقنا» شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۸.

۵۹۱- تا امام و حقش کاملاً بر بشریت معلوم نشده باشد ظهور جهانی اش ممکن نمی شود در حقیقت همه آنانکه در طول تاریخ تأویل قرآن بوده اند فراهم کننده شرایط ظهور مهدی های دوازده گانه پس از معصومین بوده اند که در هر قرنی یکی از آنان به عرصه ظهور رسیده اند<sup>۱</sup> که برخی قومی و برخی دگر هویت جهانی داشته اند.

۵۹۲- پس بدان که نجاتی جز در درک بیّنات نیست و هر بینه ای شعاعی از نور نجات امام مطلق است که از وجود این مهدی های دورانها رخ می نماید. یعنی این نجات امری کاملاً معنوی و عرفانی است و نه فیزیکی. هر چند که در ظهور جهانی امام مطلق این نجات در ظاهر و باطن و ماده و معنا به تحقق می رسد ولی نجات فردی در عرصه غیبت امام مطلق، نجاتی روحانی و کاملاً خصوصی و نامرئی است و فرد نجات یافته هم نباید این حق را به بازار برد و بلکه تقیه کند.

۵۹۳- بطور مثال وصف مخلصین در قرآن کریم بیان گروهی از این مهدیهای دورانهاست و متقین که مقیم در نعیم (امامان هدایت) می باشند هویت گروهی از این نجات یافتگان بواسطه مخلصین است. و جنات نعیم بیان جامعه امام زمانی و زندگانی روحانی و نجات روح است که تا قبل از ظهور جهانی امام مطلق امری فردی و خصوصی است و سپس جهانی و همگانی می شود و بهشت آشکار می گردد.

۵۹۴- تقوا و ریا و ایثار مقولات و مفاهیمی بسیار شبیه یکدیگرند که در قلمرو معرفت نفس و عرف و فرهنگ عامه بشری موجب سوء تفاهات و سوء استفاده های بسیار مهلک و گمراه کننده است و برآستی از آن جمله حقایقی هستند که مرز بین آنها باریکتر از پوست و جز اهل باطن قادر به تشخیص این مفاهیم بغایت متضاد نیستند یعنی عارفان.

۵۹۵- تقوا که محور دین و حکم خدا به بندگان است بمعنای مبارزه با بولوهوسی و خودمحوری و اعمال به اصطلاح دل به خواهی است همانطور که مولای متقیان می فرماید هر چه دلم خواست بر خلافتش عمل کردم تا به خدا رسیدم. و آنگاه که دل خانه خدا و مظهر اراده حق شد اراده قلبی عین اراده خداست و خودپرستی همان خداپرستی عرفانی است زیرا دیگر فرد از اراده شخصی خود فنا شده است و مظهر فعل خداست و اعمالش نیز مظهر تقوای محض است تقوای مطلق که دیگر از خیر و شر دنیا رها شده است و جز حق را منظور ندارد.

۵۹۶- بنابراین تا دل خانه خدا نشده، تقوا موجب دوگانگی نفس است و یا بزبانی دوگانگی نفس را آشکار می سازد زیرا خداوند پاکی و ناپاکی را در نفس آدمی نهاده است که انسان بقدرت عقل دینی از پاکی آن پیروی کرده و به وجه ناپاک نفس خود امکان ظهور و بروز نمی دهد و بلکه آنرا پاک می سازد. این امر مطلقاً بمعنای ریاکاری نیست بلکه جهاد اکبر است که اجر نهایی این جهاد، عشق است که همان مقام اخلاص می باشد و دل آدمی جز پاکی و خیر و حق را اراده نمی کند و از ناپاکی و باطل، رنج می برد.

۵۹۷- حال انسان ریاکار و منافق از همین نمایش تقوا برای فریب دیگران بهره می برد. پس تقوای راستین داریم و تقوای دروغین. همانطور که زهد صادقانه داریم و زهد ریائی!

۵۹۸- بیان دیگر تقوا همان از خود گذشتگی است یعنی گذشتن از امیال ناحق و فاسقانه نفس خویش. و این ایثار از خویش است برای خویش. یعنی معنای باطنی نیکوکاری و انفاق و یاری دیگران بمعنای ایثار برای دیگران نیست هر چند که بسوی دیگران است برای پاکسازی و تزکیه و رشد و تعالی نفس خویشتن. پس نه تنها منتی بر دیگران نیست که منت کشی از دیگران هم هست که انفاق و یاری تو را پذیرا می شوند. «آنان که در حال رکوع زکات می دهند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> «قال رسول الله (ص) يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف العاليين و انتحال الجاهلين كما ينبغي الكبر خبث الحديد» رجال الكشي، ص ۴.

<sup>۲</sup> «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» مائده، ۵۵.

قرآن- یعنی با تعظیم و تکریم و تمنا زکات و انفاق می کنند نه با منت و کبر و تحقیر دیگران. به همین دلیل در روایت است که صدقه و انفاق را کف دست دیگران نگذارید بلکه دست خود را همچون طلب نیاز بسان گدایان بسوی زکات گیرنده دراز کنید تا او از کف دست شما بردارد. یعنی بگذارید از شما بردارند نه اینکه بر دستشان بگذارید. این گذاشتن همان منت گذاشتن است و احساس ایثار ابلیسی!

۵۹۹- پس دریاب که اگر معرفت لازم و مراقبه بر نفس و خلوص عمل و رضای خدا نباشد تقوا که ستون فقرات دین و اخلاق و عرف و شرع است تبدیل به ریا یا احساس ایثار می شود که دو تا از شدیدترین ردایل بشری می باشد که وسیله فریب و ستم و سلطه است: فریب و سلطه دینی و عاطفی!

۶۰۰- پس باز هم دریاب که تقوا بدون ولایت و محبت و هدایت یک آموزگار معنوی و پیر طریقت ممکن نیست و تقوای ضد تقوا از آب درمی آید. یعنی بی عشق حق، همه ارزشها وارونه اند و واژه های واژگونسالارند.

۶۰۱- و آنکه واژه را بر حقیق قرار می دهد انسان بین است که حامل نور بینه است. زیرا تا قلب واژه شکافته نشود کلمه نمی شود و بسوی خداوند که همه کلمات از اوست و بسوی او می رود، رهنمون نمی کند.

۶۰۲- واژه تا شکافته نشود ظلمتکده است یعنی سواد و سیاهی است. و چون به نور بیان شکافته شد منور و هادی می گردد. و اینست که قرآن، نور هدایت مؤمنان است و گمراه کننده کافران. آن قرآن تأویلی و نوری است و این قرآن تفسیری و سواد: قرآن السّاعه و قرآن دهری!

۶۰۳- قرآن کریم برای مؤمنان درب بهشت را می گشاید و برای کافران و ظالمان هم درب دوزخ را: قرآن نوری و قرآن ناری!

۶۰۴- «ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیکتریم.»<sup>۱</sup> ق- ۱۶- این کلام خدا به ضمیر «ما» همان بیان امامت یعنی حضور خدا در انسان است که این ما همان انسان خدائی و خدای انسانی است که از رگ گردن به سائر انسانها و مخصوصاً مؤمنان نزدیکتر است و این همان راز ولایت وجودی امام بر بشریت و خاصه مریدان است زیرا امام همان خود خود هر انسانی است. این همان راز اطاعت بی چون و چرا از امام است زیرا اطاعت از امام عین اطاعت از خویشتن خویش و اطاعت از خود عین اطاعت از خصم خود است زیرا انسان دشمن آشکار خویشتن است و تقوا یعنی پرهیز از خود!

۶۰۵- اطاعت از نفس امّاره خود که همان «من» متکبر و سلطه گر و ظالم و فاسق است موجب شیطان زدگی است خاصه اینکه این منیت لباس دین هم بر تن کرده باشد!

۶۰۶- خدا، ولی اولیای خویش است و این اولیاء هم ولی مؤمنان هستند و مؤمنان هم ولی مسلمین هستند. و ولی کافران هم شیطان است.

۶۰۷- و بدان که مردان حق هم ولی خدا هستند. و برخی آدمهای پلید هم ولی شیطان هستند. و این عین کلام خدا در قرآن است.<sup>۲</sup> پس کسانی هستند که شیطان را هم درس می دهند: اولیاء شیطان! و نیز خداوند با اولیای خود مشورت می

<sup>۱</sup> «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمْهُ مَا تُشَوِّشُ بِهِ نَفْسَهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ » ق، ۱۶.

<sup>۲</sup> «... فَتَاتَبَعُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا » نساء، ۷۶.



کند مشورتی عاشقانه! و این مشورت قلمرو عشق ورزی بنده با خداست. یعنی بنده، خود را سپر بلای خدایش می سازد برای نجات خلق. مثل ماجرای کربلا!

۶۰۸- در قرآن کریم شیطان بعنوان «عدو مبین»<sup>۱</sup> معرفی شده است یعنی دشمنی بیانگر که در نفس آدمی رجز می خواند و القای ایده می کند و آنان را تعلیم می دهد در جهت زیباسازی پلیدیها، عشق سازی زنا، خدمت نمایی خیانت، و خدائی نمودن شیطننت!

۶۰۹- امروزه میزان رشد هر جامعه ای را به مصرف سرانه انرژی در آن جامعه می سنجند و همه جنگها بر سر انرژی است و تولید و مصرف آن. و در عین حال پرمصرف ترین افراد و جوامع بشری هم فاسدترین و ظالمترین و دیوانه ترین و جهنمی ترین هستند و هیچکس به فکر تولید انرژی از وجود خودش نیست یعنی استخراج روح از تن و جان خویشتن. و این استخراج جز بقدرت عشق الهی ممکن نیست.

۶۱۰- کسی که از وجود خودش هیچ انرژی و قدرتی نمی جوشد از اشیای بیجان توقع کسب انرژی دارد تا در او انرژی بدمند از ابزار و امکانات مادی و خاصه از مصنوعات تکنولوژیکی همچون اتومبیل، تلویزیون، کاخ، دکوراسیون، زیورآلات و لباس و امثالهم.

۶۱۱- البته که اشیاء هم به آدمی انرژی می بخشند همچون قوای طبیعت مثل درختان و حیوانات و خورشید و خاک و آب و هوا. ولی آن انرژی که بواسطه مصنوعات در آدمی القاء می شود یک انرژی آتشین و دوزخی است و لذا صفات و اعمال شرورانه و مخرب و پلید تولید می کنند.

۶۱۲- بنگرید هنگامی که پشت فرمان اتومبیل می نشینید تا چه حدی افکار و احساسات استکباری و فاسقانه در شما بناگاه سر برمی آورد. و یا آنگاه که بر مبلهای اشرافی خود می نشینید و یا جواهرات گرانبهای خود را بخود می آویزید. و یا خانه مجللی می سازید و در آن زندگی می کنید و امثالهم. «کاخها می سازند تا در آن جاودانه شوند...»<sup>۲</sup> قرآن- و این یک حس جاودانگی دوزخی است یعنی یک جاودانگی دروغین است و لذا هم خود فرد را بجان خود می اندازد و به خودبراندازی و عذاب می کشاند و هم اطرافیان را. زیرا این مصنوعات جمله از آتش پدید آمده و آتشین هستند و در آدمی مولد آتش ویژه ای هستند که همان آتش دوزخ و اعمال شیطانی (ناری) است. یعنی اصل و ذات دوزخ از نفس انسان سر برمی آورد و رخ می نماید. همانطور که بهشت هم از وجود مردان خدا رخ می دهد و درفش بر مؤمنان گشوده می شود.

۶۱۳- چون خدا از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است و آدمی چون به نور معرفت بر ذات خود راه یابد به منشأ آن انرژی الهی می رسد که جاودانگی است و آن روح است که از وجود انسان در جهان متجلی می گردد و اینست آن انرژی خاص انسانی که بدون آن از رویکرد به انرژیهای جهنمی گریزی نیست .

۶۱۴- انرژی دریافتی انسان از قوای طبیعت موجب خلقت مادی و حیات جانوری است. که البته اساس پیدایش انسان در جهان است و کل کائنات در خدمت این خلقت است و هیچ چیزی نیست که در خلقت آدمی نقشی نداشته باشد و جز این هم نقشی ندارد «آیا پنداشته اید که جهان را به عبث آفریده ایم.»<sup>۳</sup> قرآن- یعنی اگر نقش چیزی را در حیات خود نمی دانیم آنرا عبث و اضافی می دانیم. و آن انرژی که از روح الهی می یابد موجب خلق جدید انسانی می شود که از انسان

<sup>۱</sup> «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ خَلَا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ» بقره، ۱۶۸؛ ۲۰۸؛ انعام، ۱۴۲؛ اعراف، ۲۲؛ یوسف، ۵؛ یس، ۶۰؛ زخرف، ۶۲.

<sup>۲</sup> «وَ ادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادَ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَجَنَّوْنَ مِنْ سُوءِهَا فَصُورُوا وَ تَتَجَنَّوْنَ الْجِبَالَ يَبْئُوتُ فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَغْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» اعراف، ۷۴.

<sup>۳</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» المومنون، ۱۱۵.

خلیفه خدا می پرورد. همانطور که انرژیهای صنعتی و مکانیکی و الکترونیکی و اتمی و نوترونی هم موجب ظهور شیطان و دوزخ از انسان است و انسان را خلیفه ابلیس می سازد.

۶۱۵- بسیاری از خوانندگان آثار ما بخصوص زندگینامه ام حتی با صدای بلند ادعا کرده اند که ما هم درست همینطوری بوده و اینکاره ایم و یک شبه خدا شده اند بی هیچ حرکت و اصلاحی در اعمال و زندگیشان! این مالیخولیا از کجا پیدا می شود که: من عین توام!

۶۱۶- این از ویژگی ادبیات عرفانی است که اکثر خواننده ها خود را عین آن عارف می یابند که این همذات پنداری بواسطه آثار ما گاه خودم را به حیرت و وحشت می اندازد. یکی از اتهامات بنده در دادگاه نیز همین بود که آثار شما موجب گمراهی است و همه خوانندگان آثارتان کوس انالحق می زنند و خدا را بنده نیستند. تا حدی که قاضی دادگاه اعتراف کرد که: ما می پنداشتیم که خود شما هم مظهر استکبارید و ادعای خدائی دارید در حالیکه مواجه با امری کاملاً مخالف هستیم.

۶۱۷- عرفان تبیین نفس واحده انسان است و اینست که عارف، خلیفه مردم است و از جایگاه افراد و گروههای بشری سخن می گوید و اینست راز آن مالیخولیا و هم ذات پنداری. و انسان فقط بواسطه تقوا و اطاعت است که جایگاه وجودی خود را می یابد و از این مالیخولیا می رهد و سپس می بیند که این نور معرفت عارف در جان و روان اوست که وجهی از وجود خود عارف و روح او در مخاطب است. و این از ویژگی کلام روحانی و بیان نوری است و عین واقعه دمیده شدن روح می باشد بواسطه کلام هر چند از کتاب! این همان انرژی خاص انسان است که به سائر انسانها می رسد.

۶۱۸- همانطور که خداوند در همه مخلوقاتش حضور دارد عارف هم در آثارش حضور دارد. و اینست که پاکان در تلاوت قرآن خدای را دیدار توانند کرد.

۶۱۹- بدان آنکه خداوند را در خود احساس می کند خاک می شود و نه شاخ. بنده می شود نه گنده دماغ. خداوند در آدمی همواره او (هو) است نه من! و آنگاه که انسان مظهر اسماء الله می شود تازه «ما» می شود و نه من!

۶۲۰- مجموعه آثارمان برپاکننده قیامت نفس انسان مدرن است که هر کسی با خواندن آنها با نهان زندگیش روبرو می شود که اگر تصدیق و توبه کند سعادتمند می شود و آنکه تکذیب کند شقی (بدبخت- سنگدل) می شود.<sup>۱</sup> قرآن-

۶۲۱- انسان کافر و شیطان زده موجودی واژگون است یعنی اسیر واژه هائی توخالی است که هر چه دلش بخواهد در این واژه ها می ریزد و نثار این و آن می کند. و این واژه های ظلمانی و ظلمت واژه هاست. که اشد این ابتلاء از آن اهل کتاب و سواد و مدرسه است یعنی اسکولاستیک!

۶۲۲- واژه ها فقط به نور معرفت نفس منور می شوند و واژگون شده بر حق خود قرار می گیرند و بیانگر معنای خود برای اهلس می شوند. «در نزد اهل معرفت واژه ها واژگون می شوند.» علی ع-

<sup>۱</sup> «یوم تبلی السرائر» الطارق، ۹. و «یوم یأت لا تکلم نفس إلا بإذنه فیهن شقی و سعید» فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَبِئْسَ الْوَارِثُ لَهُمْ فِيهَا زَفَرٌ وَ شَحِيقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّيَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ قَعَلٌ لَّيَّا يَرِيدُ \* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَبِئْسَ الْوَارِثُ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّيَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرُ مَجْذُوذٍ \* فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِمَّا يَفْعِلُ هَؤُلَاءِ مَا يَفْعِلُونَ إِلَّا كَمَا يَفْعِلُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَنُؤَفِّقُهُمْ فِي صَبِيحِهِمْ غَيْرُ مَنْثُوصٍ» هود، ۱۰۵-۱۰۹.

۶۲۳- مثلاً نگاه کنید همین واژه «عرفان» در نزد بسیاری از پیروان کذابی اش، عین جنون و فریب و واژگونسالاری و مالیخولیاست و خرافه مرکب!

۶۲۴- و واژه عشق در نزد اکثر داعیان عین ظلم و تجاوز و خیانت و خودپرستی و آدمخواری است.

۶۲۵- و واژه «دین» در نزد اکثر متدین ها، عین بیراهه و گمشدگی و پریشانی است در حالیکه دین یعنی راه رسیدن به خدا. پس اهل دین سالکی است که هر روزش از روز قبل متفاوت است و در منزلگاهی جدید بسر می برد و با مسائل نوینی سر و کار دارد و هر روز مجرب تر و پخته تر می گردد و بر اطمینان و باورش افزوده می شود.

۶۲۶- براسستی اسمای الهی مثل رحمان، رحیم، حکیم، علیم، خالق، باری، غفار و تواب و غیره برخلاف تصورمان حامل آن معانی و مفاهیمی نیستند که در فرهنگ عمومی یا حتی عالمانه ما وجود دارند. مثلاً رحمان را بخشنده ترجمه کرده اند و رحیم را هم مهربان. این آن بخشندگی و مهربانی مد نظر ما در قلمرو زبان و ادبیات فارسی نیست. و اینست که پرستش خدا بواسطه صفات، عین شرک است.<sup>۱</sup> (علی ع)- خداوند دارای صفات هست ولی نه آنگونه که بشر می پندارد. و پرستش خدا بواسطه صفات مثل اینست که کسی را برای ثروت و مقام سیاسی اش دوست بداریم پس او را دوست نداشته ایم بلکه ثروت و قدرتش را برای خود خواسته ایم و چون از آن خود کردیم دیگر با او کاری نداریم و بلکه او را دشمن هم می داریم. اینست که بسیاری از ثروتمندان کافرند ولی فقرانی که خدا را برای رزاقیت می خوانند مشرکند که بدترند.

۶۲۷- طبق کلام قرآن کریم خداوند را اسمای حسنی است که مؤمنان او را بدینوسیله می خوانند<sup>۲</sup> و می پرستند و بواسطه هر یک از این اسماء ارتباط و اتصالی مختص به این اسماء در دل و جان و روح انسان با خداوند ممکن می شود که ارتباط رحمانی متفاوت از ارتباط رحیمی است و متفاوت از ارتباط کریمی یا علوی و غفوری و غیره. و اصلاً یکی از مهمترین علل تفاوت مذاهب و فرقه های مذهبی از بابت تفاوت آن اسمی از خداوند است که پیروان هر مذهبی عموماً بدان واسطه خدای را می خوانند و می پرستند که گاه بواسطه جهل موجب تفرقه و جدال و انکار و جنگ بین مذاهب و فرقه می شود. زیرا هر فرد یا فرقه ای می پندارد که فقط اوست که خدا را می شناسد و لاغیر.

۶۲۸- مثلاً کسی که از دلش و نه صرفاً وردگونه نامی از اسمای حسنی را متذکر می شود بی تردید متحول می شود و منقلب می گردد. این انقلاب، دل را متوجه به آن وجه از وجود حق می سازد.

۶۲۹- بدان که همه خدای را به فطرت می شناسند اگر کافر خدای را نمی شناخت که انکارش نمی کرد. ولی کافر مثلاً جباریت و قهاریت خداوند را بواسطه اعمالش، درک کرده و لذا انکار می کند و بلکه با خدا می جنگد.

۶۳۰- این نوع اعمال ماست که ما را به اسمی از اسمای حسنی متصل می سازد و نه صرفاً ذکر و ورد ما. این اعمال شماسست که کلمات شما را بخدا می رساند. «اعمال پاک کلمات شما را بسوی خدا بالا می برد...»<sup>۳</sup> قرآن-

۶۳۱- و لذا انکار یک انسان فاسق و ظالم به خدا نمی رسد یعنی دل آدمی را بخدا مربوط نمی سازد و اینگونه است که ذکر تبدیل به ورد و واژه هائی سیاه و توخالی می شود و مالیخولیا ببار می آورد و فرد در حالیکه دیوانه شده می

<sup>۱</sup> «كُلُّ تَوْجِيهِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَلُّ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَتَنَ وَصَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ نَتَاهُ وَ مَنْ نَتَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ» بهج البلاغه، ص ۳۹. و «من وجد الله سبحانه لم يشبهه بالخلق» غرالحكم و درر الكلم، ص ۸۳.

<sup>۲</sup> «وَلِلَّهِ الْأَشْيَاءُ الْخُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الدِّينَ يُلْجِدُونُ فِي أَسْنَانِهِ سَبْجَزُونَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» اعراف، ۱۰۸.

<sup>۳</sup> «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أَوَّلِيكَ هُوَ يُنَوَّرُ» فاطر، ۱۰.

پندارد ملهم گردیده است و بر او وحی می شود زیرا این اذکار موجب از خودبیگانگی او شده و به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آید. ولی ذکر اگر قلبی باشد و بر اعمال صالح و پاک بنا شده باشد موجب اتصال بحق شده و حضور و یگانگی رخ می دهد که موجب کشف و شهود است و اعتلای عقل و یقین!

۶۳۲- اینجانب در تحقیقی از فرقه های درویشی شاهد ذکرگونی برخی مریدان بودم در حالیکه برآستی حالاتی جنون آمیز داشتند و مبتلای به انواع فسق هم بودند. چون در این باب تحقیق و تفحص می کردم دریافتیم که اذکار الهی خواه ناخواه ذاکر را به عالم غیب متصل می کنند ولی اگر ذاکر اهل معرفت و تقوا نباشد در این غیب به دام اجنه و شیاطین می افتد. دعانویسی ها هم برخاسته از این ابتلا می باشد و اکثرشان خود جن زده اند و هر که به دامشان افتد جنی می شود. و اینان این ابتلاء را کشف و کرامات می پندارند در حالیکه دیوانه اند.

۶۳۳- یکی از علانم این اذکار فاقد معرفت و تقوا پیدایش وسواس و وسوسه های فکری و رفتاری است که خود زمینه امراض روانی و جن زدگی است. و این بدان دلیل است که این اذکار قلبی نیستند زیرا دل هنوز زنده و دخیل نیست یعنی امام ندارد یعنی مرکزیت و رهبری و نور هدایت ندارد. یعنی عشق ندارد.

۶۳۴- روان پریشی که یک بیماری جهانی در عصر ماست حاصل فقدان زنده دلی و عشق است زیرا دلی که زنده و عاشق نیست بدان معناست که صاحبش بر وجود خود احاطه ندارد و صاحب وجود خود نیست و وجودش بی صاحب و بی شاهد و بی اتکاء است و مرکزیت ندارد زیرا دل همان مرکزیت دایره وجود است. «دل، امام وجود است.»<sup>۱</sup> امام صادق-.

۶۳۵- مثل کسی که به سفری دور و دراز به سرزمین هائی ناشناخته رود بی آنکه نقشه و راهنمایی داشته باشد و هدفی مبتنی بر معرفت و حقیقت در اندیشه اش باشد. این مثل ذاکری جاهل و بی تقوا و بولهوس است و مثل نمازگزارانی مشابه. پس وای بر نمازگزارانی که از روی عادت و ریا نماز می گزارند زیرا نماز سراسر اذکار غیبی و قدسی است.

۶۳۶- مطالعات عرفان نظری هم همچون اذکار سهوی و وردی و بی تقوا می تواند شدیداً گمراه کننده و جنون آور باشد. زیرا حقایق و اسرار عرفانی اموری بس لطیف و نافذ در جان آدمی هستند و آنکه برآستی اهل معرفت نفس و تقوا و اطاعت و اعمال طیبه نیست در این وادی پریشان و در غیب این اسرار بازیچه اجنه و شیاطین می گردد و از دست می رود.

۶۳۷- بنده بسیاری را می شناسم که با شعار «هر که خود را شناخت خدای را شناخت و خداوند همان خویشتن خویش انسان است و از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است و...» بی آنکه در وادی معرفت و تقوا کار و جهادی کرده باشند احساس خدائی یافته اند و خدا را بنده نیستند و دست بکارهائی جنون آمیز می زنند و از فرط تکبر دیوانه می شوند. بهرحال راه صد ساله کبر و انکار و بولهوسی را یک شبه طی می کنند که این از کرامات و برکات این معارف در ذات خویش است.

۶۳۸- و اما آنکه مورد عشق خدا یا اولیای حق قرار می گیرد ولی تقوا و اطاعت پیشه نمی کند تبدیل به موجودی بس خطرناک و دیوانه می شود و چه بسا امام خود را به کشتن می دهد و یا حتی خودش می کشد.

<sup>۱</sup> «إِنَّ مَثَرَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَثَرَةِ الْإِمَامِ مِنَ الْقَائِسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِمْ» بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۴۹.

۶۳۹- عشق، نوری از غیب الغیوب حق است که دل را مخاطب می سازد و بسوی خود فرا می خواند. آنکه در این دعوت بازی کند و بولهوسی نماید دیوانه می شود.

۶۴۰- به یاد می آورم در وقایع نزول روح، که دلم مخاطب خداوند قرار گرفته بود دمامد منقلب می شدم و مدهوش و اسمانی را از اعماق دل بر زبان می آوردم که برخی از آنها را خودم هم قبلاً نمی شناختم و نشنیده بودم ولی با بر زبان آمدنم باز به گونه ای دگر متحول می شدم و چون سیاه مستی زمین زیر پاهایم را در نمی یافتم و در حال پرواز بودم. من ذاکر نبودم بلکه مذکور بودم ولی از زبان خودم. زیرا این من نبودم که آن اسماء را بر زبان می راندم. مشاهدات من از عالم و آدم هم بکلی دگر بود و من از چشم او می دیدم و از زبان او می گفتم و... «و چشم و گوش و اعضای بنده ام می شوم...»<sup>۱</sup> حدیث قدسی- عین این معنا در قرآن کریم هم وجود دارد که خداوند نگاهش را به بنده اش می بخشد.<sup>۲</sup> و بقول عارف نباتی «آخر ندانستم این کیست که از چشم من می بیند و از زبانت سخن می گوید.»

۶۴۱- این عشق خدا به بنده و وقوع مقام خلافت است که خدا بر جای بنده می نشیند این همان مقام اخلاص و مخلصین در قرآن کریم است. اینست که اخلاص را عشق نامیده ایم. در حدیث قدسی می خوانیم مؤمنانی که نوافل و مستحبات را ادا می کنند به چنین مقامی می رسند.<sup>۳</sup> و می دانیم که کم نیستند که به ادای این نوع عبادات مشغولند و عمری در آن زیست می کنند ولی چنین عشقی رخ نمی نماید و چه بسا نفاق پدید می آید و انواع خرافات و حتی جن زدگی. و بسیاری از این اهالی نوافل مردمانی اهل تقوا هم هستند ولی چرا چنین عواقبی می یابند.

۶۴۲- عبادت هدف نیست بلکه عبودیت مقصود است و عبادت تمرینی برای رسیدن به مقام عبودیت یعنی پرستش است و پرستش بدون معرفت حق، معنایی ندارد و ممکن هم نیست. عبادت برای عبادت، یک گمراهی محض است و یکی از ارکان پیروی از مذهب پدران است و عین شرک: نمازپرستی!

۶۴۳- نماز برای خداپرستی است نه خدا برای نمازپرستی. در این معنا تأمل کن!

۶۴۴- چه حدیث گهرباری که ابن عربی نقل می کند که: چون خداوند دید که اکثر مردمان اهل معرفت نیستند برایشان عبادت را واجب ساخت. تا روزی چند بار عالم غیب را مخاطب قرار دهند تا از ظاهرپرستی فاصله گیرند و در ظواهر مادی دنیا فنا نشوند زیرا تفکر و معرفت نفس همان غیب پیمانی است که درپیش از وجود خود انسان باز می شود و اکثر مردمان از خود فراری هستند به همین دلیل تاب تحمل انتقاد از خود را ندارند.

۶۴۵- بدان که انتقادپذیری اساس معرفت نفس است و راه غیب پیمانی و سیر الی الله. و این مقصود خدا از خلق انسان است. و انتقادناپذیر، دین ناپذیر و عقل ناپذیر و وجودناپذیر و حق ناپذیر است. زیرا هیچکس خودش را نمی بیند و این دیگرانند که او را می بینند.

۶۴۶- اهل معرفت حتی تهمت های دشمنانش را هم جدی می گیرد و به آن می اندیشد زیرا تهی از حقیقت نیست.

<sup>۱</sup> «وَإِنَّهُ لَيَنْتَوَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِفَالَةِ حَتَّى أُجِبَّهُ فَإِذَا أُخْبِنْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُتَلَقَّى بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ» الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

<sup>۲</sup> «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِظٍ» انعام، ۱۰۴.

<sup>۳</sup> «وَإِنَّهُ لَيَنْتَوَرَّبُ إِلَيَّ بِالْإِفَالَةِ حَتَّى أُجِبَّهُ فَإِذَا أُخْبِنْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُتَلَقَّى بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ» الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۶۴۷- انسان انتقادناپذیر موجودی محبوس در ظلمات تن است و از عالم و آدمیان کینه دارد و همه را خصم می‌پندارد. انتقادناپذیری همان شقاوت است.

۶۴۸- بخش عمده ای از قرآن نقد نفس بشر است و لذا فقط انسان اهل معرفت نفس و انتقادپذیر به قرآن از درب روشنائی راه می‌یابد و هدایت می‌شود.

۶۴۹- مستحب در لغت از حُب است پس امور مستحبی از محبت و عشق برمی‌خیزند و نه از ترس و تجارت و معامله. و لذا عبادات مستحبی و نوافل اگر از عشق عرفانی نباشند حاصلی خطرناک دارند همانطور که نماز ریائی و سهوی. و امور سهوی همان امور غیرعرفانی و فاقد خودآگاهی هستند.

۶۵۰- و بنگر که بسیاری از افراد متدین و خاصه اهل نوافل و مستحبات تا چه حدی متکبر و عبوس و انتقادناپذیر و شقی هستند بقول حافظ: پشمینه پوش تندخوی کز عشق نشنیدست بوی!

۶۵۱- یعنی مستحبات و نوافل نیایستی به نیت ثواب و مزد باشد بایستی از عشق باشد. و عاشق از سر نیاز و شوق است که شبها خوابش نمی‌برد نه برای اجر اخروی پس از مرگش. شبها می‌نشیند تا با خدای خود خلوت و همنشینی کند چون به نقل یا عقل دریافته است که شبها تا سحر بهترین اوقات عبودیت و عشق ورزی با پروردگارست. و لذا خداوند هم به رسول و مؤمنان توصیه به شب زنده داری کرده است<sup>۱</sup> و مؤمن کسی است که دلش به محبت حق روشن شده است زیرا «مؤمن» از اسمای حسنی است و نور ایمان نور انس و محبت با خدا و لذا خلق است.

۶۵۲- کبر و غرور حاصل از مستحبات و نوافل تجاری موجب شقاوت دل شده و بذر شیطان می‌پرورد. اینست که خداوند، گناهکار شرمسار را دوست می‌دارد و از بی گناهان متکبر بیزارست. پس مقصود از کل دین و عبادات، تواضع و انس و محبت و دست کشیدن از خودپرستی است و این یعنی عشق به معنای امحای منیت!

۶۵۳- خاشعین در قرآن کریم همان عشاق حقند! و عشق است که انسان را خاشع و خاکسار می‌کند و بدینگونه دل به وسعت کل جهان می‌شود و جهان هستی را در برمی‌گیرد و ابوتراب می‌شود نه ابن تراب!

۶۵۴- کسی که نماز شب می‌خواند ولی نژادش را می‌پرستد دست بکار بس خطرناکی می‌زند. کسی که ورد می‌گوید و شبانه روز صلوات می‌فرستد تا معبود نژادش گردد مشرکی آشکارست و عاقبت کارش به دعای مهر و محبت و جادو و رمالی کشیده می‌شود.

۶۵۵- تلاش برای بدست آوردن دل کسی منشأ همه مظالم و فربیکاریها و شقاوتهاست و اساس کفر عاطفی و رفتاری است زیرا دل فقط مال خداست و صاحب دارد و لذا هر تلاشی برای تصاحب دل دیگری موجب قفل شدن و شقی گشتن دل او می‌گردد و این کار خداست.

۶۵۶- در خیابانها زنائی که مشغول دلبری و طنزای هستند مترصد کسی هستند که دلشان را تصاحب کنند و به ناگاه می‌بینند که برده جنسی دیگران شده و از آن رهائی ندارند. این عذاب آن کفر عظیم است. روسپی گری عذاب است نه گناه! همچون اعتیاد!

<sup>۱</sup> «فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» مزمّل، ۲: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلَاثِي اللَّيْلِ وَنُصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَوْ تُخِصُّهُ قَبَابٌ عَلَيْهِمْ فَاتَّقُوا مَا تَيْسَّرُ مِنَ الْقُرْآنِ» مزمّل، ۲۰.

۶۵۷- «تا توانی دلی بدست آور» یک شعار آشکارا مشرکانه است این بدان! خدمتی گر می کنی برای رضای خدا کن که مورد محبت او قرار گیری تا از گدائی محبت خلق نجات یابی تا زیر پاهای اشقیاء له نشوی!

۶۵۸- اکثر آدمهای کافردل، اسیر نژاد پس (والدین و خواهر و برادر و...) هستند که چه بسا پس از ازدواج هم هنوز قادر به برقراری رابطه قلبی با همسر و فرزندان خود نیستند و همسر خود را همچون مادر یا پدر خود می خواهند. «زنان شما مادران شما نیستند از این امر توبه کنید...»<sup>۱</sup> قرآن- و این گذشته پرستی و مرده پرستی و تاریخ پرستی است.

۶۵۹- یک گام جلوتر که می آیند اسیر نژاد پیش یعنی همسر و فرزندان می شوند و این آینده پرستی و آرمان پرستی است.

۶۶۰- و این نژادپرستی پس و پیش یعنی گذشته پرستی و آینده پرستی، دو روی سکه دهرزدگی و خسران عصر است. «اولیای الهی کسانی هستند که از پس و پیش پاک شده اند.»<sup>۲</sup> قرآن- یعنی مقیم الساعه (حال) هستند و قیامتشان برپا شده و رو در روی خدایند! این همان مذهب ابراهیم حنیف است و زندگی با خدا که همان زندگی با مؤمنان است و اهل الله (نژاد) را بر جای نژاد گذاشتن و از اعضای حزب الله شدن. «بدانید که حزب خدا غالب و رستگارست.»<sup>۳</sup> قرآن- و این همان اهل بیتی است که خداوند درباره اش می فرماید که: «خدا اراده کرده تا شما اهل بیت را پاک کند چه پاک کردنی.»<sup>۴</sup> این همان پاک شدن از نژاد و دهر و فلک زدگی و عورت پرستی و شرک است زیرا ناپاکی جز شرک نیست. «بدانید که مشرکان نجس هستند.»<sup>۵</sup> قرآن-

۶۶۱- «اوست که صلوة می کند بر شما با فرشتگانش تا شما را از ظلمات بسوی روشنایی برد و او بر مؤمنان بسیار مهربانست و زنده می شوند آنروزی که دیدارش می کنند با سلامش...»<sup>۶</sup> احزاب ۴۳-۴۴- این همان واقعه تطهیر و هدایت است. ظلماتی جز دهر و نژادپرستی نیست به تبعیت از مذهب ابراهیم حنیف که محمد ص هم احیاءگر همان مذهب است. و این بواسطه صلوة خدا و ملائک است تا پاک شوند و غایت این پاکی به لقاءالله می رسد که مقام حیات الهی است. و بدان که تحیت خدا همان حیات اوست به اسم «حی» که دل مؤمن را به حیات الهی متصل می سازد و چشم دلش برای دیدار با خدا باز می شود. و این همان واقعه قیامت صغرا و نجات در عالم ارض است به یاری امامی عارف که مظهر هویت الهی است: اوست که صلوة می کند بر شما به همراه ملائک...<sup>۷</sup> و دیدار با عارف واصل عین زنده شدن است بقول مولانا: مرده بودم زنده شدم! و بدان که واقعه لقاءالله هم از وجه جمال عارف رخ می دهد زیرا عارف واصل وجه الله است زیرا جمال اعلای خدایش را دیده و یافته و شده است. «آدمی در نزد پروردگارش چیزی ندارد که بخواهد الا جمال اعلای پروردگارش را که چون یابد به مقام رضا رسد.»<sup>۸</sup> لیل- و مقام رضا همان خوشبختی است زیرا خوشبختی جز رضای از وجود خود نیست و چه رضایتی برتر از اینکه آدمی جمال الهی خود را بیابد. و این آن اجر کریم است:<sup>۹</sup> احزاب ۴۴-

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِمَّنْ هُمْ أَتَمَّائِهِمْ أَوْ أَتَمَّائِهِمْ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهِ يَوْمَئِذٍ عَاطِلٌ عَنْ تَوَلَّيْهِمْ وَاتِّبَاعِهِمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ لِقَاءُ اللَّهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَكَانَ تَوَلَّيْهِمْ يَوْمَئِذٍ حَرَامًا وَأَن تَوَلَّوْا إِلَيْهِمْ وَتَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ مُنْكَرٌ مِنَ الْقَوْلِ وَزُورٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ \* وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لَهَا قَالَوا قَتَلْتُمْ رَقَبَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوَعَّلُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» مجادله، ۲-۳.

<sup>۲</sup> «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» حدید، ۲۳.

<sup>۳</sup> «... فَإِنَّ حُزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» مائده، ۵۶.

<sup>۴</sup> «... إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب، ۳۳.

<sup>۵</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ حُفَّتُمْ غَيْبَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَظِيلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» توبه، ۲۸.

<sup>۶</sup> «هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» احزاب ۴۳-۴۴.

<sup>۷</sup> احزاب، ۴۳.

<sup>۸</sup> «و مَا لَأَخِي عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتْبَعَهُ وَجْهِيَّ الْأَعْلَى \* وَ لَسَوْفَ يَرْضَى» الليل، ۱۹-۲۱.

<sup>۹</sup> تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا» احزاب، ۴۴.

۶۶۲- «محمد پدر هیچکس از رجال شما نیست او فقط رسول خدا و خاتم انبیاء است.»<sup>۱</sup> احزاب ۴۰- سخنی واضح تر از این در طرد و نفی نژادپرستی اسلامی نیست درست مثل نژادپرستی یهود و یا نژادپرستی ساداتی و امثالهم. تا آنجا که حتی فاطمه<sup>ص</sup> هم به دختر محمد<sup>ص</sup> بودن مفتخر نیست بلکه مادر محمد است و این واژگون سازی نژادپرستی است بدست اهل بیت عشق خدا که پاک شده اند از نژاد چه پاک شدنی از پس و پیش! نه محمد<sup>ص</sup> فرزندی دارد و نه فاطمه پدری دارد. یعنی همه نسبت های نژادی نابود است و نسبت ها همه الهی و روحانی و ربوبی است تا جایی که فرزند می تواند مادر باشد آنهم مادر پدرش!<sup>۲</sup> این آیه آشکارا می فرماید که نبوت و رسالت و فضیلت و معنویت ارثی نیست و موجب برتری قومی نمی شود همانطور که موجب برتری بنی اسرائیل نشد با هزاران پیامبر و حکیم. و بلکه موجب خفت و خواریشان شد از پس که پیامبر گشتند و مؤمنان را سوزاندند و در جهان فتنه کردند و مردمان را به فساد کشیدند و در هر سرزمینی که وارد شدند با ظالمان آن هم پیمان گشتند و امامان نفاق گشتند.

۶۶۳- و کار مؤمنان امت محمدی اینست که دینش را که کمال دین است به علم و حکمت و معرفت و عقلانیت آورند و این همان تبیین است بواسطه بینات. و بینات همان امر و روح خداست که بین ذهن و دل مؤمنان اهل معرفت نازل می شود «خداوند حائل است بین ظاهر و باطن (دل)»<sup>۳</sup> تا از این طریق نور دل مؤمن بیان به عقل شود و عقل او محول به عشق گردد. پس بینات همان تأویل و تحویل عقل و عشق است به یکدیگر و از همدیگر. و این واقعه جز در جریان معرفت نفس ممکن نمی گردد. «زین پس فقط رهروان وادی معرفت نفس (عرفان) به حقایق دین من می رسند.» حضرت رسول<sup>ص</sup>. پس هر که دین محمد را نسخ کند دجال است.

۶۶۴- همه فلاکتها و شقاوتهای بشری از اینست که نظر بر وجه الله ندارند یعنی نظر بر جمال یکدیگر ندارند زیرا جمال انسان سمت و سوی خداست و این مسئله در رابطه آدم- حوایی هزار چندان است.

۶۶۵- عورت پرستی بشر که اساس شیطان پرستی اوست حاصل غفلت از وجه الله در انسان است. یعنی زن و شوهرها فقط نظر بر پائین تنه یکدیگر دارند زیرا راز دل نمی گویند و دل است که چشم جمال را می گشاید که وجهی از وجه الله است و اینست که در رابطه جنسی متقیانه امکان دیدار با خدا وجود دارد طبق قول قرآن.<sup>۴</sup>

۶۶۶- اگر امروزه بخش عمده ای از ازدواجها از همان شب اول زناشویی به اندیشه طلاق دچار می شود بدلیل روابط نامشروع زن قبل از ازدواج است زیرا همه آن مردها در نفس زن ماندگارند زیرا زن وجودی پذیرنده دارد و درست به همین دلیل چند همسری بر زن حرام است. زیرا آدمی دو دل ندارد.<sup>۵</sup> قرآن- و مرد بر دل زن وارد می شود همانطور که بر بدنش وارد شده و نطفه می کارد.

۶۶۷- زن، زمین است و مرد هم آسمان است و امر خدا بین این زمین و آسمان فرود می آید.

۶۶۸- ولی مرد نبایستی زن را بر دل خود وارد سازد که این عین شرک است و دل مرد را به آتش می کشد. «چون دل به دنیا می دهید آتش دوزخ را برپا می کنید.» قرآن-

<sup>۱</sup> «ما كان مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ يَكْلِفُ شَيْءًا عَلَيْهِ» احزاب، ۴۰.

<sup>۲</sup> «أَنَّ فَاطِمَةَ عَ كَانَتْ تَكُنِّي أُمَّ أَبِهَا» مجلسی، بحار الانوار (ط-بیروت) ج ۴۳، ص ۱۹.

<sup>۳</sup> «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ» انفال، ۲۴.

<sup>۴</sup> «يَسْأَلُكَ خَدْتُ لَكَ فَأَتُوا خَدَّكَ أَلَى شَيْئِكُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ يَشِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» البقره، ۲۲۳.

<sup>۵</sup> «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قُلُوبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ يَبُولُ الْحَقُّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» احزاب، ۴.



۶۶۹- دل دادن مرد به زن و زن را بر دل خود وارد ساختن اساس شرک بعنوان پرستش مادینگی است و مریدی شیطان را کردن.<sup>۱</sup> قرآن- و این اساس نژادپرستی و زن سالاری و فمینیسم است. زیرا در اینصورت دیگر زن ولایت مردش را نمی پذیرد و مرد تحت ولایت زن درمی آید و مریدی شیطان را می کند.

۶۷۰- زن به دلیل اراده به پرستیده شدن نفساً دارای طبع ابلیسی است و عادت ماهانه او که طبق روایات اسلامی حاصل لمس شدن به دست شیطان است این نفس اماره اش در این دوره ماهانه برون افکنی می شود و لذا همه زنان به خوبی واقفند که در ایام قبل از خونریزی تا چه حدی متکبر و کافر و منکر ولایت الهی موجود در پدر یا همسرند که با شروع این خونریزی تا حدودی آرام می گیرند و بعد از پایان این عده به لحاظ نفسانی دارای طبعی سالم و سلیم تر هستند.

۶۷۱- در حقیقت اگر عادت ماهانه زن نمی بود فقط خدا می داند تبدیل به چه دیوی می شد مگر اینکه همچون برخی زنان مخلص و پاک که ولایت الهی پدر یا همسر را قلباً پذیرا شده اند مطلقاً نیاز به این عادت ماهانه نمی داشت همچون حضرت فاطمه اطهر.<sup>۲</sup>

۶۷۲- بنده در تجربه طبابت به یقین دریافتم که زنان متکبرتر و ولایت ناپذیر دارای عادت ماهانه طولانی تر و زجرآورترند و همین زنان در دورانی که ایمان پذیر و ولایت پذیر می شوند به ناگاه مدت و شدت عادت ماهانه شان کاهش می یابد. پس این مسئله به طور کامل امکان از میان رفتن دارد. که اسوه کامل این امر نیز حضرت فاطمه است.

۶۷۳- ولایت ناپذیری همان عشق ناپذیری و تبدیل عشق به سلطه است و شیطان هم مظهر شقاوت و عداوت با محبت الهی است که محبت مرد به زن همان محبت خدا به انسان است. پس واضح است که چرا سوء استفاده زن از محبت مرد منجر به شیطان زدگی او می شود که این ابتلا در عادت ماهانه رخ می نماید.

۶۷۴- پس زن مؤمنه بایستی با ادای حقوق محبت مرد از شیطان فاصله بگیرد تا مدت و شدت عادت ماهانه اش کاهش یافته و قابل احاطه و کنترل شود زیرا همه مردان متأهل و زنان شوهردار می دانند در ایام عادت ماهانه و مقدماتش زن دارای کفر و شقاوت و توحشی افسارگسیخته است و بخش عمده عداوت ها و کینه های زناشویی از جانب زن در این دوره پدید می آید پس بر زن است که در این دوره بیشترین مراقبه را بر نفس خود اعمال کند و بر مرد نیز واجب است در این ایام ویژه بیشترین مراعات همسرش را بنماید و اتفاقاً در این ایام چنان بر اخلاص و محبتش بیفزاید و با زنش با صبر و عطوفت سخن کند تا زن را بر این شیطان آگاه و بینا سازد تا به یاری همدیگر شیطان را از روابط زناشویی طرد نمایند.

۶۷۵- پس برای زنی که اهل ایمان و معرفت است دوره ای باارزشتار از ایام قاعدگی اش جهت ابلیس شناسی نفس وجود ندارد تا از این طریق رگ و ریشه های شیطان را در سراسر زندگانی اش دریابد و از خود برکند.

۶۷۶- و مرد نیز بایستی حساب شیطان را از زن جدا کند و بدین طریق بتواند بر همسرش در جهت طرد و لعن شیطان یاری رساند و صفات و رفتار شیطانی را که در ایام قاعدگی از زن صادر می شود را به ذات زنانه اش نسبت ندهد بلکه ابتلا و بیماری وی بداند و با او همچون بیماری رفتار کند.

<sup>۱</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِيَّاهُ وَ إِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷.

<sup>۲</sup> «قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ابنتي فاطمة، حواء آدمية، لم تحض ولم تملث» بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱، ص ۶۸.

۶۷۷- پس به یقین بدان که اگر زن به یاری همسر بر این شیطان آگاه و مسلط گردد سعادت خود را تضمین کرده است و شیطان در هیچ دوره ای به اندازه ایام قاعدگی و مقدماتش از نفس زن رسوا و آشکار نیست پس افسارش را بگیرد و او را از حریم زندگانتان طرد کنید.

۶۷۸- می دانیم که اساس معرفت نفس و خداشناسی و سیر وسلوک الی الله همان شیطان شناسی است و این امر در زن بدلیل همان ویژگی دوران قاعدگی اش بسیار آسان است اگر اهل باشد در حالی که در مرد اصلاً بدینگونه آسان نیست به همین دلیل زنان اهل معرفت بسیار سریعتر از مردان رشد می یابند به همین دلیل همواره تعداد زنان مؤمنه ای که در ارتباط با انبیاء و اولیای الهی بوده اند بسیار بیشتر از مردان است و همین است که بیشترین و مخلصترین یاران امام زمان زنانه طبق روایات.

۶۷۹- و اما اگر زن اهل ایمان و معرفت نباشد همه وسوسه های شیطانی در نفس خویش را از صفات و امیال خویشتن می پندارد و بدین گونه از رحمت و هدایت مأیوس شده و تن به وسوسه های شیطانی می دهد زیرا خودش را ذاتاً پلید می پندارد و اینگونه است که گاه زن تجسم شیطان می شود و بلکه از اولیای شیطان می گردد یعنی به شیطان درس می دهد و بدین ترتیب یک زن اینچنینی در جامعه بخشی از آن جامعه را به تباهی می کشد.

۶۸۰- بدان که زمین و هفت آسمان و همه موجودات عالم عین و غیب، برای و در خدمت اهل توبه و ایمان و هدایت و سیر الی الله آفریده شده اند. پس یقین دان که این امری کبیر است و امر برتر از این در کائنات نیست پس دین خدا را جدی و بس عظیم دان و تمام همت و قدرت و غیرت خود را معطوفش نما و بازی مکن. و بدان که امر توبه خالص و تقوای الهی و سلوک روحانی امری بس نادر است و خاصه در این دوران به عظمت رسالت انبیای اولوالعزم است. پس در دین خدا و خاصه با معارف توحیدی و حقایق عرفانی بازی مکن که بازی با دهان شیر و دم اژدهاست.

۶۸۱- باز هم تکرار می کنیم که حیات عرفانی، اشد تقواست تا سرحد نابودی من و منیت در حضور خدا و اولیای او. و این مقام مریدی است. و آنکه با عرفان بازی و مکر کند به انواع خیالبافیهای شیطانی و هذیانها و مالیخولیا دچار می شود و رسوای زمانه می گردد.

۶۸۲- آدمی در دیگران امتحان می دهد زیرا هستی از دیگری و در دیگری و برای دیگری است که برای خودش تحقق می یابد. پس ایمان و معرفت و محبت و هر حق و خیری را که در دیگران دیدی تصدیق کن تا مستحقش گردی. پس کاملان را تصدیق کن تا رهرو کمال شوی.

۶۸۳- کسی که هیچ کار خیری برای دیگران انجام نداده و بلکه اندیشه خیری هم برای هیچکس نداشته است تاب تحمل پذیرش خیر و محبتی از کسی را هم ندارد و هر که به او محبتی کند کینه بدل می گیرد و هر مهری را دسیسه و ریا و پلیدی می داند و این عذاب است. یعنی کسی که برای دیگران بد بخواهد نمی تواند برای خودش خوب بخواهد.

۶۸۴- وجود امر واحدیست. هر چه برای دیگران بخواهی برای خودت هم خواسته ای. غیر مقدم بر خویش است. و این راز عشق است که اصل اول وجود است.

۶۸۵- چون با ضد خود مهربان شوی با خود هم مهربان می شوی چون تو ضد خویشتنی! تو غیر خویشتی پس با غیر، خویش باش و با خویش هم غیر! و این یعنی تقوا که تمرین عشق ورزی است.

۶۸۶- آدمی تا در جریان تقوا از خود فاصله نگیرد ضدیت و بیگانگی خود را نسبت بخود نمی شناسد. در این فاصله است که الوهیت ذات و بیگانگی صفات از یکدیگر تفکیک می شود و تزکیه آغاز می گردد تا ذات از صفات منزّه گردد و آنگاه نور ذات در جهان صفات متجلی شده و یگانگی اش آشکار می شود. در باب این دیالکتیک و وحدت اضداد بیندیش! و تقوا یعنی مراقبه و نظارت بر نفس و اعمال جهت پیشگیری از ورود خناس و جن و شیطان و هرزگان به نفس. از زنی پرسیدم که چه شد که تباه شدی. گفت: همینجوری! آدمی از روی سهویت و عادات نادرست و بی حجابی و بی عفتی نگاه و رفتار و کلام مبتلا به هرزگان می شود و چون گندش درآمد به یاری ابلیس متوسل به توجیهات عاشقانه و عارفانه و ایثارگرانه می شود و از بابت نابودسازی خود بخود جایزه هم می دهد و می شود فدائی و ایثارگر و ناجی و شهید نجات دیگران! بدان!

۶۸۷- بدان که معرفتی جز درک یگانگی اضداد نیست و توحید هم جز این نیست این نه تساوی است و نه تناقض! و انسان کامل مظهر ظهور این اشد اضداد و یگانگی است و این سمت و سوی کمال است و جهان هستی جز به این مقصود آفریده نشده است.

۶۸۸- از خود عاریه ای- تاریخی- نژادی گذشتن امری ذاتی و وجودی است برای رسیدن به خود ذاتی- الهی- الساعه. این از خود گذشتن یا به نور معرفت و برای رسیدن به خود الهی است و یا در تاریکی و از منت و احساس ایثار و برای رسیدن به دیگران و تصاحب وجود دیگران است. اولی حق و دومی هم باطل است. اولی عشق و دومی فسق است. اولی رسیدن به عدل وجود و دومی عین ظلم است. اولی مؤمنانه و دومی کافرانه است. اولی صادقانه و دومی مکارانه است. اولی خاشعانه و دومی سلطه گرانه است.

۶۸۹- «مؤمنان کسانی هستند که چون به امر حق موعظه شان کنی به سجده می افتند...» قرآن- این همان معنای انتقادپذیری و نصیحت پذیری است که انسان حق پرست و مؤمن حقیقی در قبال انتقادی که از جانب دوستی می شنود ساجد می گردد به پیش پای دوستش. و بلکه هر سخن حقی را از هر کسی حتی از دشمن آشکارش هم بشنود تصدیق و شکر می کند. آیا برآستی کدامیک از ما در قبال موعظه و نصیحت و نقد سجده می کنیم؟ پس اگر چنین نیستیم باید در ایمان و هدایت پذیری خود تردید کنیم چه تردیدی!

۶۹۰- و بدان که انتقادپذیری و نصیحت پذیری عین محبت پذیری است زیرا دعوت به حق است و کلام حق حامل نور حق و محبت خدا به بشر است «و خداوند حقش را در کلماتش محقق می سازد.»<sup>۱</sup> قرآن-

۶۹۱- و بدان که محبت آن نوری است که در میان جوامع بشری کمترین مشتری را دارد همانطور که معرفت. زیرا معرفت ظرف محبت است و محتوای معرفت جز محبت نیست و هر موعظه ای عرضه معرفت حق است و در غیر اینصورت تبلیغات و دعوت بخود است.

۶۹۲- بدان که انسان کافر دل، شقاوت و آدمخواری را محبت و عشق می یابد و اینست راز واژگونسالاری عشق های کافرانه در عصر ما! و این حاصل نقدناپذیری است.

۶۹۳- و بدان که همه زنان مردوار و مردخوار، خصم خونین محبت مرد به خویشند زیرا در قبال این محبت احساس حقارت تا سرحد نابودی دارند و این ابلیسیت نفس است که: من نیازی به محبت کسی ندارم و بلکه خود سلطان محبت هستم! و برای اثبات این محبت دروغین روی به روسپی گری می آورد تا در عورت خویش، بندگی مردان هرزه را

<sup>۱</sup> «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَ يَنْخِلِ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَ يُخِلِ الْحَقَّ بَكَ لَا يَرَىٰ لَهُ عِلْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» شوری، ۲۴.

نسبت بخود تماشا کند و ایثار خود نسبت به آنان را. «مشرکان کسانی هستند که عورت را بجای خدا می پرستند و بدینگونه شیطان را مریدی می کنند»<sup>۱</sup>.

۶۹۴- پس بدان که اراده به پرستیده شدن در بشر، از ذات شقاوت او و عداوتش با محبت است زیرا خدای را که منشأ محبت است نمی پرستد و چه محبتی برتر از هستی جاوید بخشیدن به عدم! در این معنا بسیار بیندیش!

۶۹۵- پس آنکه می خواهد پرستیده شود و دیگران را مرید خود سازد دشمن خدا و محبت است حتی اگر قدیس و عالم دینی و علامه دهر و شاعر و عارف و مفسر قرآن باشد.

۶۹۶- و انسان بمیزانی که غایت زشتی اعمال و حماقت افکار و شقاوت احساس خود را می بیند و تصدیق می کند می تواند توبه ای خالصانه داشته باشد و از کفر برهد.

۶۹۷- بسیاری از اشقیاء پس از عمری حیات جهنمی و انواع عذابها تازه به ادراکی حیوانی و غریزی می رسند و فرق بین خیر و شر جانوری را درمی یابند یعنی به مقام حیوانیت ارتقاء می یابند.

۶۹۸- آن دسته از به اصطلاح دراویش و عرفائی که معتقدند که خداوند بظاهر ابلیس را امر به سجده نمود و به باطن امر به سرپیچی کرد کسانی هستند که همه احکام الهی را وارونه می سازند و دین را سد راه خدا می کنند. و اینست اساس دین ضد دین و عرفان ضد عرفان. این همان مذهب و عرفان شیطان پرستی است. و جالب تر اینکه پیروان این نوع عرفان خود را اهل سر می دانند و این واژگونسالاری و واژگون سازی امر خدا را سر نهان می خوانند که فقط خودشان می دانند و بس!! لعنت خدا بر باتیان و رهبران این عرفان که امروزه عرفان حاکم بر جهان مدرن است و در کشورمان نیز از ریشه تاریخی برخوردار است. اینان همان اولیای شیطانند که به شیاطین درس می دهند. اینان خدا را هم مثل خودشان مکار و حقه باز و فریبکار و منافق می پندارند و البته این همان ابلیس است که نام مستعارش را خدا نهاده اند. اینها شیطان پرست منافقند!

۶۹۹- امروزه وقتی شاهدیم که اکثر رهبران مذهبی و روحانیون ادیان الهی حداکثر غیرت و همتی که در دفاع از ارزشهای انسانی و معنوی از خود بروز می دهند فتوای تحریم سقط جنین و پیوند ژنتیکی در بشر است که البته تا یکی دو نسل دیگر حلال و بلکه واجب می شود، در حقیقت همسانی کفر و دین را در سراسر جهان درمی یابیم که دین و ارزشهای الهی در بشر تبدیل به خیالی باطل می شود که مترادف تحجر و ارتجاع مطلق تلقی می شود و مبتلایان به این خیال راهی جز دیوانه خانه و خودکشی نمی یابند و این آخرالزمان دین تاریخی- سنتی است. که زین بعد جز عشق و ارادت عرفانی هیچ راه دیگری برای حفظ حتی حداقل فطرت و اخلاق و معنویت باقی نمی ماند که: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من می رسند. حضرت خاتم ص- و حضرت ولی عصر ناجی موعود در ظهور جهانی اش بنیاد سلطه تکنولوژیزم را برمی افکند و روح انسان را از اسارت بتون و برق و بمب و بیوتکنولوژی می رهاوند و توبه کاران را به بهشت طبیعت الهی و جنات نعیم ذاتش فرا می خواند. این بدان!

۷۰۰- امروزه بشر بر عرصه ای وارد شده که جز جفا راهی برای ادامه بقا نمی یابد و جز زنا روشی برای ادای وفا نمی شناسد و جز ربا نظامی برای امرار معیشت ندارد و جز ریا رفتاری برای روابط اجتماعی نمی داند و جز حساب اندیشه ای نمی ورزد و جز عذاب حاصلی دریافت نمی کند و جز خودفروشی معامله ای پدید نمی آید و جز خیانت مسیری برای رشد موجود نیست و جز جنایت راه حلی نمی بیند سخن از عقل و دین و فطرت و عشق و اخلاق و

<sup>۱</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷.

معنویت و عدالت و انصاف به دروغی نفرت انگیز می ماند که موعظه اهل قبور است و فقط بکار مردگان می آید. در چنین دورانی جز خدا یار و یآوری نیست و هر که او را خالصانه بخواند امامی پسویش رهسپار می شود تا از او کل اراده دوزخی اش را بستاند تا از این دوزخ برهاند. و امام و ناجی موعود فقط در چنین شرایطی درک و تصدیق می شود.

۷۰۱- عشق، عهد جاودانه است بی هیچ قید و شرطی که بتواند این عهد را خدشه دار سازد. پس هویتی و رای خیر و شر و بود و نبود است و از وجودی برمی خیزد که از خیر و شر فرا رفته باشد یعنی از اسارت همه نیک و بد حیات دنیا رهیده باشد. و عاشق چنین موجودی است پس موجودی الهی است. و انسان از طریق دین و حکم خود خدا می تواند به هویت او برسد و چون او شود پس عشق حاصل رویکرد انسان به خداست و عاشق جز سالک سیر الی الله نمی تواند باشد که هر چه به او نزدیکتر می شود عاشقتر می شود چون الهی تر می شود. این بدان!

۷۰۲- پس مپندار که جز در دین حق، عشقی پدید آید. پس مپندار که آدم بولهوسی عاشق شود. و معشوق زمینی هم به اندازه تلاش در دین و تقوا و تزکیه نفس و رشد عرفانی استحقاق دریافت عشق را دارد و می تواند با عشق بماند.

۷۰۳- پس تشخیص عشق از فسق یا ایثار از آدمخواری کاری بس سهل و ساده است یعنی راه هدایت واضح ترین و ساده ترین راه زندگیست: صراط المستقیم! «با سلامت وارد شوید که این وقت جاودانگیست»<sup>۱</sup> ق ۳۴-

۷۰۴- و هر که دین خدا و راه هدایت الی الله و زندگی عاشقانه را کاری صعب و پیچیده و ناممکن می خواند یا جاهل است و یا منافق که در هر دو حالت خواستار ارزشهای انسانی و فضایل اخلاقی و شرف و عزت وجودی نیست یعنی خدای را دوست نمی دارد و خواهان حیات و هستی جاوید الهی نیست. یعنی خودش را دوست نمی دارد. این بدان و در آن تردید مکن!

۷۰۵- «پرده تو را از تو برداشتیم و اینک دیدگانت تیزبین و حدشناس است.»<sup>۲</sup> ق-۲۲- خداوند در چهل سالگی پرده از مقابل دیده ام برداشت و بناگاه با جهانی روبرو شدم که همه عمر در انتظارش بودم و می دانستم که هر موجودی مظهر و مصدری از وجود مطلق پروردگارست و آن دیدن حدود وجود بود. یعنی هر که حدّ هر چیزی را ببیند جز خدای نمی بیند و لذا سخن از تیزبینی و حدشناسی در آیه مذکور با لفظ «حدید» است. در حقیقت حدود وجود چیزها و آدمها به این سفتی و سختی که عموماً می بینند نیست و بس لطیف و رفیق است به گونه ای که همه عالم یک موجود واحد است و همه موجودات بهم مربوط و متصل هستند پس درک و شهود حدّ هر چیزی نیازمند بصیرتی بس لطیف و دقیق است و آدمی بایستی بر سر جایش قرار گرفته باشد یعنی حدود وجود خود را دریافته و در آن مستقر شده و از حد خود درنگزد که این عین عدل است که واقعه وجودیابی است. و هر که در حدود وجودش مستقر شود حدود وجود سائر موجودات را هم می یابد و می بیند و جز حق نمی بیند. و لذا می فرماید که «پرده تو را از تو برانداختیم» نه از مقابل نگاهت فقط بلکه از کل وجودت حجاب ظلمت را برداشتیم تا حدود وجودت را دریابی و در آن مستقر شوی و عادل گردی. یعنی عدالت حاصل شهود است و امری وجودی و حدودی می باشد. و این همان درک حدّ و احدیت در عالم وجود است که چشم را حدید می سازد یعنی صاحب حدّ و حدبین! این حدبینی عین حق بینی است زیرا می فرماید «زمین و آسمانها و هر چه بین آنهاست را بر حق آفریدیم»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود» ق، ۳۴.

<sup>۲</sup> «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ق، ۲۲.

<sup>۳</sup> «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالَمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» انعام، ۷۳.

۷۰۶- پس آدمی کافیسست با دلی ساده و سلیم و بی غش بر دین خدا وارد شود که این ورود بر جاودانگی است: «با سلامت وارد شوید که این هنگامه جاوید است!»<sup>۱</sup> ق ۳۴- و این هنگامه جاودانگی همان السّاعه و عشق است که «برای آنها در آنجا هر چه بخواهند هست...»<sup>۲</sup> ق ۳۵- و این سخاوت دل انسان است.

۷۰۷- آنکه از خوبی دیگران رنج می کشد و به هر عمل نیک و پاکی بخل می ورزد دلی مریض و ثقیل و شکاک دارد پس بر دین خدا اگر هم وارد شود از درب دوزخ و نابودگی وارد می شود و شرارت. «منع کننده خوبیها، فردی متجاوز و بدبین است»<sup>۳</sup> ق ۲۵- و چنین انسانی فقط به اشرار و اوباش و تجاوزگران و خیانتکاران اعتماد دارد و در قبال اولیای الهی دچار هزاران شک و تهمت و بدبینی می شود و لذا خداوند به آنان بیشترین و آشکارترین حجت ها را در آفاق و انفس می نماید تا یقین کنند که او حق است. و این خدا و رحمت مطلقه اوست که از اولیایش آشکار می شود تا مردم بدانند که اولیای الهی مظاهر حق هستند زیرا به حد وجود رسیده و حدود وجود مردمان را می بینند و این همان حق مردمان است که دیده می شود از مردان حق! و این مردان برای مؤمنان آئینه لقاء الله هستند. «ما نشانه های خود را در درون و برون شما بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است. ولی در دیدار با خداوند تردید دارند.»<sup>۴</sup> و این منشأ همه تردیدها و بدبینی ها و بخل ها و حقارتها و بدبختی های بشر است. یعنی جهان هستی مظهر جمال عشق است پس این بخل و انکار نسبت به عشق است. و عجا که این منکران عشق چه ادعای عشقی هم دارند و جز خود عاشقی سراغ ندارند که البته منظورشان اینست که چرا همه آنها را نمی پرستند و تقدیس نمی کنند ولی تاب اندک محبتی را ندارند و دیوانه می شوند.

۷۰۸- در حدود وجود قرار گرفتن همان مقام تفرید و تجرید و توحید است که مقام عدل است و این مستلزم برون راندن غیر از حریم دل است و مقام تنهایی است و بر حق خود نشستن! و خلیفه خدا شدن که عین خود شدن است و این سرآغاز عشق است که بی یاری خود خدا یا ولی خدا ممکن نیست. در غیر اینصورت تنهایی قلمرو شیطان و جن و خناسان است.

۷۰۹- انسان فقط تحت الشعاع نگاه خدا و اولیای او می تواند بر جای خود بنشیند در غیر اینصورت دیگران را با خود عوضی می گیرد و این عرصه ظلم و تجاوز و مالکیت انسان بر انسان است که مالکیتی ابلیسی است. اینست که می فرماید «بگویند که خدایا بر ما نظر کن.»<sup>۵</sup> قرآن-

۷۱۰- اولیای خدا نظرکرده خدایند و لذا می توانند در حدود وجود خود مقیم باشند. و سائر مؤمنان هم تحت نظر اولیای اویند. و این تنها راه نجات از ظالمیت و ظلم پذیری است. زیرا هر ستم بری یک ستم گر است در جای دیگری! یعنی هر که بر جای خود نیست دیگری در جای اوست و او هم بر جای یک فرد سومی است و این سلسله مراتب ظلم است که در نزد جاهلان عشق نامیده می شود و ایثار! پس عشق حقیقی از عدل وجود است که قرار گرفتن بر جای خویشتن است.

۷۱۱- و هر که بر جای خود قرار گرفت در بهشت جاوید است. «با سلامت وارد شوید که این گاه جاودانگیست و در آن هر چه خواهید هست.»<sup>۶</sup> ق ۳۵-۳۴- «بسوی پروردگار خود بازگردید تا از شما راضی و از او راضی شوید... و بدانید که از رگ گردن به شما نزدیکتر است...»<sup>۷</sup> قرآن- پس راه بهشت و عشق و خوشبختی و رضا و جاودانگی راه بازگشت

<sup>۱</sup> «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود» ق، ۳۴.

<sup>۲</sup> «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» ق، ۳۵.

<sup>۳</sup> «مَتَاعٌ لِلْآخِرِ مُغْتَبًى مَرِيبٌ» ق، ۲۵.

<sup>۴</sup> «سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَمْ وَلَمْ يَكُنْ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» فصلت، ۵۳.

<sup>۵</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انْظُرْنَا وَ انْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بقره، ۱۰۴.

<sup>۶</sup> «ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود \* لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» ق، ۳۵-۳۴.

<sup>۷</sup> «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُرْضِيَةً» فجر، ۲۸؛ «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمَ مَا تَوْشَّوْشُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶.

بازگشت بخویشتن است و این همان راه هجرت از نژاد بسوی نژاد است زیرا نژاد قلمرو اشد تناسخ و استحاله و مالیخولیا و سرقت وجود است و کندن از نژاد بسوی ذات خویشتن کل راه دین و صراط المستقیم است و مذهب ابراهیم حنیف است. و در این رجعت جز خدا همه دشمن هستند بقول ابراهیم ع- «جز خدا همه دشمن من هستند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۷۱۲- اصحاب اعراف و اولیای کامل همه مراتب و مقامات وجود را بسته به طلب و تلاش خود در همین حیات دنیا درک و تجربه می کنند که همان مراتب دوزخ و برزخ و بهشت و رضوان است و برخی از عذابهای دوزخ در قرآن مختص این اولیاء است که لازمه معرفت و خلافت آنها در خلق است مثل «پس از آن آب جوشان بر سرش فرو ریزند که دوزخ را بچش (تجربه کن) که تو براستی عزیز و کریم هستی.»<sup>۲</sup> دخان ۴۹-۴۸- که این نوع آیات در قرآن عموماً درک نمی شود و لذا حتی در ترجمه هایش آشکارا دخل و تصرف می شود تا موافق ادراک جاهلانه مترجم باشد. وگرنه این «أنت العزیز الکریم» که مظهر دو تا از صفات ذات خداست در دوزخ چه می کند و لذا برخی از مترجمین اینگونه ترجمه کرده اند که: گویی که در نزد خود اینقدر زیاد عزیز و کریم بودی پس دوزخ را بچش! و این عین تبدیل آیات خداست زیرا خداوند مستقیماً و بدون کنایه می فرماید که: تو براستی عزیز و کریمی و دوزخ را بچش! و این چشیدن دوزخ است و نه سقوط و اقامت در دوزخ! و لذا بلافاصله می فرماید که «درباره این عذاب تردید داشتی.»<sup>۳</sup> دخان ۵۰- و اینک یقین حاصل شد و سپس می فرماید: «و ما این قرآن را به زبان تو آسان و رازگشایی کردیم تا مردمان به یاد آورند.»<sup>۴</sup> دخان ۵۸- زیرا اصحاب اعراف بین بهشت و دوزخ اقامت دارند و لذا نعمات و عذابهای هر دو را می چشند تا به معرفتی یقینی برسند که با این یقین بلاغت و رسوخ کلامشان در قلوب مردمان تقویت و تشدید شود. و این هر دو درک و تجربه بهشتی و دوزخی برای اینجانب بارها رخ نموده و ممکن شده است. این واقعه درباره انمه معصومین نیز وجود داشته است همانطور که در دعای جوشن کبیر مولا علی ع کاملاً آشکارست. این تجربه دوگانه بهشتی و دوزخی در اینجانب یکی از مهمترین علل رسوخ روحانی آثارم می باشد و یقین و اطلاق موجود در این معارف است که همگان بر آن معترفند زیرا شنیدن کی بود مانند دیدن و فهمیدن کی بود مانند بودن! و این معنای حق الیقین است.

۷۱۳- بنده همه لذاذ بهشتی و نعمات رضوانی و هیچی ها و پوچی های برزخی و عذابهای دوزخی را تا درک اسفل السافلین به چشم و گوش و پوست و ذائقه و شامه و اعضاء و جوارح درک و تجربه نموده ام از دیدار با ابلیس تا لقاء الله! و نیز جاودانگی همه این ادراکات و حواس را. به همین دلیل با یکایک مردمان کافر و منافق و مشرک و مؤمن و مخلص و عارف، احساس همذات پنداری دارم و با تمام وجود لمس و حسشان می کنم و می فهمم بسیار بیشتر از خودشان! من خلیفه مردمانم که در حضور خلیفه خدا مشغول چانه زنی هستم در تمام عمرم! و اینست سرّ عشق من با خلق عالم! با اینکه مخیر بودم که بهشت را برگزینم بخاطر عشقم به خلق، مقیم دوزخ شدم آنهم در درک اسفل السافلین! که البته بدون عشقم به خداوند چنین عشقی ممکن نبود که این عشق برخاسته از عشق خداوند به این بنده نابوده است وگرنه عدم را چکار به عشق با وجود!

۷۱۴- آری من سخنگوی عصر دخان هستم از جانب رسول خاتم در آخرالزمان امتش که کل بشریت است. و اینست که بدون دود دخانیات کسی لحظه ای تاب ماندن در کنارم را ندارد و من نیز تاب ماندن در دوزخ مردمان را. و این حقیقت حیرت آور را قبل من دیگران کشف و اعتراف کرده اند. آنهم دخانیاتی که هیچ اثری بر باطن من نمی نهد حتی در ریه هایم و از نفس کمترین بونی استشمام نمی شود زیرا همو مرا عزیز و کریم ساخته است نه به کنایه و مثال که: انک أنت العزیز الکریم! پس دوزخ عشق مرا نیز بچش تا دریابی که مردمان در همه عمر و جاودانه در دوزخ من چه

<sup>۱</sup> «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» شعراء، ۷۷.

<sup>۲</sup> «ثُمَّ ضُوبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحُمَمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» دخان، ۴۹-۴۸.

<sup>۳</sup> «إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ» دخان، ۵۰.

<sup>۴</sup> «فَإِنَّا بَشَرْنَا لَكُمْ إِلَهًا فَأَلَيْكُمْ يَتَذَكَّرُونَ» دخان، ۵۸.

صبورند و تو چه بی تاب از لحظاتی چشیدن عذاب النار که نعره ات دمدام با من است که: الغوث الغوث الغوث خلصنا من النار یارب! (دعای جوشن کبیر).<sup>۱</sup> و «بر اعراف مدخلی است که ظاهرش عذاب (آتش) و باطنش رحمت است.»<sup>۲</sup> قرآن- که از آتشی که بر اعراف بجان می خرم مردمان در دوزخ جاودانش اینسان صبورند. «در حیرتی که کافران در آتش دوزخ اینسان صبورند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۷۱۵- «نه کشتند و نه بر دارش ساختند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد»<sup>۴</sup> قرآن- زیرا خود مسیح<sup>۵</sup> فرموده بود که: آنان را بر من دستی نیست من خود به امر خدا به سوی این رنج بزرگ می روم. این عین ماجرای کربلای حسینی و بر دار کردن حلاج و کشته شدن شمس تبریزی و شمع آجین نمودن عین القضات و سوزاندن ژاندارک و زنده بگور کردن قره العین و امثالهم است. ولی مسئله ای به این سادگی را تبدیل به چه افسانه هائی نموده اند چرا که خدای را در تن و جان این اولیاء از یاد برده اند. اینان ناباوران به عشق بین خدا و انسان هستند. چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. حافظه مثل افسانه های رجعت مسیح و مهدی و حسین و.... اولیای الهی در صلوة بر مؤمنین و محبت خود بارها می آیند و می روند و شهادت می دهند و نور هدایت می افشانند برای طالبان هدایت. و جاهلان هم افسانه های خود را می پرستند و می پندارند که خدای را می خوانند و در انتظار ظهورند! فرج در ذات عشق حق نهفته و اهلش را نجات می دهد.

۷۱۶- همه متکبران و خودبرترینان از هر حیثی براستی از مصادیق کامل حماقت و جهلند زیرا انسان عاقل در حیات دنیا هیچ برتری و سروری در خود نسبت به دیگران نمی یابد. پس از متکبران بهره‌یز که هم مظهر حماقتند و هم شقاوت. و این اساس کفر و ابلیسیست است چه با نماز و چه بی نماز! و بر حذرتر باش از متکبران باتماز و اشقیای ملوس و چاپلوس!

۷۱۷- «خداست که شب را در درون روز پنهان ساخته و روز را هم درون شب...»<sup>۶</sup> فاطر-۱۳- این سر زندگانی شب زنده داران عارف است که اسرار روزمرگی مردمان را کشف و درک می کنند. و اینکه باطن هر چیزی ضد ظاهر آنست. باطن تاریکی نور است و باطن روشنایی ظلمات است. باطن هر خیری هم شر است و باطن هر شری نیز خیر است و باطن زندگانی هم مرگ است و باطن مرگ هم زندگیت. باطن کفر نیز ایمان است و بعکس! و باطن آنچه که نیست، هستی است و باطن جهان هستی هم نیستی است. پس آنکه اهل باطن نیست در گمراهی و جهل بسر می برد. و بدان که کل علوم فنی و علیتی جز علم ظاهر نیست که همه علوم حاکم بر عصر ما چنین است. و آنکه باطن قرآن نمی داند بواسطه آن گمراه می شود.

۷۱۸- «و هرگز زندگان و مردگان برابر نیستند و خداوند هر که را خواهد و لایق داند شنوای کلام حق سازد و اما تو آن کس را که در قبرستان به جستجوی هویت و امنیت خویش است نتوانی شنوا سازی.»<sup>۷</sup> فاطر ۲۲- «من فی القبور» یعنی امنیت و شخصیت قبرستانی.<sup>۸</sup> و این همان دین و آئین تاریخی- نژادی و مذاهب آباء و اجدادی و باورهای وراثتی و کتابی است که موجب کوری و کوری نسبت به کلام رسولان و اولیای زنده می شود. این آیه مبارکه

<sup>۱</sup> « الغوث الغوث خلصنا من النار یارب .... قال الحسین (ع) اوصانی ابی (ع) بحفظه و تعظیمه و ان اکتبه علی کتفه و ان اعلمه اهلی و احتبهم علیه و هو الف اسم و اسم دعاء الجوشن الکبیر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۸۴.

<sup>۲</sup> «و یَبْنِیْهَا جِبَابٌ وَ عَلَی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا سِبَاحَهُمْ وَ نَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوهَا وَ هُمْ یَطْمَعُونَ \* وَ إِذَا صُرِقَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلَقَّاءُ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ » اعراف، ۴۶-۴۷: «یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قَبْلِ أَنْ یَرْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَنَنُهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ » حدید، ۱۳.

<sup>۳</sup> «وَلِیْسَ الَّذِینَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهَدٰی وَ الْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَاِذَا ضَرَبَهُمْ عَلَی النَّارِ » بقره، ۱۷۵.

<sup>۴</sup> «و قَوْلُهُمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیه لَنِي شَاكٍ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِیْنًا » نساء، ۱۷۵.

<sup>۵</sup> «یُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ فِی النَّهَارِ وَ یُولٰٓئِکَ النَّهَارُ فِی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ لِّیَجْرٰی لِأَجَلٍ مُّسَمًّی ذٰلَکَ الَّذِی رَزَقَکُمُ اللَّهُ مِنْکُمْ لَعَلَّکُمْ تَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا یَمْلَکُونَ مِنْ قَضٰیهِمْ » فاطر، ۱۳.

<sup>۶</sup> «و مَا یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ یَسْمِعُ مَنْ یَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ » فاطر، ۲۲.

<sup>۷</sup> توضیح اینکه (من = کسی که) در اینجا به معنای این نیست که آن کس در قبرستان باشد بلکه فرد زنده ای است که شخصیت و من او در قبر است.



نیز حجتی آشکار درباره کافران و مشرکانه بودن همه مذاهب و باورها و آئین های عاریه ای از تاریخ و کتاب و وراثت و خانواده است که یکی از محورهای معارف ماست که ما آن را تفاوت دین زنده و دین مرده می دانیم یعنی دین افسون و افسانه و اساطیر و قصه و خواب و خیال و آرزو و دین حقایقی که عین واقعیت محسوس و ملموس است و حقیقت را از واقعیت استخراج می کند: دین دهری و عصری و دین الساعه و اکنون!

۷۱۹- و مبادا پنداری که اندیشه های مدرنیستی و آئین و زندگانی تکنولوژیستی هیچ ربطی به دین و آئین زنده ندارد بلکه غایت دین و آئین تاریخی است همانطور که تکنولوژی مدرن حاصل لااقل دو هزار سال تکامل صنعت و علوم فنی در اروپاست. و همانطور که غایت نفاق، کفر آشکارست که این کفر آشکار حاصل جبر تکنولوژیست است و همه امور تاریخی، جبری هستند همانطور که جبری جز جبر تاریخ نیست یعنی جبر دهر و فلک زدگی!

۷۲۰- عصر ما، عصر ضد خودآگاهی است به همان شدت که تکنولوژی موجب برون افکنی نفس بشر است و خودشناسی نفس اماره اش را تجسم بخشیده است و به همین میزان و علت هم بشر مدرن و تکنولوژیستی از خود رویگردان و عمداً نسبت بخودش کور و احمق می شود و این خود- دیوانه سازی روح حاکم بر انسان تکنولوژی پرست است.

۷۲۱- انسان بمیزانی که برخلاف فطرت دینی و اخلاق ذاتی و وجدان الهی خود زندگی می کند گوشش و چشمانش نسبت به حقایق وجودی اش کر و کور می شود و نسبت به هر معرفت و عقلانیتی عداوت می ورزد یعنی حماقت مدرن حاصل تبهکاری و بی عصمتی است. هر که را عامدانه ضد حقایق آشکار و عقلانیت محسوس می بینی بدان که غرق در فساد و دروغ و تبهکاری و خیانت است و در ادامه راهش نیز مصر است و جهنم بر او واجب شده است بدستان خودش و به اراده خودش سرنوشت خود را دوزخی نگاشته است.

۷۲۲- بشر مدرن در بالاترین حد خودآگاهی در تاریخ قرار دارد و این قیامتی است که بواسطه تکنولوژی برپا شده که هر کسی نهان خود را عیان می بیند در امیال و اعمال و زندگانش. و این خود- آگاهی جبری که ماهیتی تاریخی دارد موجب نجات و انقلاب روحانی نمی شود و بلکه در ذاتش موجب خود- دیوانه سازی و خود- فریبی روزافزون است و از خود- بیگانگی را در تکنولوژی تجسم می بخشد. و این از خود- بیگانگی و خود- دیوانه سازی تا آنجاست که حتی با جراحی پلاستیک، صورت طبیعی و فطری خود را تبدیل می سازند تا دیگر خود را کاملاً نابود کرده باشند و خود را به یاد نیاورند. که این فاجعه کبیر با جراحی بینی آغاز شده است زیرا بینی مرکزیت هویت جمالی بشر است که با تغییر مرکز دایره جمال، کل جمال نابود می شود. و در حالیکه روح از تن خروج کرده و تن بی صاحب مانده است یک جن یا شیطانی در این تن بی صاحب لانه می کند و این جمال پلاستیکی از آن اوست. و لذا شاهد ظهور اجنه و شیاطین از کالبد بشر مدرن هستیم در حالیکه روح بشر در تکنولوژی رسوخ کرده است و تکنولوژی هم سیطره حاکمیت ابلیس است و بدینگونه روح بشر مدرن در اسارت آهن و بتون و پلاستیک به تسخیر شیاطین درمی آید شیاطینی که اینک در کالبد بشر اسکان گزیده اند. در این فاجعه آخرالزمان بسیار بیندیش تا باور کنی تا شاید قبل از نابودی بخود آئی و خود را برهانی! آنچه که خواندید افسانه و اسطوره و قصه و پیشگونی نیست واقعیتی جاری در جهان مدرن است که حاصل جنگ با خدا و رسولان و اولیای اوست جنگ با حق الهی انسان!

۷۲۳- پس بدان و فهم کن که شیطان از کالبد وجود انسان بر روح انسانی که در تکنولوژی تجسم یافته است فرمان می راند. این انسان نابود شده در آخرالزمان است. انسانی که خودش ساختار دوزخ است و عین دوزخ است، انسان مسخ شده در تکنولوژی که تحت فرمان شیطان مستقر در کالبد انسان است. باز هم در این معنا بمان تا قلب فاجعه آخرالزمان را دریابی تا شاید فکری به حال سرنوشت دوزخی خود نمائی!

۷۲۴- پروردگارا شاهد باش که حقیقت را به ساده ترین و محسوس ترین بیانی بر خلق آخرالزمانی ات آشکار ساختم و حجت را بر او تمام نمودم و کتابت را واقعیت دادم و از مهجوریت دهر برون آوردم و دینت را زنده ساختم و راه راست و نجات را آشکار کردم تا دیگر بهانه ای در میان نباشد.

۷۲۵- شیطان در صورت بشری بر انسان در کالبد تکنولوژیکی حکومت می کند! اینست عاقبت انسان متکبر کافر که دوست خودش خداوند و دوستان دوستش یعنی اولیای الهی را دشمنی نمود و تسلیم دشمن قسم خورده خود یعنی شیطان شد! «وای بر تو ای انسان وای بر تو و باز هم وای بر تو.»<sup>۱</sup> قرآن-

۷۲۶- «ای فرزند آدم آیا با شما عهد نیستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست و مرا پرستش کنید که این راه راست است و بسیاری از شما را گمراه کرد آیا هنوز هم تعقل نمی کنید. این همان دوزخی است که وعده داده می شد امروز در آتش آن به جزای کفرتان داخل شوید... و اگر بخواهیم بسیاری را بصورتشان مسخ کنیم.»<sup>۲</sup> یس ۶۷-۶۰

۷۲۷- «و هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد بلکه بگو اگر خدا بخواهد. و خدای را لحظه ای فراموش مکن و بگو امید است که خدای من مرا به رشدی برتر از این هدایت فرماید.»<sup>۳</sup> کهف ۲۴-۲۳ و این ماهیت زندگانی انسانی است که مقیم الساعه (اکنون) می باشد و از پس و پیش (گذشته و آینده) پاک شده است و در ورای زمان است یعنی امام زمان است و این یک مقام وجودی است و لزوماً این امامت، نجات بخش جهان در آخرالزمان نیست. و الساعه همان حضور خداوند است که قلمرو عزت و کرامت و رحمت و محبت و عظمت لامتناهی و فزاینده است و لذا برنامه ریزی کردن برای فردا عین ستم بخویشتن است و خود را از کرم برتر خدا محروم نمودن است و اسیر دهر ساختن! و بدان که برای کاملان حتی برای ساعتی دگر برنامه ای از پیش تعیین کردن بواسطه اندیشه خویشتن، عین کفر و شرک است. کفر بمعنای کفران نعمات برتر او نمودن است و شرک هم بمعنای بر جای خدا تصمیم گرفتن. زیرا خلیفه خدا کسی نیست که بر جای خدا نشسته باشد بلکه خداست که بر جای او نشسته است. و او بر جای مردم. خدا برای او اراده می کند و او برای مردم! و این مقام عشق کامل و وجود کامل است. و نیز نجات کامل برای کسانی که از او خالصانه طلب نجات کنند. نجات از ضلالت و جهل و کفر و نه صرفاً نجات از عذاب!

۷۲۸- در حال زیستن بمعنای زیستن در تمامیت وجود عالم و آدمیان است و کل ابعاد و طبقات و تبعات وجود را در مقابل روی داشتن و دیدن و یافتن و شدن! و این زیستن در محضر حضرت حق است به مصداق این آیه که «و اینک پرده از تو برانداختیم و نگاهت تیزبین است»<sup>۴</sup> و این کلام انسان کامل علی ع که «هرچه می بینم جز خدا نمی بینم.»<sup>۵</sup>

۷۲۹- اگر امام صادق ع می فرماید که «فرج همان انتظار است»<sup>۶</sup> بدین دلیل است که انتظار بمیزانی که جدی و پویا و صادقانه است بتدریج از آینده ای ناپیدا به قلمرو آینده نزدیک و نزدیکتر آمده و بر عرصه اکنون وارد می شود و این اکنونیت انتظار همان فرج و نجات است و این مستلزم درک و معرفتی فزاینده از خطر هلاکت و نابودی جبران ناپذیر است. نجات برخاسته از درک نابودی خویشتن است و آن جز در پرتو نور معرفت نفس ممکن نمی آید و حاصل معرفت

<sup>۱</sup> «أَوَّلُ لَكَ فَأُولَى \* ثم أولى لك فأولى» قیامة، ۳۵-۳۴.

<sup>۲</sup> «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ أَغْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ \* وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَبِيرًا أَ فَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ \* هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ \* أَضَلُّوهَا الْيَوْمَ بِأَكْثَرِهِمْ يَكْفُرُونَ» ..... \* وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَعَاغُوا مُضِيًّا وَلَا يُرْجِعُونَ \* یس، ۶۷-۶۰.

<sup>۳</sup> «و لَا تَقُولْ لشيءٍ إِنِّي فاعلٌ ذَلِكَ عَدَا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكَرْ رَبَّكَ إِذَا سَبَّحْتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِّي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» کهف، ۲۴-۲۳.

<sup>۴</sup> «لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكُنْشَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ق، ۲۲.

<sup>۵</sup> «ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله و معه و فيه» قیصری، شرح فصوص، ص ۱۲۷.

<sup>۶</sup> «انتظار الفرّج من اعظم الفرّج»، و تمام حدیث این گونه است: «ان اهل زمانه افضل من كل زمان لان الله تعالى ذكره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة كالمشاهدة ... اولئك المخلصين حقاً و شيعتنا صدقاً و الدعاء الى دين الله همرا و قال (ع) انتظار الفرّج من اعظم الفرّج». شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۱۹. و «عن ابی الحسن الرضا (ع) سألت عن شیءٍ فی الفرّج فقال اولیس تعلم ان انتظار الفرّج من الفرّج ان الله يقول فانظروا انی معکم من المنتظرین». محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۸.

اخباری و حتی علمی هم نیست. هر که نابودی خود را ببیند در آن نجات می یابد یا به نور امامت ذات خویشتن و یا امامی زنده در بیرون از خود! و مجموعه آثار بنده زمینه ساز شدیدترین درک نابودی در نفس خویشتن و نیز در جهان برون است. و حتی برخی از آثار اینجانب خود حاوی نور نجات است که رساله حاضر در رأس این آثار قرار دارد.

۷۳۰- در این هفت دفتر عشق آنی ترین و لطیف ترین و ذاتی ترین نور نجات حی و حاضر است بمیزانی که عطش و جدیت نجات در دل خواننده حضور داشته باشد آنهم نجاتی کلی و کامل در تمامیت ارکان زندگی فردی و جمعی و اقتصادی و سیاسی و عاطفی و خانوادگی و عقیدتی و روحی.

۷۳۱- بدان که نجات جزئی و موضوعی و مقطعی فریبی بیش نیست و مسکنی اعتیاد آور است که خود میڈل به عذابی جدید می شود زیرا انسان موجودی واحد و تجزیه ناپذیر و روحانی است و اینست که همه راه حل های عصر ما دروغهایی بیش نیستند که بخش مهمی از تجارت جهانی را تغذیه می کنند و ارکان حاکمیت طاغوت را مستحکمر می سازند و احاد بشری را به زنجیرهای جدید می کشند و انسان را مستمراً بی اراده تر می کنند.

۷۳۲- امروزه امر نجات در معنای حقیقی کلمه پدیده ای کاملاً انقلابی در زندگی فرد است که همه ابعاد و ارکان مادی و معنوی زندگی را زیر و رو می کند پس واضح است که این نجات برای انسانی که آهسته می آید و می رود تا گربه شاخش نزنند امری محال است. اساس نجات و رستگاری انسان در قرآن کریم نیز مصداق یک انقلاب همه جانبه فردی از درون و برون است که با هجرت آغاز می شود و با جهادی همه جانبه استمرار می یابد.

۷۳۳- بدان که امر نجات چیزی جز خروج از چاه نفس و حرکت بسوی مطلق نیست. نجات واقعه ای بی پایان است.

۷۳۴- امروزه نجات اکثریت مردمان جهان از انواع عذابهای مادی و معنوی، همان هلاکت و مرگ روح است. «مپندار که زندگانند.»<sup>۱</sup> قرآن- «آیا مردگان را می توانی بشنوانی.»<sup>۲</sup> قرآن- «بدان که مرده و زنده برابر نیستند.»<sup>۳</sup> قرآن- بی تردید هر کافر و احمقی هم می داند که مرده و زنده نه تنها همسان نیستند که اصلاً شباهتی ندارند پس در اینجا سخن از دو نوع انسانی است که بر روی زمین راه می روند. حق فرود می آید اندکی به آن زنده می شوند و مابقی می میرند در حین راه رفتن و هنوز غذا می خورند.

۷۳۵- امر نجات در یک انتخاب است انتخابی با تمام وجود خویشتن در تن و دل و اندیشه و عمل و برای کل زندگانی در همه فصول و همه ایام خوش و ناخوش. و آن انتخاب کسی است که او را ناجی روح خود می یابی. او امام زمان توسست هر چند که برای دیگران چیزی نباشد. زیرا این تویی که نور نجات را در او یافته ای. پس تمامیت خود را از آن او ساز و نه اینکه او را از آن خود سازی! اوّلی سلمان فارسی می شود و دومی ابن ملجم!

۷۳۶- اگر اندکی عقل پیشه سازی خواهی دانست که ظهور جهانی امام زمان فقط از برای آخرین گروه از بشریت بر روی زمین است که آنهم اکثرشان هلاک شده و اندکی رستگار می شوند. پس من و تویی که در عصر آن حضرت نخواهیم بود و در قبر پوسیده ایم چه بدشانس بوده ایم و چه ستمی در حق ما به ناحق روا شده است! آیا نه اینست! پس عاقل باش و سعی کن حقیقت و معنای دگری از ناجی و امام را دریابی تا غافل و جاهل و کافر و ملحد از دنیا نروی زیرا بی تردید این بدشانسی و ستم را بخدا نسبت خواهی داد که تو را همعصر امام زمان نساخته و ناکام از دنیا برده

<sup>۱</sup> «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَسْمَعُونَ أَكَّانَ يَنْعَوْنَ» نحل، ۲۱.

<sup>۲</sup> «وَ مَا يَسْمَعُونَ الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

<sup>۳</sup> همان.

است. پس بدان که فهم نادرست و تاریخی - دهری از معنای ناجی و امام، منجر به اشد کفر درباره خداوند می شود که در بسیاری شده است.

۷۳۷- اگر دین اسلام و ختم نبوت و غیبت امام زمان بمعنای کمال نعمت خدا در حق بشر است<sup>۱</sup> (قرآن) پس حتماً بایستی حقیقتی دگر از وجود امام زمان و امر نجات در کار باشد که از آن غافل مانده ایم و به هزاران خرافه و نفاق دچار شده ایم و به روی خود هم نمی آوریم و شهادت سنوال هم از علمای دینی نداریم که چه بسا خودشان هم شهادت چنین سنوالی را از خودشان ندارند. و حقیقت اینست که تو خود چاه غیب مهدی عج و ملکوت مسیح ع و نور علی و جمال احمدی و عصمت فاطمی هستی اگر ذره ای محبت از این فائیان ذات حق در دل داشته باشی در وادی معرفت نفس با همه آنان محشور می شوی یکایک. «و خوب رفیقانی هستند اینان»<sup>۲</sup> قرآن- و اگر چنین حیّی در دل نداری در همنشینی با عاشقانیشان به این حبّ نائل می آئی! و این حبّ بخودی خود تو را از دوزخ بدر می آورد و در اطاعت بی چون و چرا راهی جنت یار می شوی و با جمال خدایت در مقام رضایش دیدار می کنی و اینست نجات و بس! «و تو در نزد خدایت چیزی نداری که بخواهی جز جمال اعلاّی خدایت را که بزودی خوشبختت می کند.»<sup>۳</sup> سوره لیل-

۷۳۸- و بدان که جمال اعلاّی پروردگار یگانه که احد است شق القمر شده و به دو صورت آدمی و حوائی رخ می نماید که علوی و فاطمی است و همانست که اهل نظر در ماه چهارده بوضوح دیدار می کنند و بدینگونه حقانیت زمینی اش را درمی یابند. پس هیچ رهروی گمراه نخواهد شد!

۷۳۹- «و ما پیش از تو هیچ نبی و رسولی نفرستادیم مگر آنکه چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان در آن آیات القای دسیسه نمود... تا خداوند بواسطه آن القانات شیطانی کسانی را که در دلهایشان مرض و شقاوت است بیازماید... و اهل علم به یقین برسند...»<sup>۴</sup> حج ۵۲-۵۳

و بدینگونه است که قرآن و هر سخن حقی در آن واحد موجب گمراهی اشقیاء و هدایت مؤمنان است. و خداوند در جای جای کتابش دلهای مریض را غیر قابل هدایت می داند الا به توبه ای نصوح. و دل مریض همان دل شقی و محبت ناپذیر است زیرا روح حاکم بر آیات الهی سراسر محبت و رحمت است. «این کتاب شفا و رحمتی برای مؤمنان است.»<sup>۵</sup> قرآن- پس بدان که مؤمنان همان اهالی محبت می باشند. و واضح ترین نشان دل محبّ همانا نصیحت و انتقادپذیری است. زیرا هر نقد و نصیحتی حامل نور محبت است چونکه آدمی تا کسی را دوست ندارد عیبش را به او در خفا گوشزد نمی کند زیرا نصیحت اگر مقبول نیفتد ایجاد کینه و عداوت می کند در دل انسان نصیحت ناپذیر! و انسان حسابگر که فقط به فکر مصالح شخصی خویش است هرگز برای خودش دشمن تراشی نمی کند. پس آنکه نقد و نصیحت می کند و عیوب را آشکارا بر زبان می آورد انسان بامحبت و براستی ایثارگر است. یعنی امر به معروف و نهی از منکر اگر شغل نباشد واضح ترین نشان محبت و ایثار است. هر چند که اجرش در نزد خدا بسیار برتر از ایثارش می باشد. «و مؤمنان حقیقی کسانی هستند که چون نصیحتشان کنی سجده کنند.» قرآن- و این سجده نشان درک و دریافت قلبی محبت از جانب نصیحتگر است زیرا سجده نشان کمال پرستش است. ولی کدامیک از ما در قبال نقد و نصیحت و امر بعمروف و نهی از منکر دوستی، سجده می کنیم! بلکه از فرط عقده و کینه رویمان سیاه می شود و به حال سگته می افتیم از فرط شقاوت دل. باشد که خداوند بر قلوب چون سنگمان نظری کند. پس بیانیم به پیروی از کلامش دعا کنیم: پروردگارا بر ما نظری فرما! آمین!

<sup>۱</sup> «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» مائده، ۳.

<sup>۲</sup> «و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسْبٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نساء، ۶۹.

<sup>۳</sup> «و مَا لِأَخِي عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَى \* إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى \* وَ لَسَوْفَ يَرْضَى» الليل، ۱۹-۲۱.

<sup>۴</sup> «و مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَّتْ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» «يُنَجِّلُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فَتَنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَنِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» حج، ۵۳-۵۲.

<sup>۵</sup> «وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» اسراء، ۸۲.

<sup>۶</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمِعُوا لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» البقره، ۱۰۴.

۷۴۰- چه بسا انسانهایی که از فرط راحتی و آرامش و بیدردی بناگاه دیوانه شده و بجان زندگی خود افتاده و خود را نابود کردند. مسئله اینست که انسان حامل روح الهی است و به صرف آسایش و آرامش ارضاء نمی شود. نظری به ماجراجوییهای انسان مدرنی که نسبت به نسل های پیشین دارای سعادت بی سابقه است دال بر این حقیقت است. آنانکه دین را فقط برای سلامت و سعادت و آرامشی حیوانی می خواهند بسرعت با آن به بن بست می رسند. دین راه رشد و تکامل انسان است و انسان بایستی همه مراتب دوزخ و برزخ و بهشت را طی نموده و از اینها هم فرا رود. ولی اکثر مردمان جهان حداکثر چیزی که از دین و معنویت می خواهند یک بهشت جانوری است و در همین حد متوقف شده و می کنند و انگشت شماری از این بهشت غریزی پیش تر می روند که حدود و سنن را می شکنند و مردم را جا می نهند و لذا مردمان با آنان به مبارزه می پردازند و این مبارزه کفر با دین است. زیرا دین دنیوی در قاموس قرآن همان کفر است.

۷۴۱- ولی در هزاره سوم میلادی دیگر آن حداقل آسایش و آرامش هم عاید اکثر مردمان نمی شود زیرا عصر بحرانه و انواع ناامنی هاست. و اینست که همه در جستجوی راه حل های متافیزیکی و به اصطلاح عرفانی هستند آنهم به قصد رسیدن به حداقل آرامش و احساس امنیت. و اینست راز اینهمه دکانهای عرفانی در این دوران که عاقبت به تخییرها و روان گردانها می رسند یعنی نسیان!

۷۴۲- یعنی سطح مطالبات بشر مدرن از بشر سنتی به لحاظ معنوی فراتر نرفته است. یعنی هزاران سال است که بشر از عصر حجر تا عصر اتم هنوز هم به جستجوی یک جو آرامش است و جستجوی آسایش و رفاه بیشتر هم به قصد آرامش است که هنوز عموماً حاصل نیامده است. هر چند که رفاه به لحاظ فنی بیشتر شده است که همان سرعت کارهاست که بیشتر گردیده است که در این سرعت احساس ناامنی افزون گشته است. یعنی بشر در کل تاریخش به جستجوی همان چیزی است که ایمان نامیده می شود که بتدریج کاهش یافته است تا جائیکه دست پدامان متافیزیک و خود خدا شده است برای رسیدن به حداقل احساس آرامش و امنیت! و این اساس عرفان گرانیهای دوران ماست که مبدل به فریبها و جنونها و ناامنی ها و بدبینی های مالیخولیائی گشته است و همه را بر آستانه مخدرات و روان گردانها قرار داده است که غایت این عرفانهای کذابی است. و این واقعه خود- براندازی و خودکشی غیرمستقیم بشر است که می خواهد منشأ این احساس ناامنی را از کار بیندازد یعنی دل و روحش را. «مردگانند میندار که زندگانند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۷۴۳- این تراژدی جهان آخرالزمانی برای اینست که هنوز هم بشر میلی به عشق ورزی و پرستش ندارد و در جستجوی معشوقیت و پرستیده شدن است. یعنی از حیات و هستی خود شاکر نیست و نمی خواهد خالقش را شکر گوید زیرا شکر اساس عشق و پرستش است همانطور که ابلیس در قرآن کریم راز پیروزی بر بشر را ناشکریش نسبت به نعمات الهی می خواند<sup>۲</sup> مخصوصاً ناشکریش نسبت به بودن محض!

۷۴۴- در حقیقت این همان بودن محض است که فراموش شده است و این نسیان علت العلل همه کفرانه و هلاکتهاست. یعنی بشر از یاد برده که اصلاً وجود دارد و از عدم بوجود آمده است. و فقط شکر بر وجود همان پرستش خالصانه خداست زیرا شکر و پرستش خدا بواسطه صفات همان شرک و ابطال و پوچی و کفر است.<sup>۳</sup> زیرا خداوند نیز وجود محض و مطلق است که آنرا به انسان هم بخشیده است و این همان عرش خلافت الهی انسان است که از یاد رفته است. و فقط در عشق الهی است که انسان متوجه وجود محض می شود زیرا همه صفات معشوق در عاشق محو است و اصلاً عشق حقیقی یعنی عشق به وجود محض کسی؛ که این وجود محض در جمال محض رخ نموده است که احد و بی تاست

<sup>۱</sup> «أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يُشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ » نحل، ۲۱.

<sup>۲</sup> «مَنْ لَا يَشْكُرْ لِمَنْ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ وَ مَنْ خُلِفَهُمْ وَ عَنْ أَلْيَانِهِمْ وَ عَنْ شَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ » اعراف، ۱۷.

<sup>۳</sup> « وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اِشْرَكَ لَيُخْطِئُنَّ عَمَلَكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ » الزمر، ۶۵.

یعنی جمال ذات احدی است. و ایمان هم برخاسته از این تجربه و ادراک محض وجودی می باشد که ایمان خالص و حقیقی است و نه ایمان مشرکانه و صفت پرست! در این باب به رساله «نیستی شناسی» از اینجانب رجوع نمائید.

۷۴۵- زیرا وجود محض در دل و جان آدمی بیانگر هستی جاوید است و جاودانگی همان نور ایمان و امنیت و آرامش جان است. همانطور که صفات قلمرو تجربه و درک تباهی و مرگ و نابودی است. و بشر امروز در دام صفات پرستی اش اینسان دیوانه و کافر شده است. از این منظر آگزیستانسیالیزم غرب بر بسیاری از فلسفه های به اصطلاح اسلامی ما و حتی فلسفه ملاصدرا، ارجحیت دارد و نیهیلیزم حاصل از آن از ایمانهای عاریه ای ما حق تر است و به توحید نزدیکتر!

۷۴۶- برآستی کدامیک از ما خدای را فقط بخاطر اینکه ما را آفریده شاکریم به زبان حتی! و این اساس بی بنیادی ایمان در اکثر مذاهب است. این همان امانت ازلی است که دچار نسیان شده است. انسان صفات نیست بلکه بی صفت ترین موجود عالم است و بلکه مظهر ذات و وجود محض خدا در عالم ارض است و اینست معنای خلافت آدم! این یک نسیان ابلیسی در فرزندان آدم است. آدم نیز در بهشت دچار همین نسیان وجودی شد که کم آورد و احساس نابودی کرد و سپس ابلیس به او راه و روش جاودانه شدن آموخت و ساقطش ساخت.<sup>۱</sup> قرآن-

۷۴۷- و جهان مدرن و مدرنیسم غوغای صفات است آنهم صفاتی ذاتاً دروغین و بازیچه! صفات تکنولوژیکی! و تکنولوژی انسان مدرن را از وجود محض ساقط نموده و اسیر صفاتی کاذب ساخته است. بدین لحاظ است که ما تکنولوژی را علم ابلیسی نامیده ایم تا به انسان وعده جاودانگی دهد حتی عمر جاوید بواسطه پیوند ژنتیکی!! و این عین شجره پرستی (نژادپرستی) ابلیسی در بشر مدرن است که تجسم کامل یافته است. زیرا ژنتیک علم نژاد است البته آنهم از نوع وارونه اش!

۷۴۸- آنانکه عقل دارند درک می کنند که تکنولوژی و همه علوم فنی، شعبات علم ابلیس و آموزه های ابلیس به بشر است. و بدینگونه است که عقل ره به دین می نماید و شیطان را رسوا می سازد.

۷۴۹- و بدان که در کل تاریخ معرفت بشری شیطان بدینسان که در آثار ما معرفی و رسوا شده است هرگز شناخته نشده بوده است. و این از فضل پروردگار من است که مرا بزرگترین شیطان شناس تاریخ نموده است و از همین رو بزرگترین خدانشناس و انسان شناس تاریخ! چرا که ۹۹۹ وادی از کل راه معرفت دینی، همانا شیطان شناسی است و هزارمین آن خدانشناسی است. و این نور را از مولایم علی<sup>ع</sup> یافته ام که هر چه دارم از عشق اوست و نام مقدسش که کلمه عشق است و نور آن.

۷۵۰- باز هم می گویم که اعمالی مثل زنا، خیانت، دزدی، هرزگی، ربا، ریاکاری، تبهکاری و فاحشگی و هر نوع فساد انواع عذابهای حاصل از اندیشه های پلید است همچون خود برترینی، خودپرستی، تهمت ناحق بخصوص به مؤمنان و اهل محبت، بولهوسی، بدخواهی، آرزوهای دور و دراز دنیوی، مکر و بازی با عواطف دیگران، دروغگوئی و سوء ظن به خدا و رسولان الهی و مؤمنان. یعنی منشأ گناه ذهن انسان است و آنچه که از زبان و اعضای آدمی جاری می شود معلول و مفعول ذهنیت است. همچنین صفات و خوی هائی مثل حسد، خشم، وسواس، شکاکیت، بد دهنی، بی تابی، دغدغه و غیره. همانطور که قرآن کریم مکرراً می فرماید که آدمی از طریق اعمالش جزا و پاداش داده می شود<sup>۲</sup> یعنی بواسطه رفتارش. نه اینکه انسان از بابت اعمالش جزا یا پاداش داده شود. جزا و پاداش به اندیشه و

<sup>۱</sup> «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ» طه، ۱۲۰.

<sup>۲</sup> «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» صافات، ۳۹.

باورهای انسان تعلق می گیرد یعنی به باطنش و آنچه که در او نهان است. یعنی اعمالش ظهور باطن اوست و ظاهر و باطن یکی است. زیرا ذهن کارگاه اراده عمدی و آگاهانه بشر است که خود آنرا می نویسد که سرنوشت اوست.

۷۵۱- ولی جزا و پاداش نهائی و کامل و ابدی اندیشه ها و باورهای آدمی در دلش پدید می آید که ترمینال بازتاب اعمال او نیز می باشد و آدمی فقط دلش را به ارث می برد و توشه آخرت اوست و جاودانگی اوست.

۷۵۲- دل، ترمینال دنیا و مرز آخرت و حیات جاوید است و همه افکار و امیال و اعمال آدمی بصورت انواع احساسات در دل متبلور می شود و همه انواع احساسات در کارگاه دل که لطیف ترین کارگاه عالم هستی است در مرحله نهائی تبدیل به عشق یا نفرت می شود. یعنی آدمی یا با محبت از دنیا می رود و یا با شقاوت! یعنی یا با صلح و سلام و دوستی با عالم و آدمیان جهان را ترک می کند و یا با جنگ و بخل و نفرت و عداوت با جهان و جهانیان در درجات!

۷۵۳- انسان متکبر و شقی مدفون در تن خویش می شود و براستی قبری متحرک است که در قیامت آخرالزمان از قبر خروج می کند.

۷۵۴- دلی که از فرط تکبر و بخل و شقاوت و خودپرستی سنگ شد تبدیل به سنگ قبر صاحبش می شود که بر روی آن فقط یک کلمه نوشته شده است: من! و این «من» نه رهائی به آخرت و غیب دارد و نه به دنیا و اهلش. و این مصداق خسرالدنیا و الآخرت است. و امروزه تعداد این قبرهای متحرک بیشتر و بیشتر می شود و بخش عمده ای از مردمان چنین هستند. این عاقبت منی است که تن شده است و جز تن نیست، تنی متعفن و رنجور و تسخیر شده بواسطه اجنه و شیاطین!

۷۵۵- آنکه خود را بهتر و برتر از همه می داند روزی می رسد که می بیند که بدتر از همه است که اگر تصدیق کرد بخشوده شده و دلش از شقاوت نجات می یابد.

۷۵۶- آنکه خود را برتر از همه می داند دلش به دیگران پشت می کند و برعلیه دیگران در خود منقبض شده و در طولانی مدت این انقباض تبدیل به انجماد می شود و دل قسی و شقی می گردد. و این یعنی کفر و عذاب حاصل از آن! و چنین دلی جز به عذاب النار نرم و زنده نمی شود اگر از راه توبه و صدق به رحمت خدا وارد نشود و به نور رحمت احیاء نگردد. «هیزم دوزخ مردمان و سنگهایند.»<sup>۱</sup> قرآن- سنگها همان قلوب شقی و قسی است که منشأ احتراق و آتش دوزخ است. یعنی کل دوزخ از خود انسان است از هیزم تا کبریت آن! «آنهاهی که از دیدار خدا بیزارند دل به دنیا می دهند و دوزخ را در خود برپا می کنند.»<sup>۲</sup> قرآن-

۷۵۷- و بدترین نوع خود برتربینی و استکبار با اتکاء بر ایمان و عفت و معرفت دینی است که: من مؤمن تر و عقیف تر و عارف ترم! این خود خود ابلیس است که در دل القای استکبار کرده است زیرا فقط دل اهل ایمان و عفت و معرفت است که زنده است و ابلیس قادر به القای وسوسه های خود در دلهای زنده است و بدینگونه بتدریج دل را شقی نموده و سنگ می کند و گاه سخت تر از سنگ! «و اینان دلهایشان سنگ است و بلکه سخت تر از سنگ.»<sup>۳</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «قَالَ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» بقره، ۲۴.

<sup>۲</sup> «إِنَّ الدِّينَ لَا يَزُجُّونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْآخِرَةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» أوليك ماؤهم النار با كانوا يكسبون «يونس، ۸-۷.

<sup>۳</sup> «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْجِبَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْجِبَارَةِ لِمَا يُنْفَخُ مِنْهُ الْإِنْبَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لِمَا يَشَقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْإِءَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لِمَا يَبْطِئُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَفْعَلُونَ» بقره، ۷۴.

۷۵۸- در حالیکه استکبار کافران قلبی نیست زیرا کافران دل مرده اند و یا آنان را دلی نیست پس شقاوت و کبرشان تماماً ذهنی و سطحی است و ریشه ای چندان ندارد و ظلمشان نیز اینقدر عمیق و شدید نیست، اینست راز شقاوت و ظلم منحصر بفرد اهل دین در تاریخ که ظلم و شقاوت فراعنه را روسفید می کند.

۷۵۹- بدان که مؤمنان حقیقی مجاهدان هستند که علیرغم بیکسی و فقر و عدم امکانات رسانه ای با تمام وجودشان با طاغوت و جهل و ستم مبارزه می کنند و خداوند نیز آنان را در احیای دین خالص یاری می دهد و آنها را کفایت می کند. و اینست راه هدایت!

۷۶۰- پس بدان که عافیت طلبی و بزدلی و انگل صفتی را در دین خدا و هدایتش راهی نیست. و عرفانی هم که دعوت به این صفات می کند عرفان شیطان است و عشقی هم که در جستجوی هوسهای شخصی است عین فسق است.

۷۶۱- و تقیه هم بمعنای همرنگ جماعت شدن و در فرهنگ حاکم حلّ گشتن نیست که این عین بی تقوایی و فساد است. تقیه بمعنای اصل دین را از گزند دشمنان حفظ نمودن و ایمان را به بازار جلوه گری نبردن و از معرفت جهت ریاست فردی بهره نگرفتن است. همانطور که حجاب برای نابودی زیبایی نیست بلکه برای حراست از آن است. و زیبایی خود را به زیبایی خدا رسانیدن و جمال اعلای خدا را در جمال خود دیدن و بعکس! و اساس تقیه درباره وجود امام است در عرصه غیبت! زیرا امام جمال اعلای خدا در عالم خاک است از برای مؤمنان!

۷۶۲- تقیه، کمال تقواست و جهت رسیدن به اخلاص در دین است. تقیه برای آنست که بتوانی کل قوای حیاتی خود را صرف دین و اخلاق و معرفت و رشد و هدایت الی الله کنی و دچار غوغای بازار و دسیسه های ظالمان و فاسقان نشوی و کلیات را فدای جزئیات نسازی!

۷۶۳- هر که پنداشته که عرفان و آثار ما، شریعت و تقوا و عفت را امری ثانویه و یا خدای ناکرده امری زاید می داند مبتلای به القای شیطان است همانطور که قرآن کریم می فرماید که به هنگام تلاوت قرآن هم شیطان در دل کسانی که مرض و شقاوت است القای وسوسه می کند و بدینگونه موجب گمراهی آنان می شود.<sup>۱</sup> حج ۵۳-۵۲-

۷۶۴- عرفان ما عرفانی است که الفبایش بر الفبای عشق بنا شده است و عشق ما عشقی است که الفبایش بر الفبای دین بنا شده است و دین ما دینی است که الفبایش بر الفبای عقل بنا شده است. و عقل ما عقلی است که الفبایش بر الفبای واقعیت بنا شده است. و واقعیت ما واقعیتی است که بر الفبای حقیقت بنا شده است. و حقیقت ما حقیقتی است که الفبایش بر الفبای انسانیت بنا شده است و انسانیت ما انسانیتی است که الفبایش بر الفبای الوهیت بنا شده است.

۷۶۵- وحدت و یگانگی عشق و عرفان و عقل و دین امریست که در عصر ما فقط در مجموعه آثار ما تحقق یافته است تا آنجا که یگانگی فیزیکی و متافیزیکی تا سرحد یگانگی بود و نبود رخ نموده است آنهم بزبان امی و منطق ملموس بی آنکه اندکی از عمق و تعالی آن کاسته شده باشد.

۷۶۶- «هر که حقیقت وجودی فاطمه<sup>۳</sup> را درک کند بی گمان شب قدر را دریافته است.»<sup>۱</sup> امام صادق ع- «اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم هیچ کسی را نمی آفریدم.»<sup>۲</sup> حدیث قدسی- این دو حدیث حجت ناطقه دیگری بر حقانیت روح و پیام

<sup>۱</sup> «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّيَ الْفِتْنَةُ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسُخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَالِبَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ « ج، ۵۳-۵۲.



کلی آثار اینجانب است که شب قدر همان واقعه نزول روح الهی و کتاب و نور معرفت است که به لقاء الله منجر می شود که همان لقای جمال خورش فاطمه اطهر است که جمال نور مطلق وجود است که با این شهود است که وجود اهل مشاهده به قدر مطلق خود نائل می آید که آن قدر جز فاطمه نیست که جمال قدر عالیه آن جمال اعلای پروردگارست. همانطور که حوا جمال باطن آدم است فاطمه<sup>۳</sup> هم جمال باطن علی<sup>۴</sup> است.

۷۶۷- «و پیروی مکن هر آنچه را که تو را بر آن علمی نیست.»<sup>۳</sup> اسراء ۳۶- در این سخن خداوند هر تقلید و اطاعت کورکورانه را حتی از اهل علم و رسولان الهی نیز منع کرده است و ملاک اطاعت را فقط علم دانسته است و لاغیر! به همین دلیل در احادیث کثیری آمده که خداوند حتی عبادت بی علم و معرفت را هم نمی پذیرد<sup>۴</sup> و نمازگزارانی که از روی عادت و جلب نظر دیگران عبادت می کنند را مورد خشم و فریادش قرار داده است.<sup>۵</sup> سوره ماعون- و سخن از نماز بر دوزخ است.<sup>۶</sup> یعنی نماز و عبادات بی علم و معرفت موجب دوزخی شدن است همانطور که همه اعمال و اقدامات جاهلانه و مقلدانه موجب گمراهی و عذاب و ندامت است. با اینحال اطاعت بی چون و چرای از پیر طریقت یا امام هدایت هم مبتنی بر علم یقینی درباره حقانیت علم و تقوا و ولایت وجودی مردان خداست که این بی چون و چرانی بر چون و چرانی برتر و بنیادی تر استوار است که آن ایمان قلبی و ارادت و عشق به امام است از طریق آیات و بینات و کرامات و شفاعتها و معارف و اقتدار روحانی او و از همه مهمتر محبت بی منت او.

۷۶۸- در شخصیت و زندگانی آموزگار معنوی، پیر طریقت یا امام هدایت خود، به جستجوی عیب و نقص مباحش بلکه به جستجوی ارزشهایی باش که بر تو فضیلت و ولایت دارد و از همان حیث پیروی کن تا به اطاعتی کامل برسی. و هر که را در هر ارزشی اندکی از خود برتر دیدی از همان ارزش تبعیت کن زیرا هرگز به آنی امام مطلق را نخواهی شناخت هر چند که در مقابل رویت باشد و چه بسا در او نواقصی بزرگ بینی که در حقیقت فضایل اوست. تو اگر تشخیص دهنده کمال کسی باشی خود در همان حدی و نیازی به هدایت او نداری. در این معنا بسیار بیندیش!

۷۶۹- بقول علی<sup>۴</sup>، در هر کسی ارزشی خارق العاده دیدی در همو به جستجوی ارزشهای خارق العاده دیگر و برتری باش زیرا انسان موجودی واحد است و نمی شود دارای علمی بالا باشد ولی تقوای نداشته باشد و یا بعکس. و این بدان معناست که یا آن علم درست نیست و یا آن بی تقوایی کاذب است.

۷۷۰- بزرگترین بدبختی و حماقت اکثر اهل شرع و تقوا اینست که می پندارند که علم شرع و تقوا را به تمام و کمال می دانند و در این باره تردیدی هم ندارند. و می دانیم که ابن ملجم بر علی<sup>۴</sup> اشکال شرعی وارد می کرد.

۷۷۱- همانطور که اکثر داعیان و شعار دهندگان آزادی و عدالت بر این باورند که آزادی و عدالت را به تمام و کمال می شناسند و خود مظهر کامل آن هستند.

۷۷۲- بسیاری از حتی علمای دینی بر این باورند که انسان کامل فاقد غرایز حیوانی است و نفس در او مرده است. عامه مردمان نیز چنین هستند که انسان کامل و امام را خدائی در کالبد خاک می دانند و بس! و گویی خداوند جهان و

<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام در تفسیر سوره قدر فرماید: در آیه: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ منظور از «اللیلة» فاطمه علیها السلام، و منظور از «القدر» خداوند است، پس هر که فاطمه را به واقع بشناسد لیلۃ القدر را درک کرده است، و هبنا او را فاطمه نامیدند چون مردمان از کسب معرفت واقعی نسبت به وی عاجز هستند» ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار- زندگانی حضرت زهرا علیها سلام، ص ۳۴۵.

<sup>۲</sup> یا أحمد لولاک لما خلقت الأفلاک، و لولا علی لما خلقتک، و لولا فاطمة لما خلقتک! المسعودی، محمد فاضل، الاسرار الفاطمیة، ص ۲۳۱.

<sup>۳</sup> «و لا تقف ما لیس لک به علم إن السمع والبصر والفؤاد کل أولیک کان عنه سؤال» اسراء، ۳۶.

<sup>۴</sup> «سِعَتْ أَبَا عَبْدَ اللَّهِ ع يَقُولُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ....» برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۸.

<sup>۵</sup> «قَوْلًا لِلْمُضِلِّينَ» الماعون، ۴.

<sup>۶</sup> «جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا وَ بَشَّ الْقَارَارَ» ابراهیم ۲۹ و «جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبَشَّ الْمَجَادَ» ص ۵۶ و «حَسْبِهِمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبَشَّ الْمَصِيرَ» المجادلة ۸ و «ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین» الانفطار ۱۴-۱۵.

انسان را آفریده تا خودش را تکرار کند و تکرار در کار خلقت الهی محال است زیرا عبث است. «آیا پنداشته اید که جهان را به عبث آفریده ایم.»<sup>۱</sup> قرآن-

۷۷۳- انسان کامل، کاملترین انسانهاست یعنی در همه امیال و غرایز و صفات نیک و بد بشری در اوج شدت است و با اینحال مرید اراده خداست و در همه احوال و افعال و صفاتش از خود فنا و باقی به حق است و حق از وجودش رخ می نماید در صفات و کمال و جمال.

۷۷۴- کامل کسی نیست که خود را خدا ببیند بلکه اصلاً خود را نبیند و در خود جز اراده او نیابد و برای خودش هیچ کاری نکند زیرا خودی ندارد جز خدا. و هر عمل غریزی که از او سر می زند به حکم خدا و از سر وظیفه و خدمت به خلق است. و برخورداري حاصل از آن برای خود او، اجر ناخواسته است. او برای خودش هیچ برنامه ای ندارد بلکه این خداست که برای او برنامه دارد.

۷۷۵- اگر قرار باشد با شناخت کامل از امامت به اطاعت کامل از او پردازی بی نیاز از چنین اطاعت و هدایتی هستی زیرا شناخت کامل از چیزی مستلزم مقام وجودی آن چیز است برای شناسنده اش. پس بواسطه قضاوت درباره امام، او را در حد خودت پائین نیاور تا بتوانی از او اطاعت کنی. همین که قلبت در تسخیر اوست دال بر حقیقت اوست که از او اطاعت کنی. کسی که دلت را بدست آورده امام توست. ولی متأسفانه آدمی از کسانی اطاعت می کند که همسوی با نفس او باشد در حالیکه امام ضد نفس اماره و کافر توست.

۷۷۶- باز هم می گوئیم که اگر هدف عاشق شدن برحق باشد کافیت که آدمی شبی را تا صبح با ذکر علی<sup>ع</sup> سر کند تا قلبش کن فیکون شود و از فردایش دنیا در نظرش جسدی متعفن شود تا لاجرم دل به دریای فناي حق سپارد و اینست صراط المستقیم هدایت.

۷۷۷- اینکه «علی» را اسم اعظم خدا دانسته اند نیز حق است زیرا بسیاری از اسمای ذات حق با پیشوند علی آمده است. پس علی پس زمینه وجود یعنی عشق است زیرا عشق اساس آفرینش است و لذا حتی ذکر کلمه علی<sup>ع</sup> موجب جوشش عشق در دل ذاکر است و این امر به تجربه ثابت شده است که برخاسته از سرّ واثه «علی» است در این باب به کتاب «سرّ واثه» از اینجانب رجوع فرمائید.

۷۷۸- اصولاً تکرار لفظی اگر با خودآگاهی و قلبی باشد موجب احیاء و جوشش و قیامت و انقلاب و انشقاق آن لفظ در وجود ذاکرش می شود و معنا و نور وجودی آن لفظ حاصل می آید ولی اگر فاقد معنا و خودآگاهی و ایمان باشد فقط موجب هذیان و نسیان و سرگیجه است.

۷۷۹- بی تردید ذکر قلبی یک اسم بمیزانی ممکن است که شوق و عشقی نسبت به حقیقت وجودی آن اسم در ذاکر موجود باشد که در اینصورت آن اسم در وجود ذاکرش تواجد می یابد یعنی اسم تبدیل به مسمای نوری می شود و هیچ اسمی چون اسم «علی» دارای این تواجد و تجلی نیست در تجربه عرفانی همه اهل محبت! این حق حتی در عرفانهای غیر اسلامی به تحقیق به اثبات رسیده است و عرفانهای سنی مذهب هم بر همین تجربه حیرت آور به ولایت علی<sup>ع</sup> پیوند خورده اند و باطناً علوی شده اند مثل مولوی.

<sup>۱</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» مومنون، ۱۱۵.

۷۸۰- روش های انکار حقیقت در هر عصری به دو گونه کلی است که هر دو نوعش برآمده از نگاه تاریخی و قیاس به ایمان و تقوا و معارف عاریه ای می باشد از انبیاء و اولیای گذشته. یکی اینست که می گویند اینها همه همچون سنت و معارف اولیای پیشین است پس هیچ حقیقت تازه ای در بر ندارد پس ما از همان پیشینیان پیروی می کنیم. دیگر اینست که همه اینها بدعت و اموری جدید و من درآوردی است و ما از همان سنن و معارف و اولیای پیشین خود پیروی می کنیم. یکی از طریق تصدیق تاریخی و دیگری از طریق تکذیب تاریخی هر دو به یک نتیجه عملی می رسند. و بدینگونه اولیاء و معارف زنده انکار می شوند زیرا یا همه حقایق و سنن قدیمی و تکراری است و یا بدعت. در هر دو صورت بکار نمی آید.

۷۸۱- هر تصدیق و باوری هم که از طریق قیاس با معارف تاریخی حاصل آید بی ریشه و مذبذب است و از جنس ایمان نیست و هرگز به قلمرو حیات واقعی وارد نمی شود و حداکثر از آن در خدمت توجیه وضع موجود استفاده می شود.

۷۸۲- تاریخ از سه طریق وارد زندگی افراد بشری می شود: وراثت ژنتیکی، سنت و آموزش! و این دهر و خسران عصر است یعنی همان شجره ملعونه که راه سیطره شیطان بر انسان است. و هرگز شجره طیبه از راه تاریخ به انسان نمی رسد و انسان از طریق زن و سنت و آموزش به این شجره نجات بخش دست نمی یابد بلکه از طریق حیات دل و به روش تقوا و معرفت نفس و جهاد با ظلم حاصل می آید که وادی اکنونیت و الساعه است. یعنی بواسطه نور عشق است که انبیای الهی و اولیای حق در دل حاضر می شوند و انسان زنده دل با آنان محشور می گردد.

۷۸۳- یعنی انبیاء و اولیای الهی و امامان معصوم و نورشان را بواسطه وراثت ژنتیکی و تقلید سنت ها و تحصیل مدرسه ای نمی توان شناخت و یافت. به همین دلیل یک امام زاده می تواند دجال شود مثل جعفر کذاب برادر امام زمان. و یا عقیل برادر امام علی<sup>ع</sup> که علی را به معاویه فروخت هر چند که نادم گشت. اگر قرار بود که وراثت ژنتیکی موجب ایمان و هدایت باشد پس از کشتی نوح کل بشریت می بایست رستگار می شد زیرا نسل کافران و مشرکان از روی زمین برچیده شد. و اصلاً کل فرزندان آدم نمی بایست گمراه می شدند زیرا آدم نخستین انسان کامل و اولین پیامبر مقیم بهشت بود که بدستان خود خداوند آفریده شده بود.

۷۸۴- آنچه که عرف بشری نامیده می شود وراثت تاریخی جوامع بشری از حداقل سنت زندگانی پیامبران و اولیای الهی است. و امروزه که اکثریت مردمان جهان در جریان آموزش اجباری و همگانی به تحصیل علوم و اخلاق دینی می پردازند می بایستی رستگارترین مردمان تاریخ باشند در حالیکه گمراهترین هستند زیرا فطرت دینی انسان مدرن در زیر ظلمت سنن و رسوم و آموزه ها مدفون شده است و لذا نفس انسان مدرن سیاه ترین و ثقیل ترین و پیچیده ترین نفس در کل تاریخ است به همراه وراثت ژنتیکی که برآستی ظلمانی ترین وراثت است که در خون و روان جاریست و سرشته پوست و گوشت و استخوان است.

۷۸۵- بنده به تجربه شاهد بوده ام آنانکه برآستی ایمان آورده و هجرت نموده و بواسطه مجاهدات و معرفت نفس از ابتلائات نژادی و آموزه ای و عادات کهن پاک شده اند حتی دچار تغییر شکل در صورت و بلکه استخوانبندی جمجمه شده اند و حتی عادات گوارشی و حساسیت های عصبی و روانی خود را از دست داده اند و برآستی دچار خلقت جدیدی گشته اند و خلق و خوی نوینی یافته اند. و این بمعنای دهرزدانی از نفس است و تحقق پاک شدگی و تزکیه نفس می باشد. خود اینجانب نیز این تجربه عظیم را به تمام و کمال طی نموده ام.

۷۸۶- بدان که مردان حق جمله منحصر بفرد و بی تاینده تنها نسبت به سائر مردمان که نسبت به همدیگر. نگاه کنید به محمد<sup>ص</sup> و علی<sup>ع</sup> و حسن<sup>ع</sup> و حسین<sup>ع</sup> که جمله در یک عصر و با هم می زیستند و از یک خاندان و نژاد و مذهب و مکتب بودند. بدان که نور هدایت در درک بی تانی امامان حاصل می آید و نه شباهتشان به یکدیگر. پس قیاس اولیای

زنده هر عصری با امامان معصوم و نیز قیاس عارفان به یکدیگر عین ضلالت و جهل است چه حاصل کار تصدیق باشد و چه تکذیب. تکذیب موجب کفر است و تصدیق موجب نفاق. همانطور که خداوند، مبتلایان به متشابهات را منافقین و اشقیاء خوانده است.<sup>۱</sup> و اما محکومات دین چیستند؟ توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت! و محکمترین این اصول هم امامت است زیرا بی امام کافر است یعنی به توحید و نبوت و معاد و عدل، ایمان و یقینی ندارد. و اما محکومات وجودی امام چیست؟ محکمترین اصل وجودیش همان احدیت است یعنی بی تائی! پس بواسطه انبیاء و اولیای مرده نمی توان امام زنده را شناخت بلکه به حقانیت انبیاء و اولیای مرده هم فقط بواسطه امام زنده می توان رسید. «آیا می توانی مردگان را بشنوانی؟ آنانکه در قبرستان به جستجوی خویش هستند کردند.»<sup>۲</sup> فاطر ۲۲-

۷۸۷- بدان که حتی دو تا ایمان هم همسان نیست و دو تا تقوا و دو تا عشق! از تشبیه و همسانی و قیاس در دین و دنیا جز گمراهی و خسران حاصل نمی شود. حتی راه موفقیت های دنیوی هم منحصر بفرود انسانهای موفق است و از راه تقلید و تشبیه و کپی برداری حاصل نمی شود.

۷۸۸- حال را به گذشته سنجیدن، زنده را به مرده محک زدن است و مرگ را میزان حیات ساختن است و این نگرشی ضد رشد و تکامل است و برآستی ایدئولوژی ارتجاع به معنای حقیقی کلمه است آنهم ارتجاعي کاذب. زیرا رجعت در تاریخ محال است و لذا همه مکاتب تاریخ گرا ذاتاً منافقت هر چند که بر معارفی برحق بنا شده باشند.

۷۸۹- الگو و اسوه و امام تکامل بودن پیامبر ص و علی ع و فاطمه س برای مسلمین مطلقاً از روی روایات تاریخی و احادیث برجای مانده و سرگذشت منقول از آنان حاصل نمی آید بلکه درک وجودی این کاملان از راه فطرت و معرفت قلبی در جریان سیر و سلوک الی الله ممکن می شود و حشر وجودی! «آنانکه خدای را در دل خود می خوانند با بندگانی محشور می شوند که دائماً در صلوة و سجودند با انبیاء و شهداء و صدیقین. و اینان خوب رفیقانی هستند.»<sup>۳</sup> قرآن-

۷۹۰- محمد و علی و فاطمه تاریخی- روایی نیستند که اسوه حسنه کمال انسان هستند. اگر می توانی از آنان پیروی یا حتی تقلید کن تا دو روزه دیوانه یا کافر مطلق شوی که بسیار بهتر از شرک و نفاق است و یا به نور حق در الساعه بیدار شوی که نور هدایت است. حتی آنانکه در عصر این کاملان و به همراه آنان می زیستند در طریق تقلید جز جنون و نفاق حاصلشان نشد و جز عمرعاص و ابن ملجم و قطامه و جعهه پدید نیامد. قیاس علی ع به محمد ص بود که با رحلت پیامبر آن فاجعه عظیم را پدید آورد که آشکارا وصی رسول خدا را انکار و عداوت کردند.

۷۹۱- اگر از روی عشق این کاملان را بخوانی از درون تو یاریت می دهند و تو را یا امام وجودت می سازند و یا به امامی زنده می رسانند.

۷۹۲- اگر همه پیامبران و اولیای حق در تاریخ تا به امروز از جانب مردم و خاصه علمای رسمی و سنتی، متهم به بدعت شده اند دریاب که از چشم قیاس و متشابهات نگریسته و فهم شده اند یعنی با منطق تاریخی قضاوت شده اند. گویی می آیند تا دین مردم و رهبرانشان را تصدیق و تقدیس کنند در حالیکه خداوند در کتابش بارها متذکر شده است که هر گاه قومی دچار غایت غفلت و نسیان و ستم و ضلالت می شود و دین را وارونه می سازد رسولی از خودشان برانگیخته می شود تا حجت را تمام کند تا آنانکه توبه می کنند بخشوده و هدایت شوند و مابقی مشمول عذاب قرار

<sup>۱</sup> «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» آل عمران، ۷.

<sup>۲</sup> «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يُشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

<sup>۳</sup> «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نساء، ۶۹.

گیرند. یعنی همه رسولان الهی از نبی و ولی، برای امر توبه از تمامیت زندگی مردمان عصرشان آمده اند. زیرا اگر قومی بر دین و هدایت باشد اصلاً نیازی به رسول جدید ندارد تا آنان را تصدیق کند.

۷۹۳- اینست که پیامبر اکرم ص می فرماید که امام زمان از جانب عامه مردم و رهبران دینی آنان متهم به بدعت و آوردن دین جدیدی می شود و بدین طریق انکار می گردد همانطور که یهود و نصاری هم اسلام را متهم به بدعت نموده و انکار کردند.<sup>۱</sup>

۷۹۴- این بدان که دین حق همواره امر جدید و خلق جدید و اندیشه جدید و احساس جدید و اراده جدید و زندگانی جدید را به ارمغان می آورد و خدای جدیدی را به مردم معرفی می کند زیرا دین و حق و خدا همواره جدید است و آنچه که قدیمی و تاریخی است و بوی کهنگی می دهد شرک و نفاق و دروغ و ضلالت است. دین خدا همواره چون بهشت تر و تازه و بدیع و بکر و اصیل و جان فزا و روح بخش و دلبر و روان است و دم به دم نو به نو می شود. هر گاه که احساس کردی در حال روزمرگی و کهنه شدن و تکرار و بیهودگی هستی بدان که در حال خروج از صراط المستقیم هدایتی و روی بسوی جهنم داری.

۷۹۵- بهشت بی سابقه است و دوزخ سراسر سابقه و خاطره و حسرت و اضطراب و عداوت و تهمت و نفرت است. «کافران پیرو مذهب پدران هستند».<sup>۲</sup>

۷۹۶- دوزخ ریشه در گذشته دارد و برزخ نگران آینده است و اما بهشت در حال است پس آنچه که هست بهشت است: به هست!

۷۹۷- پس بهشت حاصل پاک شدن از گذشته و آینده است: خاطره و آرزو!

۷۹۸- از آغوش رحمت محمدی هم علی و فاطمه درآمد و هم ابن ملجم و قسامه. از آغوش عشق علوی هم شهربانو همسر حسین برآمد که خود را فدای امامش کرد و هم جعده همسر حسن که امامش را کشت. از بطن دین و عرفان هم اولیای الهی و هم دجالان ابلیسی درآمدند. در این دیالکتیک عظیم حق تأمل کن!

۷۹۹- همه اعمال و روابط بشر هم دارای این دیالکتیک هستند. از رابطه جنسی هم اشد عشق و وفا و پاکی پدید می آید و هم اشد فسق و جفا و پلیدی. هم امکان دمیده شدن روح است و هم القای شیطان!

۸۰۰- از بطن خلقت عالم هم ملانک برآمده اند هم شیاطین. از رابطه آدم و حوا هم اولیاء برآمده اند هم اشیاء.

۸۰۱- در نفس هر انسان واحدی هم ولایت حضور دارد هم شقاوت، هم کفر و هم ایمان!

۸۰۲- پس حق کل این دوگانگی و دیالکتیک در انتخاب است: خیر و شر! و اما انتخاب سوم و برتری هم هست و آن خود حق است که از عشق برمی آید که بهشت و دوزخ هر دو را در بردارد. «پس دوزخ را بجش که بسیار عزیز و کریم هستی.»<sup>۳</sup> دخان ۴۸-۴۹

<sup>۱</sup> «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَجَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ «كيف أتم لو ضرب أصحاب القائم ع الفساطيط في مسجد كوفان ثم يخرج إليهم المثال المستأنف أمر جديد على العرب شديد» غيبة النعماني، ۳۱۹.

<sup>۲</sup> «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ» بقره، ۱۷۰.

<sup>۳</sup> «تَمَّ صُيُوفُ فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» دخان، ۴۸-۴۹.

۸۰۳- برخی بهشت و برخی دوزخ را برمی گزینند. ولی اندکی هم خود انتخاب را انتخاب می کنند یعنی حق را. و اینان عارفان هستند که خود بهشتی و لایق بهشت می باشند ولی در دوزخ خلق اقامت می کنند تا دوزخیان را بسوی بهشت رهنمون کنند. اینان همان عزیزان و کریمان الهی هستند که ذکرشان در قرآن آمده است.

۸۰۴- بدان که در همین حیات دنیا هم حداقل آسایش و آرامش و عزت و سلامت را هم کسانی تاب می آورند و لایقش هستند که خدا و رسول و مؤمنان را تصدیق کنند و اگر خود اهل ایمان و هدایت نیستند لااقل با اهل هدایت، عداوت نکنند. و این قاعده ذاتی است زیرا تصدیق ایمان مؤمنان همان تصدیق آرامش و عزت وجودی در خویش است.

۸۰۵- از آنجا که انسان از نفس واحده است و بلکه کل جهان هستی از گوهره واحدی آفریده شده است<sup>۱</sup> (قرآن) پس نمی توانی برای دیگران بد بخواهی و برای خودت خوب. اینست که انسان بخیل بطور جبری با عزت و سلامت خودش هم درگیر است و تاب تحمل آنرا در خود ندارد.

۸۰۶- و چون خدا ذات هستی است پس هر که خدا را دوست بدارد خودش را هم دوست می دارد هر که خدای را اطاعت کند جهان مریدش می شود.

۸۰۷- و امام مظهر انسانی است که فنای در ذات هستی خود شده و با هستی یگانه گشته است و اینست که هر کجا که در قرآن خداوند خود را به ضمیر «ما» می خواند منظور وجود امام است و بیان یگانگی انسان و خداست.

۸۰۸- اینست که امام شناسی و ارادت و عشق به او، عین شناخت کمال و مقصود هستی خویش است و عین علم توحید است که عالم هستی بر آن بنا شده است. و این عین رستگاری است. زیرا انسان آفریده شده تا خدایش را بشناسد و به او ملحق گردد و امام اسوه و راه و رسم این یگانگی است و صاحب علم یگانه شدن است. «کسانی که خداوند به آنان علم رحمت و هدایت بخشیده است و از نزد خود نگاه اعطا فرموده است.»<sup>۲</sup> قرآن-

۸۰۹- علم رحمت همان علم عشق است که ارادت و اطاعت بی چون و چرا اساس این علم می باشد زیرا فرد بایستی از اقیانوس بی انتهایی از این تناقضات و جنگهای منهدم کننده نیک و بد برهد و این رهانی جز به اطاعت مطلق ممکن نمی شود آنگاه که درباره حق امام، یقین حاصل شد.

۸۱۰- این علم رحمت و هدایت از قلمرو شریعت تا طریقت و حقیقت به مثابه مراحل اطاعت و موجودیت است. «هر چه در زمین و آسمانهاست صلوة و سجده و ذکرش را می داند ولی شما اکثراً آنرا فهم نمی کنید.»<sup>۳</sup> قرآن- یعنی انسانها اکثراً از جمادات هم احمق ترند در علم وجود یابی. زیرا آخرین و جوانترین موجود عالم همان انسان است که درک و تجربه وجودش اندک است و بعلاوه اینکه صاحب اختیار هم هست که این اختیار او را دو صد چندان گمراهتر و احمق تر هم ساخته است زیرا از اختیارش سوء استفاده می کند و در جهت خلاف وجودش بهره می گیرد و این کفر انسان است.

<sup>۱</sup> «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» النساء ، ۱: «فطرت الله التي فطر الناس عليها» الروم ، ۳۰.

<sup>۲</sup> «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَضْلَانَا عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ شَوْهَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ قَهْلُ لَنَا مِنْ شُعَاءٍ فَبَشَّرُوا لَنَا أَوْ تُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» اعراف: ۵۳-۵۲: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَنْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ نَحْنِي فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» انعام ، ۱۰۴.

<sup>۳</sup> «تُسَبِّحُ لَهُ السَّابَّاتُ السَّيْنُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيقاً عَزُوراً» اسراء ، ۴۴: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عِلْمٌ صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَالِمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» نور ، ۴۱.

۸۱۱- وجود از دیگرست از آب و خاک و هوا و نور و والدین و جامعه و معلمین و دوستان و... اگر دیگران را دوست بداری با وجود خودت دوستی کرده ای و اگر با دیگران عداوت کنی عین عداوت تو با خودت می باشد. زیرا همه انسانها وجود واحدی هستند نمی شود دستان آدمی زخمی باشد و پاها آرامش داشته باشد. تا حتی یک نفر در عذاب است مابقی بشریت آرامش ندارد. این حق رسالت انبیای الهی است پس هر انسان عاقلی بایستی صاحب رسالت جهانی باشد وگرنه احمق است. پس عشق به دیگران هم از عدالت است و عین عقلانیت است.

۸۱۲- دوستی کردن با دشمنان هم شامل همین قاعده وجودی می شود هر چند که عشق نامیده می شود عین عدالت و قانون جبری عالم وجود است.

۸۱۳- عداوت کافران با مؤمنان نیز یک حق وجودی و در خدمت ایمان مؤمنان است زیرا کافران با روح و ایمان و آخرت مؤمنان عداوت ندارند زیرا آنرا نمی شناسند که چیست. «ای رسول آیا قبل از این می دانستی که ایمان و حکمت چیست.»<sup>۱</sup> قرآن- تا چه رسد به سائر مردمان. عداوت کافران با مؤمنان عین عداوتشان با دین فروشی و شرک و نفاق مؤمنان است که از ایمان به عنوان حربه ای بر علیه دیگران استفاده می کنند و ایمان را در بازار می فروشند و تبدیل به دنیائی ظالمانه تر می کنند. پس این عداوت، حق است. پس مؤمن بایستی دشمنان کافر خود را هم دوست بدارد و برایشان دعا کند هر چند که کافران حق این عداوت را نمی دانند. البته مؤمنان حق ندارند کافران را دوست دین و راه خود نمایند بلکه بایستی در تنهایی خود برایشان دعا کنند و به آنها کینه و بغض نکنند اگر معرفت داشته باشند. زیرا کافران ناخواسته و نادانسته با عداوتشان مشغول هدایت مؤمنان هستند. «هیچ چیزی نیست که برای مؤمنان ضرر داشته باشد.» امام صادق- اصول کافی-

۸۱۴- پس دوست داشتن دشمنان هم ایثار نیست. بلکه عین حق و عدالت است و به نفع انسان است و تجارتی حکیمانه است. زیرا اگر دوستشان نداشته باشی نمی توانی خودت را دوست داشته باشی زیرا در خدمت هدایت تو هستند و وجهی از وجود تو هستند.

۸۱۵- دشمنان هر فردی مخصوصاً دشمنان افراد اهل ایمان و معرفت، خالص ترین دوستان و خدمت گزاران بی مزد و منت هستند بی آنکه بخواهند و بدانند که چه می کنند چون اگر بدانند چنین خدمت نمی کنند. ولی اهل ایمان و معرفت باید حق این دوستی و خدمت خالصانه را بدانند ولی نه اینکه ایمانشان را به دشمنان هدیه کنند و آنها را به دوستی بگیرند. این بدان!

۸۱۶- پس وحدت وجود یک واقعیت وجودی است و نه یک فلسفه خیالی یا صرفاً آسمانی و متافیزیکی. پس عرفان عین عرف جهان است بدان!

۸۱۷- ایمان و تقوا و هدایت این نیست که فقط نماز بخوانی و خدا خدا کنی که حتی جمادات هم چنین می کنند و بسیار خالص تر و بلاوقفه و عالمانه تر از اکثر انسانها. «همه صلوة خود دانند جز انسان...»<sup>۲</sup> قرآن- و شیاطین هم بلاوقفه مشغول ذکر و سجده اند بر درگاه خدایشان. «همه در زمین و آسمانها لحظه ای از ذکر و سجده حق غافل نیستند.»<sup>۳</sup> قرآن- ابلیس بواسطه غرورش در توحید و خداپرستی بود که کافر شد. کل امر هدایت و رضای حق در ادای حقوق همنوع توسست که همه را چون خود بدانی و تکبر نکنی و عبادت و دین را هم حربه ستم و برتری جوئی نسازی که تازه

<sup>۱</sup> «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَبْهِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» شوری، ۵۲.

<sup>۲</sup> «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَيِّجُ لَهْ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» نور، ۴۱.

<sup>۳</sup> «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» جمعه، ۱.

عین شیطانی! در جهنم نیز همه ایمان آورده اند و خدا خدا می کنند. «چون عذاب نازل شود همه ایمان می آورند ولی این ایمان رفع عذابشان نمی کند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۸۱۸- پس بدان که انسان کافر از سگ و خر و مار و عقرب و سنگ و چوب و چدن هم پست تر است در مقام وجوی اش. زیرا نابودی همنوع خود می خواهد و تازه اهل دین که شد همه را جهنمی می خواهد تا دم درب بهشت همه را به بندگی و بردگی خود بخواند تا به بهشت وارد سازد. اینست که بسرعت از ایمان و عزت خودش هم ساقط می گردد.

۸۱۹- حرف آخر اینست: سعادت و هدایت را برای دیگران هم بخواه تا بتوانی برای خودت هم بخواهی. تو معلول و مخلوق دیگرانی. این بدان! دیگران را از خود حذف کن تا ببینی که نیستی! سعادت تو در گرو سعادت غیر است. این معنای عشق است که اصل عدالت است. تا سعادت و هدایت شقی ترین دشمنان خودت را نخواهی خودت هم در قلمرو آن دوام نمی آوری و از آن بیزار می شوی و این عین عدل است.

۸۲۰- هرگاه می بینی که برتر از دیگرانی بدان که هنوز شیطان صفتی و بر آدمیت وارد نشده ای! یعنی حق وجود نیافته و سرگردانی و دوزخی هستی!

۸۲۱- دوزخ، جبر وجود است و بهشت هم اختیار وجود است. و رضوان هم حق وجود است. دوزخ راه شقاوت است. بهشت راه تجارت است و رضوان راه محبت است.

۸۲۲- آنکه وجود را فقط برای خودش می خواهد و نه غیر با کل بشریت در نفس خود به جنگ و عداوت می رسد زیرا وجود امر واحدی است چنین انسانی در این جنگ به دوزخ می رسد و به جبر وجود مبتلا می شود و ظالم هم اوست و این اساس کفر است که فقط خودش را لایق وجود می داند و این همان ابلیسیت است. او برای وجود داشتن بایستی بلاوقفه بجنگد تا نابود نشود. و این همان حیات دوزخی است.

۸۲۳- و اما آنکه وجود را هم برای خود می خواهد و هم دیگران او اهل خیر و لذا اختیار است و این حیات بهشتی است که در آن هر چه خواهد یابد.

۸۲۴- و اما آنکه وجود خود را برای دیگران می خواهد به حق وجود که عشق است می رسد و این مقام الوهیت است و خلافت چون خدا هم اینگونه است او بر بهشت و دوزخ احاطه می یابد. و چه بسا در دوزخ اقامت می گزیند تا دوزخیان را بسوی بهشت رهنمون سازد و این آیه مصداق حال اوست که «دوزخ را بچش براستی که بسیار عزیز و کریم هستی»<sup>۲</sup> سوره دخان ۴۹- ۴۸ و بدان که کل قرآن کریم شرح وجودی این سه جماعت است.

۸۲۵- همین که همه انسانها از عالم و عامی و فقیر و غنی و کافر و مسلمان به روشهای گوناگونی نمایش ایشار می دهند که گویی مشغول فدا کردن خود برای دیگرانند دال بر حق این امر است زیرا حق وجود است و خدائیت خداوند از همین بابت است و انسان به میزانی که صادقانه و خالصانه خود را برای دیگران می خواهد به خدائیت وجود نزدیک می شود.

<sup>۱</sup> «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» شعراء، ۲۰۱: «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ» يوسف، ۸۸: «فَارْتَبَّتْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ \* يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ \* أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ \* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ \* إِنَّا كَاذِبُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ» دخان، ۱۵-۱۰.  
<sup>۲</sup> «ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ \* ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» دخان، ۴۹-۴۸.



۸۲۶- ولی حقیقت دیگر اینست که همه انسانها خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه برای دیگران زندگی می کنند و به همین دلیل است که امکان وجود دارند و از این لحاظ عشق یک حق جبری است.

۸۲۷- یعنی همه انسانها ذاتاً و جبراً عاشقند چون هستند کل عالم هستی نیز چنین است به همین دلیل است که می فرماید «جز جمال پروردگار همه چیز نابود است.»<sup>۱</sup> و جمال پروردگار همان جمال عشق است پس هر که روی به آن دارد هستی جاوید می یابد و همه خواه ناخواه روی به این جمال دارند که وجود دارند که بقول حافظ ماه و خورشید نیز بر مدار این جمال می چرخد و این است که هر کسی خواه ناخواه اسیر و فدایی یک جمال بشری است زیرا در آن جمال پرتوی از جمال پروردگار را می بیند تحت عنوان همسر، فرزند، معشوق یا امام.

۸۲۸- پس اگر چنین است پس این جهنم از برای چه برپاست؟ یک سخن بیش نیست و آن همان کلام سلطان عارفان و عاشقان علی<sup>ع</sup> است که جهنمی جز بی معرفتی نیست.<sup>۲</sup> یعنی اکثر انسانها نمی فهمند که دارند چه می کنند همین و بس. «در آروز خواهید دانست که چه می کردید.»<sup>۳</sup> قرآن- زیرا هر چه در زمین و آسمانهاست بدون استثناء همه مشغول پرستش خداوند هستند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. یعنی جهنم معلول اراده به نفهمیدن است. و اراده به وجود ناپذیری!

۸۲۹- یعنی چیزی به اسم کفر و ظلم و شرک و نفاق و فریب تماماً خیال باطل انسان جاهل است و لذا جهنم همین خیال باطل است یعنی دروغ است و واقعیت ندارد آنچه که واقعیت دارد سراسر حق و رحمت و عدالت و اخلاص و ایمان و عشق است. و کافران خصم واقعیت وجودند و تکنولوژی واضح ترین نشان این خصومت است.

۸۳۰- پس بدان آنچه که دین را تبدیل به کفر می کند فقدان معرفت دینی است و همه ملایان مذاهب که در طول تاریخ بر علیه عقل و علم دینی جنگیده اند امامان کفر بوده اند و اولیای شیطان. لذا بیشترین عداوت را با عارفان داشته اند که خورشیدهای معرفت دینی بوده اند. زیرا عقل موجب می شود تا مردم به بندگی این ملایان درنیایند چون عقل رهائی بخش است.

۸۳۱- و اینکه آنچه هم که عشق را تبدیل به فسق و خیانت می کند فقدان عقل است و دور کردن عشق از عقلانیت و لذا از تعهد!

۸۳۲- و آنچه که بهشت وجود را جهنم می سازد جهل و اوهام است و گریز از فهم خویشتن که گریز از وجود است. «هر که خود را نشناخت نابود است»<sup>۴</sup> علی<sup>ع</sup>- در حقیقت جهنم همان انکار وجود است.

۸۳۳- پس در دو عالم چیزی مقدس تر و امری واجبتر و حقی وجودی تر از عقل و عرفان نیست. و کفری جز مقابله با فهم خویشتن نیست و جهنم عذاب عداوت انسان با فهمیدن است زیرا معرفت ناپذیری همان وجودناپذیری است و انسان معرفت ناپذیر در دوزخ وجودپذیر می شود «حیرت نمی کنی که دوزخیان بر آتش چه صبورانه می سوزند.»<sup>۵</sup> قرآن-

۸۳۴- «و آنانکه در جستجوی دیدار جمال پروردگارشان صبر پیشه نمودند و نماز اقامه کردند و انفاق نمودند پنهان و آشکار از هر آنچه که روزیشان دادیم و بدیهای دیگران را با خوبی ها پاسخ دادند عاقبت بخیرند و بهشت جایگاه

<sup>۱</sup> «...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» قصص، ۸۸.

<sup>۲</sup> «لا مصيبة أشد من الجهل» غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۳. و «الجهل أصل كل شر» همان، ص ۷۳. و «الجهل معدن الشر» همان. و «الجاهل من جهل قدره» همان.

<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَبِئْسَ تَكْلُفٌ لَكُمْ تَعْمَلُونَ» مائده، ۱۰۵.

<sup>۴</sup> «هَلِكٌ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ» غرر الحکم و درر الکلم، ۲۳۳.

<sup>۵</sup> «وَأُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَضْرَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» بقره، ۱۷۵.

آنهاست... سلام بر شما به سبب صبری که کردید...»<sup>۱</sup> رعد ۲۴-۲۲ یعنی همه عبادات و واجبات و فرائض و اعمال حسنه آدمی بایستی به نیت دیدار با جمال خدا در حیات دنیا باشد. یعنی عاشقانه باشد. این بدان! وگرنه به شرک و نفاق و ستم می انجامد.

۸۳۵- و اما آیا تفاوت اعمال بولهوسانه و عاقلانه چیست؟ یعنی فرق هوس و اراده عقلانی چیست که اولی به گمراهی و فساد و دومی به صلاح و هدایت می رسد که اولی ویژه کافران و دومی ویژه مؤمنان است در بیان قرآنی؟

۸۳۶- ذهنیت یا نفس آدمی دارای دو منبع تغذیه است که یکی وجودی و دیگری عدمی است یکی از اکنونیت حیات و هستی تغذیه می کند و دیگری از گذشته و آینده. یکی حافظه تاریخی است و دیگری حال جاری. یکی منبع تغذیه هوس است و دیگری عقل. که هوس برخاسته از حسرت از دست رفتگی هاست و اراده عقلانی از ایمان است که منشأ حیات روحانی است که همان حال است. پس طبیعی است که اراده بولهوسانه آدمی همواره به برزخ و ناکامی می انجامد.

۸۳۷- هوس ها مظهر اراده به تکرار لذاذی گذشته اند و بلکه تکمیل و وصال کامل آن لذاذی نیمه کاره و ناکام. و بلکه حتی تلاش برای تکرار دگرباره یک تجربه معنوی در گذشته به ناکامی و عبت می انجامد همانطور که تقلید و تلقین تجربیات معنوی انبیاء و اولیای سلف حتی موجب جنون و شیطان زدگی می شود به مصداق همان آیه که «آناتکه در قبرها زیست می کنند کردند و بدترین جنبندگان کرانند»<sup>۲</sup> در حقیقت انسان های خاطره پرست و گذشته پرست همان کسانی هستند که در قبرستان زندگی می کنند و با جسد گذشته خود هم آغوشند و نجات خود را بر اساس گذشته ای در آینده جستجو می کنند مثل امام زمانی که در گذشته ای دور غائب شده و در آینده ای دورتر ظاهر می شود و نجات می بخشد.

۸۳۸- پس ابطال و فریب حاصل از هوس ها علاوه بر علت عدمی آن، دلیل روانی نیز دارد و آن اینکه آدمی معمولاً در حافظه خود دخل و تصرفی بسیار می کند و بسیاری از اعمال و حوادث گذشته اش را در ذهن خود وارونه می کند و چه بسا خوشی های گذشته را بدبختی می انگارد و بدبختی های گذشته را خوشی می پندارد حال با چنین حافظه ای مخدوش و واژگونه و مالمخولیانی چه اندیشه و آرماتی تولید می شود فقط هوس های مالمخولیانی از دروغ هایی که آدمی در گذشته به خودش گفته و به خود باورانده است. این است که گذشته پرستان تا ابد در حسرتند. همانطور که گذشته پرستی حاصل انکار واقعیت وجودی می باشد و لذا خداوند این اجساد جنبنده را کور و کر نامیده است.

۸۳۹- پس واضح است که اراده عقلانی بشر فقط مولود ایمان و حیات قلبی است که از اکنونیت حی و حاضر تغذیه می کند نه از خاطرات گذشته و آرزوهای آینده که همان هوسهایند و آدمی کور و کر هوس های خوشتن است زیرا در عدم زندگی می کند از گذشته ای که نیست و آینده ای که هنوز نیست و لذا هوس ها نابود کننده اند چه شهوانی باشند و چه عرفانی. عبرت از گذشته که بخش عمده ای از آیات قرآنی را تشکیل می دهد همان عبور از گذشته و رسیدن به حال است: گذشتن از گذشته! و این عبور جز بواسطه نور معرفت نفس ممکن نمی شود.

۸۴۰- پس معلوم شد که اراده عقلانی که از حیات قلبی برمی خیزد یک مولود عاشقانه است زیرا دل فقط به عشق زنده می شود عشق به امامی حی و حاضر که تجسم ایمان است پس آنکه امامی زنده ندارد اراده ای عقلانی هم ندارد و لاجرم اسیر دهر است و بدان که دهر فقدان زمان حال است یعنی پس و پیش. و لذا قرآن کریم اولیای الهی را که مظهر

<sup>۱</sup> «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَبَدَرُوا بِالْخَيْرِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» جَنَّتْ عَنْ يَدِ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَمِّي الدَّارِ» رعد، ۲۴-۲۲.

<sup>۲</sup> «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲؛ «إِنَّ شَرَّ الثَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ إِلَيْكُمُ الَّذِينَ لَا يَغْتَلُونَ» انفال، ۲۲.

عقل و ایمانند از پس و پیش پاک می داند<sup>۱</sup> بهمین دلیل خود رسول نیز در قرآن کریم از هوای نفس مبرا شده و می فرماید که «از هوای خود سخن نمی گوید»<sup>۲</sup> یعنی از اکنون سخن می گوید از واقعیت و از آنچه که هست. پس بدان که هوی و هوس همان بادی است که از عدم برمی خیزد و به عدم می برد یعنی از بی عشقی می آید و به سوی فسق می رود زیرا دل را دور می زند چونکه مرده است و دل مرده جز مرده را نمی پرستد و اینست منشأ هوای نفس. پس «هوی» حاصل فقدان عشق است در حالیکه همه هوی و هوس پرستان در روزگار ما خود را عاشق می پندارند و لذا در عمل جز فسق نمی کنند و می دانیم که فسق در لغت به مفهوم نابودسازی است.

۸۴۱- حضرت علی<sup>ع</sup> می فرماید: هر که مرا کلمه ای بیاموزد بنده خویش کرده است<sup>۳</sup> که عین همین سخن را خداوند تصدیق می کند که «مؤمنان حقیقی کسانی اند که چون نصیحتی شوند به صورت بر خاک افتند و سجده کنند.» این بدان معناست که سجده بر خاک که مختص خداوند خالق است شامل هر معلم و نصیحت گری نیز می شود. یعنی سجده که غایت عبودیت است حاصل علم و معرفت است و به همین دلیل حقانیت این حدیث را تصدیق می کنیم که «چون اکثر مردمان اهل علم و معرفت نبوده اند امر به عبادت شده اند.» یعنی تظاهر به کمال معرفت کنند و به قول رسول خدا در همه حال تظاهر به دین بهتر از تظاهر به کفر است. پس بدان که سجده که نماد غایت عشق و پرستش است اجر علم و معرفت است و معرفت پذیری که به محبت پذیری می انجامد که در سجده آشکارست زیرا سجده مصداق اشد طلب محبت است که برخاسته از موعظه و معرفت است.

۸۴۲- پس بدان که انسان آفریده شده است تا بفهمد که اصلاً چه شده است و برای چه چنین شده است و چه کاره است و همه اینها یعنی اینکه انسان برای معرفت آفریده شده است و عشق که در سجده به کمال می رسد اجر این معرفت است. معرفتی که همان وجودیابی است پس آنکه وجود یافت عاشق می شود. زیرا وجود جز عشق نیست و فاصله بین عدم تا وجود هم جز معرفت نیست و لذا می فرماید «هر که خود را نمی شناسد نیست.»<sup>۴</sup> علی<sup>ع</sup>.

۸۴۳- هر که نور وجود، یعنی عشق و عرفان را برای دیگران هم خواست بخصوص برای دشمنان فردی خودش، مستحق آنست. زیرا وجود که همان عشق است از دیگری است پس در انفاش به دیگری می توانی حفظش کنی وگرنه آنرا به شیطان هدیه می کنی. زیرا عشق یعنی دیگری را بر خود ترجیح دادن. همانطور که خداوند انسان را بر خودش ترجیح داده است که این معنای ارحم الراحمینی اوست. و لذا کل راه تکامل انسان که راه از خود تا خداست تماماً راه از خود گذشتن است تا رسیدن به خدا که حق خود است و جمال اعلای توست پس برای خودت از خود بگذر. و اما اگر نشسته ای تا برای از خود گذشتن به عشق یقینی و مطلق برسی تا بگذری هر آنچه را هم که یافته ای از دست خواهی داد و این قماری است که در ذات عشق نهفته است قمار بین بود و نبود. درست به همین دلیل است که وقتی کسی درباره عشق عاشقش نسبت بخود به یقین رسید به طرزی مالیخولیائی خیانت می کند و خود را نابود می سازد مگر اینکه این یقین حاصل از خودگذشتن به تمام و کمال باشد. یعنی اینکه عشق و محبت و دوستی در هر درجه ای که باشد دارای تعهد و رسالت است که تا ادایش نکنی به درجه برتر نمی رسی که این امر در وجود اولیای الهی در آخرالزمان و عرصه غیبت امام سراسر کل امر هدایت و رسالت و نجات است که شامل حال خود امام در رابطه با خداوند است و مؤمنان در رابطه با امام. و این سرّ همانا تردید انسان نسبت به درجه عشق است که این تردید که هسته مرکزی عرفان است همان ذات عشق است. آنکه خود را فدا می کند خوداً می کند.

<sup>۱</sup> «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» حدید، ۲۳: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرِّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا كُنْتُمْ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» آل عمران، ۱۵۳.

<sup>۲</sup> «وَمَا يَتَّبِعُ عَنِ الْهَوَى» نجم، ۳.

<sup>۳</sup> «مَنْ عَلَّمَنِي خَرْفًا، فَقَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا» مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۱، ص ۳۲۱.

<sup>۴</sup> «هَلِكٌ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ» غررالحکم و درر الکلم، ۲۳۳.

۸۴۴- از خود گذشتن سرّ وجود است. آدمی یا با معرفت از خود می گذرد و به نور عشق به خودآنی می رسد و یا با لجاجت و کینه و عداوت از خود انتقام می ستاند و بدستان خودش خود را تباه و نابود می سازد. آن راه بهشتی و این راه دوزخی وجودیابی است. هرچند که این از خود گذشتن نه ایثار که عین حق و عدالت است و بلکه یک تجارت الهی و عاشقانه می باشد جهت رسیدن به خود جاودانه و قدسی.

۸۴۵- از هر که بی چون و چرا اطاعت کنی او را بر قلب خود وارد کرده و بر اراده ات مسلط ساخته ای و اراده اش را اراده خود نموده ای. پس از انسان برحق و صادق و عارفی اطاعت کن تا همه اراده های بیگانه و شیطانی از دلت پاک گردد که جز این راه نجاتی از اسارت شیاطین نداری. «خدا و رسول را اطاعت کنید تا شما را زنده و پاک کند...»<sup>۱</sup> قرآن-

۸۴۶- اگر از هوای نفس خود رهائی نداری و اراده ات در گذشته جامانده و در نزد این و آن است بی چون و چرا از مرد حقی اطاعت کن تا رها شوی و پاک گردی و صاحب اراده شوی. زیرا اراده مردان حق اراده حق است که اراده فطری توست و اراده خویشتن خویش توست.

۸۴۷- اگر کل وجودت آلوده به انواع گناهان و عادات رذیله و وسوسه های انس و جن و شیطان و خناس است و از خود اراده ای نداری مرد حقی را دریاب و مدتی خدمت و اطاعتش کن که از صد سال نماز و روزه و چله نشینی و ورد و دعا مؤثرتر و پاک کننده تر و رهائی بخش تر است. یا حتی مؤمن مبتدی را بیاب و خدمتش و اطاعتش کن اگر عالم و عارف کاملی را نیافتی. و بدان ولایت یک مؤمن معمولی از دخیل بستن ماهها و سالیان بدرگاه اولیای سلف کارگشایتر و نجات بخش تر است. این بدان و امتحان کن تا حقانیت این حکمت را دریابی.

۸۴۸- هر که را خالصانه یک چله خدمت کنی به گوهره وجودیش دست یابی. یعنی آنچه را که مرد حقی پس از عمری مجاهدت رسیده تو با اندک مدت خدمت خالصانه ای به او، خواهی یافت. یعنی مؤمنان را خدمت کن تا ایمان یابی. عاشقان را خدمت کن تا عشق یابی. عارفان را خدمت کن تا عرفان یابی. همانطور که در خدمت به فاسقان، فسق یابی و در خدمت به جاهلان، جهل یابی. و در خدمت به منافقان، نفاق یابی و... و در خدمت به خدا، خدا یابی همانطور که در خدمت به مستکبرین عین شیطان شوی! اگر نمی توانی خالصانه و بی چون و چرا اطاعت کنی خدمت که می توانی در حدّ توانت.

۸۴۹- هر که خود را باور کرد همه باورش می کنند و در انسان چیزی جز خدا قابل باور یقینی نیست که در لقاء الله به کمال می رسد. «در نزد پروردگارت چه چیزی داری که مطالبه کنی جز جمال اعلاّی پروردگارت را که بزودی خوشبخت خواهی شد.»<sup>۲</sup> لیل- بسیاری از آشنایان ما حتی از طریق مطالعه آثار ما به درجه ای از ادراک و وصال روحانی و حتی جمالی حق نائل می آیند یعنی به درجه ای جمال اعلاّی پروردگار را درمی یابند که آن را عین خود می یابند و لذا به مقام رضا و خوشبختی می رسند و بناگاه شفای همه دردهای بی درمان و مسائل بی جواب زندگی خود را درمی یابند و این به مثابه یک بینه کامل است که در میان زمین و آسمان وجودشان فرود آمده است تا بدانند که خداوند به هر کار محالی تواناست به مصداق آیه آخر سوره طلاق.<sup>۳</sup> ولی اکثر این افراد که مشمول رحمت مطلقه خداوند می شوند به سرچشمه نزول این رحمت و بینه رجوع نمی کنند و به سرعت کوس انالحق زده و به بازار می روند و پس از مدتی به ناگاه خود را تهی از آن روح و رحمت می یابند به همراه بازگشت همه دردها و مسائل گذشته با شدتی دو صد چندان و در بن بست می منهدم کننده با تمامیت خویشتن خویش، اینان مصداق آن مؤمنانی هستند که ایمان و روح خود را به بهائی

<sup>۱</sup> «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» انفال، ۲۴.

<sup>۲</sup> «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتْيَاءً وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى» و لَسَوْفَ يَرْضَى «اللیل، ۱۹-۲۱.

<sup>۳</sup> «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق، ۱۲.

اندک در بازار دین و عشق و عرفان فروختند<sup>۱</sup> ولی نبایستی مأیوس شوند به مصداق این بشارت الهی که «ای بندگانی که در حق خود اسراف کردید بازگردید که خداوند ارحم الراحمین است و همه گناهان شما را می بخشد.»<sup>۲</sup> و بدان که یأس ابلیسی فقط به سراغ مؤمنانی می رود که روح خود را در بازار عشق و عرفان به فروش گذاشته اند و مرتکب معصیت هائی شدند که هیچ کافری توانائی و دانائی ارتکاب آن را ندارد و در اینجاست که خداوند بشارت به رحمت مطلقه خود می دهد که ای بندگان من از رحمت مطلق من مأیوس نباشید و بازگردید و در این مقام است که می بینیم در قرآن کریم ملائک حامل عرش بلاوقفه به پروردگارشان می گویند که خدایا مؤمنانت را عفو فرما.<sup>۳</sup> زیرا این مؤمنان که به تازگی زنده به دل و روح شده اند دیگر تاب آتش جهنم را ندارند. و بدین گونه است که خداوند به این مسرفین که خود را بدست خود نابود کرده اند وعده می دهد که همه سیناتشان را به حسنات تبدیل کند<sup>۴</sup> و اینست معنای رحمت مطلقه که بسیار برتر از مغفرت و عفو است.

۸۵۰- تبدیل سینات به حسنات که قلمرو رحمت مطلقه خداوند است و عشق او به بنده است جایگاهی جز وجود اولیاء و امامان معصوم نیست یعنی وقتی که مؤمن خودفروخته ای همه حسنات یافته از وجود امامش را در بازار تبدیل به سینات نمود چون این سینات را از درب ندامت و توبه به نزد امامش باز می گرداند در وجود امامش تبدیل به حسناتی برتر می شود و به او بازپس داده می شود و این واقعه همان تبدیل جهنم به بهشت است که در قلب امام رخ می دهد به مصداق این آیه که خطاب خداوند به امام خویش است که «بچش آتش دوزخ را که بسیار عزیز و کریمی.»<sup>۵</sup> سوره دخان-

۸۵۱- و بدان که این عشق و رحمت مطلقه تبدیل سینات به حسنات در ذات معرفت توحیدی نهفته است به هر طریقی که حاصل شود بی واسطه یا باواسطه. ولی بسیاری می پندارند که با استفاده ابزاری و ظالمانه از این معارف می توان در بازار، دکان دین و عشق و عرفان بر پا کرد و مردمان را به خود دعوت نمود که حاصل کار چه بسا وارونه است و اگر این مؤمن خودفروش توبه نکند مجبور است که حق این معارف را انکار نماید و بدین طریق ایمان و روح خود را انکار می کند و این عاقبت تلاش برای تبدیل حسنات به سینات است. یعنی استفاده ضد رحمتی از رحمت خدا. و تبدیل این رحمت به زنجیر بندگی و اسارت دیگران. که عمده این دین و عشق و عرفان های موجود در بازار معاصر از این دست است.

۸۵۲- و اما بدان که اصلاً کل کفر و جهان کافران چیزی جز تبدیل نعمات و حسنات و رحمت و آیات و بینات الهی به سینات و مظالم و مفساد و استکبار و شقاوت و عذاب نیست که جهان مدرن در سیطره مذهب اصالت تکنولوژی ظهور غایت این تبدیل ابلیسی است که اساس این تبدیل همانا تبدیل طبیعت به صنعت است یعنی تبدیل بهشت به جهنم. تا جایی که در عصر ما سخن از تبدیل جنسیت زن و مرد به یکدیگر است که در مرحله نخست در وادی فلسفه و فرهنگ و علوم انسانی بوقوع پیوست که در شعارهای برابری و همسان سازی و تحت عنوان دموکراسی خودنمایی می کند و مرحله پیشرفته ترش تبدیل جنسیتی مرد به زن یا زن به مرد بواسطه جراحی می باشد که غایت آن تبدیل ژنتیکی یا «کلونینگ» است و عجباً که این تبدیل ابلیسی در آیات و مخلوقات الهی به قلمرو مذاهب شرک و نفاق نیز وارد شده و بسیاری از علمای به اصطلاح دینی بر حقایق آن فتوی داده اند که علما و مراجع شیعی در این امر پیشتازند که در این باره اهل تحقیق بایست بیاندیشد که چرا اشد فساد و ابلیسیت از بطن عالی ترین شاخه از دین و معرفت توحیدی به عرصه ظهور رسیده است. که در این باب قبلاً به تفصیل سخن گفته ایم.

<sup>۱</sup> «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَمَانِهِمْ قَسْبًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يَكْلُمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْتَظِرُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرْكِبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» آل عمران، ۷۷.

<sup>۲</sup> «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» زمر، ۵۳.

<sup>۳</sup> «كَذَٰلِكَ السَّاعَاتُ يَنْتَظِرْنَ مِنْ قَوْمٍ مِّنْ قَوْمِيٍّ وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» شوری، ۵.

<sup>۴</sup> «إِلَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُتْرَكُ اللَّهُ سَبِيلَهُمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» فرقان، ۷۰.

<sup>۵</sup> «ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» دخان، ۴۹.

۸۵۳- اینجانب به تجربه بسیاری از افرادی را که ظاهراً مبتلا به احساس تغییر جنسیتی بودند بواسطه تعلیم و تربیت دینی و عرفانی و به قدرت معرفت نفس درمان نمودم که بطور کامل به اصالت طبیعی جنسیت خود بازگشتند که ازدواج کرده و تشکیل خانواده نیز داده اند پس به یقین بایستی ادعا کرد ظهور فتواهایی که تغییر جنسیتی بواسطه جراحی را مجاز می‌شمارند و بلکه واجب می‌دانند دال بر این حقیقت است که حداقل ایمان و باور دینی و اصلاً حق تعلیم و تربیت حتی در مراجع دینی ما نابود شده است و این همان تبدیل اسلام به تکنولوژی است. اینست که باز هم می‌گوئیم امروزه تا زمانی که ماهیت صنعت و تکنولوژی و مدرنیسم از منظر معرفت دینی شناخته نشده و تکلیفش روشن نگردیده کل شریعت و فقاقت و اخلاق و معنویت معطل است و کل سرگردانی و بطالت حوزه های علوم دینی ما از همین بابت است یعنی تا ابلیس عصر شناخته نشود امام هم شناخته نمی‌شود و حلال از حرام قابل تشخیص نیست و به همین ترتیب است راست از دروغ، عشق از فسق، کفر از ایمان و خیر از شر و... .

۸۵۴- امروزه در سراسر جهان مدرن از جمله در جامعه خودمان حتی تا به اعماق روستاها شاهد استحاله جنسی در نسل های جدید هستیم که از اندیشه برابری زن و مرد آغاز شده و به نفرت از جنسیت خویشتن رسیده و به تدریج افکار و رفتارهای زنانه از مردان و بعکس به عرصه ظهور می‌رسد که بر هر عاقلی بدیهی است که این یک پدیده شیطانی در عرصه تعلیم و تربیت است و مطلقاً پدیده ای ژنتیکی نیست هر چند که بنده به آسانی به یاری ایمان و معرفت و توبه و تزکیه نفس توانسته ام بسیاری از امراض ژنتیکی را نیز درمان کنم که این قدرت ایمان است و نه بنده.

۸۵۵- این همان واژگونی جهان کفر در قرآن است<sup>۱</sup> و خودبراندازی انسان کافر و تعلیم و تربیت کافران که امروزه به واسطه گوساله سامری دوران یعنی تکنولوژی و مدرنیسم تقدیس می‌شود تا آنجا که حتی علمای دینی به پرستش این گوساله پرداخته اند و بی دلیل نیست که کل جهان اسلام خواه ناخواه و عملاً تحت سلطه قدرت های بنی اسرائیلی قرار دارد زیرا گوساله سامری طبق روایات تاریخی یک رباط سخنگو است که مظهر کمال تکنولوژی تبدیل است. «و کافران مخلوقات الهی را تبدیل می‌کنند.»<sup>۲</sup>

۸۵۶- در قرآن کریم می‌خوانیم که شیطان به مردم امر می‌کند تا گوش چهارپایان را ببرند.<sup>۳</sup> اگر تبدیلی چنین جزئی در قلمرو حیات امری شیطانی تلقی می‌شود پس تکلیف انواع جراحی های پلاستیک تا سر حد از میان بردن عضو جنسی از منظر شرع و معرفت دینی آشکار است پس معلوم است که تا چه حدی قرآن در نزد مراجع ما مهجور است.

۸۵۷- جهل حاکم بر این نوع به اصطلاح علمای دینی تا آن حد است که عقل و تجربه حسی را منکرند یعنی کورند و کردند و قلوبشان مرده است و هیچ نمی‌فهمند و این عذاب آن گروهی است که پس از درک نشانه های هدایت خدا از میانه راه به سراغ شیطان تکنولوژی رفتند<sup>۴</sup> (قرآن) وگرنه فقط کافی است که آمار خودکشی و جنون و جنایت پس از تبدیل جنسی را در سراسر جهان مطالعه کنند و این دیگر نیازی به اجتهاد و تفسیر قرآن ندارد. و در اینجاست که آدمی از حیوان هم احمق تر می‌شود و بلکه از گیاه و سنگ هم شقی تر می‌گردد حتی اگر علامه دهر باشد.

<sup>۱</sup> «وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالْأَصْلَ أَغَا لَهُمْ» محمد، ۸.

<sup>۲</sup> «وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالْأَصْلَ أَغَا لَهُمْ» محمد، ۸.

<sup>۳</sup> همان.

<sup>۴</sup> «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتِنَا فَاتَّبِعْنَهَا فَإِنَّ خُلَاقَ الْبَشَرِ خَالِقٌ وَالْأَوَّلُ مِنَ الْآخِرِ» اعراف، ۱۷۵: «فَبِمَا نَقْضُهَا مِنَّا فَغَا» فَبِمَا نَقْضُهَا مِنَّا فَغَا وَتَسُوا خَطَا وَمَا دَكَّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» مائده، ۱۳.

۸۵۸- مایکل جکسون یک اسوه و عبرت مشهور جهانی در تغییر جنسیت است که به لحاظ صورت آشکارا تبدیل به زشت ترین حیوانات شد و بلکه تجسد یک دیو گردید و به لحاظ اخلاقی تبدیل به جنایت کاری حرفه ای گردید که به دهها کودک تعارض جنسی کرده بود و پس از عمل جراحی و مصرف بلاوقفه هورمون فقط به کمک قدرتمندترین مخدرات و روان گردانها ادامه زندگی داد و هلاک شد. در حقیقت باید گفت که این واقعه مظهر ظهور دوزخی ترین انسان است که جامع اشد عذاب هاست آن هم بدست خویشتن. پس بدان که علمای موافق تغییر جنسیتی خود اولیای شیطانند و دشمن آشکار انسانند که می خواهند انسان را بدست خودش تکه تکه کنند. و این عاقبت مردان و زنانی است که از مسئولیت مردانگی و زنانگی خود گریزانند یعنی از انسانیت خود بیزارند که عاقبت با تن خود به نبرد و انتقامجویی می پردازند و این غایت جنگ انسان با عشق پروردگارست به خویشتن. «پس کشته باد این انسان که چه ناسپاس است.»<sup>۱</sup> قرآن- پس این خودبراندازی انسان محل نزول آیه مذکور است که نفرین خدا در انسان است هر چند که این انسان شقی را در اراده اش نیز یاری می دهد تا خودش را تبدیل کند. و امروزه مایکل جکسون اسوه انسان کامل در جهان مدرن و تکنولوژی پرست است که از او بزرگترین مجسمه یادبود را پس از تغییر جنسیت ساخته اند. اینست کمال انسان کافر که نخست دین خدا و سپس خودش را تبدیل و نابود ساخت، اسوه نابودی انسان بدست خودش!

۸۵۹- این بدان که دین اجباری اساس انکار مطلق دین است همانطور که در اروپای مسیحی رخ نمود و در جهان اسلام هم در حال روی دادن است و این عاقبت اکراه و اجبار و ریا و بازی و مکر با دین خداست. دین به عنوان حربه سلطه ناچار به تبدیل است تا به تبدیل انسانی که دست به این تبدیل می زند. زیرا دین راه و رسم رحمت و محبت و اختیار و انتخاب است.

۸۶۰- و این خود- نابودسازی جنسی انسان مدرن، عذاب غایت نژادپرستی و عورت پرستی زنانه است به یاری تکنولوژی! همه بچه ننه های ضد مرد و ضد شوهر و ضد پدر به خودبراندازی جنسی می رسند. این غایت زن سالاری است و لذا اکثریت قریب به اتفاق کسانی که تغییر جنسی می دهند مردانند که زن می شوند. و این واکنش تاریخی مردسالاری شقیانه و کافرانه است. مردی که عشق خدا را در دلش نسبت به زن تبدیل به حربه سلطه و تملک و بردگی ساخت و او را تبدیل به سوراخ تخلیه شهواتش نمود اینک خود تبدیل به همان سوراخ می شود تا بداند در طول تاریخ چه کرده است با مظهر رحمت خدا و خلایق او در عالم ارض که قرار بود آئینه دیدار با خدا باشد. و زنی که با مرد مقابله به مثل نمود و رحمت الهی نهاده در وجودش را له کرد و صورتش را تغییر داد بواسطه جراحیها و عاقبت رحم خود را از بدنش خارج ساخت و کودکش را در رحم خود تکه تکه نمود و در خارج از رحم هم تحویل بازار داد و به دنبال شکار مردان هرزه رفت و مردوار شد تا بتواند از مرد انتقام بستاند.

۸۶۱- و اما چگونه است که از پیروان خاندان عصمت و طهارت چنین ابلیسیت و ظلم کبیری سر برآورده است و به حقانیت تغییر جنسی حکم می دهند؟ آنهم پیروان پیامبری که گرده افشانی مصنوعی جهت باروری درخت خرما را منع می نمود و ابوجهل ها وی را استهزاء می نمودند و می نمایند تا هم اکنون. اینان همانهایی هستند که در روز روشن قرآن را تبدیل و تحریف کرده و امامت را از آن حذف کردند و تا ابد به غار غیبتش تبعید نمودند و در ظهورش در صف مقدم دشمنانش ظاهر خواهند شد تحت عنوان شیعیان خالص!! اللهم لاتجعلنی من خصماء آل محمد...<sup>۲</sup>

۸۶۲- «نشانه های خدا را تبدیل نکنید...» قرآن- و چه نشانه ای کاملتر از انسان که اشرف مخلوقات و جانشین او بر زمین است. می گویند که تغییر جنسیتی تبدیل خلق خدا نیست! پس چیست؟ «کیست ستمکارتر از آنکه تکذیب کرد نشانه

<sup>۱</sup> «قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْثَرُ» عیس، ۱۷.

<sup>۲</sup> «اللَّهُمَّ وَ لَا تُجْعَلْنِي مِنْ خُصْمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تُجْعَلْنِي مِنْ أَغْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ قَالِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ فَأَعْلَنِي وَ أَسْجِرْ بِكَ فَأَجْزِي» ابن بابویه (شیخ صدوق) کمال الدین و اتمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۵.





۸۶۴- از کلام خداوند در آیات ۵۲ و ۵۳ سوره حج<sup>۱</sup> آشکارا برمی آید که شیطان حتی به همراه نزول آیات قرآن و تلاوت قرآن دل‌های مریض یعنی بی رحم و شقی را وسوسه کرده و گمراه می سازد. از آنجا که هویت دل بر رحمت و محبت است پس مرض قلوب جز بی رحمی و شقاوت نیست که این دل‌ها حتی بواسطه قرآن هم گمراه تر می شوند و این بدان معناست که قرآن فقط اهل محبت و رحمت را هدایت می کند و اشقیاء را گمراه‌تر می سازد.

۸۶۵- بدان که ظلم نیز درجات دارد که همان درجات بی رحمی و شقاوت است ظلم به دنیای دیگران که نخستین و سطحی‌ترین مظالم است مثل دزدی. و ظلم به تن مثل شکنجه کردن و زنا. و ظلمی عمیق‌تر از این دو، ظلمانی کردن ذهنیت و باور دیگران است به نیرنگ کلمات و تحریف حقایق و دروغ‌گویی‌ها. و اما عمیق‌ترین و شدیدترین ظلم‌ها ظلم به حریم دل است که هسته مرکزی وجود است که ماندگارترین مظالم بشری است و این ظلم نامش عشق است در قاموس اشقیاء که تحت توجیه اיתار عمل می کند و این عمیق‌ترین و شدیدترین مظالم به روش‌های عاطفی و شاعرانه و دلبرانه و در يك کلام بازی با عشق است و آن اینکه بر دل کسی رسوخ کنی تا بدین طریق او را سلب اراده کنی که پس از اندکی به ناگاه دل خودت را بنده صید خود می یابی که این مکر خداست که بر مکر تو فائق آمده است.

۸۶۶- اینك يك بار دگر ارزش و حق بنیادی عصمت را در قلمرو فرهنگ و مذهب و معرفت درمی یابیم و اینکه چرا انسان کامل به مقام عصمت معرفی می شود و مشهور است و نه حتی علم و عدالت. که علم و عدالت نیز محصول عصمت است چرا که علم حقیقی در نزد خداست و انسان بواسطه عصمتش به خداوند مربوط شده و در حضور او زندگی می کند و از او تعلیم می یابد یعنی دانشگاه علم و عرفان همان عصمت است و لذا علم حقیقی و کامل در نزد معصوم است که عصمت اکتسابی و جهادی برتر از عصمت منصوص می باشد به همین دلیل ما مثلاً مقام مریم مجدلیه را برتر از مقام حضرت مریم می دانیم همانطور که مقام اولیاء غیرمنصوص که از نسل علی و فاطمه نیستند در نزد خدا مقرب‌ترند و همین سخن از رسول اکرم تصدیق شده است که در دوران خاتمیت و غیبت مؤمنانی ظهور می کنند که مقامشان در نزد خدا برتر از انبیاء است و انبیاء به حالشان غبطه می خورند.<sup>۲</sup>

۸۶۷- پس ای بنده خدا ای فرزند آدم و حوا هر ظلم و شقاوت و بدبختی و پلشتی که داری از اینست که با همه لاس می زنی و بدینگونه به اسارت شیاطین درمی آبی حتی با کوله باری از تورات، انجیل و قرآن که همچون الاغی آنرا حمل می کنی و عرعر می کنی.

۸۶۸- پس لاس مزنی چه فاسقانه و چه عاشقانه و چه علمی و چه شاعرانه و عارفانه و حتی قرآنی و اینست حرف آخر. و بدانید که لاس بستر همه ستمگریها و ستم بری‌ها و شقاوتها و جنایتهاست چه در گفتار و اعمال و رفتار و نگاه و راه رفتن. «آیا پنداشتید که به عبث و بازی آفریده شده اید و جهان را اسباب بازی پنداشته اید»<sup>۳</sup>. و بدان که آخرین مذهب و مکتب حاکم بر جهان که ریشه در فلسفه آمریکائی دارد همان فلسفه تجربه گرایی است که شعار روز است که این همان مذهب اصالت لاس و بازی است که از انسانهای مدرن غول بچه هایی شیطان صفت آفریده است.

۸۶۹- و اینك پاسخ به این سؤال که چرا بزرگترین دجالان و ظهور شیاطین را در قلمرو مذهب و تلاوت کلام الله و آموزه های الهی می بینیم که شدیدترینش را در اسلام و مخصوصاً تشیع شاهدیم. زیرا طبق آیات مذکور همواره کلام خدا

<sup>۱</sup> «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* لِيَجْزِلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فَتَنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَتَأْسِيفَةً قُلُوبِهِمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ» ج، ۵۳-۵۲.

<sup>۲</sup> «روى انه صلى الله عليه و آله قال: ان الله عبادا ليسوا بانباء يغطهم النبين». همچنین: «قال رسول الله (ص) بيعت الله عبادا يوم القيامة ... بمنزلة الاتبياء و ليسوا بانباء و بمنزلة الشهداء و ليسوا ليسوا بشهداء ... فقال من هم يا رسول الله، قال: فوضع يده على منكب على (ع) فقال: هذا و شيعته»، بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۵.

<sup>۳</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّ خَلْقَكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ لَإِنَّا لَا تُزْجَعُونَ» مومنون، ۱۱۵.

و آیات قرآن و حتی احادیث معصومین در هر کجا به میان آید قلوب انسانها را نشانه می رود زیرا خداوند همواره نظر بر دلها دارد و پیامش را به قلوب می فرستد حتی به قلوب کفار و اشقیاء. پس شیاطین هم پشت درب شقی ترین دلها در کمین نشسته اند تا به محض گشوده شدن آن، وسوسه های خود را بر این قلوب وارد کنند که البته این به حکم خداست و بدینگونه است که قرآن کافران را به خسران و ضلالت شدیدتری می کشاند از طریق رسوخ این شیاطین. پس درمی یابیم که خود آیات و معارف توحیدی موجب گمراهی نمی شوند بلکه وسوسه های شیطانی به همراه این آیات بر قلوب اشقیاء رخنه می کنند و موجب خسران و ضلالت و رسوائی می شود.

۸۷۰- زیرا قرآن نزول کمال رحمت و شفاعت و محبت خدا می باشد و درست به همین دلیل درب دلها بر این نزولات آسمانی گشوده می گردد زیرا دل در عطش رحمت و محبت است و لذا درب شقی ترین دلها نیز گشوده می شود ولی شقاوت این قلوب در مقابل نزول این رحمت مقاومت و انکار می ورزد و این نفی و انکار رحمت و محبت زمینه رسوخ وسوسه های شیطان است زیرا شیطان خصم رحمت و محبت است.

۸۷۱- از آنجا که خود امام و امامت کانون و مظهر کمال رحمت و محبت خدا در عالم ارض است و آیت اکبر او در جهان است پس درب طبقه هفتم دل را نیز می گشاید و همه ابواب قلوب ذاکران و داعیان را فتح می نماید پس تا ذات دل همان طور که برای نور محبت گشوده است بر وسوسه های شقاوت شیاطین هم گشوده است و اینست که شاهد ظهور اشد شقاوت و جنایت بر علیه بشریت در جوامع مذهبی و بخصوص اسلامی و بطور اخص شیعی هستیم و ظهور فتوای تغییر جنسیتی از نزد علما و مراجع آن. و اینکه چرا شقی ترین دشمنان ظهور امام نیز از مسلمانان و شیعیان و مخصوصاً سادات برمی خیزند.<sup>۱</sup>

۸۷۲- و اینکه چرا شاهد ظهور اشد شقاوت و شیطنیت تا سرحد جنایت در فرقه های درویشی هستیم که همه علی علی گویند. زیرا علی اسم اعظم خداست و نیز اسم مطلق اوست که امام رحمت و عشق است و این اسم همه فروج دل را می گشاید و به همان میزان که برای کسب معرفت و عصمت مهیا می شود برای رسوخ وسوسه های شیطانی نیز آماده است.

۸۷۳- از این منظر بهتر می توان دریافت که چرا فردی که تحت الشعاع نور محبت پیر و امامش زنده به دل شده و به دل خود راه یافته بایستی از زادگاه و خاندان خود هجرت کند و تحت اطاعت مطلق قرار گیرد و حجاب و عفت خود را شبانه روز بیاید و بر دل خود مراقبه کند تا نه تنها کسی بر آن وارد نشود و شیطانی بر آن وسوسه نکند بلکه قلبش را از همه آلودگیها و اجنه و شیاطین پاک سازد و در غیر اینصورت آن فرد که جان و دل و روحی تازه یافته به بازار خودفروشی و دلبری و جلوه گری می رود تا برای خود مریدانی بیابد ولی دل خود را مملو از مفسد و وسوسه ها و شیاطین می سازد و در درک اسفل ساقط می گردد و به طبقه ای از دوزخ می رود که کسی نرفته است زیرا شیاطین به طبقه ای از دلش رسوخ کرده اند که قبلاً نکرده بودند زیرا زنده نبود پس وای بر مؤمنان از وسوسه های شیاطین و خناسان. و اینست که همه آیات مربوط به حجاب و عفت و تقوا و صلوة و انفاق مربوط به مؤمنان است که دارای امامی زنده اند و زنده شده اند.

۸۷۴- در حقیقت باید گفت که تبدیل جنسیتی در آخرالزمان که حاصل غایت تساویگری زن و مرد است مظهر توحید دجالی و دجالیت توحید مآبانه است و اگر مایکل جکسون مظهر کامل انسان شیطانی است و در نقطه مقابل امام قرار دارد

<sup>۱</sup> «لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقتلوه بضعة بضعة» النعانی، الغیبة، ص ۲۸۸؛ «فیخرج منها ستة عشر الفاً من البترة شکین فی السلاح قراء القرآن فقهاء فی الدین قد قرحوا جباههم و سمروا سامانهم و معهم النفاق و کلهم یقولون یابن فاطمه ارجع لا حاجة لنا فیک» معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۷۸ و

که انسان کامل الهی است این همان رویارویی توحید و تساویگری است و بی تردید آنانکه فتوای تغییر جنسیتی را صادر کرده اند برای خودشان توجیهات عرفانی و وحدت وجودی هم داشته اند که در حقیقت یگانگی را همسانی پنداشته اند.

۸۷۵- همانطور که قبلاً نشان داده ایم انسان کامل الهی یعنی انسان موحد و وحدت وجودی کسی است که با ضد خود در خود به یگانگی رسیده باشد و در بیان جنسیتی اینکه آدم به ذات حیوانی خود ملحق شده باشد و حوا هم به ذات آدمی خود. که در این یگانگی و الحاق عرفانی است که جمال اعلای پروردگار دیدار می شود برای آدم در صورت حیوانی و برای حوا در صورت آدمی. که این واقعه حاصل فنای انسان از خود و در خود می باشد که در رابطه زناشویی بر اساس تقوا و شریعت محمدی ممکن می شود. در حالی که برابری زن و مرد که غایتش در تبدیل جنسی رخ نموده است حاصل غایت خودپرستی و آدم خواری و ظلمی است که بر سر آدمی شکسته است که بدینسان بقول قرآن خانه وجود خویش را بر سر خویشتن خراب می کنند<sup>۱</sup> و می پندارند تبدیل جنسیتی همان وصال و کمال است. حال آنکه جز انهدام نیست آنهم انهدامی ابدی. که آن توحید و کمال و وصال روحانی و عرفانی است و این جسمانی و شهوانی. آن حاصل عشق و فنای از خویش است و این محصول تملک و آدمخواری و ظلم است. آن انسان نوری است و این یک جسد متعفن و مونثاژ شده.

۸۷۶- در سراسر جهان فراوانند زنانی که بر این باور و ادعایند که به آنها وحی و الهام می شود که اکثرشان اسوه های شقاوت و بولهوسی هستند چه از نوع مذهبی و یا غیرمذهبی که مبتلا به انواع وسواس ها و وسوسه ها و تردیدهای شیطانی و بدبینی مرگبار و تهمت نسبت به همه اطرافیان خود هستند و برخی هم به داروهای روان گردان مبتلایند و در حقیقت همه اینها جنی و شیطان زده اند که گاه بواسطه شیاطین لمس می شوند و آنها این لمس را لمس خدا و ملائک می خوانند. در حقیقت اینها از مصادیق خناس و ظهور حسد در قبال ایمان و رحمت و محبت می باشند و خصم آشکار هر کسی هستند که به آنان محبتی ورزد. اینان ولایت ناپذیرترین زنانند در قبال شوهران و پدران خود. و بسیاری از آنان به اعتیاد و یا دیوانگی آشکار می رسند.

۸۷۷- برخی از این زنان ادعای دیدار مداوم با امام زمان دارند و حتی ادعا می کنند که زن امام زمان هستند. یکی از اینها ادعا می کرد که خداوند او را هر شب ناز و نوازش می کند در حالیکه یک دیوانه زنجیری بود و در حقیقت با شیطان همنشینی داشت.

۸۷۸- برخی از این زنان دیوانه روی به رهبانیت می کنند یا فالگیر و جن گیر و دعانویس می شوند.

۸۷۹- بدان که زن در جدال و خصومت با ولایت مردش دچار شیطان زدگی تا سرحد جنون و انواع امراض روانی می شود و مظهر جنگ با هر چه رحمت و محبت است. اینان از مظاهر محاربه با خدایند. هر جا زنی مفلوک و متشنج و دیوانه دیدی از این جماعت است.

۸۸۰- هر که به رحمت و محبت دیگران بدگمان شد و تهمت زد به دام شیطان افتاده است زیرا شیطان خصم انسان و محبت است. و برای اینکه به چنین دامی نیفتی در قبال محبت دیگران به زبان شاکر باش و در حد توانت تو هم محبت کن تا دچار احساس حقارت نشوی و بخل نورزی! همواره محبت های یکجانبه منشأ سوءظن و تهمت و رسوخ شیطان است. خاصه در روابط زناشویی که زن فقط مصرف کننده محبت است و تازه ناز هم می کند و منت می نهد تا پاسخگویی محبت و پذیرای ولایت مرد نباشد و انجام وظیفه نکند.

<sup>۱</sup> «..... يَجْرُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» حشر، ۲.

۸۸۱- بدان که ناامنی ها و بحرانها و عذابها و تشنجات و مالیخولیاها و جنگهای بی امان و ترورهای دوران معاصر در سراسر جهان حاصل رحمت و محبت ناپذیری انسان مدرن است خاصه در زن نسبت به مرد که موجب روسپی گری جهانی زن شده و او را به اشد ذلت و فساد و عذابها افکنده است و زیر پاهای مردان هرزه له می کند. و نهایتاً فرزندانیشان نیز نسبت به مادرانشان محبت ناپذیر و شقی و بی وفا می شوند. و شقاوت والدین نسبت به کودکانیشان که آنان را به مهد کودک می سپارند و عاقبت بدست فرزندان خود به خانه های سالمندان افکنده می شوند و یا بحال خود رها می گردند.

۸۸۲- و حماقت مرد که مریدیش نسبت به زن را ایثار و لطفش محسوب می کند و مکرش که عورت بارگیش را عشق می خواند. و عاقبت از قبال این عشق و ایثار کذائی جز نفرت و عداوت و خیانت نمی یابد که حق است.

۸۸۳- هر کجا که حقیقتی بزرگتر و ذاتی تر و رازگونه تر در میان آید بهمان میزان که امکان حیات و هستی و رستگاری برتری هست امکان تباهی و ستم و سقوط شدیدتری هم هست. و چه حقیقتی برتر از راز وحدت وجود و یگانگی انسان و خدا که ذات عرفان حق است که بیانگر غایت عشق خدا به انسان است و لذا ذات دل را می کشاید تا این نور به هسته مرکزی وجود برسد پس شیطان هم می تواند وسوسه های خود را به همین قلمرو برساند اگر استحقاق محبت پذیری و ادای حقوق عشق نباشد. به همین دلیل است که در قلمرو معارف عرفانی اشد شیطنت ها و دجالیّت ها و شقاوتها به عرصه ظهور می رسد که نهضت فراماسونی سیمای جهانی چنین پدیده ای است که با توسل به معارف عرفانی سخن می گوید و می فریبد مثل برابری، برادری، وحدت بشری، یگانگی مذاهب و... که امروزه حقوق بشر نامیده می شود.

۸۸۴- اصل اول محبت پذیری همانا تصدیق محبت بعنوان محبت است و نه تجارت یا مکر و ریاکاری. محبت یعنی رحمت مطلقه و بی علت و توقع. و این منشأ اتصال به حق است. هر کجا که محبتی دیدی آنرا محبت بدان الا اینکه خلافتش ثابت شود و اتفاقاً اگر چنین ببینی و تصدیق کنی که خیلی سریعتر خلاف آن و یا ناخالصی هایش رسوا می شود تا بتوانی آنگاه که محبت الهی را از مردان خدا دیدی درک و باور کنی و به آن تهمت نزنی و از خاسرین نشوی!

۸۸۵- محبت باوری همان خدا باوری و درک و تصدیق خدا در خلق است. اگر محبت باوری قرین تقوا و عفت باشد هیچ آفت و فساد و فریبی ممکن نمی شود. پس محبت باوری موجب فریب نمی شود بلکه بی تقوانی و سوءاستفاده از محبت موجب فریب است. و آنچه که ناخالصی های بشری در محبت را خالص و پاک می سازد همان تقوا و عفت و رعایت حدود الهی است. در اینصورت است که محبت، راه به ذات یافته و به عصمت می پیوندد و عین عصمت می شود.

۸۸۶- انسانی که هیچ محبتی ندارد و تلاش برای آن هم بعمل نیاورده است هیچ محبتی را درک و پذیرا نمی شود و بلکه آنرا انکار و متهم می سازد. پس همه سوءظن ها و بدبینی ها و نفرت از همگان که روح حاکم بر بشر مدرن است حاصل محبت نکردن و محبت ناپذیری است.

۸۸۷- و محبت نکردن اساس محبت ناپذیری است یعنی محبت ناپذیری عذاب محبت نکردن است.

۸۸۸- تظاهر به محبت کردن حداقل کاری است که انسان می تواند کرد تا لایق درک و پذیرش آن از جانب دیگران شود. و آنکه به کسانی که به او محبت دارند حتی تظاهر به محبت هم نمی کند به دام محبت کذائی شیدان می افتد و تباه می شود.

۸۸۹- پس آنانکه فریب محبت کذانی شیادان را می خورند عذاب کفران محبت کسان است که برآستی به آنان محبت کرده اند.

۸۹۰- آنانکه می گویند ظواهر امور همچون تقوا و عفت و حدود الهی مهم نیست و دل باید پاک باشد یا سنگدلان و مرده دلانند و بقول قرآن گونی آنانرا دلی نیست<sup>۱</sup> یا شیادان هستند و اولیای شیطان! زیرا آنرا که دلی زنده است می داند که دل آئینه ای جادویی است که هر چیزی را در خود منعکس و ثبت ابدی می سازد و دل می تواند لانه دیو و دد باشد از طریق حواس تا آن حد که دل در تسخیر شیاطین بسوزد و نابود گردد. و اگر انسان مدرن، موجودی دیوانه و بی اراده و بی وفا و ولگرد است دلش در تسخیر دیو و دد است که هر یک او را هر آنی بسوی می کشاند و این عین شقاوت است که حاصل زیر پا نهادن حدود الهی و حداقل تقوا و عفت است. و امروزه خاصه قلوب اهل رسانه و ماهواره و اینترنت مملو از لشکریان دیو و دد و خناس است در صور بشری. و اینست راز جنون و جنایت جهانی و شقاوت بشری.

۸۹۱- پس این «اهل دلان» هرزه گرد و هرجائی که به هیچکس وفائی ندارند در حقیقت دلی ندارند که پاک باشد یا ناپاک. «با همه باش و دل به کس مده!» اینست شعار این جماعت به اصطلاح عاشق پیشه غیر متعهد! یعنی فقط لاس بزن و برو!

۸۹۲- آنرا که دلی هست و عشق را می شناسد غرق در تقوا و عفت است و دل را لانه هر ناکسی نمی کند.

۸۹۳- بزرگترین حماقت بشر مدرن اینست که دل را نمی شناسد و حق عشق را در نمی یابد و پلیدترین بازی ها را با دل و عشق نموده است و همه عذابهایش از همین بابت است. خاصه آنگاه که رسول محبت بسویشان آید که کل عداوت خود را بر علیه او بکار می گیرند. «هیچ چیزی مانع ایمان آوردن مردم نشد الا اینکه آنگاه که آنان را هدایتی آمد گفتند که چرا خدا بشری را بسوی ما فرستاده است»<sup>۲</sup> اسراء ۹۴- این نهایت نفرت مردم نسبت به ممنوعان است و نفرتش نسبت به نوع انسانی خودش. و تحقیر انسانیت. و این همان القای ابلیس است که آدم را انکار نمود. زیرا رسولان الهی رسولان محبت و رحمت او بسوی بشرند پس مردمان خصم محبت هستند و این حجت محبت ناپذیری آنها می باشد زیرا رسولان الهی تنها خدمتگزاران بی مزد و منت هستند. و همه احکام الهی نیز حامل نور محبت خدا به بشر است خاصه حکم عفت و عصمت یعنی که: ای بشر تو بسیار عزیزی خود را ارزان مفروش و دلت را جولانگاه اراذل و اشیاء مکن و دل به کسی ده که تو را برای خودت دوست می دارد یعنی خدا و رسولان و اولیای او. و اگر از مؤمنان نیستی دل را فقط به همسرت ده که خدمتگزار توست.

۸۹۴- و بدین طریق همانطور که نیچه، مسیحیت ضد مسیح را از تاریخ اروپا پاک کرد و آخرین کلامش این بود که «این ننگ را از دامن بشریت بزدانید» من هم اسلام ضد محمد و تشیع ضد علی را از دامن بشریت زدودم و آنرا به زیاله دان تاریخ افکندم. و از همه مهمتر عرفان ضد عرفان را رسوا کردم و طومارش را پیچیدم و به دوزخ انداختم. و مهمترین کار الهی من هم پیچیدن طومار عشق ضد عشق بود. و بدین طریق اسلام و تشیع و عرفان و عشق را از اسارت ابلیس رهاانیدم.

۸۹۵- نه فقط در جامعه ما که در کل جهان در پایان قرن بیستم بشر دچار مرگ مغزی شده و اندیشه و روح از حرکت ایستاده و در فولاد و بتن نشسته بود که آنرا رهاانیدم و ذهن را به ملکوت روح پیوند زدم و اندیشه قدسی را در هزاره سوم افتتاح نمودم.

<sup>۱</sup> «مُطْلَعِينَ مُتَّبِعِينَ رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتَهُمْ هَوَاءَ» ابراهیم، ۴۳: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلَّتْ السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ» ق ۳۷.

<sup>۲</sup> «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ تَشْرًا رَسُولًا» اسراء، ۹۴.

۸۹۶- ابلیس تکنولوژیزم و مدرنیسم و دموکراتیسم را به قتل رسانیدم و روح انسان را از اسارتش رها کردم و تا ظهور جهانی این رهائی، طولی نخواهد کشید.

۸۹۷- من آمده بودم تا انسان را پیدا کنم و از قبرستان تاریخ نجاتش دهم و رسالتم را به تمام و کمال به انجام رسانیدم و در این کار کبیر همه انبیاء و اولیاء و حکیمان و عرفای حق مرا یاری دادند و در این امر با من بیعت نمودند تا این امانت را به صاحب آخرینش برسانم و رسانیدم.

۸۹۸- ای انسان من سخنم را با تو گفتم و تو اینک مخیری که تاریخ را ادامه دهی و یا به آخر برسانی و بر بهشت من وارد شوی. در غیر اینصورت مجبوری خود بدست خودت شریان حیات تاریخی ات را قطع کنی. تاریخ را رها کن که نابودت می کند.

۸۹۹- قیامتی را که قرآن و محمد و علی وعده کرده بودند بدست من بر پا شد هر چند که در زیر پوست جهان آغاز شده بود و برای مدتی پنهان داشته شده بود تا هنوز آنانی که در جهان تجارتی نکرده بودند خیر و شر را تجربه کنند و زین پس عمر خیر و شر در همه تجربیات مادی و معنوی بشر به سر آمده و کاری جز تصدیق حق و پیوستن به امر عشق باقی نمانده است و لذا زین پس خواهی دید که همه پرهیزکاران و نیکوکاران و تاجران خیرات نیز بر آتش دوزخ وارد می شوند یعنی همه فاقدان و منکران عشق. یعنی همه دشمنان ظهور خدا در انسان. یعنی همه مردمانی که به قول قرآن کافر نشدند الا اینکه چون نور هدایت یعنی عشق به سویشان آمد گفتند چرا خداوند بشری را بسوی ما فرستاده است.<sup>۱</sup> هر چند که خود خداوند به این دشمنان انسان پاسخی دندان شکن داده است که هر گاه هم که فرشته ای را بفرستم بصورت بشر می فرستم.<sup>۲</sup> و این بدان معناست که خود خداوند هم بصورت انسان به سوی مردمان می آید پس بنگر عداوت کافران را با خویشستن که این عین جنگ با عشق و محاربه با خداست و عداوت با انسانیت خود. و من قیامت این عداوت تاریخی را بر پا کرده ام پس هر که توبه کرد و تسلیم امر عشق شد جمال اعلائی پروردگار را دیدار کرده و بر رضوانش وارد می شود و مابقی به هر روشی خود را نابود می سازند که تبدیل جنسی دوزخی ترین آن است که بر فلسفه برابری زن و مرد استوار است که فلسفه ای ضد عشق و ضد انسانیت است.

۹۰۰- بدان که قیامت همان ظهور قامت عشق است و جز بدست کسی که عاشق بر انسان است بر پا نمی شود و همانگونه که دیدیم آن قیامت نهان بواسطه قدرت بیته قلم عیان شده است یعنی قیامت همان بیته مطلق است که همه بیئات الهی در خدمت آنند.

۹۰۱- بدان که امّ الفساد و بستر همه گناهان و مظالم بشری دروغ است و این معنا در همه فرهنگ های بشری درج است که دروغگو را منفورترین انسان می دانند و اما بدترین و شدیدترین و عمیق ترین و فریبنده ترین و دروغترین دروغها، دعوی عشق دروغین است و نمایش ایتار دروغین. زیرا این دروغ به هسته مرکزی وجود دیگران یعنی دل رخنه می کند و اشد ستم و فریب را پدید می آورد.

۹۰۲- و اما اینکه همه افراد بشری از هر مذهب و ملتی و از هر گروه سنی و صنفی تظاهر به عشق می کنند و نمایش ایتار می دهند دال بر این حقیقت است که دین فطری است و عشق که قلب دین است نیز قلبی ترین فطرت هاست و همه انسانها فطرتاً می دانند که نجات و سعادت جز در عشق نیست ولی چون ندارندش بازیش می کنند و این عشق به مثابه فریضه است همچون آداب شرع، یعنی مفروض است تا شاید محقق گردد. و لذا نیکوترین دروغ و تظاهر و ربای بشر است و به زبانی راست ترین دروغهاست. و لذا آنانکه در این تلاش و تظاهر جدی ترند و بیشتر از خود می گذرند

<sup>۱</sup> هان.

<sup>۲</sup> «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مُلَائِكَةٌ يَنْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» اسراء، ۹۵.

مستحق عشق حقیقی می شوند و خداوند آنان را به یکی از سرچشمه های محبتش متصل می کند که اولیاء الهی هستند. و بدان که هر مؤمن حقیقی نیز دارای شعاعی از نور محبت خداست.

۹۰۳- ولی نه آن عشقبازی و تظاهر به محبت و ایثار به نیت تجاوز و تملک دیگران، که این اعظم ظلم هاست.

۹۰۴- پس وای بر کسی که محبت حقیقی را از یکی از سرچشمه هایش چشیده و صاحب نوری از آن شده و همچنان به جستجوی بازار عشقبازی و تملک و تجاوز به دیگران بواسطه نور عشق حقیقی است. که خداوند در کتابش او را محکوم به عذاب عظیم نموده و او را کور و کر و گنگ و احمق می کند و چه بسا او را به صورت سگ و بوزینه و خوک درمی آورد تا به قوت نور عشق الهی قادر به فریب مردمان نشود<sup>۱</sup> و بدان که اینست پلیدترین گناه و ستمی که بشر می تواند در جهان مرتکب شود.

۹۰۵- و اما مقصد عشق حقیقی که عشق به عنوان وظیفه است و نه ایثار همانا رسیدن به حضور حضرت عشق است و همزیستی با او. و این وعده خداست در رضوانش که در روایتی از رسول اکرم به تفصیل آمده است که محبین به زندگانی با حضرت حق نائل می آیند و اهل بیت او می شوند که این واقعه از همین دنیا نیز آغاز می گردد و آن جنات نعیم وجود اولیاء عشق است که این ورود با واقعه صلوة ممکن می گردد که شرحش قبل از این آمده است.

۹۰۶- بدان که محبت سربعترین دعا به اجابت است یعنی اینکه محبت کنیم تا مورد محبت قرار گیریم نه کمتر و نه بیشتر. بنابراین محبت ناب یا حقیقی یعنی محبت برای محبت بی هیچ پسوند و پیشوندی. محبت برای به قصد و یا به علت و دلیل چیزی، محبت نیست زیرا عشق و دوست داشتن تنها چیزی است که خود علت و معلول خویش است یعنی فی الذاته است زیرا عشق علت هستی و مجرای هستی و مقصود هستی است و میزان هستی. به همین دلیل است که ما عشق را همان وجود محض و یا حضور خداوند می دانیم. پس برای رسیدن به محبت هیچ نیازی به بازی و ایثارهای نمایشی نیست و هر کجا که چنین چیزهایی هست محبت نیست.

۹۰۷- پس حتی برای کسب محبت دیگران حتی نیازی هم نیست که کاری بکنیم و رفتار ویژه ای به نمایش بگذاریم کافی است که خالصانه محبت را تمنا کنیم که: لطفاً برای رضای خدا مرا دوست بدارید.

۹۰۸- پس بدان که محبت، موجودترین و حی و حاضرترین و سهل الوصول ترین چیزهاست و از آب و هوا هم فراوان تر و ارزانتر است و کسبش از نفس کشیدن هم راحت تر است و اصلاً جز محبت چیزی نیست و انسان به لحاظ وجودی، خودش نور و جمال محبت خدا در عالم ارض است. پس برآستی مشکل چیست؟ مسئله اینست که آدمی طالب محبت نیست بلکه در صدد مالکیت و تصرف و بلعیدن دیگران است.

۹۰۹- قرآن کریم به لحاظ موضوعی سه بخش دارد: قصص، حکمت و قیامت. قصص همان سرگذشت انبیاء و اقوام گذشته است و قیامت احوال و صفات و اعمال مردمان است و حکمت اسرار این دو بخش است. از منظر عامه مردمان و علمای رسمی دین قصص قرآن مربوط به گذشته است و قیامت قرآن هم مربوط به آینده و پس از مرگ است و طبعاً حکمتهای قرآن هم مربوط به گذشتگان و آیندگان است و اینست که قرآن کتاب اموات است و حکمتهایش هم اسرار مردگان است پس چیزی برای زندگی و زندگان باقی نمی ماند و اینست که قرآن در هجران است این فاجعه بر سر سائر کتب آسمانی نیز آمده است و لذا اصولاً دین ربطی به راه و رسم زندگی ندارد اگر هم دارد خواصش پس از مرگ است و

<sup>۱</sup> «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْثَرِ مَا أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مِنْ شَرَحٍ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» نحل، ۱۰۶: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ» انفال، ۲۲: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثْوًةٍ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْفُرْدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» مائده، ۶۰.

این دین مرده است و اینست که می فرماید «آنکه در قبرستانند کرانند»<sup>۱</sup> یعنی نسبت به قرآن کردند. از این منظر است که مجموع آثار ما را بدعت می پندارند زیرا همه قصص قرآنی و وقایع قیامتی و حکمتهای آنرا جمله در زندگانی انسان معاصر به نمایش گذاشته ایم یعنی گذشته و آینده را در حال نشان داده ایم یعنی دین را از هجران نجات داده ایم و قرآن را عین انسان ساخته ایم.

۹۱۰- همانطور که قرآن آشکارا می فرماید مؤمنان حقیقی با همه انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین گذشته در قلوب خود محشور و همزیستی می کنند.<sup>۲</sup> و ما حضور گذشتگان و آیندگان را در آخرالزمان جهان در مقام الساعه آشکار ساخته ایم و این همان قیامتی بود که از چشم مردمان پنهان شده بود<sup>۳</sup> و اینک آشکار شد. یعنی اول و آخر جهان و تاریخ در اکنونیت آخرالزمانی به هم آمد و این همان محشر است که خداوند بدست و قلم ما برپایش ساخته است.

۹۱۱- و عجا که در اکثر کشورهای غیرمسلمان جهان و مخصوصاً غرب صدها کرسی آخرالزمان شناسی در مراکز علمی و تحقیقاتی بر پا شده است ولی در جوامع اسلامی و از جمله کشور خود ما که دارای دین آخرالزمان هستیم هیچ خبری نیست و در خواب غفلت بسر می بریم و چه کر هستیم که هنوز صور اسرافیل را نشنیده ایم. و اینست که متهم به بدعت شده ام زیرا واقعیت را عیان نموده ام و قرآن را در جهان نشان داده ام که: براستی که دین عین واقعیت است.<sup>۴</sup> قرآن-

۹۱۲- نگاه کنید به طلبه های علوم دینی به چه انگیزه هایی به این مراکز می آیند عده ای برای آنکه ولی مطلقه فقیه شوند یعنی به حکومت و سلطنت برسند عده ای دیگر برای پیغمبر و امام زمان شدن و گروهی هم برای علوم خفیه و اسرار نهان و برخی هم برای استفاده مادام العمر از وجوهات شرعیه و... و برخی دگر جهت آموزش تئاتر امام حسین کشتی و کلاً سینمایی همذات پنداری با قاتلان ائمه به این مراکز می آیند و اما انگشت شماری هم از سر درد دین و به نیت هدایت به این مراکز روی می کنند که در اندک مدتی با تمامی این آموزه ها و اساتیدش به بن بست رسیده و منکرانی مطلق می شوند که گودرزی ها از این جماعتند. همه اینها به این دلیل است که در این مدارس و آموزشها نشانی از واقعیت زندگانی حاصل نمی آید که سر نخ هدایت بدست دهد جز حکومت بر مردمانی که هدایت را در قبرستان تاریخ جستجو می کنند یعنی در ظلمات اوهام و خرافات و پرستش خدا و پیامبر و امامان خیالی و من درآوردی که همان هوای نفس است و مخلوق ذهنیت ظلمانی.

۹۱۳- برخی از این طلبه ها دچار امراض روحی حاد شده و سر از روانپزشکی و تیمارستان درمی آورند که برخی از آنان به اینجانب رجوع کرده اند که احساس امام زمانی داشتند و در جستجوی خواب و خیالات خود به این پریشانی و اختلال حواس رسیده اند. این نوع طلبه ها به واقعیات بیداری زندگی خود و جامعه و جهان پیرامون کمترین توجه و اهمیتی نمی دهند و اصلاً آنرا در شأن خود نمی دانند و فقط در ماوراء سیر می کنند و در عوالم برزخ و اموات و ارواح بسر می برند و لذا در ابتدائی ترین نیازها و مسائل زندگی روزمره از کودکان هم عاجزترند و در زندگی زناشویی بسرعت به بن بست می رسند و بر این باورند که همسرشان آنان را درک نمی کند و از عظمت روحشان بی خبر است و مطلقاً در شأن آنان نیست. در عین حال که در همه امور برده و مرید زن هستند و براستی عورت را بجای خدا می پرستند و اسیر وسوسه های شیطانی می باشند و نفسشان از مردم عادی هم آلوده تر و هرزه تر می شود که عذاب استکبارشان است تکبر و انکار در قبال واقعیت جهان و انسان که عین ابلیسیت است که خصم ظهور حق در آدم بود. این خصومت موجب ماوراپرستی و جن زدگی و ابتلائی به شیطان است. یعنی آن خدا و امامی که می پرستند اجنه و شیاطین

<sup>۱</sup> «و ما یَسْتَوِی الْأَحْیَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ یَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

<sup>۲</sup> «وَمَنْ یُعِظِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصَّادِقِیْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِیْنَ وَ خَسَنَ أَوْلَیْكَ رَفِیقاً» نساء، ۶۹.

<sup>۳</sup> «إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَكْأَدُ أَحْضِیْهَا لِیَجْزِیَ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» طه، ۱۵.

<sup>۴</sup> «وَ إِنَّ اللَّیْلَ لَوَاقِعٌ» ذاریات، ۶.



هستند و این القانات را وحی و الهام می‌پندارند. امروزه جامعه ما مملو از این نوع آدمهاست خاصه در قلمرو آموزه های دینی و عرفانی. می‌توان این نوع امراض را ایده آل‌یزم شدید دینی و عرفانی نامید تا سر حد انکار واقعیات و کوری محض و تعطیلی عقل!

۹۱۴- درست بدلیل غوغای اینهمه خرافات و جنون و مالیخولیا و امام زمان بازی در جامعه بود که بنده حدود ده سال مشاهدات ماورای طبیعی و مکاشفات عرفانی خود را نهان داشتم و از بیانش ابا نمودم تا آنکه دچار عذاب شدید شدم که مرا امر به تبیین و ابلاغ می‌نمود که وظیفه واجب هر مؤمنی است که اساس امر بمعروف می‌باشد. و لذا بنده مجموعه آثار و فعالیت‌های خود را چیزی فراسوی امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌دانم زیرا معروفی بزرگتر از امام و منکری بزرگتر از دجال نیست در آخرالزمان!

۹۱۵- بدان که دین تبیین واقعیت است و عرفان هم تأویل عرف و شرع می‌باشد و حکمت هم تعین قرآن در جهان. و غیر از این انحراف و گمراهی و دجالیّت و ابتلائی به شیطان و اجنه می‌باشد. و مجموعه آثار اینجانب این تبیین و تأویل و تعین است و لذا هر استنباطی که در قلمرو عمل منجر به ابطال عقل و شرع و اخلاق و تقوا شود القای شیطان است.

۹۱۶- و بزرگترین فضلی که پروردگارم به این بنده حقیر عنایت فرمود تعین قرآن در جهان مدرن بوده است و این همان هسته مرکزی همه اتهامات نسبت به بنده است خاصه اتهام بدعت! که این اتهام اندکی رگ و ریشه اعتقادی و علمی و دینی و معرفتی ندارد و سراسر از بخل و عداوت با حقیقت است بی‌کمترین حجتی! و حقانیت این تعین همچون آفتاب دلیل آفتاب است که عقل و فطرت مؤید و مصداق آنست.

۹۱۷- بنده هرگز از آیات و روایات و آرای سائر بزرگان جهت اثبات خود و معارف خود بهره نبرده ام بلکه معارف و مکاشفات خود را در خدمت اثبات قرآن و روایات و آرای بزرگان علمی قرار داده ام که آنهم با قصد قبلی نبوده و بطور طبیعی و منطقی بتدریج حاصل آمده است که این حقیقت بر هر خواننده عاقلی آشکار است. یعنی بتدریج متوجه شدم آنچه را که بنده در مسیر تحقیق و تأملات و مکاشفات خود یافته ام همان اصول و محکّمات و معارف دینی و قرآنی و شیعی است که نشانه هایش در آرای برخی عرفا و حکیمان بزرگ هم وجود دارد. به همین دلیل این سخن حضرت رسول اکرم ص ترجیع بند همه آثار من است که: زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دینم نائل می‌آیند. یعنی دین و معارف من نه از تاریخ و وراثت و جامعه حاصل آمده و نه بواسطه منقولات و آموزه های کتابی و مدرسه ای. خدای من هم اینگونه است. همه باورها و معارف من از طریق تفکر و تأمل در خود و احوال و اوضاع مردمان و وقایع جاری در جهان حاصل آمده است. من در آخر کار به قرآن رسیدم و لذا فقط در آثار دو سال اخیر من است که آیات قرآن حضوری قوی دارند هر چند که مجموعه آثارم به لحاظ مفهومی سراسر قرآنی هستند بی‌آنکه عمدی در کار بوده باشد تا اینکه بالاخره آن مفاهیم در آیات معینی متبلور شده اند و عین قرآن شده اند. قرآن آخرین و عالیترین کشف من است و غایت همه مکاشفاتم. من هم بالاخره تمامیت معنای وجودم را در قرآن به کمال یافتم و بلکه دیدم که عین قرآنم و از آغاز هم قرآنی بوده ام. و این شامل حال هر انسانی است اگر بداند و بفهمد زیرا قرآن کتاب وجود است.

۹۱۸- دنیا و موجودات عالم هستی جمله سرنخ های راه یابی به نفس خویشتن هستند که آدمی از طریق آن بخود راه یافته و خود را پاک سازد و تربیت کند و جز این هیچ روش دیگری برای تزکیه و تربیت و تعالی نفس وجود ندارد و مهمترین این موجودات بیرونی انسانهای دگرند خاصه مؤمنان برای مؤمنان. و اینست که فرموده «مؤمن آئینه مؤمن است»<sup>۱</sup> و یا «چون مؤمنی به دیدار مؤمنی رود خداوند دیدار می‌شود»<sup>۱</sup> حضرت رسول ص.

<sup>۱</sup> «المومن مرآة المومن» غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۵، ص ۱۸۳.

۹۱۹- پس بریدن از دنیا و واقعیات بیرونی عین قطع رابطه کردن با خویشستن است و کل جهان هستی لامتناهی برای وصل کردن انسان بخود است. اینست که کل قرآن امر تعقل و تدبّر در کار جهان و جهانیان است.

۹۲۰- این همان باطن گرایی خیالی و شیطانی است که آدمی را دیوانه ساخته و مظهر فساد و فحشاء و حماقت می کند «در حالیکه خود را هدایت یافته می داند.»<sup>۲</sup> قرآن-

۹۲۱- در خانه ای که کثیف و نامرتب و زشت است صاحبش آرام و قرار و عزّتی ندارد. پس نفس خود را پاک کنید تا در خود آرام و قرار بگیرید تا از خود فراری و بیزار نباشید تا دریوزه و بازیچه هر کسی نشوید. و این یعنی حرکت بسوی طهارت و عصمت نفس که کل سمت و سوی هدایت و هدف دین است. پاک باش تا خودت باشی و دیوانه نشوی! خود را پاک کن تا سلطان وجودت باشی و بی نیاز از عالمیان!

۹۲۲- کسی که بدلیل ناپاکیهای نفس خود همواره دریوزه دیگران است تا کسی او را به خانه وجودش راه دهد و جا و مکان و قرار دهد این دریوزگی را عشق می نامد که عین دزدیدن خانه دل دیگران است. پس این نوع عشق در نقطه مقابل عصمت و پاکی است و بلکه از فرط ناپاکی است و لذا سراسر توأم با دروغ و ریا و نمایشات ایثاری است تا دل کسی را بدزد و از آن خود کند که چنین چیزی محال است. پس آدمی تا پاک نشود نمی تواند کسی را دوست بدارد. انسان ناپاک از محبت بیگانه و بلکه خصم آنست زیرا دل در تسخیر اجنه و شیاطین است و اجازه محبت پذیری به دل نمی دهد.

۹۲۳- پس آدمی تا پاک نشده باشد نه می تواند کسی را دوست بدارد و نه می تواند محبت کسی را بپذیرد. زیرا کانون دوست داشتن و دوست داشته شدن دل است و دل باید خانه وجود صاحبش باشد و لذا باید پاک و منزّه از غیر باشد تا صاحبش در آن مقیم شود یعنی اهل دل شود و از گل بدر آید تا بتواند دوست داشته باشد قبل از هر کسی خود را. و چون خود را دوست بداری از گدائی محبت دیگران بی نیازی. دوست می داری بی آنکه توقع دوست داشتن داشته باشی.

۹۲۴- و آنکه مقیم خانه دل شد خلیفه خدا شده و از منظر خدا بر جهان و جهانیان نظر دارد و اینست انسان کامل و اهل شهود و خدابین! پس عرفان جز عصمت نیست! بدان و در آن بمان جاودان!

۹۲۵- و فاطمه زهرا<sup>۳</sup> جمال عصمت است که عارفان کامل دیدارش می کنند از چشم دلی که به عصمت رسیده است. پس او مظهر جمال پاک و ناب و قدسی حق است یعنی فطرت الله: فاطره!

۹۲۶- و دلی که پاک شد پاکی جهان و جهانیان را نظاره می کند و لذا عاشق است بر همه عالم که همه عالم از اوست. و بدان که عشق جز به پاکی تعلق نمی گیرد. عاشق شدن از پاک دیدن است و با دل پاک دیدن است.

۹۲۷- «و خداوند آنانرا که پاک شدند نجات می دهد که هیچ شری آنان را لمس نمی کند...»<sup>۴</sup> زمر ۶۱- یعنی نجات از پاکی است و چون پاک شدی هیچ ناپاکی بسویت نمی آید زیرا هر شر و بدبختی حاصل لمس ناپاکیهاست.

<sup>۱</sup> «مَنْ زَارَ أَخَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ لَا لِحَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهِ كَيْفَ مِنْ زُورِ اللَّهِ وَكَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكْرُمَ زَارَهُ» وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۲۰۹: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقَى فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَأَقْبَلَ بَوَهِجِهِ عَلَى أَشَدِّهَا خَبَأً لِصَاحِبِهِ...» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي عَلَيَّ فَرَاكَ وَ قَدْ أُوجِبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ بِحُبِّكَ إِلَيَّ» کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶.

<sup>۲</sup> «و إِيَّاهُمْ لَيُضِلُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يُحَسِّنُونَ أَيْدِيَهُمْ مُهْتَدُونَ» زخرف، ۳۷.

<sup>۳</sup> « وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِعَفَاظِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ الشَّوْءُ وَ لَا هُمْ يُحْزَنُونَ » زمر، ۶۱.

۹۲۸- «از خدا و رسول اطاعت کنید تا شما را زنده و پاک سازد تا کتاب و حکمت آموزد و از تاریکی به روشنی آورد و اینست رستگاری بزرگ»<sup>۱</sup> قرآن- پس بدان که نجات آخرالزمان بواسطه امامان عصر هم جز به طریق پاک شدن نیست و جز دل پاک قادر به دریافت حکمت و عرفان و اسرار الهی نیست.

۹۲۹- «خداي را خالصانه بخوانيد براي دينش هر چند که کافران را خوش نيايد. و خداي صاحب عرش بالا مي برد درجات را و لقاء مي کند روح را از اراده اش بر هر که خواهد از پرستندگان تا دیدارش را به مردمان هشدار دهند. و امروز هر کسي به آنچه که یافته جزا داده مي شود و هيچ ستمي نيست براستي که خداوند سريع الحساب است. و هشدار بده مردم را به آنروز»<sup>۲</sup> مؤمن ۱۸-۱۴ آشکارا درک مي کنيم که واقعه القاي روح و لقاء الله و برپايي قيامت صغرا امري توأمان است که مقدمه اي براي قيامت کبرا (آنروز) مي باشد. و اين همان واقعه اي است که براي اينجانب حدود هفده سال پيش رخ نمود تا لقاء الله و قيامت را هشدار و بشارت دهم و قيامت صغرا و حساب سريع اين دنيا را تبیین نمايم.

۹۳۰- و مي دانيم که القاي روح و امر الهی همان واقعه شب قدر است پس بايستي به لقاي جمال اعلاي حق برسد که اسوه و کمالش فاطمه اطهر است همانطور که امام صادق درک حقيقت وجودي حضرت فاطمه<sup>س</sup> را مترادف شب قدر دانسته اند.<sup>۳</sup> و اين همان دیداري بود که پس از القاي روح براي اينجانب رخ نمود. و آدمي تا پاک نشود پاک را نمي بيند و روح پاک کننده تن و جان است.

۹۳۱- «عصمت» در لغت يعني نگهداري و پاسداري و حراست و مراقبت و ولايت بر وجود خویش. و اينست که اوليائي الهي را سلاطين وجود نامند. زيرا وجود آدمي عرش و کرسی خداست زيرا انسان جانشين خداست و بايستي بر جاي خدا بر اين عرش و کرسی اقامت و جلوس نمايد و آنرا حفظ و نگهداري کند و اين واقعه را عصمت گویند. بدان!

۹۳۲- و بدان که آدمي تا تمام جانش در عطرش پاكي و عصمت نباشد لايق روح نمي شود چه از جانب خدا و يا اوليائي او. و همه انسانها در بدو تولد با روح بدنيا مي آیند و بتدريج آنرا از دست و دل و جان مي دهند و تن لش و متعفن مي شوند. و اينست راز عطرش و عشقي که همه انسانها فطرتاً نسبت به دوران کودكي و نوجواني خود دارند يعني دوراني که صاحب روح و روحاني بودند و لذا در بهشت بودند. ولي در جريان لاس زدن و بازي با دنيا و اهلش بتدريج از دست دادند. يعني در جريان دل دادن به دنيا و دنياپرستان و کفار و اشقياء تا آنجا که دل به تسخير شياطين درمي آيد و سنگ مي شود و آدمي از جمادات هم پست تر و بي روح تر مي گردد.

۹۳۳- پس بدان که عصمت همان مقام روح است زيرا آدمي به قدرت اراده روحش مي تواند از وجودش نگهداري و حراست کند.

<sup>۱</sup> «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» انفال، ۲۴: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» آل عمران، ۱۶۴: «... وَ مَنْ يَطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ» نساء، ۱۳.

<sup>۲</sup> «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* زَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْزِلَ يَوْمَ التَّلَاقِ \* يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شُعْبٌ \* لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ \* الْيَوْمَ يُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ \* وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْآفَاقَةِ إِذْ يَبْلُغُونَ إِلَى الْحُنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حِمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ» مومن(غافر) ۱۸-۱۴.

<sup>۳</sup> «امام صادق عليه السلام در تفسير سوره قدر فرمايد: در آيه: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ منظور از «الليلة» فاطمه عليها السلام، و منظور از «القدر» خداوند است، پس هر که فاطمه را به واقع بشناسد ليلة القدر را درك کرده است، و هانا او را فاطمه ناميدند چون مردمان از كسب معرفت واقعي نسبت به وی عاجز هستند» ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار- زندگانی حضرت زهرا عليها سلام، ص ۳۴۵.

۹۳۴- «آنانکه کافر شدند دیگران را معادل پروردگارشان قرار دادند...»<sup>۱</sup> انعام ۱- یعنی همه را به دلشان راه دادند حال آنکه دل فقط خانه خدا و یا امام اوست.

۹۳۵- فقط دل پاک قادر به دوست داشتن است و لایق دوست داشته شدن. و آنکه هم دوست داشته می شود پاک است. پس محبت و عشق سراسر قلمرو پاکی است و عصمت آن گوهره محبت است. بدان!

۹۳۶- در دلی که بیش از یک نفر باشد آن دل قادر به دوست داشتن نیست و دوست هم داشته نتواند شد. زیرا ناپاکی و بی عصمتی جز این نیست. بدان!

۹۳۷- عصمت قلمرو یکتاپرستی دل است.

۹۳۸- آیا یک سطل زباله را می توان دوست داشت؟ آیا آدمی را که لباس و صورتش کثیف و بدبو است می توان دوست داشت؟ به تجربه می دانیم وقتی که بدنمان و لباسمان کثیف و آلوده است خودمان هم نمی توانیم خود را تحمل کنیم تا اینکه پاک شویم. پس انسان ناپاک را کسی نمی تواند دوست بدارد. هیچ دلی نمی تواند ناپاکی خود و ناپاکی دل دیگران را تحمل کند تا چه رسد به اینکه دوست بدارد. زیرا دوست داشتن و دوست داشته شدن از دل و بواسطه دل و به سویی دل است.

۹۳۹- خداوند مشرکان را نجس خوانده است<sup>۲</sup> یعنی آنان که بجای خداوند چیزها و آدمهای دیگری را می پرستند یعنی در دل جای داده اند. زیرا هر چه در دل باشد پرستیده می شود.

۹۴۰- یعنی هر چه جز خدا در دل باشد وجود آدمی را نجس و متعفن می سازد و این تعفن به مشام نیز می رسد که تعفنی بسیار شدیدتر و غیرقابل تحملتر از تعفن گندیدگی دندان یا بیوست معده و روده است و این تعفن بواسطه تنفس و بازدم تولید می شود و از سینه برون می آید و نه معده یا دهان. نفس بدبو از نفس انسان مشرک است.

۹۴۱- دل ذاتاً حق پرست است و با غیر خدا نامحرم است و انس نمی گیرد و لذا غیر خدا در دل می گنجد و اینست که عشق های مجازی همواره توأم با نفرت و کینه و عداوت است. این عداوت و کینه بطور ناخودآگاه و غیرعمدی است و حاصل گندیدگی آن معشوق در دل است که گاه این گندیدگی مشتعل شده و تبدیل به عذاب النار می شود و بصورت خشم و انزجار آتشین بروز می کند و بدینگونه دل از غیر حق پاک می شود. «انان که غیرخدا را به دل راه می دهند آتش دوزخ را بر پا می کنند» قرآن- و دوزخ که همان آتش نفس آدمی است موجب پاک شدن وجود انسان از غیر است تا انسان را به مقام پاکی و عصمت برساند و لایق بهشت حق سازد که عرصه پاکبهاست و جاودانگی!

۹۴۲- ناپاکی و ناخالصی موجب تباهی و هلاکت و مرگ و نیستی می شود پس ضد جاودانگی است. یعنی عصمت، شرط ذاتی حیات جاوید است و لذا دوزخ امکان این عصمت و حیات جاوید را فراهم می سازد زیرا ناپاکیها و ناخالصی ها (شُرک) را می زداید.

۹۴۳- و اما در عصر ما همه رسانه های عمومی کانالهای انتقال و مبادله اجنه و شیاطین و خناسان هستند که قلمرو دل را به تباهی و فساد می کشانند که در رأس این ابزارها تلفن همراه قرار دارد که ما آنرا شیطان همراه نامیده ایم که قدرتمندترین دشمن عصمت و سلامت نفس است که نفس آدمی را بلاوقفه در خواب و بیداری در ابتلائی شیاطین قرار می

<sup>۱</sup> «الْحَفْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» انعام، ۱.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَائِمِهِمْ هَذَا وَإِنْ جَفَّكُمْ غَيَاةٌ فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» توبه، ۲۸.

دهد و بزرگترین خصم عصمت است و لذا مهمترین عامل بیقراری و افسارگسیختگی نفس است که نفس را تبدیل به یک روسپی مادام العمر و مستمر می سازد و بزرگترین عامل قحطی وجود و آتش گرفتگی و گندیدگی تن و دل و جان و روان است.

۹۴۴- اگر دوزخ و عذاب النار نمی بود بنیاد بشر از عالم وجود برافتاده بود. زیرا دوزخ قلمرو عصمت جبری بشر است که بشر را از نابودی رها نموده است و لایق جاودانگی و بهشت نموده است. پس حق دوزخ مقدم بر بهشت است به همین دلیل همه آحاد بشری حتی انبیای الهی هم از دوزخ عبور کرده اند. انسان یا به نور معرفت نفس و تزکیه و تقوا پاک می شود و یا به جبر آتش دوزخ!

۹۴۵- هجرت که امر اول پس از ایمان است نیز جز برون افکنی بیگانگان و پاکسازی دل از نژاد نیست که مزمن ترین دزدان دل آدمی هستند و برای خود، حق دل- دزدی قائل هستند و پرستیده شدن! پرستش نژادی عین عورت پرستی است و لذا منجر به اشد گندیدگی نفس می شود و نفس را مرید شیطان می سازد و دیوانه ای بولهوس می سازد. «مشرکان نجس هستند و عورت را بجای خدا می پرستند و مرید شیطانند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۹۴۶- از این منظر بوضوح می توان دریافت که کل احکام شرع در جهت پاک کردن نفس از غیر خداست یعنی در خدمت طهارت و عصمت است یعنی در خدمت رسیدن دل به مقام خلافت و ولایت و عشق است.

۹۴۷- دل بعنوان هسته مرکزی انرژی حیاتی بشر چون به تسخیر غیر درآید کل حیات بشری از امامت و قدرت وجودی خود بیگانه شده و بی ریشه می گردد و لذا همه غرایز بشری خاصه غریزه جنسی که خلاقترین غرایز است و مستقیماً از دل تغذیه می کند عقیم می شود و اینست امروزه که قلوب بشری از احاطه و اراده آدمی خارج شده، دچار انواع امراض و عذابها و ناتوانی جنسی گردیده است که متوسل به پورنوگرافی و عریان گرایی و انواع داروهای محرک جنسی شده است که همان دوزخ جنسی است. و این عذاب جهانی که اشد عذابهای بشری است حاصل انهدام عصمت و پاکی دل است.

۹۴۸- پس بدان که همه عذابها و امراض و بحرانها و مظالم و ترورها و ناامنی ها و تورمها و جنگهای فردی و خانوادگی و اجتماعی و عقیدتی و قومی و ملی و بین المللی برخاسته از بی عصمتی بشر است تا آن حد که دل بکلی از وجود ساقط شده و وجود فاقد دل گشته و به تسخیر شیاطین است و این نبردها هم نبرد بین شیاطین است بدست آدمی و به هزینه بشر.

۹۴۹- «ای مؤمنان از محبوبترین چیزها بگذرید تا به مقام آزادگی (ابرار) برسید»<sup>۲</sup> قرآن- و این مقام عصمت است که مقام آزادی انسان از اسارت جهان و جهانیان است و رسیدن به قدرت احاطه و اشراف بر عالم وجود که مقام خلافت و ولایت حق است. بدان که آزادی، از پاکی است.

۹۵۰- بدان که کثافات و آلودگیها و نجسی ها و شیاطین و خناسان از دربهایی وجودت بر دلت راه می یابند از طریق چشم و گوش و دهان و بینی و دست و پا و یکایک اعضاء بدن که قرآن کریم این دربهایی را فروج نامیده که مؤمنان را امر به حراست از این دربهایی کرده است. «ای مؤمنان از فروج خود حفاظت کنید جز بر همسران خود و آنکه مالک ایمان شماست (امام)»<sup>۳</sup> مؤمنون ۵-۶- یعنی جز همسر و اولیای الهی را بر دل خود راه ندهید. یعنی جز به این دو چشم و

<sup>۱</sup> «إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِيَّاهُ وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا» نساء، ۱۱۷.

<sup>۲</sup> «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» آل عمران، ۹۲.

<sup>۳</sup> «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مُلُومِينَ» المؤمنون، ۵-۶.

گوش و هوش خود را مدهید و همه دربهایی وجود خود را بر غیر این دو ببندید. «و آنرا که فروجش را نگاه داشت پس روح خود را در او دمیدیم...»<sup>۱</sup> انبیاء ۹۱- یعنی روح خدا را کسی لایق است که حافظ دربهایی وجودش باشد و اهل عفت باشد تا بواسطه روح به مقام عصمت برسد. «پس مریم دختر عمران که فرج خود را حفاظت کرد پس در او روح خود را دمیدیم و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کتابهای خدا را چون از اطاعت کنندگان بود و از خداوند طلب پاکي می کرد.»<sup>۲</sup> تحریم ۱۲ و اشد این تأکید و توصیه خداوند به مؤمنان است که دل زنده شده اند و لذا مشتریان بیشتری دارند و جذابترند و دلرباترند «بگو مؤمنان را که محافظت کنند از دیده هایشان و زیبایی های خود را آشکار نسازند...»<sup>۳</sup> نور ۳۱-۳۰

۹۵۱- «براستی که آزادگان از جام شرابی می آشامند که طبعش کافوری است و این پرستندگان آنچه را که می نوشند جاری می کنند چه جاری کردنی... و اطعام می کنند فقراء و یتیمان و اسیران را به عشق خداوند. و در دل می گویند که اطعام نمی کنیم شما را جز برای روی خدا و از شما هیچ پاداش و تشکری توقع نداریم...»<sup>۴</sup> دهر ۹-۵ و این شراب پاک کننده دلها از غیر خداست تا آنجا که به شوق دیدار جمال او به خدمت مردمان درمانده می پردازند. پس مپندار که این شراب را با مستی انگوری و افیونی ارتباطی است زیرا مستی های دنیوی اتفاقاً موجب دلبری و دلربایی و فسق و فجور دو صد چندان می شود ولی مستی الهی همه را از دل پاک می کند و این پاکي به عشق دیدار جمال حق می انجامد زیرا دل ذاتاً خانه اوست و او را جستجو می کند اگر منزله از غیر باشد. یعنی شوق دیدار خدا که میزان تقوا و ایمان و عمل و عرفان است حاصل عفت و عصمت است. یعنی همه پاکان در عشق لقای الهی بسر می برند و این نشانه ای آشکار در میزان پاکي و ناپاکي دل است. پس آن باطن گریان کذایی و اهل دلان جاهل بدانند که پاکي دل جز از طریق تقوا و حجاب و عفت نگاه و رفتار و گفتار ممکن نیست. آدم بی حجاب و بی تقوا نمی تواند دل پاک باشد. منتهی گاه آدمی چنان دلش مرده است که کسی را در آن نمی یابد و می پندارد که دلش پاک و منزله است. اینست که خداوند این مردمان را امر به حجاب و عفت و ویژه نکرده است همانطور که احکام شریعت، کافران را مخاطب قرار نمی دهد همانطور که مردگان را. اینان بقول معروف آب از سرشان گذشته است و پاکي و ناپاکي برایشان یکسان می نماید.

۹۵۲- پس اینک بهتر در می یابیم که اصل گناه بی عصمتی چشم و گوش و زبان و دست و پا و هوش و حواس و اندیشه است که دل را به ناپاکي می کشاند. و آنچه که بعنوان زنا و هر فسق و فجوری که از آدمی جاری می شود معلول و عذاب آن اصل زنای حواس بوده است یعنی باز گذاشتن دربهایی دل (فروج) بر هر کس و چیزی!

۹۵۳- برای دیدار جمال خداوند، خیرات و انفاق کردن و عبادت نمودن بی شک معنایی صرفاً اخروی در قیامت کبرا ندارد زیرا آنکه به قیامت باور دارد به این دیدار هم باور دارد که خواه ناخواه رخ می دهد پس منظور از دیدار با جمال خدا در حیات دنیاست که آدمی را به شوق و خلوص به امور عبادی و جهاد می کشاند که عبادتی مخلصانه است و این مؤمنان در زمره عباد الله المخلصین هستند و این شوق دیدار است که دل را از غیر خدا منزله و پاک می سازد و امکان ورود غیر خدا به دل را محال می نماید. «آنانکه شوق دیدار خداوند را دارند دل به دنیا نمی دهند»<sup>۵</sup> قرآن- وگرنه آدمی می گوید که در دنیا دل به دنیا و اهلش می دهم و در آخرت هم به خدا. که به لحاظ منطقی درست هم هست.

<sup>۱</sup> «وَالَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَتَقَفْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابِتْهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» انبیاء، ۹۱.

<sup>۲</sup> «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتْ فَرْجَهَا فَتَقَفْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَصَلَّاتٌ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا أَنْ تَحْضِيَ» تحریم، ۱۲.

<sup>۳</sup> «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَنْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ \* وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَنْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُظَاهِرْنَ بِحُجْرِهِنَّ عَلَى حُجُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ...» نور، ۳۱-۳۰.

<sup>۴</sup> «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَنِهَا يُشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ بِالْآثَرِ وَ يَحْفَظُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَ يُطْعَمُونَ السَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكُونًا وَ بَتْنًا وَ أَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» دهر (انسان) ۵-۹.

<sup>۵</sup> «إِنَّ الدِّينَ لَا يَرْجُوْنَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا فِيهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» یونس، ۷.

۹۵۴- پس عصمت جز به شوق دیدار با خداوند در حیات دنیا، ممکن نیست همانطور که انمه معصومین جمله در روایات مکرر دم از دیدار با خدا زده اند<sup>۱</sup> همچنین برخی از عارفان بالله که روزبهار بقلی در رأس این دیدار کنندگان قرار دارد.

۹۵۵- اندیشه و باور به لقاء الله در حیات دنیا موجب تزکیه و تمرکز جریان فکر و تعقل می شود و شوق به این دیدار هم موجب تزکیه و تطهیر دل می گردد و حواس پنجگانه را هوشیار و محجبه نگاه می دارد و کل نفس را از ابتلا به دنیا و خلق خدا مصون می سازد مخصوصاً نژادپرستی و همسرپرستی و عورت پرستی. و این باور و شوق اساس استحقاق آدمی در دریافت روح از جانب خدا یا اولیای اوست همانطور که آیاتش گذشت.

۹۵۶- پس آنچه که آدمی را لایق روح و لقای الهی در حیات دنیا می سازد و از اولیای او قرار می دهد امر حجاب و عفت همه اعضاء و حواس است. پس عشق، اجر عفت و تقواست، بدان! پس عرفان بی تقوا و عفت و حجاب را عرفان شیطان دان!

۹۵۷- و برای آنکه پیر طریقت و امام هدایت دارند جمال مجازی او در صلوٰه و زندگی روزمره قدرتمندترین فیلتری است که غیر حق را به دل راه نمی دهد و هر چه هم که از قیل وارد شده بتدریج پاک می شود. پس جمال دوست پاک کننده دل و عامل عصمت است و این بزرگترین نعمت خدا در حیات دنیاست که وجود مؤمن را بهشتی می سازد. زیرا جمال دوست، جمال عصمت است در درجه ای از ولایت حق که متجلی از جمال معصومین کامل است.

۹۵۸- پس خدمت و اطاعت کنید از صاحبان جمال عصمت حق بهر درجه ای که باشد تا پاک شده و لایق عشق حق گردید تا جمال اعلاّی او را دیدار نموده و خوشبخت شوید و به جاودانگی پیوندید.

۹۵۹- و بدانید که بدون توسل و تصوّر يك جمال الهی امکان رهائی از اینهمه ناپاکی و ابتلاء و شیطاّین در عصر ما، محال است. فقط يك صورت الهی می تواند همه تصورات ابلیسی را نابود کند!

۹۶۰- «آنهايي که در قبر هستند نمی شنوند»<sup>۲</sup> قرآن- این آیه دارای معانی حیرت آوری است که یکی هم بدین معناست که بسیاری بر بالای سر قبرها حرف می زنند و راز می گویند خاصه قبر امامان و بزرگان. وگرنه چه لزومی داشت که خداوند متذکر شود که مردگان نمی شنوند. و سپس می فرماید که: «بدترین جنبندگان کران هستند»<sup>۳</sup> یعنی قبرپرستان و مرده پرستان جمله گوششان به کلام خدا و سخن اولیای او کر است. یعنی هم کسانی که در قبر خوابیده اند ناشنوا هستند و نیز همه کسانی که آنان را می پرستند و با آنان سخن می گویند یعنی پیروان مذاهب آباء و اجدادی و تاریخی و روایی و اساطیری.

۹۶۱- بی تردید اتصال و ارتباط با انمه معصومین سریعترین راه ارتباط با حق است نه بعنوان واسطه های بین خدا و خلق که این عین شرک است بلکه بعنوان مظاهر حق در عالم ارض. ولی این ارتباط بایستی قلبی باشد و نه قبری. این ارتباط از طریق تقوا و عبادت و معرفت حاصل می آید نه توسل به قبور این بزرگان. چرا که خداوند می فرماید که «آنها که در قبر هستند نمی شنوند»<sup>۴</sup> پس دعاها و شما بواسطه قبرها، اجابت نمی شود. ولی زیارت قبور امری دگر است که البته از جمله عبادات و ذکرهای تزکیه بخش می باشد آنهم برای زائران و نه مردگان! و این حقیقت را همگان به تجربه می دانند که چه اثر نیکویی بر احوال آدمی بر جای می نهد و دل انسان را از دنیا جدا می کند و این مهمترین اثر زیارت

<sup>۱</sup> «فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّنَا جِئْنَا عَبْدَهُ قَالَ فَقَالَ وَبَلَكَ مَا كُنْتُ أَغْبُدُ رَبًّا لَمْ أَزَلْ» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۷.

<sup>۲</sup> «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

<sup>۳</sup> «إِنَّ شَرَّ اللَّوَابِ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْرُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ» انفال، ۲۲.

<sup>۴</sup> «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲.

قبر است که زیارت تربت بزرگان دین اثری شگرف دارد زیرا خاکشان از خاک پاک است و اینست حقیقت دیالکتیکی موجود در هیکل این بزرگان که در دوره حیاتشان منشأ هدایت است و در مماتشان منشأ تزکیه نفس است و قلوب را به خداوند نزدیک تر می سازد.

۹۶۲- آنکه خداوند خالق را در قلمرو خلقتش و خاصه احسن الخالقین را در انسان نمی خواهد و نمی خواند و نمی پرستد پرستنده عدم می شود و لذا قبرپرست و مرگ پرست و نیستی پرست و تباهی پرست می شود. و این اصل ابلیسیت است که آدم را انکار نمود زیرا آدم مظهر حضور و ظهور خدا در عالم محسوس بود. پس پرستش خدای عدمی که همان انکار انسان و امامت است که تحت عنوان توحید ناب توجیه و تقدیس می شود مذهب ابلیس است که امروزه از زبان وهابیت سخن می گوید هر چند که امام را واسطه خلق و حق دانستن نیز شرک است. ولی انکار امام و تلاش مذبحخانه برای ارتباط مستقیم با خدا عین کفر است و نخستین کافر هم ابلیس بود که خصم عشق بین انسان و خداست.

۹۶۳- پس امام و کلاً اولیای الهی نه خدایند و نه واسطان و دلالت خدایند بلکه مظاهر حق در خلق می باشند و خدا جز از وجود آنها با خلق سخن نمی کند. این همان معنای عرش کریم است. و اینست توحید وجودی و عملی و توحید صفات و ذات.

۹۶۴- پس بدان که انسانهای حق پرست و مخلص و عارف، واسطه و دلال خدا نیستند و خدا هم نیستند بلکه جلوه گاه و منظر و مجرای حق در عالم ارض می باشند و این کمال رحمت خدا بر بشر است که حاصل عصمت است.

۹۶۵- و اینکه اولیای حق آیا مظاهر صفات و اسمای اویند یا ذات او، مسئله ای مهم و عیب و یک بازی کلامی - فلسفی است زیرا تو چه می دانی که اصلاً ذات چیست که بخواهی درکش کنی و تفاوتش را از صفات تمیز دهی. هر اسم و صفتی جلوه درجه ای از ذات است بمیزان تجلی. بدان که «چیستی» همان هستی است و هر چه در تجلی نابتر و کاملتر و عریاتر آید چیستی تر و حیرت زاتر است تا مقام فنا فی عقل و هوش و حواس که مقام تجلی احدی از انسان است و این مقام انسان کامل است.

۹۶۶- درجات تجلی حق از خلق همان درجات عصمت در انسان است. آنگاه که دل و جان و روان آدمی از عالم و آدمیان پاک شد پس از آنکه به تمام و کمال آلوده و تسخیر شده بود، وجود رخ می نماید و این رویداد عشق است.

۹۶۷- کل قدر و عظمت آدمی از پاکي پس از اشد ناپاکي رخ می نماید وگرنه حضرت آدم و حوا در بهشت ازلی در پاکي و عصمت کامل بودند که بازیچه ابلیس شدند و ساقط گشتند. پس کل شرف علویت انسان از توبه است.

۹۶۸- دروغگونی که منشأ همه گناهان و بدبختی ها و عذابهاست حاصل خطا ناپذیری و عدم تصدیق و اعتراف به گناهان است چه در نزد بزرگترها و چه به درگاه خدا. و این تکبر و انکار حاصل دعوی الوهیت در بشر است که اصل کفر است. و نیز این پندار غلط که گونی اعتراف به خطا و گناه به درگاه بزرگتر یا خداوند موجب تحریک خشم و غضب و عذاب است در حالیکه موجب مغفرت و رحمت برتر و محبت است که: خداوند توابین را دوست می دارد.<sup>۱</sup> قرآن-

۹۶۹- به یاد آوردن خطاها و گناهان گذشته و امیال و افکار فاسقانه جاری در ذهن و اعترافشان در نزد مردان خدا سریعترین راه پاک شدن از گذشته و برون ریختن همه شیاطین و خناسانی است که نفس آدمی را تسخیر کرده اند و بر آن فرمان می رانند. این سریعترین راه رسیدن به عصمت است که از طریق اطاعت بی چون و چرا تضمین می شود

<sup>۱</sup> «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» بقره، ۲۲۲.



زیرا امام وارد می شود و حریم دل را حراست می کند و اجازه ورود شیاطین به آنرا نمی دهد. این همان واقعه رازگونی در نزد مؤمنان و اولیای الهی است که خداوند را حامی و همراه آدم رازگو می سازد و این سرّ هدایت در قرآن است.<sup>۱</sup> سوره مجادله-۷

۹۷۰- «خداوند پاکان را در نزد خود تعلیم می دهد.»<sup>۲</sup> قرآن- این بود که حضرت فاطمه با آن سن کمش پاسخگویی بسیاری از مسائل علمی و فقهی عصر خود بود و حضرت رسول مردم را به آن حضرت رجوع می دادند. اینجانب با رویت جمال فطرت حق (فاطمه اطهر) بود که درباهای علم و عرفان به رویم گشوده شد و بسیاری از اسرار عالم وجود را بناگاه در دل خود مفهوم یافتیم. فاطمه<sup>۳</sup> جمال علم و عرفان نیز هست. بدان!

۹۷۱- در وادی دین و علم و عرفان، زنان هیچ کم از مردان ندارند که بالقوه بسیار مستعدترند زیرا ابتلائات دنیوی کمتری دارند و در درک محبت پیشتازترند و بزرگترین شیطانی که آنان را تهدید می کند سوء استفاده از محبت است و همه زنان تباه شده از این حیث بر باد رفته اند. بدان!

۹۷۲- همه زنانی که در رابطه با اینجانب قرار گرفته اند در اندک مدتی جهشی کرده اند که مردان در مدت چند برابرش هم نکرده اند ولی اکثراً هزار افسوس که از این عشق به سوداهائی ابلیسی دچار شده و به بازار فروش رفته اند و همه چیز را بر باد داده و خود را به عذابهای کبیر دچار کرده اند زیرا باور نکرده اند که هر چه یافته اند از بابت توبه از بی عفتی و حصول عصمت بوده است.

۹۷۳- استعداد شهود عرفانی زنان بسیار برتر از اکثر مردان است و آن یکی به این دلیل است که زن خود باطن انسان است که اگر موجودیت عریان خود را در حجاب تن و دل بپوشاند این مشاهدات را در خود می یابد و در غیر اینصورت در دنیای پیرامونش فنا می شود و اینست معنای اشد دنیاپرستی زن. وگرنه زن فطرتاً از مردان بسیار معنوی تر است. و دلیل دیگر همان محبوبیت زن در دل مردان است که این محبت در او تبدیل به نور مشاهده روحانی می شود. اینست که کل سیر و سلوک عرفانی زن یک عمل بیش نیست و آن عفت تن و رفتار و نگاه است. زیرا دنیاپرستی زن از زیباپرستی اوست و زیباپرستی او از شهود جمال حق است در ظرف دنیا. حال اگر خود را محفوظ دارد آن زیبایی را در خود می بیند و از دیده شدن بی نیاز می گردد. «نگاه مکن و نگاه مشو.»<sup>۴</sup> اینست عصاره حکمت فاطمی خطاب به زن!

۹۷۴- وگرنه چگونه می شود یک زن هیجده تا حداکثر بیست و هشت ساله در کمال، مترادف با علی<sup>ع</sup> و محمد<sup>ص</sup> شود و بلکه مقصود خلقت سرور انبیاء و اکمل اولیای الهی گردد.<sup>۵</sup> این سرّ عصمت زن است و سرّ موجودیت روحانی او. زیرا زن جمال باطن مرد است. پس زن تجسّد روح محض است و لذا حجاب و عفت تنها امر خدا خطاب به زن است. زیرا مرد در کمال سلوکش بایستی به روح برسد و زن بخودی خود روح دارد و عین روح است. این بدان ای زن و خود را اینقدر ارزان مفروش!

<sup>۱</sup> «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّابَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَافِعُهُمْ وَلَا حَسْرَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِأَعْمَلِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مجادله، ۷.

<sup>۲</sup> «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» بقره، ۲۸۲.

<sup>۳</sup> «خیر النساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال» طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۳۳. تمام حدیث چنین است: «و روی عن علی ع قال کنا عند رسول الله ص فقال اخبرونی ای شیء خیر للنساء فعینا بذلك کنا حتی تفرقنا فرجعت الی فاطمة ع فأخبرتها الذی قال لنا رسول الله ص و لیس أحد منا علمه و لا عرفه فقالت و لکی أعرفه خیر للنساء أن لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال فرجعت الی رسول الله ص فقلت یا رسول الله سألتنا أي شیء خیر للنساء و خیر لهن أن لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال قال من أخبرک فلم تعلمه و أنت عندي قلت فاطمة فأعجب ذلك رسول الله ص و قال إن فاطمة بضعة منی».

<sup>۴</sup> «یا أحمد لولاک لما خلقت الأفلاک ، و لولا علی لما خلقتک ، و لولا فاطمة لما خلقتک» المسعودی، محمد فاضل، الاسرار الفاطمیة، ص ۲۳۱.

۹۷۵- در نخستین آیات سوره فتح آشکارا واقعه به عصمت رسیدن رسول بیان شده است که: «پیروزی بزرگی به تو بخشیده ایم تا خداوند همه گناهان گذشته و آینده ات را ببخشد و نعمت را بر تو کامل کند و به راه راست هدایت نماید.»<sup>۱</sup> و این یعنی عصمت که پاک شدن نفس از همه گناهان گذشته و مصونیت از گناهان آینده است. و حتی نه اینکه در آینده گناهی رخ نمی دهد بلکه خداوند آنرا پاک می کند تا در نفس رسوب نکند و نماید به رحمت یا عذاب. پس عصمت محمدی هم حاصل جهاد است و نه مادرزادی. وگرنه در کل قرآن بارها سخن از خطاها و شرکهای محمد ص است که البته خداوند از وقوعشان باز داشته است.<sup>۲</sup> هر چند که گناهان و شرکهای رسول مطلقاً از جنس عامه بشری نبوده ولی بهرحال مطلقاً منزّه از خطا و گناه نبوده اند. این امر در سوره انشراح هم آشکار است که «آیا سینه ات را نگشودیم و بار گناهان را که کمرت را به شکست آورده بود از تو برنداشتیم...»<sup>۳</sup> پس تعبیر و تفسیر و باورهای عامه مسلمانان و اکثر علما در باب عصمت رسول و اهل بیت امری افراطی و خلاف نص صریح قرآن می باشد. حتی درباره میزان علم و یقین و باور و ایمان رسول هم چنین است. خداوند به رسولش می فرماید که «قبل از این چه می دانستی که ایمان و کتاب و حکمت چیست»<sup>۴</sup> و درست به همین دلیل رسول خدا تا مدتی درباره ماهیت وحی و نبوت خود تردید داشت و می پنداشت که دچار جنون یا القانات اجنه و شیاطین شده است بخصوص که پس از نخستین وحی تا حدود سه سال هیچ ارتباطی از عالم غیب برقرار نشده بود و حضرت خدیجه و ورقه ابن نوفل از بستگان او که یک دانشمند و راهب مسیحی بود پیامبر را در حقانیت نبوتش دلداري و نوید و اطمینان می دادند. یعنی حتی انبیاء و معصومین هم ذاتاً و مادرزادی دارای ایمان و عصمت نبوده اند و اینست راز این آیه مکرر در قرآن که «بگو من هم بشری مثل شما هستم که فقط به من وحی می شود تا به شما ابلاغ کنم...»<sup>۵</sup> و اتفاقاً این واقعیت مقام و ارزش انسانی انبیاء و ائمه معصومین را دو صد چندان می کند که بواسطه جهاد و تلاش به این عصمت رسیده اند و نه مادرزادی. پس از آن سه سال قطع وحی به رسول خداست که این آیات آمده که «خدایت فراموش نکرده و رهایت ننموده است...»<sup>۶</sup> و قرآن کریم مملو است از آیاتی که خداوند رسولش را بدلیل خطاهایش سرزنش نموده است. خود رسول خدا هم بارها فرموده «به خدائی که جانم در دست اوست نمی دانم که با مرگ بر بهشت یا دوزخ وارد می شوم بلکه به رحمت خدا امیدوارم» این تعریف کذائی از عصمت که به پیامبران و ائمه معصومین نسبت داده شده امری کاملاً منافقانه است تا آنان را از مقام الگو و اسوه مردمان خلع کند و این مصداق سد کردن راه خداست. تا بگویند که آنان ذاتاً مبرا از خطا و گناه بوده اند و ما که نیستیم پس براه خود می رویم و آنان را می پرستیم تا ما را شفاعت کنند. و شرک و نفاقی بزرگتر از این در تاریخ مذاهب و خاصه اسلام و تشیع رخ نداده است.

۹۷۶- در قرآن کریم بطور عمومی آمده که «خداوند انسان را آفرید و پاکی و ناپاکی را در او نهاد تا او را امتحان کند.»<sup>۷</sup> و مطلقاً انبیاء و مخلصین از این امر مستثنی نشده اند. حتی اهل هدایت بر صراط مستقیم هم از وسوسه های شیطان در امان نیستند «و ابلیس گفت بر صراط می ایستم و مؤمنان را از پس و پیش و راست و چپ محاصره می کنم و گمراهشان می سازم زیرا اکثرشان ناشکر بر نعمات هستند.»<sup>۸</sup> و باز می فرماید «هرگاه آیات خود را نازل کردیم شیطان هم در آن وسوسه نمود...»<sup>۹</sup> و باز خطاب به رسول می فرماید «نزدیک بود از جاده امانت وحی منحرف شوی و

<sup>۱</sup> «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَمُنَّ بِغَفْتِهِ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» الفتح، ۱-۲.

<sup>۲</sup> «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمُ الْكَاذِبِينَ» توبه، ۴۳.

<sup>۳</sup> «أَمْ لَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ \* أَلَمْ يَأْتِ أَتَقَضَّ ظَهْرَكَ» انشراح، ۱-۳.

<sup>۴</sup> «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» شوری، ۵۲.

<sup>۵</sup> «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» کهف، ۱۱۰.

<sup>۶</sup> «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قُلِيَ» ضحی، ۳.

<sup>۷</sup> «فَاللَّهُمَّ اجْزُوهَا وَ تَوَّاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا \* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» شمس، ۱۰-۸.

<sup>۸</sup> «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ \* ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَمَائِهِمْ وَ عَنْ شَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» اعراف، ۱۷-۱۶.

<sup>۹</sup> «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلَّتْهُ الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» حج، ۵۲.

بر ما ناروا نسبت دهی... که در اینصورت به عذاب دو جهان دچار می شدی»<sup>۱</sup>. اسراء ۷۵-۷۳ و نیز تردیدهای پیامبر در ماهیت وحی و درستی این امر که وحی خداست یا هوای نفس و القای شیطان است «اگر در درستی آنچه بر تو وحی کرده ایم تردید داری از خوانندگان تورات بپرس. بدان که حقیقت از خداوند بر تو نازل شده است و شکاک مباش.»<sup>۲</sup> یونس ۹۵-۹۴ - «می دانیم که سینه ات از گفتار مردمان به تنگی و رنج می افتد ولی تو به حمد و سجده پروردگارت بپرداز تا به یقین برسی»<sup>۳</sup> حجر ۹۹-۹۷ - همه این آیات نشان می دهد که برآستی محمد مصطفی و رحمت مطلق خدا و مظهر کمال و جمال حق هم بشری مثل همگان است که با تلاش و جهاد و تقوا رشد و کمال یافته و هیچ مقامی مادرزادی و وراثتی نیست. یعنی اسلام دین رشد و تکامل و علم و عرفان و تلاش و جهاد است و لذا قرآن برترین معجزه محمد ص است که مظهر نفس ناطقه الهی اوست که راه رشد و تعالی تا خود خدا را به همه انسانها نشان می دهد و محمدشناسی عین کمال شناسی و انسان شناسی عمومی است. پس هر مؤمنی بایستی در قرآن خود را مخاطب خدا بیابد و در جایگاه رسول و انسان کامل قرار دهد تا رهرو کمال شود تا به عصمت الهی ذات خود نائل آید.

۹۷۷- بخش عمده ای از سوء تفاهات در درک آیات و احادیث که منجر به تحریف و تبدیل معانی در عرصه ترجمه تفسیر و تأویل شده است حاصل عدم فهم درست از معنای عصمت انبیاء و معصومین و مردان خداست که اساس عمده شرکها در اندیشه مذهبی می باشد و نیز اتهاماتی که به ناحق به مردان حق نسبت داده می شود و خرافات و اوهامی که کل دین را ابزار دست شیطان و ظالمان ساخته است و برآستی افیون مردمان نموده است که این جهل و نفاق کل اساس تعلیم و تربیت دینی و رشد معنوی و تعالی روحی را مشرکانه نموده و امر کمال را یا ذاتی و مادرزادی و یا محال قلمداد کرده است. برآستی که عدم درک درست از مسئله عصمت، ام الفساد و ام الجهل و ام النفاق همه مذاهب الهی است خاصه در تشیع که همه امور به عصمت ائمه معصوم بازمی گردد.

۹۷۸- انبیاء الهی جمله دهرشکنان نفس انسانند چرا که آدم و حوا در بهشت دچار دهرزدگی شدند که همان شجره زدگی به یاری ابلیس بود و برآستی که زمان یا دهر چشم زخم ابلیس به الهیت انسان است. و لذا همه پیامبران سنت شکنان و بدعت گزاران تاریخند و هر که حق بدعت را دریابد گوهره نبوت و حق معرفت را نیافته است همانطور که امام صادق ع در اصول کافی می فرماید که علم بداء برترین علمهاست که در نزد ما می باشد.<sup>۴</sup> در حقیقت گوهره معنوی ولایت و امامت وجودی همین علم بدعت می باشد. و نگاه کنید که همه انبیاء و اولیاء الهی در تاریخ از جانب ملایان مذاهب متهم به بدعت شده و خونشان میاح گشته است. و بدان که بدعت از عصمت است هم به لحاظ علمی و هم عملی. همانطور که اساس تقوا نیز بر عادت شکنی نفس است و عادات جمله دهرزدگی نفس انسان هستند و لذا عین شجره پرستی و نژادپرستی می باشد و فقط با تیغ بدعت می توان ظلمت نفس را در خود درید. همانطور که بطور مثال مولوی بواسطه بدعتهای شمس و نابودسازی عادات و سنن در اندیشه و اعمال و عباداتش بود که بناگاه در مقام الساعه و حضور جاودانگی قرار گرفت و جهان هستی را بهشت خدا و حضور همه جانی خداوند یافت یعنی از نیستی دهر به هستی رسید و این همان واقعه خلقت جدید و وجودیابی و حضور عرفانی است.

۹۷۹- و اما این بدعت و عصمت که در وجود اهل معرفت و با مجاهدتهایشان بناگاه رخ می نماید برای عامه بشری بتدریج در طی هزاران سال در بستر تاریخ رخ می دهد و آنهم به جبر و عذاب. و این بیان دیگری از حقیقت فتنه های

<sup>۱</sup> «و إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَآتُخَذُوكَ خَلِيلًا \* وَ لَوْ لَا أَنَّا تَبَتَّلْنَا لَقَدْ كُنْتَ تَرْكُزُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا \* إِذَا لَأَذْفُكَ ضَعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضَعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا » اسراء، ۷۳-۷۵.

<sup>۲</sup> «فَإِنْ كُنْتُ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْمُتَرَدِّينَ \* وَ لَا تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ » يونس، ۹۵-۹۴.

<sup>۳</sup> «وَ لَقَدْ نَعَّمْنَا أَنَّكَ نَضِيقُ صُدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ \* فَسَمِعَ بِحَدِّ رَبِّكَ وَ كُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ \* وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ » حجر، ۹۹-۹۷.

<sup>۴</sup> « قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا تَتَّبِعُنِي قَطُّ حَتَّى يَقْرَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَمْسٍ بِالْبَدَاءِ وَ الْمَشِيَةِ وَ السُّجُودِ وَ الْعِبَادَةِ وَ الطَّاعَةِ » شيخ صدوق، التوحيد، ص ۳۳۳. و « مَا غَبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ » كليني، الكافي، ج ۱، ص ۱۴۶.

آخرالزمان است که همه عادات و سنن و رسوم و در يك كلام دهریت و فلك زدگی و زمانیت بر سر بشر شکسته است زیرا زمان در نفس عامه جهانیان به آخر رسیده است که این نیز از قدرت و همت عارفان اهل عصمت و بدعت است که برپا کننده قیامت هستند. که در این توفیق اجباري اهل ایمان و معرفت يك شبه رستگار مي شوند و متکبران و ظالمان درهم مي شکنند و هلاک مي گردند.

۹۸۰- خلقت جدید در قلمرو عشق عرفاني نیز همواره مشمول این بدعت است يعني هر انسان اهل توبه اي که از نژاد و گذشته اش پاک مي شود و تحت الشعاع نور محبت و عصمت پير خود به قلمرو بدعت وارد مي شود امکان خلق جديد مي يابد و اینکه هر کسي هم از درب جديد و به راه و روش جديدي بر این امر وارد مي شود و هرگز راه و رسمي تقليدي و تکراري نیست. همانطور که هيچ پیامبري شبیه پیامبر ديگر نبوده و هيچ امام و عارفي هم مشابه و کبي ديگر انمه و عرفا نبوده است. و امام زمان هم چنین است و لذا بزرگترین اتهامش در نزد ملایان مذاهب و خاصه اسلامي و شيعي هم باز طبق معمول تاريخ همان بدعت است. «و مي گویند این امر جديدي است و بدعت است حال آنکه همان اسلام است...»<sup>۱</sup> حضرت رسول ص-

۹۸۱- يعني هر خلق جديدي بر بدعت رخ مي دهد و سپس بتدريج بر سنت الله و فطرت و شريعت كلي، منطبق مي گردد درست مثل تولد يك انسان از بطن مادر و سير تحول شخصيت او. منتهي در خلق جديد عرفاني این آفرینش به ياري و اراده و تلاش خود فرد و تحت الشعاع روح و ولایت امام رخ مي دهد. «اگر ياري دهيد خدای را شما را ياري نمايد.»<sup>۲</sup> قرآن-

۹۸۲- قرآن کریم ظاهري دارد که به مخلوطي حیرت آور و گاه مالیخولیائي مانند از سخن خدا و رسول و گاه خدا و خلق و گاه خدا و ابليس مي ماند که اگر از منظر ادراك صرفاً علّيتي و محدود بشري سنجیده و قیاس به نفس شود بي تردید موجب کفر و انکار مي شود همانطور که در بسياري از حتي علمای بزرگ ديني در تاريخ قديم و جديد شده است همچون آنچه که در کتاب «بيست و سه سال» اثر علي دشتي رخ نمود که کتاب «آیات شيطاني» از سلمان رشدی هم از همین دست است و يا ابوالعلاء معري در قرون پيشين.

۹۸۳- اگر قرآن فقط بواسطه ظواهر منطقي آياتش مورد قضاوت و استنتاج قرار گیرد جز گمراهي کافران يا ایمان منافقانه حاصلی ندارد همانطور که خود قرآن هم به آن اذعان دارد که کافران را گمراه تر مي سازد و منافقان را رسوا مي کند و فقط عده قليلي از مؤمنان را هدايت مي کند به رحمتش.

۹۸۴- اگر مکاشفات عرفاني و ورود روحاني به قرآن نباشد و باطن حیرت آور آن کشف و شهود نشود قضاوتهاي علّيتي و تجزيه تحليل هاي امثال علي دشتي در «بيست و سه سال» در قیاس با بسياري از مفسران و متکلمين بظاهر مؤمن در تاريخ اسلام که بهر طريقي مذبحخانه مي خواهند با ادراك دنيوي و نژادي و قشري و جاهلانه خود این کتاب را تقدیس کنند و محمد ص را موجودي آسماني تلقي نمایند، بسيار خردمندانه تر و مؤمنانه تر و خدا شناسانه تر و قرآني تر است زیرا رابطه عقلاني محض با قرآن بسيار بهتر و کم ضررتر از تفاسير جاهلانه و مقدس مآبانه است که اسلام و قرآن و پیامبر اسلام را در چشم فرزنانگان جهان، بدنام مي کند. يعني دشمني عاقلانه با حق بهتر از دوستي جاهلانه با حق است که بقول شاعر: دشمن دانا بلندت مي کند بر زمینت مي زند نادان دوست! بخدا که مخالفان خردمند اسلام و قرآن موجب سربلندي آن بوده اند و خسران حاصل از تفاسير جاهلي مقدس مآبان کمر مسلمين شکسته است.

<sup>۱</sup> «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَ جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸: «كيف أتم لو ضرب أصحاب القائم ع الفساطيط في مسجد كوفان ثم يخرج إليهم المثل المستأنف أمر جديد على العرب شديد» غيبة النعماني، ۳۱۹.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتُصَرَّوْا لِلَّهِ تَتَصَرَّكُمْ وَ يَبْتَثْ أَقْدَامَكُمْ» محمد، ۷.

۹۸۵- برخی قرآن را کلام مطلق خدا می دانند بدون محمد و اولیای او. و برخی دیگر قرآن را کلام محمد می دانند و بس. این هر دو افراط و تفریطی گمراه کننده است. قرآن اقیانوس متلاطمی از عشق خدا با رسول و اولیای اوست. در این کتاب خدا و اولیایش و در رأس آن محمد ص، چنان بهم پیچیده اند که بقول مولانا در عاشقی پیچیده اند. و بدون درک و احساس و تجربه این عشق، قرآن جز گمراهی و خسران و رسوائی ندارد که اینهم حق دیگری از قرآن است که هدایت دوزخی انسان است و خداوند بواسطه کتابش هر که را خواهد هدایت یا گمراه و یا رسوا می سازد چه کتابش را بخوانند و بدانند و چه بخوانند و ندانند و چه نخوانند و بدانند و چه نخوانند و ندانند.

۹۸۶- و بقول شمس هر کجا که فتنه ای بر پا شد از انکار یا تصدیق مقلدانه و کورکورانه بوده است. و بدان که جز بواسطه دستیابی به باطن قرآن امکان رهایی از این تقلید نیست تا جایی که کسی چون دکتر سروش پس از عمری تفسیر مثنوی و قرآن در جو غوغای مغرب زمین به انکار قرآن پرداخت بطرزی منافقانه. یعنی خود قرآن او را گمراه ساخت.

۹۸۷- هر چند که در درک و تصدیق و تبیین عقلانی - عرفانی وجود مبارک و قدسی رسول عشق محمد مصطفی و کتابش در کل تاریخ معرفت دینی و اسلامی، کسی به اقتدار معنوی آثار اینجانب نرسیده است ولی بنده نقدهای عقلانی-علیاتی امثال علی دشتی را بر تکریم های مشرکانه- مذبذبانه برخی متکلمین ترجیح می دهم که در این تصدیق و تقدیس عقل بشری تحقیر می شود و عظمت فطرت لجن مال می گردد. برآستی که بقول خداوند حکیم «مهم این نیست که به شرق یا غرب روی بگردانید بلکه اینست که خداوند را با دل و جان باور و درک نمائید.»<sup>۱</sup> قرآن-

۹۸۸- آری جناب علی دشتی راست می گوید که قرآن کریم گویی همزیستی خدا با اعراب بدوی و چانه زنی او با حماقت بشری است. و امیت این کتاب به همین معناست. و در ذات این همزیستی بظاهر مضحك خدا- انسان، نور عشق و رحمت و علم و معرفت ماورائی رخ می دهد برای آنکه دلش از وسواس ناس و خناس و شهوات پاک باشد. ولی علی دشتی با اینکه تحصیل کرده علوم دینی هم بود فقط ظاهر قرآن را آنهم فقط با عقل علیتی مورد بررسی قرار داد و سپس به این نتیجه رسید که قرآن همه اش موعظه های پنهان و آشکار خود محمد ص است یعنی به همان نتیجه ای که دکتر سروش پس از عمری اسلام سرانی و انقلاب بازی، رسید و چون به مقامی نرسید اصل اسلام را انکار کرد و در پناه کاخ سفید سنگر گرفت زیرا که علیرغم عمری ادعاهای عرفانی و عشق صوفیانه نه از عشق و نه از عرفان قرآن بهره ای نداشت و نیافت و بجای نقد و انکار راه و رسم خود به انکار اصل اسلام یعنی قرآن پرداخت چون عشق خدا با رسولان و اولیایش را دریافت. باز هم رحمت به او که انکارش را آشکار گفت در حالیکه امروزه هزاران عالم دینی و روحانی مشهور در دلشان کمترین باوری به قرآن ندارند و لذا قرآن را جز برای ثواب اخروی نمی خوانند و اساس فقاقت و اجتهادشان تکنولوژی و مدرنیسم است و مصالح اقتصادی- سیاسی روزگار.

۹۸۹- یکی از نقدهایی که بسیاری از منتقدین به قرآن کرده اند اینست که خداوند مکرر می فرماید که «اگر خدا می خواست همه مردمان به آبی ایمان می آوردند و هدایت می شدند.»<sup>۲</sup> پس خدا خودش نخواست که اکثر مردم ایمان آورند پس چرا آنها را عذاب می کند آنهم عذابی ابدی؟! و این هویتی ظالمانه و مستبدانه و بلکه مالیخولیایی و شیطانی از خداوند ترسیم می کند که گویی با انسان دشمن است و قصد انتقامجویی دارد آنهم بی هیچ دلیل منصفانه ای. یعنی خودش باعث گمراهی مردم است و خود عامل عذاب و نابودیشان می گردد و این معنا هولناکترین هویت را از خالق رقم می زند همچون حاکمی دیوانه و شرور و انتقامجو که بهر بهانه ای امکان عذاب انسان را تدارک می بیند و با انسان بطرزی خصمانه و شیطانی بازی می کند. این نقد را علی دشتی هم در کتاب «بیست و سه سال» مطرح کرده است که از آدم باشعور و عالمی چون او بسیار بعید و جای افسوس است.

<sup>۱</sup> «لَيْسَ الْإِثْمُ أَنْ تَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِثْمَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْكِتَابِ وَالْتَبَتِ إِلَى الْآلِ عَلَى خِيَةِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالضَّالِّينَ فِي الْبُاسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» بقره، ۱۷۷.

<sup>۲</sup> «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُم جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» يونس، ۹۹.

۹۹۰- در اینجا نکته ای بس باریک در کار است که فهمش بسیار آسان است بشرط آنکه آدمی مغرض و مریض نباشد و پیشاپیش قصد تخطئه و تهمت نداشته باشد. زیرا در هیچ آیه ای نیامده که خداوند میل به ایمان و هدایت بشر ندارد بلکه بارها آمده که خداوند مؤمنان را دوست دارد و کافران را دوست ندارد. بلکه مسئله اصلی در این آیات همان امر اختیار و انتخاب انسان در دین است. یعنی اگر خدا اراده کند که همه مردم ایمان آورند ایمان می آورند ولی خداوند در این امر اراده خود را از میان برداشته و انسان را به خودش وانهاده است ولی دوست دارد که همه ایمان آورند ولی به اراده و اختیار و عقل و عشق خودشان. و این مختص وجود انسان است که اشرف مخلوقات است بدلیل همین اختیاری که منهای اراده خدا دارد که خدای خالق خود را بپرستد و اطاعت کند و یا کافر شود و هر چه می خواهد کند. و هر که بخدا ایمان آورد و اطاعت رسول کرد بواسطه خدا هدایت می شود و هر که کفر ورزید باز بواسطه خدا راه ضلالت و دوزخ را می پیماید. ولی هرگز نیامده که خدا نخواست که مردم ایمان آورند بلکه آمده که اگر خدا اراده می کرد که ایمان آورند حتماً ایمان می آوردند. و این عین اختیار است. و با اینحال خداوند میل باطنی خود درباره انسان را بارها بیان فرموده است که او ایمان و تقوا و علم و عرفان را دوست می دارد و از کفر و ستم و جهل مردمان بیزارست. معلوم نیست که چرا این منتقدین به اصطلاح عاقل و خردمند و عالم و منصف این معنای آشکار در قرآن را در نمی یابند زیرا نمی خواهند که دریابند زیرا نمی خواهند ایمان آورند پس نمی آورند. ولی هر که به لحاظ درک عقلانی خود بخواهد ایمان آورد دلش به اذن الهی به نور خدا مؤمن می شود. و هر که نخواهد باز به اذن الهی دلش کافر و سیاه و سنگ می شود. بدان!

۹۹۱- «اگر خداوند اراده می کرد همه ایمان می آوردند ولی کلمه خدا محقق شد که دوزخ را از انس و جن پر سازد.»<sup>۱</sup> قرآن- زیرا آدمی تا کفر و ظلمت و جهنم و شقاوت را تجربه نکند قدر ایمان و عزت و شرف و اختیار و بهشت را نمی داند و اگر هم انتخاب کند به بازي و سهو است و جدیتی ندارد و انتخابی قلبی نیست همانطور که آدم و حوا بدون انتخاب مقیم بهشت شدند و بسرعت و به يك بهانه و بازي ابلیسی کافر شدند و ساقط گشتند. این طبیعت انسان است که هر چیزی را به ضدش می شناسد. همانطور که هر ارزش بادآورده را باد می برد. و این معنا در آیه مذکور آشکارست. همانطور که همه آدمها از بدو تولد حیات بهشتی دارند و دارای ایمانی فطری هستند حتی در سخت ترین شرایط معیشتی. ولی در سن عقل و انتخاب و بلوغ از دستش داده و در اواسط یا نیمه دوم عمر بخود آمده و به یاد ایمان دوران کودکی و نوجوانی می افتند و چه بسا توبه کرده و این بار با جدیت ایمان می آورند پس از گذران يك دوزخ دنیوی. و بسیاری هم هرگز توبه نمی کنند و ایمان نمی آورند و این عین اختیار انسان است. این اختیار را بسیاری از اهالی به اصطلاح عقل و آزادی، در نمی یابند زیرا بر راستی جبار و جبرپرست هستند و منشأ این نقد و انکارشان در قرآن همین جبرپرستی ایشان است و انتقادشان به خدا اینست که چرا به انسان در قلمرو دین و ایمان، اختیار داده است. اینان کسانی هستند که همسر و فرزندان خود را به ضرب و زور بسوی خوشبختی و بهشت می رانند و عاقبت همه سر از جهنم در می آورند زیرا بقول رسول خدا «اهل جبر اهل دوزخ است»<sup>۲</sup>. این جبرپرستی در اکثر حاکمان و دولتمردان نیز حضور دارد خاصه در قلمرو به اصطلاح دموکراسی و آزادیخواهی!! و لذا اشد استبداد از این نوع اندیشه های کذائی سر برمی آورد از تجربه انقلاب کبیر فرانسه تا انقلاب روسیه و سوسیالیزم هیتلری و غیره! یعنی آزادیخواهانی که آزادی را فقط و فقط برای شخص خود می خواهند و لاغیر: آزادی برای به بند کشیدن مردم! و امروزه نیز همچون همیشه تاریخ در رأس مخالفان و منتقدان قرآن و خدای اسلام همین به اصطلاح آزادیخواهان کذائی قرار دارند که اتفاقاً با اختیاری که خدا به بشر محول نموده عداوت دارند. و عجباً که استبداد و جباریت خود را به خدای محمد ص نسبت می دهند. آئینه بنمود چو نقش تو راست خود شکن آئینه شکستن خطاست!

<sup>۱</sup> «وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» سجده، ۱۳.

<sup>۲</sup> «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَفَانٌ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لِهَمَا فِي الْإِسْلَامِ تَصِيبُ الْمَرْجَةِ وَالْقَدَرِيَّةِ» نواب الاحمال، ص ۲۱۲. و «إِنَّ أَرْوَاحَ الْقَدَرِيَّةِ يَغْرَضُونَ عَلَى النَّارِ غُرُورًا وَ غَشِيَةً حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ فَإِذَا قَامَتِ السَّاعَةُ غَدِبُوا مَعَ أَهْلِ النَّارِ بِالْوَأَنِ الْعَذَابِ فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا عَذَّبْنَا خَاصَّةً وَ نَعَذِّبُنَا عَامَّةً فَرِّدْ عَلَيْنَا ذَوْقُوا مَسَّ سَقَرٍ. إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَاهُ بِقَدَرٍ» هان.

۹۹۲- بدان که قرآن کتاب اصالت اختیار است تا سر حد عشق! چرا که اوج و اشد اختیار و انتخاب همانا عشق است: اختیار و انتخابی با تمام وجود! که انکار این عشق همان کفر است و دخل و تصرف در این عشق هم شرک است.

۹۹۳- یعنی انسان فقط و فقط در قلمرو دین خداست که صاحب اختیار و انتخاب است و گوهره آزادی را در جانش درک و تجربه می کند و معنای مسئولیت وجودی را می یابد و لاغیر!

۹۹۴- وقتی قرآن می فرماید که اگر خدا می خواست همه ایمان می آوردند به لحاظ عقل و منطق بشری هم معنایش این نیست که خدا نخواست که ایمان آورند بلکه خدا آنان را صاحب اختیار ساخت و با این حال خدا ایمان بندگان را دوست می دارد و نه کفرشان را. یعنی انسان را صاحب اختیار کرد و در ضمن نظر خودش را هم به او اعلان نمود تا اگر خدا را دوست می دارد ایمان آورد یعنی ایمان بر حُب خدا استوار است حُب کسی که تو را از عدم آفریده است. پس این مسئله بر هر انسان عاقلی واضح است پس آنکه این آیات را وارونه تفسیر می کنند خودشان به لحاظ عقلانی وارونه اند. مثل پدری که به فرزندش می گوید تو صاحب اختیاری که این کار را بکنی یا نکنی به مسئولیت خودت. ولی من دلم نمی خواهم که اینکار را بکنی. و در عین حال پدر اگر بخواهد فرزندش را از این کار منع کند توانش را دارد ولی اگر عاقل باشد می داند که کار خیر اگر به اجبار باشد شرش از کار شری که با اختیار باشد بیشتر است. یعنی در همه حال خیر در اختیار است همانطور که «اختیار» به لحاظ لغت هم از مصدر «خیر» است پس خیری جز اختیار نیست و اینست شاه کلید فهم همه آیات مربوط به کفر و ایمان و هدایت و ضلالت در قرآن-

۹۹۵- یعنی کسی که نظر خالقش را بر نظر و میل خودش ترجیح می دهد در واقع انتخابش را بر قدرشناسی و وجودشناسی استوار کرده است و نظر کسی را که به او هستی بخشیده بر نظر خودش ترجیح می دهد. این قدرشناسی که عین وجودشناسی است بر محبت استوار است محبتی که بر ارزش وجودی بنا شده است و نه توهم و عشق خیالی. پس ایمان به خدا و رسول عین ایمان به وجود خویش و قدرشناسی است و این ایمان و انتخاب منجر به عشق الهی می شود زیرا وجود آدمی از عشق خدا به انسان است پس قدر وجود همان عشق است لذا ایمان بسرعت منجر به عشق الهی می شود اگر بر معرفت باشد و نه تقلید و خرافه و نژادپرستی و تاریخ و توهم. پس درمی یابیم که ایمان برخاسته از عقل و خرد و منفعت وجودی است و اختیاری هم که خدا در امر ایمان به انسان بخشیده است این عشق را دو چندان می سازد و عقلانیتش را هم تعالی می بخشد و عاشقانه می نماید که این عشق عقل برتر و برترین عقل است که به برترین وجود می انجامد که مقام خلافت است که خداوند جایگاه خود را به انسان بخشیده است. پس آنکه از این منظر به قرآن و خدای محمد انتقاد دارند نه عقل دارند و نه عشق را می شناسند و از آزادی بی بهره اند و جز شعارش را نمی دهند که آنهم از جنس سلطه است.

۹۹۶- نقد دیگر علی دشتی در کتاب «بیست و سه سال» اینست که خداوند خالق کائنات لامتناهی همه کارهایش را رها کرده و شبانه روز الاف امور اعراب جاهل و وحشی و خونخوار و زن باره ای است که به هیچ صراطی مستقیم نیستند و این در شأن خدا نیست که حتی در امور مسائل زیر لحافی مردمانی شرور دخالت مستقیم کند و آن وقت این احکام قرار باشد که تبدیل به دینی جهانی برای بشریت شود و همه خردمندان جهان را هم هدایت نماید. این انتقاد تا به آنجا به پیش می رود که کل قرآن تبدیل می شود به حل و فصل مسائل شخصی پیامبر در امور سلطه و ریاستش بر اعراب و مشکلات زناشویی و جنگی و سیاسی و اقتصادی و امثالهم. بی آنکه مستقیماً ادعا شود بدین نتیجه می رسد که پیامبر اسلام همه حرفهای خود را از زبان خدا و به اسم وحی تمام می کرده و اموراتش را پیش می برده و بسیار هم موفق بوده است که بالاخره پس از حدود ربع قرن موفق به برپایی یک تمدن جهانی شده است که این معما البته بطوری اسرارآمیز بر جای می ماند و علی دشتی از پاسخ به آن باز می ماند که چگونه یک آدم بیسواد یتیم و آموزش ندیده و تک و تنها از پس یک قوم دیوانه و خونخوار و ستمگر و زیان نفهم برآمده است. این قدرت الهی رسول را به حساب نبوغش می گذارد. در اینجا «نبوغ» تبدیل به یک معنای جادویی می شود و دشتی را مبتلای به هذیان و خرافه پرستی مدرن می کند مثل

دانشمندان غربی که حداکثر نسبتی را که به محمد ص می دهند اینست که بزرگترین نابغه عرصه جامعه شناسی و سیاست و حکومت و روانشناسی در کل تاریخ بشر است.

۹۹۷- مسائلی را که علی دشتی در کتاب مشهورش مطرح کرده است مسائلی بغایت با ارزش و درخور تأمل برای همه مسلمانان و متفکران و محققان جهان است که بدون پاسخگویی به آن هرگز ایمانی خردمندانه و حکیمانه به اسلام و قرآن ممکن نمی شود و خرافات و فریبکاری و نفاق حاکم می شود همانطور که در طول تاریخ شاهدش بوده ایم. و خود دشتی هم در طول این کتاب يك انسان مؤمن به اسلام و تشیع است که مواجه با مسائل و معماهایی بنیادی در ماهیت دین محمد ص شده که موفق به پاسخگویی به آنها نشده و لذا بنظر می رسد که ملحد است از این منظر شباهتی به اندیشه های نیچه دارد. و این بدان که انسان بمیزان عمق و قدرت ایمانش شهامت تفکر بنیادی در دین را دارد و آدمهای سست ایمان و قشری از این نوع مسائل می گریزند و طراحان آنرا ملحد می نامند. کافر نشده حدیث ایمان چه کنی! مولوی-

۹۹۸- و بدان که کفر علمی و عرفانی و فکری بکلی جدای از کفر عقیدتی و عاطفی است همانطور که شك سلمان فارسی درباره وجود خداوند را رسول خدا دال بر ورودش بر اصحاب اعراف می خواند و به او تبریک می گوید. عدم درک این حقیقت بزرگ در تاریخ مذهب و خاصه اسلام که دین عقلانیت است موجب دریائی از تفرقه و تضاد و جنگ و انحطاط و فتواهی ارتداد بود و کمر مسلمانان را شکسته و ستمگران را حاکم ساخته است و این جهل بزرگ بر گردن علمای اسلامی سخت سنگینی می کند.

۹۹۹- علی دشتی در جای دیگری از کتاب مذکور خداوند را متهم به سخن چینی از زنان پیامبر در نزد پیامبر می سازد و این را در شأن خدا نمی داند. و اینکه خدا مگر هیچ کار دیگری ندارد. این سنوال بغایت در خور تأمل است که بخش مهمی از خدانشناسی و اسلام شناسی را به همراه دارد که بندرت عالمی به آن پرداخته است که اگر پرداخته بود امثال علی دشتی دچار این شبهات نمی شدند. و می دانیم که این کتاب سالهاست که در دست مخالفان اسلام می چرخد و هنوز به مسائل آن پاسخی در خور عقل و حکمت داده نشده است الا در آثار ما.

۱۰۰۰- امیت قرآن، رحمت قرآن، بینه بودن قرآن، مردمی بودن آن و جهانی بودنش پاسخگویی بخش مهمی از روح حاکم بر این مسائل مذکور است که همه اینها به معنای امی بودن و رحیم بودن و ساده بودن و مردمی بودن و صمیمی بودن خدا با رسول و مردمان است. و لذا خلافت (ولایت) یکی از شاه کلیدهای درک آیات و اسرار قرآن است زیرا گاه خدا بجای رسول حرف می زند و گاه رسول بجای خدا. گاه خدا از زبان ابلیس سخن می گوید و گاه بعکس. گاه خدا از زبان کافران سخن می گوید و گاه به عکس. گاه رسول از زبان مردمان حرف می زند و گاه بعکس. و این در يك کلام یعنی کمال رحمت خدا و عشق او به بشر در دین محمد که دین رحمت مطلقه است بر جهانیان. و اتفاقاً علی دشتی انگشت بر روی برخی از این نکات گذاشته است و لذا سراسر قرآن را به عقل اشرافی خودش، تناقض یافته است. «ولي صاحبان خرد می دانند که در آن تناقض نیست و حق واحدی است.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۰۰۱- آنچه را که خلافت بین خدا و رسول و مردم و مؤمنان و ابلیس و فرشتگان نامیدیم همان امر امامت است که غایت دین و مغز اسلام است که خلیفه خدا در نزد مردم و خلیفه مردم در نزد خداست. و لذا گفته شده است که همه اسرار و حقایق قرآنی در نزد امامان است و اولیای او در آخرالزمان که خدای را در دل خود می خوانند و نه در آسمان و لذا با انبیای الهی محشور می شوند.<sup>۲</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» آل عمران، ۷.

<sup>۲</sup> «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالضَّالِّينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نساء، ۶۹.



۱۰۰۲- اتفاقاً همان نکاتی را که در قرآن بر علیه قرآن و اسلام بکار گرفته اند نقاط رحمت و هدایت است برای مؤمنان. و ضلالت و خسارت و رسوائی است برای کافران و منافقان.

۱۰۰۳- اینکه آخرین و کاملترین دین خدا در وحشی ترین و فقیرترین و جاهلترین و نژادپرست ترین و زبان نفهم ترین و شقی ترین اقوام بشری ظهور نمود موجب ظهور کمال رأفت و روشنایی و سادگی و رحمت و اَمیت و صمیمیت و کرامت خدا در خلق شده است و بشر را از غایت درک اسفل السافلین به عرش اعلي العلین فراخوانده است آنهم نه در آسمان که در دل و جان انسان که: بگو از رگ گردن به شما نزدیکتر است و هر کجا که باشید با شماست و بهر سو که رو کنید خداست.<sup>۱</sup> قرآن- آری در زیر لحاف و در دعوای زناشویی هم هست حتی در مستراح هم حاضر و ناظر است، بدان! ناراحتی؟ خودت را بکش! ولی آیا بهتر نیست که آدم شوی! آسانتر هم هست! چون آدم باشی می توانی او را در همه جا و همه حال در درون و برون خود دریابی و در محبت او فنا گردی و او باشی نه من! آنگاه قرآن را می فهمی!

۱۰۰۴- و بدان که اتفاقاً همه امیال و القانات پلید و شیطانی از درب فراموشخانه های نفس که در آن هیچ شاهد و ناظری نیست بر تو ورود می کنند و در ظلمت آن قلمرو بذل ظلم و فساد و تباهی می افشانند. پس اگر خدای را در همه لحظات و اماکن داشته باشی هیچ جای تاریکی از نفس خود باقی نگذاشته ای که در سیطره شیطان قرار گیرد. و اینست راز و ارزش درد دل و اعتراف در نزد مؤمنان و اولیای الهی که به مثابه چشم و گوش پروردگارند تا این صدا و نگاه در پنهان ترین اعماق دل و جان وارد شود و حاضر باشد تا شیطان وارد نشود و تو را سلب اراده نسازد. «چون سه نفر راز دل گویند چهارمی خداست.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۰۰۵- خدای محمد «ما» است تا این ما را در نیایی اسلام را درک نکرده ای و از امامت بیگانه ای.

۱۰۰۶- دین محمد به این دلیل دین آخر و کمال دین است که بالاخره نخستین انسان پدید آمد که کل مسنولیت خداوند را بر عهده گرفت و خلیفه کامل شد و آن علی<sup>ع</sup> بود که بیواسطه جبرئیل به این مقام رسید.

۱۰۰۷- پاسخ به این سؤال علی دشتی که چرا خداوند فقط یکی دو بار لشکریان اسلام را با فرشتگانش یاری داد و در همه جنگها یاریش نکرد تا آنهمه مجاهدان صدر اسلام کشته نشوند و دین محمد با رحلتش اینقدر بی کس نشود و علی تنها نگردد، معلوم است. خداوند مرحله به مرحله ولایت خود را به رسول و مؤمنانش محول کرده است و این تحقق کامل امر خلافت و امامت است مرحله به مرحله. عدم معرفی خلیفه ای معین پس از رحلتش و عدم اصرار بر وصایت سیاسی علی حتی پس از غدیر خم دال بر همین حقیقت است. عدم اصرار علی<sup>ع</sup> در پذیرش خلافت و عدم شرکت او در شورای سقیفه نیز به همین معناست که پس از ربع قرن هم که نوبت به خلافت علی<sup>ع</sup> رسید باز هم علی از پذیرش آن سر باز زد تا آنکه اکثر گروهها او را وادار به پذیرش خلافت کردند. زیرا امامت علی<sup>ع</sup> مختص مؤمنان بود و او امیر مؤمنان و مولای متقین بود نه مسلمین و مشرکین و منافقین.

۱۰۰۸- مسئله دیگر علی دشتی اینست که قرآن در مرحله نخستین پیدایش اسلام دم از «لاکراه فی الدین»<sup>۳</sup> می زند و در مرحله اقتدارش می گوید که «هر کجا که این کافران را یافتید بکشید»<sup>۴</sup> تا نسلشان از زمین برافند» مسئله کاملاً واضح است. این کفاری که خدا امر به قتل عامشان می دهد با دین خدا مشکل ندارند و مسلمانان هم با اعتقاداتشان مشکل ندارند

<sup>۱</sup> «تَحَنُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ خَبْلِ الْوَرِيدِ» ق، ۱۶؛ «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِتَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» الحديد، ۴؛ «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَالِمٌ» بقره، ۱۱۵.  
<sup>۲</sup> «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّابُوتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَايَهُمْ وَ لَا حَسَّةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مجادله، ۷.  
<sup>۳</sup> «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» بقره، ۲۵۶.  
<sup>۴</sup> «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوهُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» بقره، ۱۹۱؛ «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ لِلَّهِ لَبَدٌ فَإِنْ اتَّبَعُوا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» بقره، ۱۹۳.

خداوند تکلیف مسلمانان با این کفار را معلوم کرده است: دین شما مال شما و دین ما هم مال ما! <sup>۱</sup> ولی این کفار با موجودیت مسلمانان مشکل دارند و قصد نابودیشان دارند و همواره مال و جان و ناموس مسلمانان را مورد تعرض قرار می دهند در حالیکه مسلمانان کاری با آنها ندارند یعنی مسئله بود و نبود است و دفاع از حیات و هستی خویش است و ربطی به دین و ایمان و باورها ندارد. یعنی کافران بدلیل باورهایشان محکوم به نابودی نشده اند بلکه بدلیل ستم و تجاوزاتشان به مسلمانان محکوم به نابودی هستند. قرآن کریم آزادی عقیده و آزادی عمل فردی را تا آنجا که مال و جان و ناموس دیگران را مورد تجاوز قرار ندهد تضمین کرده و بر آن اصرار دارد که در دهها آیه مبرهن است.

۱۰۰۹- حق آزادی عقیده و انتخاب بدین دلیل است که آدمی را با وجود خودش آشنا کرده و به اعماق نفس راه می دهد و تا ذات رهنمون شده و به ذات هستی خود ملحق می کند و با خود یگانه می گردد. پس آزادی و اختیار همان راه توحید انسان با خود و خدای خویش است که او را در عشق با خالق قرار داده و خلیفه خدا می سازد و مظهر یگانگی خالق و مخلوق می شود. پس توحید راه و رسمی جز آزادی عقیده و انتخاب ندارد که عشق عرفانی غایت این راه است. و قرآن این راه و روش را گام به گام تبیین نموده است آیات ناسخ و منسوخ نیز فقط از این معنا درک می شوند و مربوط به مراحل تکامل انسان در این راه است. امر بدعت نیز جز در این مسیر فهم نمی شود. از این منظر تاریخ صدر اسلام سراسر بدعت است و نهضت همه انبیای الهی و ظهور هر عارف واصلی نیز جز این نبوده و نیست که کمال این ظهور همانا ظهور جهانی امام زمان است که متهم به اشد بدعت می شود از جانب دهریون دینی و غیر دینی یعنی تاریخ پرستان!

۱۰۱۰- باید يك بار براي همیشه فهمید و اقرار کرد که کل و اصل ناباوری انسان نسبت به وجود خداوند بعنوان خالق و معمار و مدیر و مدبر عالم و عالمیان از ازل تا ابد، منشأ کفر انسان است و همه ناهنجاریها و مظالم و مفسد بشر بر روی زمین! یعنی تا زمانیکه در انسانی اثری از ظلم و فسق و غفلت هست چنین باوری قلبی و پایدار نشده است و کفر هنوز وجود دارد و وجود خداوند خالق در اندیشه و دل و جان درک و تصدیق نشده است.

۱۰۱۱- آدمی از طریق تفکر و تأملات درونی و تعقل علمی و علّیتی و حسّی حداکثر می تواند به این اعتراف برسد که نمی تواند خداوند خالق را بدینوسیله دریابد و در روان خود استوار سازد و رسیدن به این بن بست و آستانه «نمی دانم» و اعتراف به آن، آستانه ایمان فطری- عرفانی است. یعنی این خود خداوند است که خود را در دل و جان و روانمان بما می شناساند و حضورش را بیان و عیان می نماید بشرط آنکه به غایت عقل علّیتی خود برسیم و ناتوانی مطلق و ذاتی آنرا فهم کنیم و اعتراف نمائیم و دست عقل و دل و جانمان را به سویی او دراز کنیم و او را به خانه وجودمان بخوانیم از خود برخیزیم و او را بر جای خود نشانیم. و جز این ایمانی یقینی و جاری و مستمر در جانمان ممکن نمی شود. یعنی خداوند حتی به صرف دیدار جمالی هم تبدیل به ایمانی یقینی و جاری نمی شود مگر اینکه در این دیدار در انسان وارد و مقیم شود و این معنای دائم الصلوة شدن است و از مصلین گشتن! این همان خواسته ابراهیم پس از پیروزی در ذبیح عظیم است که: خدایا مرا از مصلین قرار ده و امام خود ساز! <sup>۲</sup>

۱۰۱۲- این را بدان که هزار سال تفکر و باور فلسفی خداوند يك جو ایمان نمی شود بخودی خود. مخاطب من در جهان اسلام صدرانیان هستند که فلسفه را ایمان می دانند و ایمانی جز از طریق تحصیل فلسفه نمی شناسند.

۱۰۱۳- تنها و تنها ارزش تحصیل فلسفه در الهیات اینست که به این باور می رسی که عقل علّیتی قادر به درک خداوند نیست. ولی جز انگشت شماری در تاریخ فلسفه به این حقیقت فلسفی نرسیده اند و مابقی خود فلسفه پرست شده اند و

<sup>۱</sup> «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ» کافرون، ۶.

<sup>۲</sup> «رَبِّ اجْعَلْنِي مَقِمْ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» ابراهیم، ۴۰: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» بقره، ۱۲۴: «وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» فرقان، ۷۴.

خود فلسفه را خدا خوانده اند و غیر فلسفیون را مرتد دانسته اند. و در هیچ مذهبی چون کاتولیک و تشیع این فاجعه تا به این حد رخ ننموده است بواسطه ارسطو و ملاصدرا!

۱۰۱۴- بدان که گوهره ای برتر از ایمان در جهان بشری نیست و کل قرآن مخاطبی جز مؤمنان ندارد و توصیف مقامات انمه معصوم تماماً توصیف وجود مؤمنان و مدارج ایمانشان است که کمالش همان مقام عصمت است. و معارف و حقایق و اسرار قرآنی هم جز در مراتب ایمان درک و شهود نمی شود.

۱۰۱۵- فقط در پرتو نور ایمان می توان خدای را شناخت. پس ایمان باور کورکورانه نیست و اتفاقاً باور فلسفی و تاریخی به خداست که باوری ظلمانی و کور است و لذا چنین خدائی در قلمرو حیات روزمره حضوری ندارد جز به اسم. و فقط در بلایا و مصائب بناگاه به یاد می آید که روزمرگی و دهریت برای مدتی شکسته می شود در دل و جان آدمی. خاصه آنگاه که یکی از عزیزان که محبوب دل است از دنیا می رود یعنی از قلمرو تاریخ و زمان خارج می شود و لذا دل برای مدتی احساس فوق دهری می یابد و خدای را به یاد می آورد.

۱۰۱۶- انسان بمیزانی که در جانش احساس می کند که از ازل بوده و تا ابد خواهد بود انسانی مؤمن است به همان شدت و حدت. زیرا این حضور خدا در دل است.

۱۰۱۷- واضح ترین نشان مؤمن عدم هراس او از شکست و فاجعه و مرگ و نیستی است بمیزان ایمانش. زیرا ایمان احساس جاودانگی است در ذرات جان. و این احساس همان حضور خداست و این حضور جدای از محبت به او نیست که بازتاب محبت او به مؤمن است.

۱۰۱۸- فقط با حس لامتناهی می توان وجود لامتناهی خداوند را در ذهن و جان و دل دریافت. و این حضور خدا در دل و جان انسان است که به او امکان شناختش را می دهد زیرا محدود نمی تواند نامحدود را درک کند.

۱۰۱۹- اینکه خود خدا را چه کسی آفریده و از کجا پیدایش شده بن بست همه عقول علیتی و فلسفی است. پس جز با احساس ازلیت بی آغاز و ابدیت بی پایان امکان درک و باور خداوند نیست و نور ایمان حاوی چنین احساسی است. و لذا حرف آخر يك انسان مؤمن درباره اثبات وجود خدا اینست که خدا هست چون من هستم. و من به این دلیل هستم که خدا هست. وجود خدا فقط و فقط در اکنونیت وجود درک و اثبات می شود هم برای خود آدمی و هم دیگران. و لذا علی<sup>ع</sup> می فرماید که «خدا جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود و هر که مرا دید خدا را دیده است.»<sup>۱</sup> و این عین واقعیت وجودی مردان خداست که حضورشان در میان مردم خدای را به یاد می آورد. خدا جز از این طریق شناخته و پرستیده نمی شود.

۱۰۲۰- لذا فقط در آخرالزمان است که امکان ایمان خالص و کامل برای انسان وجود دارد بدلیل ظهور انسانهای کاملی که مظهر حضور و ظهور پروردگارند تحت الشعاع رحمت و روح محمدی و عشق و عرفان علوی. زیرا وجود بی علت و لامتناهی تا دیدار به جمال نشود باور نمی شود و مابقی ایمانها یا عاریه ای و مشرکانه است و یا منافقانه!

<sup>۱</sup> «عَبْدُ اللَّهِ كَبِيرٌ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى الْأَعْرَافِ رَجُلٌ يَقْرَأُ كُلَّ بِسْمَاءٍ فَقَالَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الْبَيْنُ لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا» بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۸؛ «بِعَادَتِنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عَبْدَ اللَّهُ» کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.  
و: «قول النبي - صلى الله عليه وآله وسلم من رأى فقد رأى الحق... و قول أمير المؤمنين - عليه السلام أنا وجه الله...» آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، ص ۲۰۵.

۱۰۲۱- دیدار با خداوند در پرتو رحمت مطلقه محمدی و ولایت علوی و روح عیسوی عین دیدار و درک لامتناهی و ذات مطلقه و روح علت العلل است و این ادراک واقعه ای روحی و جانی و فکری و حسی و عصبی و جسمانی توأمان است. و لذا وجود دیدار کننده به کیفیت لامتناهی ارتقاء می یابد و خود مظهر این لامتناهی می شود. یعنی دیدن عین شدن می گردد.

۱۰۲۲- بدان که رحمت و محبت و هدایت جمله علوی هستند که برتر از آن علمی در عالم هستی نیست. رحمت، نفس انسان را پاک می سازد و محبت دل را برای حرکت بسوی خداوند و دیدارش به شور و شوق و عطش می اندازد و هدایت هم شناخت این راه از خود تا به خداست. و راهبری فرد یا جامعه ای بسوی اوست گام به گام و منزل به منزل. و این علوم جز در نزد اولیای کامل الهی نیست از انبیای بزرگ تا ائمه معصومین و عرفای واصل که جمله زنده اند و حاملان این علوم می باشند که طالبان را رهبری می کنند از وادی ظلمت بسوی روشنائی و در قلمرو روشنائی تا سرمنزله نور مطلق. بدان!

۱۰۲۳- و بدان که سرمنزله نور مطلق در عالم ارض وجود فیزیکی خود اولیای حق در حیات دنیاست که از سرمنشأ روحانی انبیاء و امامان معصوم کسب نور می کنند به مثابه قمرهایی که از آن خورشیدها منیر می شوند. و لذا کل راه از خود تا خدا برای یک سالک همان راه بین او تا پیر طریقت و امام هدایت است زیرا در آئینه وجود پیرش به لقای الهی می رسد که بقول معروف هر چیزی را تا نجوئی نمی یابی ولی دوست (امام) را اول می یابی و سپس می جوئی! این همان راه تاریکی تا روشنائی و از کوری تا بینائی است که جز در خدمت خالصانه و اطاعت بی چون و چرای از پیر ممکن نمی شود.

۱۰۲۴- همه انسانها از همان دوران کودکی و نوجوانی نشانه های هدایت حق را در خواب و بیداری بطور سمعی و بصری و قلبی درمی یابند و در بزرگسالی بصورت عبرتها و حجت های فردی و خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و هنری و علمی و ادبی و عاطفی به عقل و تجربه درک می کنند ولی بسیار اندکند که آنرا پیگیری نموده و درباره شان تأمل و تعقل نمایند تا راه هدایت را پیدا کنند. برخی به کلی به نسیان می سپارند و عمداً از آن می گریزند. برخی با آن بازی می کنند و در خدمت کبر و غرور خود می گیرند و بولهوسی خود را پروار می سازند. و برخی از آن دکان دین و هنر و سیاست می سازند و به مصارف دنیوی می رسانند و برخی هم آنرا در حاشیه زندگی خود نگه می دارند. و فقط انگشت شماری آنرا محور و راه و مقصود زندگانی و سرنوشت خود می سازند و هدایت می شوند و در جامعه صاحب رسالتی معنوی برای احقاق حقوق مردمان می گردند که برخی ابرارند و اخیارند و برخی اولیاء و شهداء و صدیقین هستند و برخی اوتاد و ابدال می شوند و بر گرد وجود امام زمان مشغول خدمتگزاری هستند که همه این مقامات و مراتب حاصل نژادزدانی (شجره ملعونه) است تا مقام عصمت کامل که مقام بی زمان و حضور مطلق است که همان امام ناطق و تجلی بیرونی امام غایب می باشد. و همه اینها سلسله مراتب ایمان و محبت و عصمت و معرفت و توحید است و همه مظاهر آخرالزمانی انبیای سلف بر روی زمین می باشند که کاملترین آنها همان امام زمان ع است که مظهر محمد مصطفی ص می باشد. و بدان که ائمه معصوم ما هم جمله در عصر خودشان مظاهر یکی از انبیای سلف خود بودند همانطور که علی ع خود را بارانداز انبیای الهی می نامد که به معنای امام کامل و مطلق است که جامع همه نبوتهاست در ولایت و علم و عصمت و کرامت و شفاعت و شهادت و حقیقت!

۱۰۲۵- خود اینجانب تا آنجا که به یاد می آورم نخستین نشانه هدایت را از حدود سن پنج سالگی دریافتم که بصورت نور شمعی در ظلمات هر شب در خواب بسراغم می آمد ولی بصورت رؤیای صادقه و در شرایط واقعی محل زندگی و در اطاق محل خواب که من دچار هراسی مرگبار می شدم و التماس می کردم که بسویم نیاید و باز پس می رفت و هر شب گاهی نزدیکتر می شد تا بالاخره بر سینه ام وارد شد و من زان پس دچار بی خوابی شدم و تا صبح در رختخواب دچار انواع تأملات و ملکه های ذهنی بودم که این واقعه در شبهای قدر ماه رمضان همان سال بصورت رؤیایی دیگر وارد

مرحله ای برتر شد که به ضیافت افطاری به خانه خدا دعوت شده بودم به همراه همه اعضای خانواده که مادر و مادر بزرگ و خواهرم بود که افطاری شرابی بود که جز من کسی بر نداشت و همه با تعارف رد کردند و من نوشیدمش که برآستی تریاکی بغایت تلخ بود که تلخی اش را هنوز هم در دهانم احساس می کنم. از این رویا به بعد دچار بصیرتی حیرت آور شده بودم و یک شبه همچون مرد عاقل و کاملی می اندیشیدم و درباره اوضاع روزگار و مردمان تأمل و چاره اندیشی می نمودم و در واقع نوعی رسالت اجتماعی در خود احساس می کردم در حالیکه هنوز به مدرسه نرفته بودم. گویی خدائی را که در رویا دیده بودم مرا به رسالت برگزیده بود و عجباً که این خدا را به جمال بسیار آشنا می دیدم که حدود سی و پنج سال بعد در وقایع نزول روح یک روز در مقابل آنینه شناختمش که خود من به سن کمال بودم که خودم را در پنج سالگی شراب معرفت و حقیقت نوشانیده بودم. و این مصداق آن آیه از قرآن است که «شما را در خلقت بر خودتان شاهد گرفتیم»<sup>۱</sup> منتهی این شاهد بایستی شاهدهی الهی و صاحب روح الهی باشد که بود زیرا من پس از دریافت روح الهی بود که جمال اعلاي خود را حدود سی و پنج سال قبل در رویا، به یاد آوردم. همان جمالی که دو سال پس از نزول روح در مشهد در واقعه کسوف بزرگ بر من رخ نمود که جمال اعلاي پروردگار من بود به جمال خود من که این هویت انسان کامل و آدمیت من بود همانطور که در حدیث قدسی آمده که حضرت آدم در بدو خلقتش دارای قامتی از زمین تا به آسمان بود و سرش به آفتاب می سائید. من هم خود را در همان قامت دیدم که آفتاب، تاج سر من بود. من همه این مفاهیم و وقایع قرآنی را هم باز بواسطه قرآن دریافتم. یعنی کل سیر و سلوک و هدایت من از کودکی سراسر قرآنی بود بی آنکه من کمترین شناختی از قرآن داشته باشم. «خداوند بواسطه کتابش هر که را خواهد هدایت می کند.»<sup>۲</sup> قرآن- پس هدایتی جز بواسطه حقایق و معارف و آیات قرآنی نیست چه مسلمان باشی چه یهود یا بت پرست به لحاظ قومی! چه قرآن را بخوانی و بدانی و چه نخوانی و بدانی و چه نخوانی و ندانی. «خداوند هر که را خواهد هدایت کند در دلش نوری قرار می دهد که به آن نور راهش می نماید.»<sup>۳</sup> قرآن- این همان نوری است که در کودکی در دلم نهاده شد. و اگر همه این وقایع در سلسله مراتب معرفتی در جریان تفکر فهم نشده بود نه تنها هدایتی حاصل نمی شد که ضلالت مضاعف و پریشانی و جنون حادث می گشت. و این نیز امر خدا در جای جای قرآن است که در آیات و علانم الهی و غیبی تفکر و تعقل کنید تا هدایت شوید و این درست در نقطه مقابل آرای بسیاری از علمای ماست که حتی تداعی معنا در حین قرائت قرآن و نماز را شرک و موجب ابطال می دانند و این همان مذهب اصالت جهل و خودفریبی است تا آنجا که لمس کردن کورکورانه آیات قرآن هم ثواب دارد در حالیکه جز شیطنت و جنون به همراه ندارد و بنده دهها نفر از این افراد را از نزدیک می شناسم که دچار چه پلیدیها و مفاسدی هستند در حالیکه شبانه روز ورد می گویند و قرآن ورق می زنند و ثواب اخروی ذخیره می کنند و دنیایشان غرق در تشنج و تهمت و بخل و عداوت با عالم و آدم است. پس این اندیشه ثواب ضد آگاهی و معرفتی عین القاء شیطان است. چون شیطان بقول قرآن کریم از درب غفلت و نسیان و بی خبری بر انسان وارد می شود خاصه اینکه موضوع این غفلت خود آیات الهی باشد به همین دلیل است که رسول اکرم می فرماید نمازی که موجب تقرب الی الله نباشد موجب ابتلاي به شیطان است<sup>۴</sup> و اینست راز فریاد خدا بر این نوع نمازگزاران.<sup>۵</sup> و یکی از دسیسه های شیطان در انسان ایجاد نسیان درباره حقایق موجود در آیات است «و شیطان آن را از یادشان برد.»<sup>۶</sup> قرآن- اصلاً معنای حضور در نماز و تلاوت قرآن جز حضور معنوی و عقلی و عرفانی نیست. حضور جز خود آگاهی معنای دیگری ندارد.

<sup>۱</sup> «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» اعراف، ۱۷۲.

<sup>۲</sup> «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ» بقره، ۲.

<sup>۳</sup> «أَوْ مَنْ كَانَ مِنِّي فَأَخْبِينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» انعام، ۱۲۲: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» حديد، ۲۸:

<sup>۴</sup> «من لم تنبه صلاته عن الفحشاء و المنكر لم تزده من الله الا بعدا» نهج الفصاحة، ص ۷۳۶.

<sup>۵</sup> «قَوْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» ماعون، ۴.

<sup>۶</sup> «قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي سَبَّخْتُ الْخُوتَ وَ مَا أَتَّسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» كهف، ۶۳: «اسْتَعِذْ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَلْهَمَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» مجادله، ۱۹.

۱۰۲۶- بسیاری به ما می نویسند که اکثر این وقایع غیبی برای ما هم اتفاق افتاده است و ما هم عین شمانیم در حالیکه واقعیت زندگیشان خلاف این ادعاست و غرق در جنون و ستم هستند. تفاوت فقط در به یادآوردی (ذکر) و تفکر در این نشانه ها و جستجویشان در معارف قرآنی است و پیدا کردن جایگاه وجودی و درک کفر و شرک و نفاق خود و توبه و جهاد در جهت تزکیه نفس.

۱۰۲۷- درد بی درمان شکایات نماز در رساله های عملیه مراجع دینی ما جز معرفت و علم درباره آیات علاج دیگری ندارد به همین دلیل ما نماز را به فارسی برگردانیده ایم و بسیاری از کسانی که اصلاً ضد نماز بودند با این نماز فارسی چنان دچار انقلاب روحی شده که سرنوشت خود را زیر و رو کرده اند و نجات یافته اند. و این هم از جمله اتهامات ما بوده است یعنی بدعت در نماز!

۱۰۲۸- عجباً که قرآن آشکارا بیانگر مکتب اصالت عقل و علم و تفکر است و از پیروانش این چنین عداوتی با خردگرایی دینی رخ نموده است آیا این وسوسه شیطان در قاریان قرآن نیست. قرآن کریم آشکارا تعقل و تفکر و ذکر را مسیر هدایت خوانده است. و ذکر یعنی به یاد آوردن آیات و حوادث و تفکر در باب آن. و این ترجیع بند قرآنی است که: به یاد آورید تا هدایت شوید، تفکر کنید تا هدایت شوید، تعقل کنید تا هدایت شوید و... و این آیه مکرر که فقط علما حقانیت کتاب خدا را درک و تصدیق می کنند. پس ثواب لفظی تلاوت قرآن یک ایده کاملاً ابلیسی است تا آنجا که تعقل و تفکر در آیات موجب ابطال و معصیت تلقی می شود و این دعوت به نسیان و هذیان و جنون است. «فرشتگان حامل عرش می گویند خدایا این مردمانی که خود را خداپرست می خوانند اکثرشان اجنه را می پرستند.»<sup>۱</sup> قرآن- جن پرستی حاصل عداوت با عقل و علم در دین است زیرا فقط با نور عقل و علم است که نفس آدمی از تاریکی خارج می شود و دیگر لانه اجنه و شیاطین نمی تواند بود. «از خدا و رسول اطاعت کنید تا شما را زنده و پاک سازد و کتاب و حکمت آموزد تا از تاریکی به روشنی آورد و اینست پیروزی بزرگ.»<sup>۲</sup> قرآن- پس بدان که روشنائی و هدایتی جز بواسطه تعقل و تفکر و تعلم و کسب معرفت فزاینده در دین و نفس خویش نیست.

۱۰۲۹- کل جریان سیر و سلوک روحانی و تقرب الی الله برای آدمی در یک کلام چیزی جز نژادزدائی از نفس خویشتن نیست و نژاد (خدا) را در دل بر جای نژاد گذاشتن. و این تزکیه و کار عظیم ابراهیمی جز تحت الشعاع نور معرفت نفس محال است. این واقعه به فضل و یاری حق و نور امامش علی<sup>ع</sup> در هزار توی جان و دلم منجر به ریشه کنی شجره ممنوعه شد و لذا توانستم کل هستی ام را وقف خدمت به خلق خدا کنم بی آنکه لحظه ای از وظایف الهی خود در قبال خانواده و نژادم غافل باشم و اصلاً به حکم خدا نیمه اول عمر خود را صرف خانواده و نژاد خود نمودم و از هر حیث آنان را در دین و دنیا و امر سلامت و دفاع از حقوق پایمال شده با دل و جان یاری دادم و اتمام حجت نمودم و ترکشان کردم آنگاه که عداوتشان با دین آشکار شد و دست به دست شقی ترین دشمنانم مرا از خانه و زادگاهم بیرون کردند و خدا هم آنها را از خانه و زادگاهشان آواره کرد و متلاشی ساخت و همه بجان هم افتاده و مشغول نابودسازی همدیگرند آنهایی که در عداوت با محبت من متحد شده بودند. و در این امر حتی اعضای درجه یک خاندان خودم هم مستثنی نبودند و من هیچ تبعیضی قائل نشدم و لذا به انتقامجویی از من پرداختند و من فقط صبر پیشه نموده و هرگز به این دلیل از ادای وظایفم نسبت به آنها کوتاهی ننمودم که اگر هم کرده بودم طبق قانون الهی حقم بود ولی من عفو پیشه کردم و با دشمنان خودی و غیرخودی بطور یکسان برخورد نمودم که این عدالت و عفو را بسیاری از دشمنان و منافقان دور و نزدیک به حساب بی عاطفه گی من گذاشتند که گویی بچه هایم را دوست ندارم (گویی که دوست داشتن بچه های خود هم

<sup>۱</sup> «قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» سبأ، ۴۱.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهِهِ خُشِعُوا» انفال، ۲۴: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَيَ ضَلَالٍ مُبِينٍ» آل عمران، ۱۶۴: «... وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» نساء، ۱۳.

يك مقام است و هنري دارد هر چند كه جز مؤمنان محبتي به بچه هاي خود ندارند) و همانها بدست خودشان بچه هاي خود را به قتل رسانيدند و به گونه هاي متفاوت تباه ساختند و رسوا شدند.

۱۰۳۰- بدان كه فقط دلي كه خانه خداست و در آن جز خدا يا امامش نيست قادر به دوست داشتن است و در غير اينصورت حتي همسر و فرزندان خود را نمي تواند دوست بدارد و دوست داشتن جداي ابتلاء و بستگي و احساس مالكي و مملوكيت است و بلكه ضد آن است. و اينست معنای ذبح عظيم ابراهيمي زيرا ابراهيم امام بود و لذا دلش محب آدميان بود خاصه اسماعيل كه حامل نور امامت حق هم بود پس محبت ابراهيم به اسماعيل بسيار وراي درك ما از مقوله محبت است. و از اين منظر ذبح اسماعيل را تأمل كن! كسي كه براستي وارث و وصي نور امامت پدر است در حاليكه اكثر پسران ضد پدران خويشند و لذا علي ع، دوستي بين پدر و پسر را از نوادر حوادث جهان مي خواند همانطور كه دختران هم ضد مادران خويشند ولي اسماعيل در اتحاد با پدر بود و مرید مطلق اراده الهي او بود كه گفت: «پدر جان اين امر خداست پس مرا ذبح كن و من هم انشاء الله صبور و تسليم خواهم بود.»<sup>۱</sup> با اينكه اسماعيل مظهر نژاد و شجره ملعونه پدر نبود ولي با اينحال در ژن و خون او حُب شجره بود و لذا ذبح واجب شد تا اين حُب نژادي بريده شود و فقط حُب الهي بماند و بس. و لذا ابراهيم باني اسلام و پدر ايمان و امامت شد و در دين محمد تبديل به دين آخرالزمان و ابدی گشت و تنها راه و رسم اخلاص و خلق جديد و سير الي الله و لقاء الله گرديد. «اي محمد بگو كه من جز براي احياء و برپائي دين حنيف ابراهيم برگزيده نشده ام.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۰۳۱- بدان كه تاريخ و دهریت و خسران عصر و شجره ملعونه همان ژنتيك است و علم ژنتيك حداقل اين حقيقت ديني را اعتراف کرده است كه آدميزاده همه چيزهاي مادي و معنوي و خصائل و سلايق و عواطف و امراض و شرارتهايش از ژن است يعني موجودي تماماً اسير نژاد است و از خود هيچ اراده مستقلي ندارد و مجبور مجبور است و اين همان چيزي است كه در فلسفه هاي قرن هيچده و نوزده ميلادي تحت عنوان جبر تاريخ كشف و اعتراف شد و امروزه هم در علوم طبيعي تحت عنوان جبر ژنتيكي كشف و اعتراف مي شود كه بيان دو روي سكه جبر سرنوشت است كه ابراهيم خليل ع طبيب و ناجي انسان از اين جبر است كه مادر همه جبرها و بي ارادگيهاي آگاه و ناآگاه بشري است. در اين باب به كتاب «عرفان تاريخ» رجوع كنيد كه علي ع در رويائي به يكي از خوانندگان اين كتاب فرموده بود كه «زين پس هر كه را بخواهم هدايت كنم بواسطه اين كتاب هدايت مي كنم.» و براستي كه اين كتاب مغز همه آثار اينجانب است و من در حين نگارش اين كتاب شبانه روز بلاوقفه با مولايم علي محشور بودم و از نگاه او كه نگاه خداست (عين الله) مي ديدم.

۱۰۳۲- دل يا خانه نژاد است يا خانه نژاد. و در غير اين دو حالت، سنگ شده و مرده است. نژاد مرده و زنده را بواسطه هجرت و تقوا و مراقبه بر نفس و جهاد با ظلم مي توان از دل زدود و بواسطه خدمت و اطاعت بي چون و چرا از امام هم مي توان دل را خانه نژاد كرد و اينست عصمت. ولي اگر مرحله اول را انجام دهی و تن به مرحله دوم ندهی و دل را فقط براي خودت نگاه داري دلت مي ميرد و لذا باز بي اراده مي شوي و مقلد و مرید كور و كر زمانه و تبليغات و خناسان و اجنه مي گردي.

۱۰۳۳- چه بسا برخي از اهل شرع و زهد بي ولايت حق، دلمردگي و سنگدلي خود را به حساب عصمت مي گذارند و در قبال اوليائي الهي رسوا شده و به عداوت مي پردازند زيرا محبت حق را درنمي يابند چون دلشان مرده است. مارقين و نهروانيان در عصر خلافت علي ع يك نمونه مشهور در تاريخ هستند كه بالاخره خون امام را ريختند و جمله دچار وسواس هاي شرعي بودند و از خود پاكتر سراغ نداشتند در حاليكه بازچه شيطان شده بودند.

<sup>۱</sup> «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْطَرِ مَا ذَا عَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» صافات، ۱۰۲.  
<sup>۲</sup> «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَدِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» انعام، ۱۶۱: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» نحل، ۱۲۳.

۱۰۳۴- حداقل عصمت دنیوی اینست که زن دل به شوهر دهد تا هم بتواند دلش را زنده نگاه دارد و مادری کند و هم دل به هر مردی ندهد و فاسق نگردد در نهان و آشکار.

۱۰۳۵- امروزه شاهد پیدایش نسل تازه ای از مادران هستیم که براستی کمترین عاطفه حیوانی هم به فرزند خود ندارند زیرا قلوبشان بدلیل عدم پذیرش ولایت شوهر، مرده است. زیرا کسی که همدل شوهر نشود یا دل به فاسقی می دهد و یا دلش می میرد.

۱۰۳۶- زن جوانی را می شناختم که فرزندان خردسالش در آغوشش سینه اش را چنگ می زدند و می خواستند تا پاره اش کنند تا بر دل مادر وارد شوند زیرا دلش مرده بود و کمترین بوی عاطفه و حُبّی نسبت به بچه هایش نداشت و بچه ها در آغوش او دو صد چندان بیشتر احساس قحطی وجود می کردند زیرا احساس وجود جز از محبت حاصل نمی آید. این بچه ها از مادرانشان چنان کینه ای به دل می گیرند که هیچکس نسبت به خصم خونی خود به دل نمی گیرد.

۱۰۳۷- بزرگترین عذاب زنان ولایت ناپذیر از شوهر اینست که نمی توانند بچه خود را دوست بدارند و لذا جز نمایشات ایثارگرانه و تعشیق هنر دیگری ندارند و با اینحال می بینند که فرزندشان کمترین محبتی به آنان ندارد. یکی از این زنان در نزد من اعتراف می کرد که: دردی بزرگتر از این نیست که می بینم بچه ام نسبت بمن کینه دارد و علنش را نمی فهمم!

۱۰۳۸- مادران سنگدل علت العلل فرار بچه ها از خانه اند هر چند که شبانه روز مشغول سرویس دهی و پول افشانی برای هوسهای بچه ها باشند و برای رهایی از این رسوایی متوسل به انواع کلاسهای به اصطلاح کمک آموزشی و هنری و امثالهم شوند.

۱۰۳۹- ای مادران برای خدمت به اقتصاد خانواده و ارضای هوسهای مالی فرزندان خود خانه را خالی نکنید و محبت خود را تبدیل به پول و منت بر بچه ها نکنید که ندامت ابدی درو خواهید کرد.

۱۰۴۰- آنگاه که فرزند شما آغوش پرمهر شما را ضجه می زند پول و پلو و اسباب بازی و شکلات نثارش نکنید بلکه مهرورزی را تمرین کنید. تظاهر به مهر بهتر از پناه جستن به قهر به روشهای ایثارگرانه است.

۱۰۴۱- زنی که خصم ایمان شوهرش بود اعتراف می کرد که حتّی از شوهرش هم بخاطر فرزندانش گذشته و طلاق گرفته و شبانه روز کار کرده تا بچه هایش را خوشبخت سازد و اینک با حیرت کامل می بیند که بچه هایش چه عشقی به پدرشان دارند و چه کینه ای از مادر. در حالیکه پدرشان پس از جدایی سالها از بچه هایش هم فاصله گرفته بود و مزاحم زندگی‌شان نمی شد و فقط برایشان پول می فرستاد و بی عاطفه گی خود را به بچه ها به اثبات رسانیده بود از منطق مادرشان. چنین واقعه ای که بسیار فراوان رخ می دهد بدین معناست که دل صاحبی دارد که خداست و لذا دوست داشتن و دوست داشته شدن چیزی نیست که به اراده ذهنی و تلاشهای مذبوحانه و نمایشات ایثارگرانه آدمی بستگی داشته باشد. محبت مهمترین اجر خداست به کسانی که محبوب می شوند. و آن اجر عمل صادقانه و خالصانه برای رضای خداست. هر که برای رضای حق عمل کند خداوند محبتش را در قلوب دیگران قرار می دهد حتّی بی آنکه لزوماً خدمتی به دیگران انجام داده باشد. این بدان! اینست که مثلاً علی<sup>ع</sup> حتّی در قلوب دشمنان خونی خود هم محبوب است و حسین<sup>ع</sup> در قلوب مسیحیان و بوداییان و اهل سنت هم محبوب است. و کسی نمی تواند مسیح<sup>ع</sup> را دوست ندارد حتّی کسی مثل نیچه که عمری بر علیه او جنگید ولی عاشقش بود.



۱۰۴۲- این بدان که محبت و دوست داشتن، استقلال و اتکاء به نفس و عزّت می آورد ولی ابتلائات نژادی و شیطانی سراسر بستگی و در یوزه گی و بی اراده گی و وسوسه هایی که معجونی از خواهش و نفرت است.

۱۰۴۳- دل ذاتاً غیر حق را در خود پس می زند و نفرت می دارد و همه عشقهای نژادی و جنسی از این نوعند و بیهوده نیست که در روانشناسی جدید نفرت را آن روی عشق می دانند و ذاتی عشق می خوانند. ولی عشق پاک هرگز چنین نیست.

۱۰۴۴- این بدان که همه پاک دنیا آمده اند زیرا بر فطرت خدا آفریده شده اند «بدان که خدا مردمان را بر فطرت خود آفرید و اینست دین حق»<sup>۱</sup> قرآن- یعنی ناپاکی عارضه است، مرض است، بولهوسی است بی تقوایی است لاس زدن و بازیگری با انسانهاست و حاصل اراده به تملک و سلطه است که خود فرد را تحت سلطه و بی اراده می سازد. «ظلم نمی کنید الا بخودتان»<sup>۲</sup> قرآن- پس ظلمی بزرگتر از این نیست که غیر خدا و اولیای او را به دل راه دهی و دلبری کنی تا دیگران را به پرستش و بردگی خود بکشانی. و این کل شیطننت و کید عظیم زن و راز همه فلاکتهای اوست که عاقبت او را به خون همه مردان تشنه می کند زیرا نه تنها نتوانست کسی را به بند کشد بلکه خود به بند همه آنها افتاد و عصمت و عزت و دل و تن و روانشان را تکه تکه کرد و خود را نابود ساخت و در این و آن گم شد. و از وجودش جز آتش باقی نگذاشت.

۱۰۴۵- چرا اشد و اکمل حق پرستی و توحید و مبارزه با نژادپرستی و ظلمت از بطن اشد نژادپرستی ها ظاهر شده است؟ بدان که عشق به نژاد به معنای عشق به جاودانه سازی خویش است. یعنی آنهایی که نژادپرست ترند عشق به جاودانه سازی خود بر روی زمین را شدیدتر دارند و می دانیم که جاودانگی اصل عشق است چرا که خود خداوند است ولی عشق نژادپرستانه این جاودانگی و خداوند را در حیات دنیا و عالم ارض می خواهد. کسی که در قلمرو تباهی و نابودی یعنی حیات خاکی جاودانگی را عاشقانه جستجو می کند به همان شدت و سرعت تباهی و نابودی حیات خاکی را تجربه می کند و بر آستانه این نابودی می تواند از تمامیت حیات دنیوی توبه کرده و روی به جاودانگی معنوی و عرفانی نماید. به قوت همان عشق به جاودانه سازی خویش که صد البته عشقی است برحق و بلکه برحق ترین عشقهاست که عیب کار فقط در اینست که او بذر جاودانگی را در قلمرو تباهی و نابودی می کارد یعنی حیات دنیا و بقای خاکی. در حالیکه بسیاری از مردمانی که هیچ ایمان و تقوایی هم ندارند ولی هیچ شوقی به جاودانگی هم ندارند حتی جاودانگی در بستر نژاد و تاریخ. و این حسن ویژه نژادپرستان حرفه ایست که بالقوه مهد ظهور عشق الهی هستند.

۱۰۴۶- نگاه کنید که چگونه والدین نژادپرست با زور و زر و تزویر و زار و هزار حيله مدرن دیگر تلاش می کنند تا فرزندان خود را مظهر جاودانگی آرمان های خود سازند تا بدینگونه پس از مرگ باقی مانند و این بدین معناست که کمترین باوری به حیات پس از مرگ ندارند که برای تجسم خود در فرزندان خود دست به هر ستم و جنایتی می زنند که به گمان خود از نابودی نجات یابند. درست به همین دلیل شاهدیم که این نژادپرستان حرفه ای از کمترین عقل و شعوری هم تهی می شوند بخصوص آنگاه که در تبدیل فرزند خود به وارث و وصی خود مأیوس می شوند در اینجاست که این والدین حتی دست به کار نابودی فرزند خود می شوند چرا که به گمان آنها این فرزند امکان جاودانگی را از آنها سلب نموده و آنها را محکوم به نابودی کرده است. پس بنگر تا به کجاست مالخولیا و ظلم و شقاوت کافران که فرزند خود را به دست خود نابود می کنند در آگاهی کامل. بنگر که چه بدبخت است این آدمی و برآستی که از سنگ هم حقیرتر است. زیرا سنگ می داند که جاودانه است زیرا همانطور که قرآن کریم می فرماید هر چیزی در جهان ذکر و صلوة و سجده و

<sup>۱</sup> «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ خَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» روم، ۳۰.

<sup>۲</sup> «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» بقره، ۵۷.

شکر خود را دارد<sup>۱</sup> یعنی خدایش را می شناسد و می داند که از رحمت خدایش جاودانه گشته است ولی این انسان متکبر که بهتر از خود نمی شناسد اینقدر احمق است و قسی القلب.

۱۰۴۷- همه ذرات و کرات و موجودات عالم در تسخیر ذات انسانند به همین دلیل درنده ترین جانوران هم از انسان می هراسند لااقل به دلیل صورت الهی اش. زیرا مخلوق خالقش را نمی درد و اگر دیدی که درنده ای بشری را پاره کرد یقین دان که او از بشریت بطور کامل ساقط شده است. و آن درنده این بظاهر بشر را حتی به صورت هم بشر نمی بیند بلکه دیو و دد و حشره و چهارپا می بیند زیرا حیوانات تسلیم اراده خدایند و می بینند و می شناسند آنچه را که می بینند یعنی باطن را می بینند. و اینست که خداوند اکثر مردمان را از حیوانات پست تر یعنی کورتر و کرتر خوانده است. نگاه کن که چگونه گوسفندان با چه طمأنینه ای صاحبان خود را پیروی می کنند تا بدستشان گشته و خورده شوند زیرا می دانند که جاودانه اند ولی من و تو نمی دانیم و حداکثر موعظه اش را می کنیم تا از این بابت هم بر درآمدن بیفزاییم. من به چشم خود دیدم که سگی تبدیل به شیری حکیم شد و بشری تبدیل به سگ شد یعنی صاحب این سگ آدم نشد.

۱۰۴۸- آیا بنظر شما اگر گاوی يك گاو دیگر را بخورد دیوانه نمی شود: جنون گاوی! و مابقی امراض مدرن را از همین چشم بنگر و فهم کن. حال اگر انسانی يك انسان دیگر را بخورد چه می شود؟ مگر ماجرای آدمخواری در اروپا را نشنیده اید منظورم شیطان پرستان علنی هستند ولی اگر دقت کنید شیطان پرستان منافقی را بوفور می یابیم که در پنهان آدمهای دیگر را می خورند مخصوصاً فرزندان خود را.

۱۰۴۹- چرا برخی از اماکن و مناطق روی زمین القاء کننده حالات روحانی و عرفانی در زائرین خود هستند. این بدان معناست که در این مکانها در دورانهایی انسانهای حق پرستی بوده اند که مشمول نزول روح گشته اند و آن اماکن هم آن روح را دریافت کرده و در خود حفظ کرده است مثل ستون مسجد مدینه که تکیه گاه رسول خدا در حالات ذکر و وحی بود و بعدها با بسیاری سخن می گفت از جانب خدا و رسولش. پس بدان که چه بسا آدمی که از سنگ و چوب هم مرده تر است. «و اینان قلوبشان سخت است و از سنگ هم سختتر است.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۰۵۰- از این منظر می توان تبرک و تقدس برخی اماکن را درک نمود و بیهوده به باورکنندگان و زائرانش تهمت خرافه و جهل نزد هر چند که متأسفانه اکثر این زائران با نگاه و احساس مشرکانه به زیارت می روند و این اماکن را می پرستند و از آن توقع شفاعت و کرامت و برکت دارند نه خدایی که روحش را بر اولیای خود در آن اماکن نازل فرموده است. این شرک در همه مذاهب وجود دارد مخصوصاً در مورد قبور اولیای الهی. یعنی اصل این برکت حق است ولی نظر و باور مردمان نسبت به آن حامل شرک می باشد. این دو امر را بایستی تفکیک نمود تا دچار شرک یا کفر نشویم.

۱۰۵۱- پناه بر خدا از عبادات مشرکانه یعنی آن اذکار و آیاتی که به نیت تقرب الی الله نباشد و فرد بر این نیت دارای تمرکز و حضور ذهنی و قلبی نباشد که بی تردید آن موضوع این تمرکز و حضور و مراقبه کسی جز امام حی نیست. یعنی آن اذکار و آیاتی که بدون چنین حضور و مراقبه ای ادا می شود جز مدخل اجنه و شیاطین و خناسان و وسواس الناس نمی تواند باشد زیرا در حین ذکر اسماء و کلمات الهی درب دل گشوده می شود که این گشایش یا برای امام و به قصد تقرب الی الله است و یا برای ورود غیر. پس عباداتی که فاقد این حضور باشد بی تردید منجر به شیطنیت و گمراهی مضاعف است.

<sup>۱</sup> «تَسْبِيحُ لَهُ السَّابُّوَاتُ السَّيْنُ وَالْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيقاً عَفُوراً» اسراء، ۴۴.  
<sup>۲</sup> «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْأَجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسَوَةً وَ إِنْ مِنَ الْجَارَةِ لَأَبَضُّوا مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنْ مِنْهَا لَأَبْشَقُ فَيَخْرِجُ مِنْهُ الْآءُ وَ إِنْ مِنْهَا لَأَنْبَاطٌ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» بقره، ۷۴.

۱۰۵۲- چه بسا که فردي داراي امامي زنده باشد ولي بدليل عدم تقوا و اطاعت توان حضور و تمرکز در اذکار و عبادات خود نداشته باشد زیرا فقط با رابطه قلبي با امام است که امکان چنین حضوري وجود دارد و این رابطه قلبي اجر اطاعت از امام است. «و خداوند بر آنان منت نهاده و قلوبشان را مربوط ساخت که اگر کل قواي این جهان و بلکه دو برابر آن را در اختیار مي داشتند و صرف ایجاد این رابطه قلبي مي کردند باز هم نمي توانستند.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۰۵۳- پس بدان که همه فالگیران و رمالان و دعانویسان و جن گیران و احضار کنندگان روح و امثالهم که وجودشان محل رفت و آمد اجنه و شیاطین است بواسطه عبادات مشرکانه به چنین مقام شیطاني رسیده اند که اجنه و شیاطین خود را با مراجعه کنندگان خود مبادله مي کنند بهمین دلیل هر که به اینان رجوع مي کند به انواع امراض رواني و جنون مبتلا مي شود پس: وای بر نمازگزاران سهوي و ریائي.<sup>۲</sup> قرآن-

۱۰۵۴- زني را مي شناسم که دیوانه شده است در جریان ۱۲۴ هزار صلوات فرستادن به نیت طلاق پسرش از عروسي که مورد نفرت او بود. از این نوع زنان فراوانند و این مصداق پارزي از اذکار مشرکانه است.

۱۰۵۵- پس بدان که يك لیوان آب را بي هیچ مرض و منتي بدست مؤمني دادن از صد سال عبادات مشرکانه به نجات و هدایت نزدیکتر است. پس به جستجوي امام مطلق نباش زیرا تا سلسله مراتب ارادت و اطاعت و خدمت مؤمنان را طی نکرده باشي تاب تحمل امام را نخواهي داشت و اصلاً ظرف دریافت محبتش را در خود نخواهي یافت. پس مؤمنان مبتدي را خدمت کن تا استحقاق درک امام را بیابي اینست سلسله مراتب عبودیت. و بدان که عبادت بدون این عبودیت جز به شیطان نمي رساندت. پس وای بر تو از اینکه مؤمنان را انکار و تهمت زني در حالیکه به جستجوي ناجي و امام زماني.

۱۰۵۶- هیچ معنا ارزش یا صفت بر حقي به خودي خود قابل پرستش نیست و نمي تواند هدف و غایت وجود باشد حتي ارزشهایی مثل تقوا، عصمت، صدق، معرفت، علم و حتي محبت. همه این ارزشهای معنوي و الهی چیزی جز شرایط و امکانات وجودي جهت رسیدن به حق وجود یعنی لقای الهی نیست که جمال جاودانگی و همه ارزشهاست که امام عرش این جمال و درب الحاق به پروردگار است.

۱۰۵۷- پس نهایتاً خود وجود امام را وسیله ای برای رسیدن به ارزشهای معنوي قرار دادن غایت شرک و ظلم است بلکه امام همان مقصود همه ارزشهای معنوي در عالم ارض است.

۱۰۵۸- و بلکه هر انسانی را وسیله ای برای ارضای نیازی قرار دادن نیز يك ظلم آشکار است حتی اگر آن انسان يك کافر باشد زیرا همه انسانها صاحب وجهی از جمال پروردگارند.

۱۰۵۹- و بلکه در نظر اهل معرفت توحیدي هیچ مخلوقی در این جهان هستي وسیله نیست زیرا محل حضور و ظهور پروردگار است.

۱۰۶۰- پس بدان که نماز برای نماز، عصمت برای عصمت، محبت برای محبت و... يك شرک و گمراهی آشکار است و آدمي برای مدت زیادی نمي تواند این ارزشها را بخودي خود حراست نماید و لذا به بازار فروش مي برد. «و آناتکه شوقي به دیدار پروردگار ندارند کافرنده و قابل هدایت نیستند زیرا دل به دنیا مي دهند...»<sup>۳</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «و أَلَفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» انفال، ۶۳.

<sup>۲</sup> «فویل للمصلین» ماعون، ۴.

<sup>۳</sup> «.... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» یونس، ۴۵؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» یونس، ۷.

۱۰۶۱- هر که ایمان نیاورد و هدایت نشد با آیات و بینات و معارف الهی، بدان که نخواست. و هر که گفت خواستم و نشد بدان که کذاب است و بخش عمده عذابهایش نه از بابت اینست که نخواست بلکه از این بابت است که به خدا دروغ بست که من خواستم ولی نتوانستم یا خدا نخواست و مرا هدایت نکرد. که این بزرگترین تهمت ممکنه به خداست که منجر به عذاب عظیم می شود که عبارتست از کر شدن و کور شدن و بر دلش قفل خوردن و تا ابد احمق ماندن.

۱۰۶۲- پس بدان که سختی ایمان آوردن و پذیرش نور هدایت و راه رشد و تکامل الهی در نتوانستن نیست بلکه در عدم پذیرش قدرت اختیار و آزادی انتخاب و مسئولیت اعمال و سرنوشت خویشتن است یعنی وجودپذیری! بنابراین در یک کلام باید گفت آنانکه ایمان نمی آورند و به نشانه های هدایت حق عمداً پشت می کنند همانا عدم پرستانند یعنی جبرپرستان یعنی جبرپرستان و اینان عاشق کسانی هستند که آنان را مجبور کنند و زیر پاهای خود له نمایند که این جزای اختیارناپذیری و مسئولیت ناپذیری و وجودناپذیری است. پس جهنم قلمرو وجودپذیری جبارانه و آتشین است.

۱۰۶۳- اینست که خداوند بر افراد و اقوام اختیارناپذیر، جباران و اشقیاء را مسلط می نماید تا به زور وجود را بپذیرند یعنی مسئولیت را.

۱۰۶۴- بدان که صراط المستقیم نجات و هدایت و کمال آدمی بواسطه نور محبت اولیاء الهی گشوده می شود که به محبت الهی می پیوندند یعنی هر که را قلباً دوست بداری و مقیم دلت باشد تو را رهبری و هدایت می کند حال اگر دل تو معطوف به اشقیاء باشد بی تردید به جهنم می روی. پس کاری کن که اولیاء الهی محبوب دلت شوند و مقیم در دلت گردند تا تو را به خدا برسانند و این محبت برترین اجر خدا به انسانهایی است که به اولیاء او یاری می رسانند و از آنان خالصانه و بی چون و چرا اطاعت می کنند یعنی هر که را خدمت کنی صاحب دل خود ساخته ای و این حکم عقل است که به صاحبش می گوید که خدمت و اطاعت چه کسی را کند و اینست که تعلقات قلبی و محبت قلبی هر کسی به دیگران اجر یا جزای اعمال اوست و نیز محبت اولیای الهی در دل حاصل پیروی از عقل است یعنی عشق الهی حاصل عقلانیت است زیرا هرگز عقل آدمی حکم نمی کند که خدمت و اطاعت کافران و اشقیاء نماید تا آنان را بر دل خود وارد سازد تا مرید آنان شود و به جهنم رود.

۱۰۶۵- پس بدان که بر خلاف آنچه که بسیاری از فاسقان و منافقان ادعا می کنند عشق و محبت حقیقی و الهی و عرفانی یک امر کور و ناخودآگاه و ماورائی و آسمانی و افسانه ای نیست بلکه یک واقعه قلبی و روحانی است که بواسطه نور عقل رخ می نماید یعنی اینکه عشق عرفانی و محبت الهی هم حاصل انتخاب عقلانی است و تلاش عقلانی انسان است زیرا عقل آدمی نشان می دهد که فقط اولیاء خدا و مؤمنین هستند که دوست هستند و تو را برای خودت و رستگاری خودت می خواهند و مابقی آدمیان و اهالی نژاد تو را فقط برای امیال و منافع و ریاست خودشان می خواهند پس دشمن تو هستند پس واضح است در این میانه حکم عقل کدام است اینست که خدمت و اطاعت مؤمنان و اولیای الهی نما تا دلت خانه دوست باشد و نه دشمن.

۱۰۶۶- پس انتخاب نهایی برای یک سالک در رابطه با پیر یا امامش انتخاب بین خود و خداست یعنی اینکه آیا مرید خودش باشد یا مرید خداوند از طریق اطاعت از امام. زیرا مریدی خود و خدای خیالی خود کردن همان مریدی شیطان کردن است و عاقبت اشقیاء و ظالمان را مقیم دل خود ساختن. زیرا دل وجهی از وجود است که مطلقاً نمی تواند خودپرست باشد پس ذاتاً در جستجوی کسی است که او را بر خود گمارد و صاحب و ولی خود سازد. پس دل نهایتاً یا جایگاه خدا و اولیای اوست و یا جایگاه شیطان و اولیاء شیطان. که اولی اجر خدمت و اطاعت اولیاء خداست و دومی جزای خودپرستی است.

۱۰۶۷- همانطور که قبلاً بارها نشان داده ایم «خود» آن نقطه مفروض وجود است که در سینه جاي دارد که دل نیز خوانده می شود که چون به خودی خود اندیشیده شود عین عدم است و در غیر اینصورت کسی یا چیزی است که در دل است که یا دوست است یا دشمن. یا خداست یا ابلیس یعنی دل ذاتاً عاشق و غیرپرست است زیرا نقطه وجود است حال این غیر، بستگی به صاحبش دارد که چه کسی باشد که اگر دوست (ولی خدا) نبود بی تردید يك دشمن است.

۱۰۶۸- و بدان که دوست (ولی خدا) را بر خود گزیدن همان خدا را انتخاب کردن است و اختیار را و مسئولیت را انتخاب کردن است همانطور که خداوند در دینش هر کسی را در هر شرایطی مسئول تمام و کمال اعمال و سرنوشتش قرار داده است و مؤاخذه می کند زیرا به او قدرت اختیار و انتخاب اعطا نموده است. به همین دلیل است که در مورد مؤمنان می فرماید که هر سالی یکی دو بار آنان را امتحان می کند تا بداند که در ایمانشان صادق هستند یا نیستند.<sup>۱</sup> و اینست عظمت قدسی اختیاری که خداوند به مؤمنانش اعطا نموده است تا آن حد که حتی علم و آگاهی خودش را از حریم اختیارشان خارج کرده است و لذا آنان را امتحان می کند تا بداند. و این بدان معناست که مقام اختیار آدمی در وراي حتی علم خدا نسبت به مؤمنان است و اینست که تقریباً همه مفسران در تفسیر آیه مذکور حیران مانده اند که آیا مگر خداوند بر ذات دلهاي مؤمنان آگاه و بینا نیست که می خواهد بواسطه امتحانشان بر صدق ایمانشان آگاهی یابد. و حتی عارف کاملی چون ابن عربی در قبال این معنا اظهار چهل نموده است و می گوید «این کیست که نمی داند و می خواهد بداند». پس بنگر که چه مطلق است اختیاری که خداوند به انسان بر آستانه انتخابش بین کفر و دین محول نموده است که عظمت آدمی در کائنات و مسجود ملانك بودنش از همین بابت است.

۱۰۶۹- پس بدان که گوهره اختیار آدمی و انتخابش بین خود و امام تماماً از جنس عشق است زیرا امام را بر خود گزیدن یعنی عشق را برگزیدن است و خود را گزیدن همان فسق و شقاوت را انتخاب کردن است. پس اگر مقام اختیار آدمی از علم خدا نیز برتر است بدلیل عشق است یعنی عشق خدا به انسان (خلافت) و اینکه آیا انسان هم به این عشق لبیک می گوید و یا به آن پشت کرده و خود را می پرستد. و دیدیم که عقل هم حکم به عشق می کند. پس عقل حامی عشق است و هر که آترا ضد عشق می داند نه عقل می داند و نه عشق. و اینست کافر یعنی احمقی فاسق!

۱۰۷۰- پس بوضوح درمی یابیم که اطاعت از امام عین اختیار است و اطاعت از خود به راه جبر و جباریت و مجبوریت می رسد یعنی جهنم که همه اجزایش غل و زنجیر است یعنی اسارت.

۱۰۷۱- و بدان که طبق تجربه و کلام خدا راه اختیار جز از وادی رحمت بر نمی آید و وادی رحمت وادی امنیت و عزت است زیرا آدمی در قلمرو حواس و ظلمات امکان اختیار و انتخاب ندارد به همین دلیل رسول خدا می فرماید که اهل جبر اهل دوزخ است و اینست که کافران برای هر کار کوچکی به چندین نفر پناه می برند و چندین شریک و مشاور قائل می شوند تا مسئول اعمال خود نباشند و لذا جملگی بزدل و هراسناکند. ولی آنکه در پرتو رحمت امام است دارای امنیت و اختیار است و لذا افرادی که در رابطه با او زیست می کنند اگر در خدمت و اطاعت نباشند از این امنیت و اختیار خود غایت سوء استفاده و معصیت را مرتکب می شوند زیرا می دانند که مشمول رحمت خدایند و اینست که در رابطه با اولیای الهی گاه ظالمترین آدمها رخ می نمایند همانطور که عارفترین و عادلترین مثل سلمان و عمرو عاص.

۱۰۷۲- پس بدان که راه ایمان و هدایت الهی سراسر راه سلامت و رحمت و عزت و سربلندی و اختیار است همانطور که خود در کتابش فرموده که ما اسلام را آورده ایم که سختیها را بر شما آسان کنیم و نه اینکه آسانیها را بر شما سخت کنیم و هر که دین خدا را سخت جلوه می دهد منافق است. قرآن- پس بدانکه «نتوانستن» در دین خدا بزرگترین تهمت به خدا و بزرگترین ظلم به خویشتن است. آری آنچه که سخت است و عین جان کندن است راه شرک و نفاق در دین است و

<sup>۱</sup> «أَوْ لَا تَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ» توبه، ۱۲۶: «أَخْبَبَ النَّاسُ أَنْ يَرْكَبُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» عنكبوت، ۲.

آنچه که عین رحمت و سلامت است همان راه عشق عرفانی است که دین خالص است. یعنی هر چه که دین خالص تر و نابتر باشد رحمانی تر و آسانتر است و هر چه که ناخالص تر باشد جانکاه تر است. این بدان و در آن جاودانه بمان و در همه جا این سخن را اشاعه کن تا مشمول رحمت خدا شوی.

۱۰۷۳- ای فرزند آدم، آدم باش و خداوند را بر خودت گزین و بر جای خود قرار ده همانطور که او تو را بر خودش گزید و خلیفه خودش ساخت و کل حیات و هستی و اختیار و اراده اش را به تو محول نمود. پس آدمیت خود را بپذیر و عاقل و عادل باش و عشق او را با عشق پاسخ گوی و گرنه به جنون و ظلم و فسق و شقاوت مبتلا می شوی. پس حجت بر تو کاملاً عیان و بیان شد پس خود دانی.

۱۰۷۴- پس دیدی که عشق و عدل و عقل و عصمت و عرفان امر واحدی است زیرا عقل حکم به عدل می کند و عدل حکم به عشق می کند و عشق حکم به عصمت می کند و عصمت تو را به نور عرفان و لقاء الله می رساند.

۱۰۷۵- اصولاً امر اختیار و انتخاب به مفهوم حقیقی کلمه فقط زمانی ممکن می شود که آدمی بر دو راهی خیر و شر، عقل و جنون، عشق و فسق، عدل و ظلم و نهایتاً بود و نبود رسیده باشد و آن رخ نمی نماید الا در رابطه با یکی از اولیای الهی. و در غیر اینصورت و قبل از این مواجهه همه انتخابات بشری در قلمرو انواع جبرها و شرها و ستم ها و ظلم ها و کفرها و شرکها و تباهیهاست یعنی انتخاب بین بد و بدتر. پس می بینیم که آستانه انتخاب همانا وجود ولی خداست در هر درجه ای از ایمان و عرفان که رویارویی با دو دسته از مجموعه ارزشها و ضد ارزشهاست که در یک سو عقل و علم و ایمان و یقین و اختیار و عدل و محبت و جاودانگی قرار دارد و در سوی دیگر جنون و بازیگری و شکایات و سلطه گری و خیانت و فریبکاری و تباهیها قرار دارد. و اینست که گفته شده است کسی که امام زمانش را نشناخت هنوز در عرصه جاهلیت و تاریکی قرار دارد.

۱۰۷۶- و چه احمق است آنکه انتخاب نکردن بین کفر و ایمان را یعنی بین خود و امامش را زیرکی و آزادی خود می پندارد زیرا آنکه انتخاب نمی کند به این گمان که برای همیشه در فاصله بین خود و خدا آزاد و صاحب اختیار باشد یعنی بازی کند به بدترین سرنوشتها یعنی نفاق وجودی دچار شده و وجودش دو شقه می شود. در حقیقت این منافقان، بی تعهدی و بی وفایی را آزادی و اختیار می پندارند، یعنی بیعت و عهد و وفا را عین اسارت و غل و زنجیر می دانند.

۱۰۷۷- آری، کافران می گویند هر انسانی آزاد آفریده شده و بایستی هر کاری که دلش می خواهد بکند و برای این آزادی جان می دهد و می ستاند. و اینست که حداکثر لطفی که در حق خدا و دینش و رسولان الهی می کنند اینست که به قول قرآن کریم می گویند «دین خوب است ولی فقط برای سفیهان. ولی ما خود عالمانیم.» ولی مسئله اینست که آدمی امیال و آرمان و اعمالش از کجا برمی خیزد؟ از خودش؟ از کدام خودش؟ از خود نژادی و موروثی و عاریه ای و تبلیغاتی و رسانه ای و تلفنی و اینترنتی و...! با اندک توجهی به خودمان می بینیم که هیچ خود فی الذاته در ما نیست یعنی هیچ اراده ای منهای القاعات بیرونی در ما نیست یعنی آزادی که همه برایش خون راه می اندازند چیزی جز آزادی برای به اسارت انداختن خود در دامهای اقتصادی و سیاسی و هنری و تبلیغاتی و تکنولوژیکی نیست و این آزادی کافران است که اسم مستعار اسارت است. «کافران واژگونند.» قرآن-

۱۰۷۸- بدان که مظهر آزادی و قدرت مطلقه خداست همانطور که وجود ما تماماً از اوست و اراده ذاتی ما از اوست به شرط آنکه در خود به او برسیم تا صاحب اراده خودی شویم و اینست آزادی و رستگاری. پس بیعت با مرد حق و اطاعت از او که دل را مظهر اراده او می سازد که اراده خداست تنها راه رسیدن به اراده ذاتی است و رهائی از اسارتها بیرون.

۱۰۷۹- «آنانکه می گویند اطاعت از رسولان الهی فقط به درد احمق ها می خورد و ما خود عالمان هستیم بدان که خود احمقاند.»<sup>۱</sup> قرآن- زیرا فهم این آزادی خواهان احمق از آزادی عین اسارت است.

۱۰۸۰- پس نفس بی اراده ات را که به هر بهانه ای در دام این و آن است به اراده الهی در مردان خدا پیوند زن تا آزاد بمانی. و این یعنی بیعت و اطاعت بی چون و چرا از امام. زیرا هر چون و چرانی در این اطاعت همان تبدیل امر امام به بولهبوسی و بی ارادگی است زیرا هر امری که بی چون و چرا اطاعت می شود نفس آدمی را از اسارت چندین غل و زنجیر بیرونی می رها کند و به اراده الهی پیوند می زند. «کسی که فرد دیگری را همچون خدا اطاعت و پرستش می کند خداوند است که بین آنان حکم می راند»<sup>۲</sup> قرآن- و این آیه سرّ اطاعت بی چون و چرا از امام است و حتی اگر این مراد امام برحق می باشد و بلکه دجال باشد ولی مرید اگر صادق باشد به خدا می رسد.

۱۰۸۱- در قرآن کریم ابرار پیشتازان جنت الهی هستند که از همین دنیا در آن زندگی می کنند که اراده شان درباره هر امری محقق می شود که این از ویژگی حیات بهشتی است که «در آنجا هر چه بخواهید هست»<sup>۳</sup> و این بیان آزادی کامل اراده است که بیانگر قدرت فعلی اراده می باشد تا آنجا که اراده دارای قدرت خلافت می گردد یعنی هر چه را که بخواهد می آفریند به آنی. ابرار در معنای درست لغت یعنی آزادگان و آزاد شدگان و دارندگان اراده خلاق. و می دانیم که خداوند رسیدن به این مقام را یعنی مقام «بریت» را حاصل انفاق از چیزهای دوست داشتنی خوانده است. «به بریت نمی رسید مگر اینکه از هر چه که دوستش می دارید بگذرید.»<sup>۴</sup> قرآن- و این یعنی رها سازی دل از اسارت دنیا. زیرا کانون هر محبوبیتی همان دل است و به میزانی که دل در بند دنیا و اهلش می باشد از اقتدار اراده ساقط می شود و به همان میزان همه اعضاء و ارکان وجود فرد از قدرت اراده و آزادی و اختیار تهی می شود و به همین میزان بی اراده شدن است که آزادیخواه می شود که هدفی جز آزادی عمل ندارد که همان آزادی بازی کردن با آدم و عالمیان است و این یعنی سقوط در مادیت هستی که همان معنای دنیاپرستی و هلاکت نفس است همانطور که آزادترین جوامع در عصر ما هلاک شده ترین آن است.

۱۰۸۲- در حقیقت انسان به میزانی که قدرت برقراری رابطه روحانی با عالم و آدمیان را از دست می دهد یعنی قلبش سنگ می شود و اندیشه اش دچار سکون و ثقل می گردد و دچار عطش آزادیخواهی رفتاری و عملی می شود یعنی رابطه جسمانی با عالم و آدم. و این نوع رابطه چیزی جز بازی کردن و لاس زدن نیست که انتهایی ندارد و نیز تنوع گرانی بی انتها در روابط.

۱۰۸۳- انسان به میزانی که قدرت پرواز روح را در جهان و جهانیان از دست می دهد و از وجودش جز تن باقی نمی ماند روابطش با عالم و آدمیان نیز فقط جسمانی است و در این روابط نیز جز قحطی فزاینده نصیبش نمی شود زیرا در این نوع ارتباطات فاقد دل و اندیشه هیچ چیزی بدست نمی آید جز آتش نفوس دیگران و این یعنی جهنم که عرصه حرص و قحطی و عطش فزاینده است که در آن نه غرایز ارضاء می شوند و نه عواطف نه حواس نه دل و نه روان زیرا روح در غل و زنجیر است و آزادی پرواز ندارد تا در آفاق و انفس سیر کند و از جان جهان برخوردار گردد.

<sup>۱</sup> «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ السَّفَهَاءُ أَلَا يَتَّبِعُهُمُ الْغَلْبُ لَا يُعْلَمُونَ » بقره، ۱۳.

<sup>۲</sup> «أَلَا لِلَّهِ الْبَیْنُ الْخَالِصُ وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيَحْبِسُوا عَلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ » زمر، ۳.

<sup>۳</sup> «جَنَاتٌ عَدْنٌ یَدْخُلُونَهَا يُجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ یُجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ » نحل، ۳۱.

<sup>۴</sup> «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ » آل عمران، ۹۲.

۱۰۸۴- اگر انسان کامل را انسانی معرفی کرده اند که با جهان و جهانیان به وحدت رسیده است این وحدت بواسطه روح است که از درب دل و ذهن پرواز می کند و بر آدم و عالمیان وارد می شود و آنها را درک و دریافت می نماید و با آنها به دوستی می رسد و اینست انسان آزاد و اینست معنای وجودی ابرار که مقیم در جنات نعیم هستند.<sup>۱</sup>

۱۰۸۵- انسان بمیزانی که از ماده وجود دل می کند به نور وجود متصل می گردد و روحش با روح جهان یکی می گردد و از زندان تن آزاد می گردد.

۱۰۸۶- و انسان تا از دنیا و اهلش بی نیاز نشود دل نمی کند و اندیشه اش آزاد نمی گردد و اما دل جز به نور محبت الهی به بی نیازی نمی رسد که این نور محبت الهی جز در وجود اولیاء او نیست پس هر که به اولیاء او دل داد از بند عالم و آدمیان رها می گردد و روحش بال می گشاید و در جان جهان به پرواز درمی آید و اینست آزادی.

۱۰۸۷- پس اسارت در دامهای این دنیا به دلیل جستجو برای نره ای از محبت است که نمی یابد که در روابطش جز آتش حرص و شهوت و شقاوت نمی یابد و در حالیکه قحطی وجودش دو صد چندان شده به صدها غل و زنجیر نیز افتاده است. زیرا جز در وجود اولیاء الهی محبت یافت نمی شود.

۱۰۸۸- هر چه جز حق و اولیایش را بر دل وارد سازی و دوست بداری دشمن خود ساخته ای و از تو انتقام می ستانند همسر، فرزند، اتومبیل، ثروت، منصب، مدرک و... هر که بواسطه همسرش کشته شد عاشقش بود هر که بواسطه اتومبیلش کشته شد عاشقش بود و... .

۱۰۸۹- دل به هر چه دهی همو می شوی پس دل به کسی ده و کسی را بر دل خود وارد ساز که از تو بهتر باشد و تو را برای خودت دوست بدارد که در این صورت تو هم خودت را دوست خواهی داشت و از محبت غیر بی نیاز خواهی شد و چنین کسی جز ولی خدا نیست.

۱۰۹۰- پس بنگر که برای سنگ شدن و چوب شدن و آهن شدن (خانه، اتومبیل و اشیاء) تمام عمرت را جان می کنی ولی برای انسان شدن هیچ کاری نمی کنی. یعنی برای رسیدن به دنیایی که به زودی از دستش می دهی جان و روح را فدا می کنی ولی برای رسیدن به ناجی و امام خود هیچ کاری نمی کنی.

۱۰۹۱- به هر کس و چیزی که می اندیشی و برایش کاری می کنی او را بر دلت وارد و مقیم می سازی و او را صاحب و مالک خود می کنی ولی آیا به چه اندازه به خدایت می اندیشی و برایش کار می کنی؟

۱۰۹۲- «خدای را یاد کنید تا شما را یاد کند. هر که خدای را از یاد برد خود را از یاد می برد.»<sup>۲</sup> قرآن- «یاد خدا همانا همنشین با خداست.»<sup>۳</sup> حدیث نبوی- «اگر می خواهید خداوند شما را دوست بدارد از رسولش اطاعت کنید.»<sup>۴</sup> قرآن- این سخنان کل راز هدایت و ضلالت و خوشبختی و بدبختی انسان است پس کاری کنید که مورد محبت خدا قرار گیرید تا خدا در دل شما قرار گیرد که اینست تنها راه نجات و آزادی. «کل جهان هستی نمی تواند خدای را در خود جای دهد ولی دل مؤمن می تواند.»<sup>۵</sup> رسول اکرم- پس وای بر آن مؤمنی که دلش به نور محبت امامش زنده شده و به عظمتی برتر از

<sup>۱</sup> «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» انفطار، ۴.

<sup>۲</sup> «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ أَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونَ» بقره، ۱۵۲؛ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» حشر، ۱۶.

<sup>۳</sup> «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مُوسَى بَنَ عِمْرَانَ لَمَّا تَأَخَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ أَتَعْبُدُ أَنتَ مِنِّي فَأَتَادِبُكَ أَمْ قَرِيبٌ فَأَتَاجِجُكَ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ أَنَا جَلِيسٌ مِنْ دُكْرَتِي» شيخ صدوق، التوحيد، ص ۱۸۲.

<sup>۴</sup> «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» آل عمران، ۳۱.

<sup>۵</sup> «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْعَنِي أَرْضِي وَلَا سَهَائِي وَلَكِنْ يَسْعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» ابن ابی جمهور احسانى، عوالى اللالى، ج ۴، ص ۷.



جهان هستي رسیده است که جایگاه خداست که اگر به جاي وارد کردن امامش بر دل که خلیفه خداست کس دیگری را وارد کند و دلش را تحویل او دهد که چنین کسی تحت فرمان مطلقه ابلیس و سپاهیانش قرار می گیرد و موجودی همچون یهودا، ابن ملجم، ابن زیاد و یا قطامه می شود که دست به شقاوتها و جنایتهایی می زند که هیچ کافر و جاهلی نمی تواند همانطور که فقط چنین مؤمنانی که از میانه راه به سراغ شیطان رفته اند می توانند جنایاتی همچون کربلا بیافرینند که امثال معاویه و یزید حتی شهادت اندیشیدن درباره اش را نداشته اند. از این منظر است دعای ملانک به درگاه خدا که «پروردگارا به مؤمنانت رحم کن.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۰۹۳- کار اولیاء الهی اینست که قلوب مریدان را از تملک و اسارت خناسان و اجنه و شیاطین می رهانند و پاکسازی می کنند و آنگاه دل را تحویل صاحبش می دهند که زین پس با معرفتی که حاصل کرده ای دل را به اهلش بسپار. و اینست آستانه اختیار و انتخاب مؤمن بر سر دو راهی انتخاب بین خود و امام. که اگر دل را تحویل امامش داد که به حق عمل کرده و راه رستگاری را برگزیده است که راه لبیک گفتن به عشق امام است و در غیر اینصورت همه شیاطین و خناسان از نژاد و غیرنژاد شبانه روز بر درب های دل کشیک می کشند که با لحظه ای غفلت صاحبش، وارد شده و آنرا تسخیر کنند. زیرا آدمی خود برای مدت زیادی قادر به حراست از دل خویش نیست و به زودی دل را از دست می دهد پس بهتر است تا دیرتر نشده دل را به صاحب اصلیش یعنی خدا و یا خلیفه اش تحویل دهد تا از دل حراست کنند.

۱۰۹۴- برخی از انسانها در رویارویی با حقیقت عاشق بر آن می شوند به لحاظ قلبی. و به لحاظ ذهنی و عقلي هم آن عشق را در خود تصدیق و حمایت می کنند یعنی کل دنیا و زندگی بیرونی خود را نیز به خدمت آن حقیقت می گیرند. برخی هم در قبال حقیقت قلباً عاشق می شوند ولی به لحاظ اراده ذهنی از این عشق می هراسند یا اکراه دارند. دسته سوم از آدمها در قبال حقیقت به لحاظ قلبی فقط طلب و رغبتی دارند که به لحاظ ذهنی یا از رغبت دل خود حمایت می کنند یا آنرا انکار می نمایند. و گروهی دیگر از انسانها در قبال حقیقت به لحاظ قلبی رغبتی نشان نمی دهند یعنی دلشان آنرا انکار می کند ولی اراده ذهنی شان به آن مایل است و یا آنکه ذهن هم از انکار دل پیروی می کند. و اما گروهی هم در قبال حقیقت قلباً نفرت و خصومت دارند ولی به لحاظ اراده ذهنی از این خصومت قلبی خود بیزارند و یا اینکه به لحاظ ذهنی هم با این عداوت قلبی نسبت به حقیقت همراهی می کنند.

۱۰۹۵- واکنش قلبی هر انسانی نسبت به هر حقیقتی بیانگر مقام وجودی اوست مثلاً يك نفس ناپاك و دلي که بواسطه شیاطین و خناسان مصادره شده است و مورد ظلم است در قبال حقیقت اکراه و انکار نشان می دهد و چه بسا خصومت می کند که این واکنش قلبی حاصل کیفیت کل زندگانی گذشته فرد است و فرد هیچ اراده ای از بابت این وضعیت قلبی خود ندارد الا اراده ذهنی و عقلانی که از این دوستی یا دشمنی دلش نسبت به حقیقت چه واکنشی نشان دهد و اینست مسئولیت انسان در دنیا و آخرت. زیرا آدمی جز اراده ذهنی خود نیست که حتی می تواند در قبال اراده قلبی خود چنان واکنشی نشان دهد و تلاشی کند که قلبش را نسبت به امری مایل و یا منکر سازد زیرا دلی که نسبت به حقی انکار یا عداوت نشان می دهد در مصادره دشمنان حقیقت است و انسان با دوری از این دشمنان حقیقت در جامعه دلش را از این عداوت با حقیقت می رهند زیرا عقل نوری است که حق و ناحقی گرایشات قلبی خود را می شناسد. یعنی دل آدمی به میزانی که پیشاپیش منزلگاه اشرار شده است در قبال حقیقت اکراه و عداوت می کند و عقل ناپیستی مرید چنین دلی باشد. و اصلاً هر انسانی آنگاه که با حجتی از حق روبرو می شود تازه می داند که در چه مقامیست و چه عاقبتی دارد زیرا دل سمت آخرت وجود است زیرا ترمینال وجود است و لذا عصاره کل زندگانی گذشته ما در دل ذخیره شده است و توشه آخرت نیز همین ذخیره است.

<sup>۱</sup> «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» غافر، ۷.

۱۰۹۶- و بدان که انسان به قدرت و یاری اعمال صالح که همان اعمال عاقلانه است بر علیه کسانی که دل را محاصره کرده اند می جنگد و از طریق فراخواندن حق (امام) به دل، آن اشغالگران از دل می روند تا آنجا که حق مقیم دل می گردد و آن شیاطین و خناسان مأیوس شده و وجود فرد را ترک می کنند. همانطور که آدمی در طی سالیان عمر گذشته خویش بواسطه خدمت و اطاعت کافران و اشقیاء از نژاد و غیر نژاد بتدریج آنان را بر دل خود مسلط ساخته است. و اینست که خداوند پس از ایمان امر به اعمال صالح و اطاعت از رسول می کند تا دل به حق برسد و تا ابد بر حق صبور بماند. سوره عصر.

۱۰۹۷- خداوند در دوره جاهلیت هر کسی بر دلش قفل زده و آنرا از رسوخ خناسان و شیاطین مصون می دارد که این قفل با واقعه ایمان و به نور و روح رحمت امام گشوده می شود تا فرد مؤمن از طریق خدمت و اطاعت، امامش را بر دل وارد کند و صاحب و ولی خود سازد و سالک راه خدا گردد ولی اگر آن مؤمن از خدمت و اطاعت سرباز زند این دل زنده شده و گشاده لانه غیر حق می شود و در اینجاست که بقول علی<sup>ع</sup> بسا شیاطین در صورت بشری.<sup>۱</sup> پس وای بر مؤمنان یاغی و متکبر نسبت به امر حق .

۱۰۹۸- پس اعمالی صالح هستند که مؤمن را به حق امام و رسول ملحق می کنند یعنی اعمالی که در صلح و اطاعت از عقل و فطرت و حکم خداست، که بر دو دسته کلی استوارند یعنی واجبات و مستحبات. که واجبات همان وظایف هستند که بر دو دسته معیشت و عبادت قرار دارند که امور معیشتی عبارتند از رزق حلال و بدور از حرص و ربا و مسائل غذایی و بهداشتی و رعایت حقوق اقتصادی و اجتماعی و رعایت احکام الهی در امور تفریحی و تزیینی و امثالهم. امور عبادی که همان فروع دین هستند که بر محور فکر و ذکر و حضور قلبی با امام قرار دارند. و اما مستحبات نیز در همین دو قلمرو مذکور پدید می آیند یعنی مستحبات معیشتی و عبادی. امور مستحب همانطور که از لغت آن برمی آید برخاسته از حب است مثل خدمت به مؤمنان که در رأس آن امام قرار دارد و انفاق و جهاد و یاری دین خدا بر محور امر امام. و همانطور که رسول اکرم می فرماید هیچکدام از این اعمال واجب و مستحب از امور معیشتی تا عبادی بدون امر امام و اطاعت از او موجب حفظ ایمان و هدایت نخواهند شد و بلکه ابزار و امکانات نفاق خواهند بود که اشد کفر است. پس می بینیم که کل دین، بی وجود حداقل باور و ارادت به شخص امام موجب هدایت نیست زیرا دل آدمی که کانون قدرت اراده عملی انسان است جایگاه هر که جز امام باشد کل وجود را به همان سو می کشاند یعنی تا زمانیکه امام در دل مؤمن مستقر نشده است دین آدمی هیچ تضمینی ندارد یعنی مذهب شرك است.

۱۰۹۹- دل آدمی سکانی است که بواسطه آن کشتی وجود بسوی بهشت یا دوزخ هدایت می شود و بسته به این است که سکاندارش چه کسی باشد. دل به هر که داده باشی سکاندارش هموست و این سرنوشت را عقل است که تعیین می کند که سکان دل را به چه کسی سپارد و سکان دل بدست هر که و در هر سمتی که قرار گرفت کل ذهنیت نیز در همان سمت و سو قرار می گیرد و به همو خدمت می کند و این رابطه متقابل دل و ذهن است. پس همه خواه ناخواه اهل داند منتهی مسئله اینست که دل اهل که باشد.

۱۱۰۰- بدان که ضمیر ناخودآگاه همان دل است که نور آگاهی آن در ذهن است که اگر دل در سمت نور باشد بتدریج آگاه و بینا می شود و متقابلاً این روشنایی را بر ذهن می تاباند و این نیز رابطه متقابل دیگری از ذهن و دل است که مبادله بین آگاهی دنیوی و آگاهی اخروی است و به میزانی که این دو آگاهی همسو و متحد می شود وجود آدمی صادق و موحد می گردد و از پریشانی و تفرقه و چندگانگی می رهد.

<sup>۱</sup> «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لَمُرِّهِمْ مَلَكًا وَ اتَّخَذُوا لَهُ أَشْرَكَ قَبَاضَ وَ قَرَحَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَظَنَرُوا بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ فَكَرَبَ بِهِمُ الرَّئِيلُ» نهج البلاغه، ص ۵۳، اشارات دار الهجرة.

۱۱۰۱- اعمال ذهني و اعمال قلبي انسان نيز رابطه متقابل دارند. چه بسا اميال و اعمال کافرانه دلي که در تصرف محبوب کافر کيش و شقي مي باشد و اميال و اعمال عاقلانه و مؤمنانه اي که از ذهني تعليم يافته سر مي زند و يا به عکس.

۱۱۰۲- بدان که وظائف شالوده اعمال صالح هستند وظيفه شناسي ترمينال همه شناخته هاي بشري است. و انسان بواسطه معرفتش وظيفش را کشف و درک مي کند و با يقين به آن عمل مي نمايد و اين اعمال هستند که صالح مي باشند يعني همه کانونها و اعضاء و ارکان وجود را به صلح و اتحاد مي برند. ولي اعمال و وظيفي که کورکورانه و صرفاً غريزي و موروثي پديد مي آيند بي ريشه اند و سرنوشت آدمي را فقط در پوسته بيروني حيات دنيوي ساماندهي مي کنند. بنابراین اعمال و وظيفي عرفاني هستند که تکليف دل آدمي را نيز تعيين مي کنند و مي توانند دل را در مقابل وسوسه هاي شيطاني و القانات زمانه محفوظ دارند. و اينست که انسان عارف با هر عملي هر چند به ظاهر ناچيز سرنوشت خود و زمانه اش را رقم مي زند زيرا به يقين عمل مي کند يعني به قدرت روح. ولي انسان جاهل فقط جان مي کند بي آنکه هيچ اصلاح و رشدي در زندگيش حاصل شود و بلکه به مرور زمان به سوي هلاکت و فلاکت مي رود زيرا تلاشهايش فاقد يقين و روح است.

۱۱۰۳- وظيفه شناسي يعني اينکه در کجا و کي و در رابطه با چه کسي چکار کني پس اين مستلزم مکان شناسي و زمان شناسي و مردم شناسي و خودشناسي و حق شناسي است و عرفان در نهايت هدفی جز اين ندارد و عرفان عملي عين وظيفه شناسي بر اساس يقين حاصل از معرفت است. پس آنچه که ماهيت و نتيجه عمل واحدي را در انسانهاي گوناگون رقم مي زند ميزان يقين عرفاني موجود در آن عمل است و اين همان وظيفه شناسي عرفاني است يا عرفان عملي و عرفان بي عمل فقط در خدمت توجيهات ابليسي زندگاني کافرانه و فاسقانه است.

۱۱۰۴- پس بدان که هيچ گمراهي و عذاب و هلاکتی نيست الا از وظيفه نشناسي. يعني اينکه نداني که در رابطه با هر کسي در هر مکان و زمان معين چه کني. يعني هر گاه هر فرد و خانواده و جامعه اي را دچار پريشاني و عذاب و تشنج يافتي بدان که از وظيفش غافل و جاهل است همين و بس.

۱۱۰۵- انسان عارف حتي ليوان آبي که مي نوشد اثرش تا خود خدا و اقصي نقاط جهان مي رود زيرا مي داند که چرا و چه مي کند. و اينکه گفته مي شود که حتي کار کردن و خوابیدن مؤمن عبادت است يعني به خدا مي رسد و خدا هم که در همه جاي اين جهان لامتناهي هست پس مؤمن بواسطه نور معرفت و يقينش با همه عالم و آدميان در هر عملي داراي تعامل است و اين معنای عرفان عملي و وظيفه شناسي عرفاني است. «آنکه مي داند و آنکه نمي داند هرگز يکسان نيست... و در آن روز مي دانيد که چه مي کرده ايد»<sup>۱</sup> قرآن- و «آن روز» در قرآن کریم مکرراً بيان شده است که براي مؤمنان اهل معرفت در همين حيات دنياست بواسطه قيامت عرفاني.

۱۱۰۶- پس بدان تا زمانیکه دل تو در مصادره يك انسان کافر و شيطان صفتي است چه بر نماز باشي و چه بر شراب نشسته باشي يکسان است و اتفاقاً نمازت مخربتر است زيرا تو را دو شقه مي کند پس قبل از هر چيزي فکري به حال دل خویش کن. «اي کسانیکه ايمان آورده ايد دشمنان خدا و رسول را دوست مداريد که دشمنان شما هم هستند.»<sup>۲</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» الزمر، ۹: «... ثُمَّ يُنْثَبُ بِهَا عَمَلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مجادله، ۷.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِنَّكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا سُبُلَ اللَّهِ فَتَلْبِغُوا أَلْهَمَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا أَعْلَمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَفْعَلْ مَنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» منحه، ۱.

۱۱۰۷- و بدان که در هر عادت‌تاریک خانه‌ای قرار دارد که شیطانی در آن پنهان است پس عادات خود را بشکن و بدان که اعمالی که با معرفت و بصیرت است هرگز تبدیل به عادت نمی‌شود و انسان سالک به هیچ چیزی عادت نمی‌کند عادات بشری هلاکت‌گأه‌های اویند.

۱۱۰۸- كل راه از خود تا خدا بر صراط‌المستقیم هدایت و نردبان عروج که همان وجود پیر یا امام زنده است چیزی جز کشف و درك و تصدیق و سجده بر عدمیت خویشتن نیست که هر مرحله از این عدمیت منجر به دریافت درجه‌ای از وجود است از نزد خدای پیر. و اینست که سیر الی‌الله را وادی فنا خوانده‌اند که گویند انسان بواسطه فناي خویش به بقای حق ملحق می‌شود. و اینست معنای دگری از کلام مولای عارفان علی‌که: هیچکس به قصد عارف شدن عارف نشد.

۱۱۰۹- و مؤمن سالک در وادی فنا یکبار غایت بی‌عصمتی خود را می‌بیند و دلش داغ عصمت می‌خورد و بار دگر غایت بی‌محبتی خود را می‌بیند و دلش داغ محبت می‌خورد و بار دگر غایت بی‌معرفتی خود را می‌بیند و دلش داغ معرفت می‌خورد و بار دگر غایت بی‌وفایی خود را می‌بیند و دلش داغ وفا می‌خورد و بار دگر غایت بی‌لطفی خود را می‌بیند و دلش داغ لطف حق می‌خورد و... و عاقبت می‌بیند که اصلاً وجود ندارد و ذاتش به داغ وجود به ناگاه منفجر می‌شود و این سرآغاز ظهور انسان است به عنوان خلیفه خدا یعنی خلیفه وجود یعنی خلیفه عصمت و محبت و معرفت و لطف و وفا... و اینست انسان! موجودی که مطلقاً محال است و خداوند عاشق بر این محالیت عارفانه در انسان است.

۱۱۱۰- انهدام عصمت که همان بکارت و اصالت دل و جان است در زن امروز به اندازه‌ای است که وقتی با همسر آینده اش روبرو می‌شود و می‌خواهد به او دل سپارد تا همدل و هم سرنوشت او گردد با کمال حیرت مواجه با حقیقتی به غایت تلخ می‌شود و آن اینکه گویی دیگر دلی باقی نمانده است یعنی خودی در میان نیست که بخواهد به واسطه آن با همسرش عهد و وفایی داشته باشد زیرا وقتی در رابطه با همسرش قرار می‌گیرد با لشکری از فاسقانی در خویش روبرو می‌شود که گویی این لشکر خناس قرار است با همسرش بیعت کنند و هم سرنوشت شوند و بیهوده نیست که امروزه با دخترانی روبرو هستیم که به شرط طلاق، ازدواج می‌کنند و حتی برخی به شرط استمرار رابطه با فاسقان خود با مردی پیوند زندگی مشترک برقرار می‌کنند. این نابودی تا آنجایی است که دختر با صدای بلند به همسر آینده اش می‌گوید: «من به شرطی با تو ازدواج می‌کنم که با همه دوستانم هرگونه که بخواهم رابطه‌ام را ادامه دهم.» یعنی این دختر دل ز کف داده بدون فاسقانش نمی‌تواند شوهرش را تحمل کند زیرا صاحب دلش نیست و صاحبان اصلی دلش دیگرانند و اینست که حتی در رابطه جنسی نیز هر کسی را می‌یابد جز شوهرش را که در آغوش اوست. که فلاکت و عذاب‌ی بزرگتر از این برای دختران عصر جدید قابل تصور نیست.

۱۱۱۱- و اینست که مثلاً در واقعه عروسی و شب زفاف، عروس به واسطه لوازم آرایش صورت خود را تبدیل به يك ماسك جنی می‌کند تا به واسطه این هویت جمالی بیگانه با همسرش روبرو شود. زیرا هیچ اثری از خود در خود نمی‌یابد که در تصرف خودش باشد که بتواند آن را با شوهرش در میان نهد. چون باطنش مال دیگران است میلی ندارد که صورتش هم که صورت باطن اوست در مقابل نگاه شوهرش قرار گیرد و لذا عموماً هرگز نمی‌خواهد بدون آرایش در چشم شوهرش باشد و این اساس يك زندگی ریاکارانه و منافقانه يك زن عصمت زدست داده با شوهر می‌باشد و اینست فاجعه خانواده‌های مدرن. پس اگر در مراسم عروسی مواجه با ماسک‌های جنی می‌شوید که عروس نام دارد معنایش را دریابید که زنی نابود شده به خانه وجود می‌آید پس عجب نیست اگر هیچ چیزی در این خانه نیابید جز نابودی. و لذا از فردای هر ازدواجی مواجه با يك ندامت ابدی هستیم و يك خیانت آشکار.

۱۱۱۲- همین بر باد رفتگی عصمت و دل به روشی دیگر درباره مردان نیز رخ نموده است. یعنی در هر ازدواجی دو انسان نابود شده و تسخیر شده و بیخود سرنوشتی مشترک را آغاز می‌کنند که در حقیقت زندگی مشترک دو تا جن در

کالبد بشري است و لذا اين سرنوشت همزيستي اجنه است در صورت بشري. که گاه از صورت بشري نیز رخ مي نمايد در جريان انواع آرايشگري ها و جراحي هاي پلاستيك.

۱۱۱۳- بزرگترین حماقت نژادپرستانه بشر اينست که مي پندارد آنکه عاشق است بايد مرید باشد. و اين خلاف حق عشق است. اگر معشوق، مرید نباشد رابطه بر ستم و فساد مي انجامد.

۱۱۱۴- وقتی در رابطه نژادي عشقي آتشين مي بيني بدان که در پس پرده مثله کردن و مثله شدن است يعني انزجار و آدمخواري آنها از نوع زنده خواري. و تکه تکه از يکديگر کردن و خوردن است. اين وضع اهل دوزخ در حيات دنياست که بارها شهود کرده ام.

۱۱۱۵- هرگز مپندار که مبارزه با نژادپرستي در خويشتن و نژادزدائي از نفس خود، انکار و براندازي عواطف و وظائف درون نژادي از قبيل صله رحم است و بلکه انسان خداپرست نخستين و واجب ترين عواطف و وظائف و خدماتش را نثار نژاد خود مي کند که نزديکترين طيف جامعه او محسوب مي شوند و به قول معروف: شمعي که به خانه رواست به مسجد حرام است.

۱۱۱۶- اتفاقاً اين نژادپرستي است که فرد را به بخل و انتقام از نژادش مي کشد چرا که او را تصديق نکرده و نپرستيده اند. و آنگاه اين خودپرستي اش را به حساب نژادزدائي از خود مي گذارد. بدان که نفرت و انزجار از نژاد آن روي سکه نژادپرستي و اراده به پرستيده شدن به واسطه والدين و همسر و فرزندان و خويشاوندان است. پس بدان که در خدمت خالصانه و براي رضاي خدا به خويشاوندان است که انسان از نژادپرستي پاك مي شود و اينست راز اين سخن رسول عشق ص که «حب وطن از ايمان است»<sup>۱</sup>.

۱۱۱۷- پس بدان آنکه مرغ همسايه را غاز مي داند و از خود و هر چه منسوب به نژاد و زادگاه و وطن خويش است نفرت دارد اتفاقاً مبتلا به اشد نژادپرستي شده است و ناکامي در اراده به پرستيده شدن به واسطه نژاد و در وطنش علت اين نفرت است که عين نفرت از خويشتن است که عذاب خودپرستي و نژادپرستي است و مصداق از خودبيگانگي فرهنگي مي باشد که به بيگانه پرستي منجر شده و عاقبت در نزد بيگانگان هلاک مي شود. پس مبدا که اين از خودبيگانگي و بيگانه پرستي ماليخولياني را از جنس نژادزدائي از نفس خود بداني.

۱۱۱۸- آنچه که نظريه فضا- زمان را در تنوري انيشتن غير قابل فهم و افسانه اي مي نمايد عدم درک يگانگي ماهيت مکان و زمان است و آن به دليل عدم حضور روح انساني در اين حقيقت عالم وجود مي باشد زيرا درک يگانگي مکان و زمان در معادلات رياضي محال است و نيازمند ادراکي قلبي و روحاني است تا ببيني که مثلاً آن کوهي که در مقابل روي تو و در مسافتي معين قرار دارد صورت زماني فاصله تو از آن کوه است و صورت فاصله تو از حقيقت وجود است و بيانگر ميزان بيگانگي يا يگانگي تو با خودت و خدايت مي باشد. فقط با دخالت اين معنای عرفاني مي توان نظريه عام و خاص انيشتن را کاملاً دريافت زيرا اين ادراک در يك واقعه عرفاني به انيشتن دست داده است.

۱۱۱۹- ماديت وجود هر چيزي در جهان از منظر حواس و هوش دهري بشر، تجسم دهرزدگي انسان است که عين مکان پرستي و دنياپرستي اوست که از طريق ژنتيك و وراثت در او متبلور گشته و بصيرت توحيدى او را در ظلمات قرار داده است که اين ظلمات جز به نور عشق الهي برطرف نمي شود لذا حقيقت عالم وجود را آن مؤمناني در مي يابند که از قلمرو اسارت نژادي و تاريخي و دهري خارج شده و از تاريخي به قلمرو نور وارد شده اند. اينانند که به درک و

<sup>۱</sup> «قد روى في الحديث «حب الوطن من الايمان» هاشمي خوي، منهاج البراءة في شرح نهج الفصاحة، ج ۲۱، ص ۳۹۴.

دریافت و شهود حقیقت یگانگی زمان- مکان در اندیشه انیشتن نائل می آیند که خود او هم فقط در لحظه ای آنرا درک نمود. و البته هرگز شهود ننمود. او حقیقت عرفانی شگرفی را از عالم وجود کشف کرد که در اثبات علیتی- ریاضیاتی آن عاجز ماند و دچار افسردگی گشت. این یک حقیقت ناب وحدت وجودی است که در اندیشه یک دانشمند دهری جرقه زد تا بطالت و حقارت علوم علیتی و ریاضیات را به او گوشزد نماید. ولی او این اخطار را آنچنان که باید جدی نگرفت و تا به آخر عمرش مشغول بازی مالیخولیایی در معادلات ریاضیاتی شد. او می خواست توحید را تبیین ریاضیاتی کند یعنی به تساوی آورد. یعنی همسانی و برابری زمان و مکان را اثبات کند در حالیکه مکان تجلی زمان است و نه مترادف با آن. و این عذاب پرستش علوم وراثتی – دهری بود. و لذا او را در نقطه مقابل کل تمدن علمی غرب قرار داد و مضحکه مراکز علمی نمود. او در این مبارزه خود را باخت زیرا ایمان عرفانی نداشت هر چند که به لحاظ فلسفی حامی فلسفه اسپینوزا بود که یک فلسفه وحدت وجودی هندسی است که در کل خودش با پیامش در بن بست منطقی قرار دارد و لذا خدای اسپینوزا اسیر اراده و علم خویشتن است و از پس خودش بر نمی آید درست مثل انیشتن در نظریه نسبیت. پس بدان که امر دهرزدانی از وجود امری کاملاً علمی- عرفانی است و نه امری صرفاً اخلاقی و اعتقادی.

۱۱۲۰- فرهنگ و مذهب نژادپرستانه مولد تفکر و علوم دهری و اساس تمدن فنی و نظام طاغوتی است و این طیف جهالت و ضلالت بشر است در طول تاریخ.

۱۱۲۱- پس دریاب که کم و کیف عملکرد ذهن و حواس پنجگانه بشری در محسوسات و غرایز و هوش طبیعی هم مولود میزان نژادپرستی و نژادزدانی از نفس است یعنی ناشی از شدت و حدت حضور دهر در روان بشر است. یعنی فقط هوش و حواس قادر به درک و دریافت حقیقت کامل عالم وجود است که بکلی از دهر منزله شده باشد تا زمانیت در جانش به صفر رسیده و مکان را مظهر ابدیت هستی ببیند و این رهانی از مکان دهری است که مکان را عرصه ظهور نور خداوند می یابد. «و نور خداوند از عالم خاک متجلی می شود.»<sup>۱</sup> قرآن-

۱۱۲۲- خوشبختی و احساس سعادت برای آدمی جز این حاصل نمی آید که خود را مسبب بیداری و نجات و سلامت و عزت و عصمت و رفعت دیگران ببیند. لذتی ماندگارتر از خدمت به شرف آدمیان نیست. و عشق هم جز این نیست. و دین هم جز این راه نیست. و راه رشدی هم جز این طریق وجود ندارد. و سالکان این وادی هستند که به خلاقیت و سلامت هوش و حواس و عقل و دل و روان می رسند زیرا از اسارت دهر و ظلمت زمان نجات می یابند زیرا روح خدا را در بشر یاری می رسانند و خدا سرمد و بی زمان و لامکان است.

۱۱۲۳- علوم و اندیشه ها و باورها و محاسبات مقید به دوگانگی زمان- مکان همان فرهنگ کفر و شرک و ابطال و تباهی و خسران است و جز کسی که از نژاد که اساس روانی دهریت است پاک شد از این خسران رهائی ندارد.

۱۱۲۴- پس بدان که آنین و مذهب ابراهیم<sup>ع</sup> امری محدود به امور اخلاقی و صرفاً اعتقادی و اخروی و معنوی نیست بلکه اساس دستیابی به علوم حقیقی است که برآمده از ادراک توحیدی زمان – مکان است. یعنی ابراهیم بانی علم حقیقی نیز هست. و این بیانگر یگانگی علم و دین است. و یگانگی حواس و احساس و اندیشه و عمل است. آنین ابراهیمی راه رسیدن به واقعیت توحیدی جهان است.

۱۱۲۵- و آنکه در تن و دل و جان و روانش از اسارت و ابتلائی نژاد و تاریخ برآمد بر واقعیت توحیدی جهان وارد شد و در محضر خدای جایی گرفت.

<sup>۱</sup> «و أَسْرَقَتِ الْأَرْضُ بَنُورَ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ » زمر، ۶۹.

۱۱۲۶- هر که را در فلاکت و هلاکت و خاکسترنشینی یافتی بدان که نعمات الهی و رحمت مؤمنان را کفران و عداوت نمود و محبت بی مزد و منت حق را از وجود اولیای الهی انکار کرد و لذا چنان کور و کر و گنگ و احمق شد که دست چپ را از راست و پستی را از بلندی و شب را از روز و گرما را از سرما تشخیص نداد و عاقبت دوست را دشمن گرفت و دشمن را دوستی نمود و نابود شد. این بدان دلیل بود که گفت من از نژاد برترم.

۱۱۲۷- و اما آنکه در آئین ابراهیمی از نژاد و دهریت پاک شد از بُعد زمان و فراق مکان برون شد و در نور جاودانگی وجود مطلق جاری و ساری گردید و با عالم و آدمیان یگانه گشت.

۱۱۲۸- اینست که انسان کامل یا امام زمان و منجی عالم بشری، انسانی فوق زمان و مکان است یعنی زمان و مکان در وجودش یگانه است و یگانگی عالم وجود را یافته است و لذا در هر زمان و مکانی حضور دارد و این حضور در دل هر انسانی که در آئین ابراهیمی مشغول نژادزدایی است دریافت می شود و اینست معنای نجات!

۱۱۲۹- زن اصل و اساس نژادپرستی است زیرا کانون اراده به پرستیده شدن است و لذا عطوفت و محبت زنانه سراسر مخرب و تباه کننده است زیرا هیچ کاری نمی کند الا به قصد اینکه طرف مقابلش را پرستنده و مرید بی قید و شرط خود نماید. اینست که زنان در قبال ایمان و ارادت فرزندان و همسران خود به اولیای الهی شدیدترین شقاوت و عداوت تا سرحد نابودسازی را بروز می دهند و دست بهر فتنه و دسیسه و شرارتی می زنند و این شیطننت را در نسل و نژاد خود نهادینه می کنند و به ارث می گذارند.

۱۱۳۰- زن، امام و بلکه خود خداوند را هووی خود می داند و با او اعلان جنگ می کند و کل زندگیش را در این نبرد شیطانی تباه می سازد الا اینکه به توبه ای خالصانه برسد و در اطاعت و ولایت مرد حقی خاشع گردد. و این نوع زنان همواره بسیار اندکند و تعدادشان انگشت شمار.

۱۱۳۱- اینست که الطاف و ایثار زنانه معمولاً به عواقبی جنایت بار می رسد زیرا توقعی کمتر از بندگی و پرستش ندارد.

۱۱۳۲- يك پسر جوان بچه ننه ای که به انواع مفساد و اعتیاد و بزهکاری مبتلا بود در رابطه با اینجانب توبه کرد و نجات یافت ولی در عوض مورد عاق مادرش قرار گرفت چرا که: «چرا گوش به حرف من ندادی و دست از اعتیاد و فساد و بزهکاری نکشیدی و حالا به امر يك بیگانه توبه کرده ای!!» در اینجا شقاوت و پلیدی نهفته در نژادپرستی مخصوصاً از نوع زنانه اش آشکار است.

۱۱۳۳- بنگر که تا چه حدی زنان پرستنده اماکن و خاطرات نژادی خویشند که حتی پس از ازدواج هم نسبت به همه مسائل خانواده پدری خود تعصبی مرگبار دارند و گاه فقط بدلیل انتقادی به یکی از افراد خانواده اش از جانب شوهر، مبادرت به طلاق می کنند.

۱۱۳۴- خاطره پرستی، اساس نژادپرستی است که کارخانه اصلی آن زن است. و این اساس کفر زن است که او را از حضور در اکنونیت زندگی زناشویی محروم می سازد. این اساس مذاهب مرده پرست و تاریخ گرا است یعنی مذهب آبا و اجدادی!

۱۱۳۵- حسرت گذشته بر باد رفته و نگرانی آینده نامده، اساس فرهنگ و مذهب و روانشناسی نژادپرستی است که کارگاه اصلی آن زن است. اینست که زن ضد اکنونیت است که منشأ ایمان و عرفان و عشق و توکل و خداپرستی زنده است. و زنی که مقیم این اکنونیت نیست چگونه می تواند در رابطه با همسرش دارای عصمت و وفا باشد.

۱۱۳۶- آیا برآستی مرز بین عصمت و زنا در رابطه بین آدم و حوا کجاست؟ محضر قانون و شاهد و امضاء و بلی گفتن و پاره کاغذی به اسم عقدنامه؟ و چه بسا کسی که عاشق شد و تقیه و عصمت و فراق گزید و به مقام شهادت حق رسید<sup>۱</sup> (رسول اکرم ص) این مقام عصمت حق است در دل کسی که جز معشوق نیست. معشوقی که مظهر شهود پروردگار می شود.

۱۱۳۷- آیا برآستی این ازدواجهای با مهریه چند میلیاردی توأم با حق طلاق و حق داشتن فاسق را می توان حلال و پاک دانست و روابط خیابانی را ناپاک خواند؟ عقل و شرع و وجدان بشری هیچیک دال بر چنین ادعایی نیست!

۱۱۳۸- برآستی که روابط آشکارا نامشروع شرافتمندانه تر از بسیاری از ازدواجهای به اصطلاح مشروع این دوران است که هزار شیطان مکر و دسیسه و تجارت و خیانت را قانونمندانه داراست.

۱۱۳۹- دختری که بر این پندار مالیخولیایی ازدواج می کند که گویی شوهرش رسالتی جز خوشبخت کردنش ندارد و او هم وظیفه ای جز خوشبخت شدن ندارد مثال آشکاری از اندیشه نژادپرستانه و خودپرستی جنسی (عورت پرستی) است که عورت خود را بجای خدا می پرستد و بدینگونه مرید شیطان می شود و برای رسیدن به این سودای احمقانه دست بهر کار و فتنه و مکر می زند و دشمنی خطرناکتر و غیر قابل تحملتر از خدا و ایمان و امام شوهر سراغ ندارد و پرستیده شدن را وظیفه ذاتی خود می داند و برای شوهرش هم جز پرستیدن زن وظیفه ای نمی شناسد که اگر از این وظیفه سرباز زند مستوجب خیانت و نابود شدن است. و اینست هویت کافرانۀ اکثر قریب به اتفاق زنان مدرن که موجب انقراض ازدواج در عصر ماست و زمینه همجنس گرایی و فمینیسم می باشد.

۱۱۴۰- چنین زنی در نفس خود حامل دهها و بلکه صدها فاسق است زیرا عمری به جستجوی شکار مردی بوده که او را بپرستد و خوشبخت ابدی نماید و لذا برای هر مردی در هر کجا دلبری نموده است. این زن از معنای عصمت و وفا کاملاً بیگانه است زیرا به هیچکس تعهدی ندارد چون خدا. و چون هیچ مخلوقی ذاتاً پرستیده شدنی نیست پس زن هم در این اراده شیطانی ذاتاً ناکام است پس ذاتاً از وفا و عفت و عصمت مبرا است و عاقبت تمام وجودش کارخانه عداوت و انتقام نسبت به هر چه مرد، می شود چون همه مردان را خائن می خواند چرا که هیچ مردی بالاخره حاضر به پرستش او نشده است و از او فقط برای ایامی شهوت رانی بهره برده و رهایش کرده است همانطور که خود این زن هم فقط برای ایامی احساس پرستیده شدن داشته و سپس آنرا فریبی غیرقابل جبران یافته است. حال اگر این زن بیدار نشود و توبه نکند مبدل به دیو انتقامجویی از مردان شده و خود را روسپی می سازد. و این عاقبت اراده به پرستیده شدن است که معنای ذاتی خوشبختی در اندیشه همه زنان کافر می باشد. حال آنکه خوشبختی در معرفت دینی برخاسته از پرستیدن است نه پرستیده شدن. پس چنین زنی موجودی ضد خدا و ضد دین و ضد عصمت و شیطان پرست و مالیخولیایی و خصم خویشتن می شود.

۱۱۴۱- آدمی تا جمال الهی خود را در آئینه همسرش دیدار نکند از خوشبختی جاوید بیگانه است و در دو جهان هیچ چیزی او را لحظه ای راضی و خوشبخت نمی سازد. و خداوند آشکارا به این امر وعده فرموده است «تو در نزد خدا چیزی نداری که آنرا مطالبه کنی الا جمال اعلاي پروردگارت را چون دیدار کنی خوشبخت شوی.»<sup>۲</sup> سوره لیل- «زنان

<sup>۱</sup> «قال رسول الله (ص): من عشق ففتم فمات فهو شهيد» المهجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۸۶.

<sup>۲</sup> «وَمَا لَأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا أَتَيْنَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى \* وَ لَسَوْفَ يَرْضَى» الليل، ۱۹-۲۱.



شما مزرعه وجود شمايند از هر حيث كه خواهيد بر آنان وارد شويد و خود را مقدم داريد و تقوا پيشه سازيد كه بزودي ديدارش كنيد و اين بشارتي از براي مؤمنان است.<sup>۱</sup> سوره بقره- و تقواي رابطه زناشوي و خاصه رابطه جنسي اينست كه هر كسي طرف مقابلش را بر رضاي خودش ترجيح دهد پس تقدم مرد بر زن يك امتحان است. پس هر كسي بايستي طرف مقابل خود را مد نظر قرار دهد در دل و روانش. يعني جز همسرش در او نباشد. ولي اگر هر كسي رضاي جنسي خودش را بخواهد و طرف مقابل را فقط وسيله ارضاي شهوات خود سازد تقوا را زير پا نهاده و دچار القانات شيطان مي شود و خناسان و چه بسا فاسقان گذشته در رابطه وارد مي شوند و اينست زناني پنهان و باطني. «اي مؤمنان از گناه در ظاهر و باطن بپرهيزيد.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۱۴۲- بسياري از زنان بسرعت از رابطه جنسي با شوهر بيزار و منزجر مي شوند زيرا به محض برقراري رابطه شاهد حضور مردان بيگانه مي شوند كه موجب انحطاط و نابودي رابطه است و چه بسا اين رابطه را ناممكن مي سازد و هيچ تمكيني رخ نمي دهد. و اين بدليل عدم تقوا در رابطه جنسي است. يعني هر كسي از بدن همسرش جهت ارضاي جنسي خود بهره مي برد و اين نوعي خود ارضائي زناني و پنهان است با مردان ديگر كه در گذشته با وي روابط جنسي يا صرفاً عاطفي داشته اند. و همه اين مردان در نفس او در كمين نشسته اند. ولي اگر زن تقوا پيشه نموده و فقط در تلاش براي تمكين شوهر باشد در اين از خودگذشتگي است كه نفس او از ناپاكيهاي گذشته پاك مي شود. پس رابطه جنسي هم مي تواند موجب پاكي از كل ناپاكيهاي گذشته باشد و هم كل ناپاكيهاي گذشته را در رابطه زناشوي فعال سازد و خدائي ناكرده دوباره به روابط نامشروع گذشته اش بازگردد. اين امر درباره مرد هم مصداق دارد ولي در زن بسيار شديدتر است زيرا نفس زن پذيرنده است در حاليكه نفس مرد برون افكن است. و لذا مسئله عفت و عصمت اساساً زن را مخاطب قرار داده است و محور دين و رستگاري و سعادت زن محسوب مي شود. در اين معنا و دستورالعمل عرفاني بسيار تأمل كنيد كه محور همه مسائل و معماهاي لايحل رابطه زناشوي در سراسر جهان است كه امروزه به سر حد بحراني در حال انفجار و انهدام رسيده است و كل باقي بشر بر روي زمين را تهديد به نابودي مي كند.

۱۱۴۳- بخل و حسد از جمله صفات مادون جمادي بشر است كه برخاسته از كفر و انكار انسان نسبت به رحمت مطلقه خداست. و هر كه رحمت لامتناهي حق را در زندگيش كشف و درك نكند لاجرم به انواع بخل و حسد دچار مي شود كه اين عذاب فقدان معرفت نفس است يعني فقدان درك خدا در خويشتن!

۱۱۴۴- حسد در شأن انسان بعنوان خليفه خدا نيست بلكه در شأن سنگ و چوب و حيوان هم نيست و فقط حاصل انساني است كه به شيطان مبتلا شده تا الوهيت حق را در وجود خود انكار كند. و لذا حسد يك صفت شيطاني در بشر است كه كل جهان را به شرارت و جنگ كشانيده است و جز بواسطه معرفت نفس نمي توان بر آن فائق آمد. يعني جز در معرفت توحيد مذهب وحدت وجود امكان رهائي از شيطان نيست. و اين تنها راه نجات از حسد بعنوان آتش عداوت و جنگ و انتقام در سراسر جهان است.

۱۱۴۵- احساس وجود حاصل درك و دريافت رحمت مطلقه خداست كه حتي جمادات هم از آن برخوردارند ولي انسان كافر از آن محروم است و لذا احساس نابودي مي كند. حسد آتش نابودي در نفس بشري است كه خدائي را در خود نمي يابد. «هر چه در جهان است ذكر و شكر و صلوة خود را مي داند و شما اكثرأ نمي دانيد.»<sup>۳</sup> قرآن- ذكر و شكر و صلوة و سجده حاصل درك رحمت مطلقه خداست. اينست كه اكثر انسانها از حيوان و نبات و جماد هم پست تر هستند.

<sup>۱</sup> «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ قَاتُوا حَرْثَكُمْ أَيَّ شَيْئٍ مِّنْ قَبْلِهِمْ لِلْأَنْفُسِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاَقُونَ وَ بَيِّنَ الْمُؤْمِنِينَ » بقره، ۲۲۳.

<sup>۲</sup> «...وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَقِيلُونَ » انعام، ۱۵۱.

<sup>۳</sup> «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيقاً عَفُوراً » اسراء، ۴۴.

۱۱۴۶- و اگر حسد ویژه همه زنان جهان است و همه زنان قربانی آتش حسد خویشند بدین دلیل است که خود مهد رحمت خدا در قلب خانواده هستند که بایستی این چشمه رحمت را بی مزد و منت جاری سازند ولی آنرا به قیمتی بس گزاف و شیطانی می فروشند و بدین طریق همه را پرستنده و برده خود می خواهند زیرا حق وجود خود را دریافته اند و بی نیازی خود را تصدیق نکرده اند که در یوزه نگاه و تصدیق هر کس و ناکسی می شوند و هیچ پاسخی نمی یابند و نسبت به همه دچار بخل و عداوت می شوند.

۱۱۴۷- همانطور که زن صاحب رَحِم خلقت است تجسم رحمت عامه خدا در عالم ارض است ولی نسبت به این حق وجودی خود کافر و بخیل است و گرانفروشی می کند و اینست راز تباهی و روسپی گری زن مدرن که گرانفروش ترین زن تاریخ است و لذا بخیل ترین و جهنمی ترین زن در تاریخ است. چون رحمتش را بی مزد و منت جاری نمی کند و لذا در قحطی افتاده است و اینست علت بخل و حسدش و نیز جلوه گری و دلبری و بی عصمتی اش.

۱۱۴۸- راه هدایت الی الله و رستگاری و نجات دو جهان از مسیر رحمت و سادگی و خشوع می گذرد نه استکبار روحانی و عظمت و کبريائي و نخوت نفس. ای مدعیان عرفان و عشق و سیر و سلوک الی الله، خیلی خیلی مهم هستید و اندکی که از این اهمیت بکاهید نجات یافته اید. کمی پائین تر آئید تا همه مشکلات لاینحل شما حل شود.

۱۱۴۹- خدا در حال است و حال در سادگی و صفا و تواضع و رحمت و بی ادعایی است. لحظه ای که با خود بمانید رستگارید. با خود ماندن همان الحاق به رحمت حق شدن است زیرا وجود همان رحمت است.

۱۱۵۰- احساس تنهایی در آدمی به معنای فراخوان يك سروش غیبی از اعماق جان است که: کجانی! و در پاسخگویی به این ندا هر چیزی می تواند وسیله ای باشد اعم از ذکر و نماز و هنر و قلم و هر کاری دیگر! و این پاسخگویی از هر نوع و بهر وسیله ای که باشد عبادت است. پس گریز از تنهایی عین کفران نعمت است.

۱۱۵۱- «اگر دو برابر کل دنیا را داشته باشید و خرج کنید نمی توانید دلی بدست آورید ولی خداوند بر مؤمنان منت نهاد و دلاییشان را بهم مربوط ساخت تا هدایت شوند.»<sup>۱</sup> قرآن- و این سرّ محبت و ولایت حق است در قلوب مؤمنان که از دل اولیایش دریافت می شود. اینست آن کیمیایی که بشر مدرن در عطش آن می سوزد و حاضر است کل جهانش را برای بدست آوردن دلی هزینه کند و می کند و دلی نمی یابد. و این غایت اسلام و اساس تشیع است یعنی دوستی دو تا مؤمن برای خدا. و این همان ولایت و امامت است که دین آخرالزمان است.

۱۱۵۲- هر که فردی خارج از نژادش را برای ایمان و معرفت و خدا دوست بدارد اینست هدایت و ولایت و امامت. و اینست مغز دین خدا. و جز این نیست.

۱۱۵۳- تقوای شکم، امساک و کم خوری است. تقوای شهوت جنسی، عفت و عصمت است. تقوای حواس، قناعت است. تقوای اندیشه، سنوال کردن و تحقیق مستمر است و مکتب اصالت «نمی دانم». تقوای دل، گذشتن از محبوب است برای حق. تقوای علم و هنر هم تعلیم رایگان است. تقوای هدایت، رسالت اجتماعی است. و تقوای وجود، گذشتن از وجود است برای صاحب وجود. و این آداب عشق است که همان آداب وجودیابی است.

۱۱۵۴- وجود عاریه ای- میراثی را ببخش تا به وجود حقیقی- خودی برسی. اینست منطق عشق!

<sup>۱</sup> «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» انفال، ۶۳.



۱۱۶۰- «قیامت بناگاه بر پا می شود»<sup>۱</sup> قرآن- «بناگاه» یعنی بی هیچ مقدمه و شرایط و زمینه قبلی. و این یعنی واقعه ای در وری زمان و علیت، با اینکه طبق دهها آیات قرآنی علانمی آشکار برای قیامت وجود دارد. و این بیان دیگری از «الساعة» می باشد به معنای اکنونیت و استغراق در حال که منجر به گشایش چشمی در دل می شود که قیامت را شهود می کند. «در آن روز همه بیهوش می شوند جز آن کسانی که خدا خواهد» قرآن- و اینها از ویژگی قیامت پنجاه هزار ساله عرفانی است که ما آنرا قیامت صغرا نامیده ایم.

۱۱۶۱- اینجانب به یاد می آورم که با نعره و صدای مهیب آسمانی که جلوه ای از صور اسرافیل بود واقعه نزول روح و قیامت آغاز شد و بنده بسیاری از علانم قیامت قرآنی را شهود نمودم که این شهود به لقاء الله انجامید. در این واقعه همه اهالی آن منطقه (دازگاره) بیهوش و هلاک شدند به لحاظ نفسانی. و حتی متأسفانه يك خودکشی هم رخ نمود درست همزمان با این صدای صور. چند روز بعد در واقعه لقاء الله هم دو تا از آشنایانم در کنارم نشسته بودند که کاملاً بیهوش شدند و هیچ به یاد نمی آوردند در حالیکه انفجار نور محمدی و سپس لقای الهی درست در حضورشان رخ داد در حالیکه بکلی مدهوش بودند و چون بخود آمدند گوئی از خواب مرگ بیدار شده و هراسان بودند که چه بلانی بر سرشان آمده است.

۱۱۶۲- آن روز پنجاه هزار ساله همان عرصه قیامت تدریجی و تکاملی در ماهیت و ساختار کائنات است که به وضعیتی می رود که جمال خداوند را بر همگان عیان سازد ولی از چشم عامه بشری پنهان داشته می شود همانطور که در قرآن کریم ذکرش آمد. ولی عارفان بواسطه کشف و شهود عرفانی و واقعه پاکسازی نفس از زمانیت و تاریخ و نژاد، موفق به درک قیامت و لقای الهی می شوند که بناگاه (بغتاً) رخ می نماید. ولی برای عامه بشری این قیامت پس از تکمیل واقعه و پایان جهان کثرت پرده برداری می شود که آنهم بغتاً (به ناگاه) است که با جمال الهی روبرو می شود که کافران تاب تحمل این دیدار را ندارند و خود را در آتش سرنگون می کنند و اعتراف می کنند که «ای کاش خاک می بودند»<sup>۲</sup> تا یکبار دگر مجال درک و دریافت شهود الهی را در حیات دنیا (خاک) بیابند و در آخرت و قیامت کبرا در قبال لقای الهی ناتوان و در عذاب نباشند. ولی این توبه ای بس دیر است و جز آتش قادر به پاکسازی آنها از دهریت و نژاد نیست. زیرا نور معرفت و محبت رسولان الهی را انکار کردند و مبتلای به نار شدند تا بتوانند سرمدیت و جاودانگی و بی زمانی را درک و تحمل کنند و این آتش است که زمانیت و دهر را از نفس آنها پاک می کند تا لایق ابدیت حق شوند و لذا خود تسلیم آتش می شوند.

۱۱۶۳- وقتی می فرماید که قیامت به آنی و بی مقدمه و علت و اسباب و زمینه قبلی و هیچ سابقه ای رخ می نماید بدین معناست که از سلسله مراتب علیت حسی و عقلی و مجرای زمان و اسباب مکان رخ نمی دهد. و بنده این معنا را به تمام و کمال در قیامتی که سالها پیش بر من رخ نمود دریافته ام و لذا هر بار که آن واقعه کبیر را به یاد می آورم حقیقتی جدید و نشانه ای برتر می یابم که مصداق آیه ای از قرآن کریم است در وصف قیامت.

۱۱۶۴- «او خدائی است که در آسمانها و زمین هست و پنهان و آشکار شما را می داند و آنچه کسب می کنید»<sup>۳</sup> انعام-۳ همین يك آیه که بارها تکرار شده است دلیل لازم و کافی در حق مکتب وحدت وجود است و پاسخی دندان شکن به مشرکین که می گویند خداوند در مکان و جهان نمی گنجد. که خود این ادعا تهمتی بر ناتوانی خداست که خدا در جهان نمی تواند حضور داشته باشد!!

<sup>۱</sup> «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَكَانَ مَرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِّيهِ إِلَّا هُوَ ثَلُثَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَثُوكَ حَتَّىٰ غُيِبَ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » اعراف، ۱۸۷.

<sup>۲</sup> «إِنَّمَا أَتَذَرُكُمْ غَدَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ غَرَاباً » نبا، ۴۰.

<sup>۳</sup> «وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ مَخْرَجَكُمْ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ » انعام، ۳.

۱۱۶۵- خداوند نامحدود و لامتناهی و مطلق و برتر از کل جهان است و نیز قادر بهر کاری هم هست که هر محالی را ممکن کند از جمله اینکه نامحدود را در محدود جایی دهد و از آن متجلی کند. ولی خر مقدسین جاهل که از خود خدا هم مقدس تر می نمایند این را در شأن خدا نمی دانند که در عالم محدود رخ نماید. او حتی از ذره ای امکان ظهور دارد. و البته که این رویداد و ظهور نامحدود از محدود از منظر چشم دل عاشقان درک و شهود می شود و اصلاً این خود خداست که از دل عاشقانش شاهد جمال لامتناهی خود از عالم محدود است. یعنی این ذره لامتناهی که خالق را در خود جای می دهد دل عاشق است. و چشم دل عاشق است که جمال لامتناهی او را از هر شیئی درک می کند و دیدار می نماید.

۱۱۶۶- و قیامت هم که در کمالش قلمرو ظهور جمال حق است قیامت جان و دل و روح عاشقان حق است و خداوند از دل این عاشقان که برای او قیام کرده اند رخ می نماید. پس میبندد که خداوند به هوی و هوسهای عرفانی آدمی رخ می نماید که استغفرالله. او مظهر کمال مطلق عدالت و غیرت و عصمت است و برای غیوران وادی عصمت و عدالت و محبت، رخ می نماید. آنانکه برای او جان و دل و عزت و حرمت و آبرو و آسایش و امنیت خود را قربانی می کنند. پس میبندد که معارف وحدت وجودی برای دیدار با او کفایت هر چند که لازم است.

۱۱۶۷- این دل انسان مؤمن و عاشق است که لامتناهی را در ذره ای ناچیز جایی می دهد و از ذره ای ناچیز، کل هستی را می بیند و نهایتاً وجودش را عدم و از عدم، وجود می یابد.

۱۱۶۸- به یاد دارم در نخستین شب واقعه نزول روح بنگاه شنیدم که کتاب قرآن که بر طاقچه بود مرا به خود خواند. گشودم و برای اولین بار آن را خواندم و فهمیدم و با کمال حیرت دیدم که این کتاب را گویی خود من قبلاً نوشته بوده ام. و بسیاری از خوانندگان آثارم می گویند که پس از آشنائی با این آثار، بطرزی حیرت آور میل به قرآن پیدا کرده و برای اولین بار به آن راه یافته اند و قبل از آن آیات قرآن را مجموعه ای ناهنجار و بی ربط از سخنهای عجیب و غریب می یافتند آنهم سراسر تناقض. ولی بعداً همه آیات را امری واحد یافته اند و بر حقایق آن با تمام وجود شهادت داده اند. این حقیقت نشان می دهد که نزول روح، همان نزول قرآن بر دل انسان است. و روح همان روح قرآن است و روح خداست به زعم قرآن کریم. و این بدان معناست که خداوند همان قرآن بوده است در ازل: کلمه! «و خداوند بواسطه کلماتش، حق را محقق می کند.»<sup>۱</sup> قرآن- پس روح همان کلمه الله است که بر دل نازل می شود و وجود خوانده می شود و این خواندن قرآن است و برپایی قیامت جان! یعنی قیامت همان قیام وجود انسان است در عالم و آدمیان. زیرا انسان جهان اصغر است و جهان هم انسان اکبر است. پس قیامت همان تحقق کلمات خدا و قرآن است و این همان تحقق عشق است. و لذا صاحبان روح الهی جمله عاشقانند. یعنی حاملان قرآن جمله اهل عشق و رحمت و فدائی مردمانند. زیرا «قرآن شفا و رحمت است.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۱۶۹- این رساله که در حقیقت تفسیر و تأویل عاشقانه قرآن و یا تعین قرآنی عشق در انسان و جهان است به معنای قلبی ترین و جهانی ترین تبیین اسلام و قرآن است و لذا بیان رحمت محمدی برای عالمیان است و رسالت جهانی محمد ص در آخرالزمان است زیرا عشق آن گوهره وحدت وجودی همه انسانهاست که همه در جستجویش هستند و آنرا گوهر سعادت خود می دانند ولی نمی شناسندش و راه و رسمش را بلد نیستند. راه و رسم عشق، مسلمانی است و اسلام مذهب عشق است. من این را نه به وراثت و آموزش که به واسطه درد و تحقیق و فطرت و مکاشفه بتدریج دریافتم. به همین دلیل است که اهل کتاب و مذهب تاریخی مرا متهم به بدعت می کنند و می گویند که دین و اسلام تو مختص خود توست چرا مکاشفات خودت را به اسم اسلام و قرآن رقم می زنی. خود من نیز در طی همین سالیان اخیر بود که بتدریج با کمال حیرت دریافتم که آنچه که من یافته ام همان اسلام و قرآن و دین انبیای الهی است و لاغیر. دین و اسلام و قرآن

<sup>۱</sup> «و يُحْيِي اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» یونس، ۸۲.

<sup>۲</sup> «و تَنْزِيلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً» اسراء، ۸۲.

من خودي و فطري است و اينست كه اين سخن رسول اكرم <sup>ص</sup> را اينهمه تكرر مي كنيم كه «زين پس فقط رهروان معرفت نفس حقايق دين مرا مي يابند و تصديق مي كنند».

۱۱۷۰- اگر بقول قرآن كريم «قيامت ناگهان بر پا مي شود»<sup>۱</sup> بدین معناست كه قلب و مقصد دين و اسلام و قرآن از راه عليت و تاريخ و درس و مدرسه و وراثت حاصل نمي آيد و بلكه آدمي بميزاني كه از راه معرفت و سلوك باطني به قلمرو دل يعني حال و اكنونيت (الساعه) نزديك مي شود به قلمرو اسلاميت و قرآنيت و حقيقت آخرالزماني دين و نجات و رستگاري نزديك مي شود و به حضور حق مي رسد و اينست خوشبختي! «جز جمال اعلاي پروردگار شما را خوشبخت و راضي نمي كند»<sup>۲</sup> سوره ليل ۲۱-۱۹

۱۱۷۱- اگر كل جهان مي تواند در مردمك چشم انسان جاي گيرد پس خدا هم مي تواند در هر ذره اي جاي گيرد. اگر اين معنا را فهم كردي اهل وحدت وجود و توحيد و در آخرالزمان از كافران نخواهي بود. آنهائي كه مدعي هستند كه نامحدود نمي توانند در محدود جاي گيرد آشكارا خداوند را ناتوان و اسير قوانين عليتي ذهن حقير خود کرده اند. و اين را دفاع از توحيد مي پندارند در حاليكه دفاع از حماقت خويشتن است.

۱۱۷۲- يكي از بزرگترين بدبختي هاي ما مسلمانان و خاصه علماي اسلامي و مفسرين قرآن اينست كه براستي بسيار بندرت در آيات قرآني انديشيده و تعقل کرده اند چرا كه برخي از آيات از فرط آشكاري گوني نياز به تفكر نداشته و برخي هم اسرار پنداشته شده كه خود امام زمان پرده از آن برمي دارد. بسيار اندك بوده اند علما و عرفائي كه قرآن را در نزد خود انديشيده اند يعني درباره آيات و معاني قرآن تأمل نشده است. و اتفاقاً همه اسرار قرآني در آياتي حضور دارند كه سهل و ممتنع مي نمايند و گوني بيان واقعيتهائي كودكانه اند پس نيازي به تفكر ندارند؟! مثل اين آيه كه: خدا در زمين و آسمانهاست و بر هر چيزي محيط است.<sup>۳</sup> و اين معنای مبين بودن قرآن و امي بودن آيات الهي است «و قرآن را براي تفكر و تذكر بسيار آسان نموديم»<sup>۴</sup> قرآن-

۱۱۷۳- در دو جهان چيزي زيباتر و عاليتر و دلرباتر از قرآن و معارف قرآني نيست چرا كه حتي لقاء الله هم از بركات قرآن است. و اينكه خداوند را در ازل قرآن مي يابيم عين حقيقت است كه نزولش از اعلي العليين تا اسفل السافلين هنوز هم ادامه دارد. و افسوس كه بيان اسرارش بسيار كمرشكن و جان افكن و بس مسئوليت آفرين است و همينقدر هم كه گفته ايم در هر رازش بارها از دل و جان و تمام هستي خود گذشته ايم. و نمي دانيم كه آيا هنوز هم بايد به بيان اسرارش در عشق ادامه دهيم يا نه. گمانم بر اين بود كه اين دفاتر عشق را به هفت ختم نمايند ولي اينك كه به اواخر دفتر هفتمش نزديك مي شويم دلمان راضي به ختمش نمي شود. ترسم نه از جان و امنيت و آبروي ديني ام كه از رضاي اوست. هر چند كه تا همين جا را هم به صداي تازيانه هايش پيموده و گفته ام و خود اين شهادت را نداشتم چرا كه نه نبي مرسل بوده ام و نه امام منصوب و معصوم و نه امام زاده و نه صاحب مدرک و جواز رسمي ديني و وراثتي و سلسله اي و... كسي بودم كه عمري بر سر ايمان خود چو بيد لرزيده ام و حتي در مسلماني خود نيز ترديد داشته ام كه آيا مسلمانم، كافر، مؤمن، عاقل يا ديوانه. و اين قرآن بود كه از اين ترديد ها نجاتم داد در خواب و بيداري و با مشاهدات و مكاشفات و كرامات و آيات و بينات پياپي.

<sup>۱</sup> «... لا تأتیکم الا بغتة يسئلونك کأنک خفي عنها قل إنا علمها عند الله و لكن أكثر الناس لا یعلمون » اعراف، ۱۸۷.

<sup>۲</sup> «و ما یأخذ عندہ من بغة تجزی \* إلا ابتغاء وجه ربہ الأعلى \* و لسوف یرضی » اللیل، ۲۱-۱۹.

<sup>۳</sup> «و لله ما فی السّماوات و ما فی الأرض و کان الله بکل شیء محیطاً » نساء، ۱۲۶.

<sup>۴</sup> «و لقد یسرّنا القرآن للذکر فهل من مدکر » قمر، ۱۷.

۱۱۷۴- «بلکه دل‌هایشان در غفلت و نسیان است و آنچه که می‌کنند غیر کارهایی است که می‌کنند.»<sup>۱</sup> «مؤمنون» ۶۳- در حقیقت کل زندگانی انسان‌هایی غافل غیر از آن زندگانی‌ای است که کرده و می‌کنند. «و در آنروز خواهند دانست که چه می‌کردند»<sup>۲</sup> قرآن- اکثر انسان‌ها اگر بدانند که چه می‌کنند دست از کارهایشان می‌کشند و بازمی‌ایستند. این آیه بیانگر فلسفه زندگی اکثر مردمان جاهل و غافل است که در آنچه که می‌کنند تردیدی هم بخود راه نمی‌دهند. «و کافران در آنچه که می‌کنند هیچ تردیدی ندارند و خود را هدایت شده می‌دانند»<sup>۳</sup> قرآن- و اما آن‌انکه بر خلقت جدید روحانی وارد می‌شوند بناگاه قیامتشان بر پا شده و می‌بینند که چه می‌کردند. این همان «آن روز» در قرآن است که برای مؤمنان در حیات دنیا و برای مابقی مردمان پس از مرگ و در قیامت کبرا رخ می‌دهد.

۱۱۷۵- آنچه که غفلت و نسیان و از خودبیگانگی انسان نامیده می‌شود همان فاصله بین ذهن و دل اوست که میزان این غفلت همان میزان این فاصله و تناقض بین دل و ذهن است یعنی فاصله بین ضمیر آگاه و ناآگاه. زیرا این فاصله بواسطه انواع جبرهای جنّی و شیطانی و اجتماعی و نژادی اشغال می‌شود که منشأ اعمالی است که سواي اعمال آگاهانه و ارادی اوست. این همان موضوع آیه ۶۳ سوره مؤمنون است. و این خلأ و غفلت و تسخیر شدگی جز بواسطه معرفت نفس که به معرفت قلب می‌رسد قابل علاج نیست. و یگانگی ذهن و دل همان مقام توحید و صدق است. و تا قبل از وصول به این مقام عظیم این غفلت و بی‌خودی جز از طریق اطاعت از اولیای الهی قابل جبران نمی‌باشد زیرا اولیای الهی امامان دل انسانند و لذا از خود هر مؤمنی به او نزدیک‌ترند و صلاح کارش را بهتر می‌دانند و اینکه حامل امر پروردگارند و دل کانون اراده و امر خدا در هر انسانی می‌باشد و سمت آخرت وجود است و لذا کانون ضمیر ناخودآگاه و غیبی اوست. و اینست که کمال معرفت را معرفت قلب دانسته‌اند (علی‌ع). و بدان که بقول امام صادق ع، امام باطن هر کسی دل اوست<sup>۴</sup> و امام ظاهرش هم اولیای الهی هستند یعنی اولیای الهی زبان دل می‌باشند. و جز عارفان واصل این زبان را نمی‌دانند و آنچه را که عامه مردمان دل و امیال قلبی می‌پندارند هوای نفس آنهاست و القاعات اجنه و شیاطین و خناسان. و اینست معنای کلام خدا که «غافلان از دل، اعمالی غیر اعمال ارادی خود دارند»<sup>۵</sup> که متوجه آن نیستند. و لذا چه بسا در حال خیانت و ارتکاب گناه هستند ولی می‌پندارند که در حال ایثار و ثواب می‌باشند. در این معنا بمان و تأمل کن که از ارکان معرفت نفس است.

۱۱۷۶- برخی از ما می‌پرسند که در روانکاو پیرو چه مکتبی هستیم و وقتی می‌گوئیم که پیرو مکتب روانکاو قرآنی هستیم متلکی می‌پراند و می‌رود. در حالیکه کل قرآن به یک لحاظ عین عرفان قلب یا روانکاو دل انسان است. این بدان! همینطور است جامعه شناسی قرآنی و فلسفه قرآنی و طب قرآنی و اقتصاد قرآنی و غیره!

۱۱۷۷- اینست که برای رسیدن به قلب قرآن کافیت که آدمی به قلب خود برسد تا با کل قرآن روبرو شود. این همان مصداق آن حدیث نبوی است که فقط اهالی معرفت نفس به حقایق اسلامی می‌رسند در خویشتن خویش! و این کلام خدا که «آن‌انکه خدای را در دل خود می‌خوانند با پرستندگانی در خود محشور می‌شوند از انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین...»<sup>۶</sup> یعنی دل خانه خدا و اولیاء اوست و هر که اهل دل شد اهل الله شده است و این مقامی عالیست که مقام عارفان واصل است که با حقیقت صحف ابراهیم و تورات و انجیل و قرآن هم روبرو می‌شوند و این از عجایب وجود انسان است و از محالات است که ممکن شده است به مصداق این کلام خدا که «خداوند هفت آسمان و هفت زمین بمانند آن را آفرید و امرش را بین آنها فرود آورد تا بدانیم که خداوند قادر به هر کار محالی است و بر هر چیزی محیط

<sup>۱</sup> «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَ لَهُمْ أَغْلَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَابِدُونَ» مؤمنون، ۶۳.

<sup>۲</sup> «... ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» مجادله، ۷.

<sup>۳</sup> «وَلَهُمْ لِيُضْذَوْنَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يُحْشَبُونَ لَأَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» زخرف، ۳۷.

<sup>۴</sup> «إِنَّ مَثَرَةَ الْقُلُوبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَثَرَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَةِ عَلَيْهِ» بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۴۹.

<sup>۵</sup> «... وَ لَهُمْ أَغْلَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَابِدُونَ» مؤمنون، ۶۳.

<sup>۶</sup> «وَمَنْ يَعْلَمْ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّلَحِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ خَشَنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» نساء، ۶۹.

است...<sup>۱</sup> «سوره طلاق- و این نزول امر خدا بین ذهن و دل یا دنیا و آخرت و یا زمین و آسمان وجود انسان است. و بدان که امر خدا همان روح اوست و اولیای صاحب روح او به همراه این امر نازل می شوند و کتاب او که به همراه نزول روح او فرود می آید به مصداق سوره قدر. و این از برترین بینات الهی است که کمالش لقاء الله است آنگاه که حقیقت محمدی در دل رخ نماید. و اینجانب مخاطب چنین لطف و کرمی از جانب خداوند بوده ام که جمله معارف و مکاشفات اینجانب ریشه در این بینه کبیر دارد.

۱۱۷۸- نزول امر الهی بین زمین و آسمان همان نزول امرش فراسوی خیر و شر، جبر و اختیار، مرگ و زندگی و بود و نبود است. و این همان امر به بود نبود است: امر توحید! این همان امر عشق است در قمار عشق ورزی با حق! این همان قلمرو بینات الهی و شهود جمال آیات است تا لقاء الله! «و خدا هر چه خواهد کند»<sup>۲</sup> طلاق- و این همان پاسخ دندان شکن به منکران لقاء الله در حیات دنیاست. آنکه خداوند را همچون خودشان مقید به مکان می سازند و خصم ظهورش هستند همچون ابلیس در عداوت با آدم! این همان واقعه خلق جدید است در عالم خاک از فراسوی زمین و آسمان! یعنی از راه دل که نقطه لامکان وجود در انسان است. این آبین الیبنات آیات قرآن است و مهد ظهور محالات و عرصه حضور خدا در درک اسفل السافلین است و حجله وصل خدا با عاشقانش! و کل این هفت دفتر عشق به مثابه تأویل و تعین این آیه در پایان سوره طلاق است. این وصال در فراق است و ازدواج در طلاق است و بود در نبود! این آیه مهد ظهور رحمت مطلقه خدا و حقیقت محمدی است. این قلب عرفان قرآن است و قرآن عرفان!

۱۱۷۹- «آیا ندیدید که خداوند زمین و آسمان ها را به حق آفرید...»<sup>۳</sup> ابراهیم ۱۹- این کلام نشان می دهد که انسان در لحظه خلق جهان، حضور داشته است پس باید این حضورش را به یاد آورد هر چند که هنوز موجودیتی خاکی نداشته است. پس آیا انسان قبل از خلق جهان در کجا بوده است که شاهد بر خلق جهان بوده است؟ با خدا بوده است؟ در خدا بوده است؟ و شاید هم خود خدا بوده است!

۱۱۸۰- «خداوند انسان را بر خلقش شاهد قرار داده است»<sup>۴</sup> قرآن- پس انسان قبل از خلقتش هم بوده است ولی در کجا؟ چون این موجودیت قبل از خلقت خاکی يك موجودیت عارفانه و شاهدانه است پس موجودیتی الهی است و این الوهیت وجودی انسان است که از ازل بوده است. یعنی انسان همان خدای قبل از خلق عالم است یا خداوند، انسان پس از خلق عالم است. در این حقیقت هیچ تعارف و بدعت و انحرافی نیست و عین کلام خدا در قرآن است.

۱۱۸۱- انسان همان انسانیت خداست همانطور که خداوند هم خدائیت انسان است. آیا مگر قبل از خلق عالم جز خدا کسی هم وجود داشته است! و اینست سرّ عشق بین انسان و خدا. که همان عشق بین خدای قبل و بعد خلقت است و یا عشق بین انسان قبل و بعد خلقت! در این معنا بمان!

۱۱۸۲- عبادات، مؤمنان را به خدا می رساند و کافران را به شیطان. معارف نظری هم همینگونه اند. تفاوت در تقواست که اساس دین و رشد انسان است. و تقوا یعنی عدم پیروی از خود. و این جز در اطاعت از امامی زنده ممکن نمی شود. یعنی بی امام را تقوا نیست و لذا عبادات و معارف آدم بی امام، صراط المستقیم ضلالت او بسوی شیطان است. فرق سلمان و عمروعاص جز این نیست.

۱۱۸۳- پس تقوا هم حاصل عشق عرفانی به اولیای الهی است. و بدون این عشق، تقوا جز ریا و جان کندن نیست.

<sup>۱</sup> «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق، ۱۲.

<sup>۲</sup> همان.

<sup>۳</sup> «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَئُوسَ يَظُنُّ أَنَّهُ يُلْهِيكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» ابراهیم، ۱۹.

<sup>۴</sup> «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» اعراف، ۱۷۲.



۱۱۸۴- «قیامت هر آن در راه است و می‌خواهم برای مدتی معین پنهانش دارم تا هر کس به نتیجه اعمالش برسد»<sup>۱</sup> طه ۱- با ظهور اسلام و معراج محمدی و امامت علوی قیامت پنجاه هزار ساله آغاز شد ولی تا به عصر ما پنهان داشته شد تا اینکه خداوند به واسطه بنده عیانش نمود و به قلم بنده بیانش فرمود. زیرا در مجموعه روایات دینی و عرفانی ما هرگز گزارش نشده که کسی نشانه های قیامت در قرآن را به چشم خود آنهم در بیداری دیده باشد. ولی بنده بسیاری از این علائم را دیدار نموده ام هم در ساختار کائنات و عالم حیات و هم در ماهیت آدمی و جوامع بشری. و اصلاً واقعه نزول روح برای اینجانب در روز دهم مرداد هزار و سیصد و هفتاد و دو در بیلاق دازگاره با صدای مهیبی از صور اسرافیلی آغاز گردید که به صورت انفجاری در آسمان بود آنهم آسمانی آبی بی هیچ لکه ای ابر. درست به وقت اذان ظهر. که احساس من در آن لحظه دقیقاً احساس پایان جهان بود و روحی که با این انفجار آسمانی فرود آمد تا صبح سحر فردای آنروز مرا از بیرون محاصره و مصادره نمود تا اینکه بالاخره بر من وارد شد که به همراه یک موت کامل بود. در حقیقت این روح که امر و اراده الهی بود مختص امر برپائی قیامت بود که این قیامت هم در وجود من و هم در مردمان و هم در ساختار جهان و طبیعت آغاز شد. و به محض ورود روح در سینه ام شاهد حشر همه انبیاء و اولیای الهی گشتم که در صفوفی بهم فشرده که کل آن منطقه را پر کرده بود به سوی من صلوة و سجده کردند و پس از آن امام زمان را دیدار کردم و بدین گونه قائم قیامت شدم و زان پس تا به امروز جز تبیین حقایق و معارف قیامت کاری نداشته ام. قلم بنده صور اسرافیل این دوران است که اجل و قیامت مدرنیزم و تکنولوژیزم و کاپیتالیزم و این تمدن دو هزار ساله را بر پا نموده است.

۱۱۸۵- و این را نیز بدان که لقاء الله در هر عصری موتور محرکه و سرآغاز قیامت آن عصر است بر هر انسانی که رخ نماید. همانطور که کاملترین این دیدار بر محمد مصطفی<sup>ص</sup> و علی مرتضی<sup>ع</sup> حدود چهارده قرن پیش رخ نمود که سرآغاز قیامت پنجاه هزار ساله گردید. چرا که دیدار خداوند در جهان هستی به مثابه رویداد و ظهور ذات و هستی مطلق از بطن و متن ساختار کائنات است و این ظهور عمر مادی جهان را در عرصه کثرت به پایان می‌رساند. زیرا «قیامت آروزی است که نهان ها آشکار می‌شود».<sup>۲</sup> قرآن- همانطور که قیامت کبری جهان هم با ظهور جمال واحد خداوند توأم است بر عالم و آدمیان خواه ناخواه! پس قیامت بر اثر وصال در عشق الهی می‌باشد و عین ظهور عشق است. یعنی بر پا کنندگان قیامتهای دورانها جمله عاشقان الهی هستند تحت الشعاع نور رحمت مطلقه محمدی و عشق علوی!

۱۱۸۶- «و خداوند آسمانها و زمین را بر حق آفرید تا هر کسی را به آنچه که کسب نموده اجر دهد و هیچ ستمی نمی‌شود»<sup>۳</sup> جایه ۲۲- یعنی زمین و آسمانها جمله برای انسان و در خدمت انسان است و تماماً ماهیتی انسانی دارد و خلقت جهان از آن انسان می‌باشد و در نهایت هم برای تکامل روح انسان است که جمال خالق را متجلی می‌سازد و انسان را به سوی خالق رهنمون می‌کند. ولی انسانی که از انسانیت خود غافل است و حق هستی اش را انکار می‌کند با جهانی مخالف و ضد خود روبرو می‌شود. ولی به تسخیر انسانی درمی‌آید که حق جوست زیرا جهان بر حق آفریده شده است و آن حق پرستش و عشق یعنی خلافت است. یعنی آن انسانی که مسئولیت خدا در عالم ارض را بر عهده می‌گیرد و مظهر رحمت او می‌شود و نور هدایت می‌گردد.

۱۱۸۷- آن حقی که خداوند زمین و آسمانها را بر آن آفریده است خلافت انسان – خداست یعنی عشق! و بر این عشق است که خداوند بواسطه جهانی که آفریده اکتسابات آدمی را محاسبه نموده و اجر و جزا می‌دهد بواسطه بهشت و جهنمش و رضوانش در درجات که صور و صفات و مقامات وجودی عالم هستی است. اینکه آنچه که کسب نموده

<sup>۱</sup> «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» طه، ۱۵.

<sup>۲</sup> «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» طارق، ۹.

<sup>۳</sup> «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» جایه، ۲۲.

چگونه و چرا و از چه راهی و برای چه بوده است از عشق و وفا و عصمت و عزت و رحمت و عفو و ایمان و تقوا بوده و یا از فسق و جفا و زنا و شقاوت و کفر و پلیدی.

۱۱۸۸- دنیا همان صورت و سیرت مادی و محسوس جهان هستی است که آدمی بواسطه کفر یا ایمان و عشق یا فسقش برخوردار شده و کسب می کند. ولی بهشت و برزخ و دوزخ و رضوان الهی و درجاتش هویت اخروی جهان هستی است که بواسطه اش اجر و جزا می یابد در حیات این و آن جهان. ولی اهل ایمان و عرفان و خلقت جدید در حیات این جهان به آخرت و باطن جهان هستی می رسد در درجات. و لذا در قیامت کبرا حسابش پاک است و معادی ندارد. و اینست معنای آن حدیث مشهور که اینقدر جاهلانه مورد سوء استفاده مشرکان و منافقان قرار گرفته است که «آنها که معاش نیست معاد نیست» یعنی آنکه در این دنیا هدفش معاش و عیش نبوده از قیامت و محاسبه آن مبرا است و این احوال مخلصین است که به فقر خود فخر می کنند و اینانند اهل حق که عشاق الهی هستند و خلفای رحمت او در عالم ارض همچون حلاج و بایزید و سائر اولیای الهی!

۱۱۸۹- انسانی که در ارتباط با یکی از اولیای حق به خود نیامده و قیامتش بر پا نشده است گویی هنوز خلق نشده و حتی هستی حیوانی را دریافته است. ولی پس از این قیامت نفسانی چون تصدیق و توبه نمود و به آفرینش عرفانی رسید تازه دارای خودیت انسانی شده است. بسیاری در همان سرآغاز این آفرینش نو کوس انالحم می زنند و دعوی های ناحقی می کنند که در این ادعا فرو می پاشند که در این فروپاشی یا عشق را بر می گزینند و به اطاعت مریدانه ولی خود در می آیند و یا به سمت فسق و کفر آگاهانه می روند. یعنی يك سالک پس از رسیدن به خود انسانی بایستی از این خود در قبال اراده امامش که اراده خداست بگذرد و این آغاز عشق و خلافت است و حق همین است و لذا کل زمین و آسمانها تحت اراده چنین انسانی قرار می گیرد زیرا بر حق آفریده شده است. در این معنای حق بمان!

۱۱۹۰- «آنان که ایمان آورده و اعمال خود را به صلح کشانیده اند از خسران عصر نجات یافته اند... آنان که ایمان آورده و اعمال خود را به صلح کشانیده اند در بهشتی جای داده می شوند که در آن جویباران جاریست... آنان که ایمان آورده و اعمال خود را به صلح کشانیده اند خداوند مهرشان را در قلوب مردمان قرار می دهد...»<sup>۱</sup> قرآن- و این نیز یکی دیگر از ترجیع بندهای قرآن است که همه ارزشهای الهی و عزت و لذت های دنیوی و اخروی را برای این مؤمنان صالح بشارت می دهد. ولی آیا می دانی که اعمال صالح چیستند؟ همان اعمالی هستند که بر مبنای دوستی با جهان و جهانیان به فعل می آیند یعنی گوهره ایمان و عمل صالح چیزی جز محبت نیست که مؤمن را به صلح و اتحاد با عالم و آدم می برد و اینست راه راست و طریق سعادت و هدایت. ولی چگونه این گوهره حاصل می گردد یعنی چگونه انسانی صالح می شود یعنی صلح دوست؟ در نقطه مقابل انسان صالح، انسان عدو قرار دارد که با عالم و آدمیان در ضدیت و خصومت است و این معنای انسان کافر است که با حق خلقت زمین و آسمانها در تضاد است زیرا نمی خواهد خلیفه خدا باشد و بار امانت الهی را بر دوش بکشد یعنی نمی خواهد عاشق باشد و عاشقی کند. ولی بدان که تا بار اراده و منیت خود را به يك انسان عاشق نسپرد ای و مرید نشده ای نمی توانی بار خدائیت خویش را از او تحویل بگیری و خلیفه اش شوی. در این معنا بمان! «خداوند مؤمنان صالح را جانشینان خود بر روی زمین می سازد.»<sup>۲</sup> نور ۵۵-

۱۱۹۱- انسان سالک انسانی است که به دستان خودش به نور ایمان و عرفان و محبت امامش آفریده می شود در زیر نگاه خدا. و اینست خلقت جدید و آفرینش عرفانی و قیامت قبل از قیامت و موت قبل از مرگ و دیدار قبل از دیدار. و این

<sup>۱</sup> «والمصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» العصر، ۳-۱؛ «و يَبْقَرُ الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَنْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ و أُنْزِلَ بِهِ مَتَشَابِهًا و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بقره، ۲۵؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» مريم، ۹۶.  
<sup>۲</sup> «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ و لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُبْشِرُ كُونَ فِي شَيْئًا و مَنْ كَفَرَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» نور، ۵۵.

سبقت تماماً ناشی از رحمت وجود امام زنده است. و این سبقت گرفتن از تاریخ و فانق آمدن بر دهر و جبر زمان است یعنی خروج از ظلمت نژاد و حرکت به سرمنزل نور!

۱۱۹۲- پس صالحین به صلح رسیدگان با جهان و جهانیان هستند و این جز بواسطه گذشتن از خود که اشد تقواست ممکن نمی شود زیرا باید از کل خود بگذری تا به کل هستی برسی. و چون به غیر خود رسیدی در آنجا جز خود نمی یابی: «کل زمین و آسمانها غرق در بایزید بود و بایزیدی در میان نبود» این بیان موقعیت جهانی صالحین است. پس بدان که صالحین نیز در جرگه عشاقند زیرا جز به قدرت عشق نتوان از خود گذشت و به غیر پیوست. غیری که اصل وجود توست و خود خود توست در حالیکه تو خودت بیخودی! و اینک آن آیه را دریاب که: «آنانکه ایمان آورده و اعمال خود را به صلح رسانیدند جانشینان خدا در جهان هستند»<sup>۱</sup> نوره ۵- یعنی آنانکه از خود می گذرند جهان را به ارث می برند و آنانکه خود را می پرستند جز حسرت و خسران و ندامت و لعنت به ارث نمی برند و اینست جهنم! ولی از خودگذشتگان (متقین) بهشت را به ارث می برند یعنی «به هست» را، هستی را! و جهنم عذاب نابودگی و نیستی است یعنی نه هست!

۱۱۹۳- «آیا در خودشان تفکر نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و هر آنچه بین آنهاست را نیافریده الا به حق و مدتی معین. ولی مسئله اینست که اکثر مردمان دیدار پروردگارشان را منکرند»<sup>۲</sup> روم ۸- یعنی فقط از طریق معرفت نفس می توان حق آفرینش جهان را دریافت و مبدأ و معاد را تصدیق نمود و حق خلقت را که همان عشق الهی است درک کرد. ولی چون اکثر مردمان میلی به دیدار خدا ندارند و اصلاً این دیدار را محال می دانند حق خلقت را هم در نمی یابند و از عشق بیگانه اند. یعنی فقط عاشقان الهی قادر به درک حقایق هستند که در انتظار روی او می باشند. و آنانکه باور و شوقی به دیدار خدا ندارند از حقیقت عالم بیگانه اند و جز بازی کاری ندارند و حتی دینداری آنها هم نوعی بازی با باورها و مقدسات است اگر به دیدار او مشتاق نباشند و در جستجوی این دیدار جهاد نکنند. «آنانکه در شوق دیدار با پروردگارشان نیستند کافرانند»<sup>۳</sup> قرآن- و چنین باور و شوقی جز در ارادت عرفانی با امام زنده پدید نمی آید زیرا فقط آنانکه امامی زنده دارند حضور خداوند در جهان را احساس و فهم می کنند و لذا شوق دیدارش را می یابند زیرا اولیای الهی عرش خدایند و وجودشان حضور خدا در میان مردمان است و اینست که بی امام را اصلاً ایمانی بخدا نیست. فقط آنکه مشتاق دیدار خداست زمین و آسمانها را قلمرو ظهور جمال و دیدارش می داند و قیامت را که باطن جهان را آشکار می کند انتظار می کشد و از تاریخ و قیامت دهری هم سبقت می جوید تا هر چه زودتر به این وصال برسد. و کل دین و تقوا و جهادهایش به این مقصود است. و اینست دین خالص و توحید!

۱۱۹۴- «و چون ایشانرا حق آمد گفتند که این يك طلسم است و ما باورش نداریم»<sup>۴</sup> زخرف ۳۰- آنچه را که کافران در رابطه با اولیای الهی متهم به سحر و جادو و طلسم و شستشوی مغزی می کنند همان محبت آنهاست که اهل ایمان و صدق را تحت تأثیر قرار می دهد و تسلیم کلام حق می سازد. پس آن حق و نوری که با اولیای الهی نازل می شود همان عشق و رحمت مطلقه خداست در قلوب اولیایش که دلهاي مرده مردمان را زنده می سازد و منقلب می شوند. این انقلاب در منطق کافران و مستکبران متهم به طلسم می شود که امروزه شستشوی مغزی هم نامیده می شود. پس حق هم عشق است و هم حقایقی که تحت الشعاع عشق، آشکار می گردد که مؤمنان را به محبت با عالم و آدمیان می کشاند و به صلح می خواند. یعنی عشق، رحمت مطلقه خدا را آشکار می سازد و مردم را دعوت به تصدیق و اطاعت از آن می کند. به بیان دیگر حق همان حق آن چیزهائی است که هست. یعنی حقیقت همان واقعیت است که تحت الشعاع نور محبت اولیای

<sup>۱</sup> هان.

<sup>۲</sup> «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» روم، ۸.

<sup>۳</sup> «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْيُنُهُمْ فَلَا تَبْصُرُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزُنًا» کهف، ۱۰۵؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُونَ مِّنْ رَّجْمَتِهِ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» عنكبوت، ۲۳.

<sup>۴</sup> «وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ» زخرف، ۳۰.

الهي عيان و بيان مي گردد و آنچه كه عيان مي شود نيز رحمت و محبت خدا درباره مردمان است. و اين بدان معناست كه كافران منكر عشقتند!

۱۱۹۵- پس حق و حقيقتي جز حاكميت مطلقه عشق و رحمت الهي بر انسانها نيست. و رسولان و اوليائي الهي هم بيانگر اين واقعيت هستند. «رسولان را نفرستاديم الا اينكه حق آنچه را كه در نزد مردمان است متذكر شوند» قرآن-

۱۱۹۶- كافران و متكبران و خود- برترينان در عين حال كه خود را از همه برتر و بهتر مي دانند چاپلوسي ديگران را مي كنند و خدمات ويژه عرضه مي كنند تا از ديگران جواز و تصديق برتري خود را بگيرند. و همين نشان دهنده عكس اين ادعاست. كه ديگران بهتر از او هستند كه بايستي او را تصديق كنند يعني هويت شيطاني او را تايد نمايند كه نمي نمايند پس به خون همه تشنه مي شود اين متكبر ايثارگر؟! متكبر خودپرستي كه در نمايشات ايثارگرانه و شكسته نفسي هاي نمادين قصد اثبات برتري خود را دارد. و اين يك تناقض و جان كندن آشكار است و نشان مي دهد كه خود برتريني داراي هيچ حقي حتي در نزد خود فرد متكبر هم نيست و گرنه بواسطه نمايشات ايثارگرانه و متواضعانه در صدد اثبات برتري خود نمي بود. زيرا آدمي ذاتاً مي داند كه حقي جز عشق ورزي و از خودگذشتگي نيست و در اين حق است كه آدمي با همه انسانها يگانه و متحد و نفس واحده مي شود يعني عادل مي گردد پس اگر اين حق يعني عشق در او نيست بايد بداند كه مطلقاً قابل تصديق بواسطه هيچكس نيست پس تلاشهاي مذبوحانه تعشيق و ايثارآبانه فقط موجب رسوائي است. و انبياء و اوليائي الهي آمده اند تا همين حقيقت را به انسان نشان دهند كه: اي انسان، بي عشق، هيچ نيستي و حتي از حيوان و جماد هم پست تري! پس عشق وجود رسولان الهي را تصديق كن تا لايقش شوي به جاي اينكه انكارش كني و سپس نمايش عشق را بازي كني كه گويي اين عشق از توست! و آنگاه توقع هم داشته باشي كه اين حق نداشته و تأثري تو تصديق و تقديس شود كه نمي شود!

۱۱۹۷- «گويي جز در انتظار قيامت نيستند كه به ناگاه بر سرشان فرود آيد. حال آنكه به راستي نشانه هاي قيامت ظاهر شده است...»<sup>۱</sup> محمد ۱۸-

قيامت همان قيامت حق يعني عشق است و لذا غايتش چه در مقام كبري و صغري به لقاء الله مي انجامد. و عجا كه مهمترين و فراوانترين موضوع قرآن است ولي در تفاسير و فرهنگ علوم ديني ما هيچ محلي از اعراب ندارد و اين نشان از مهجوريت قلب قرآن است در نزد علما و مفسرين رسمي ما. و همين مهجوريت اساس عداوت با فرهنگ عرفاني و صوفيانه است كه فرهنگ قيامت و قامت عشق قرآن است. و لذا اين غفلت و نسيان و مهجوريت حاكم بر علوم رسمي حوزه هاي ديني ما افتخاري جز فتواهاي ارتداد بر عليه حاملان عشق و قيامت قرآني نداشته است چه از جنبه فقهي و كلامي و چه فلسفي. و نشانه هاي قيامت امروزه آشكارتر از ديروز و هزار سال پيش است. و با اينحال مسلمانان امروز، منكرتر از مسلمانان ديروز و هزار سال پيش هستند بخصوص علماي رسمي. و بلكه مردم امي و عامي اين علان را بهتر درك و تصديق مي كنند و لفظ آخرالزمان در فرهنگ عاميانه ما نهادينه مي شود ولي امان از عالمان رسمي كه اصلاً به صرفشان نيست كه آخرالزمان و قيامت را دريابد زيرا در اينصورت بسياري از دكانها تعطيل مي شوند. افسوس كه در دين آخرالزمان حتي کاربرد لفظ قيامت و آخرالزمان نوعي جرم سياسي و امنيتي محسوب مي شود در حاليكه در غرب صدها كرسي آخرالزمان شناسي در دانشگاهها و مراكز پژوهشي در همين دهه اخير بوجود آمده است. «واي بر آنروز كه غير مسلمانان در علوم اسلامي از مسلمانان سبقت گيرند.»<sup>۲</sup> رسول اكرم ص-

۱۱۹۸- اين رساله هفت جلدي كه حدود يك سال تمام به طول انجاميد بسيار بيشتر از كتابت بود و بلكه تبیین و گزارش يكسال وقايع بلاوقفه عرفاني- قرآني- قيامتي بود در حيات فردي و اجتماعي خود من و دهها تن از انسانهاي كه در رابطه معنوي و روحاني با اينجانب بودند كه امواج اين وقايع و قيامتهاي نفساني تا آفاق كل جامعه بشري در اقصي نقاط

<sup>۱</sup> «قَهْلُ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَلَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ» محمد، ۱۸.

<sup>۲</sup> «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ وَلَا يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ» فيض كاشاني، الوافي، ج ۲، ص ۳۳۰.

جهان امتداد یافته و استمرار دارد. همه معارف و حکمت‌های این رساله، تجربی و اجتماعی و خانوادگی و واقعیت جاری یکایک انسانها در سراسر جهان است. در این رساله عرفان عملی بر مبنای معارف قرآنی و تجربه عامه بشری به تمام و کمال از کافرانۀ ترین تا عارفانۀ ترین جنبه حیات انسان از آغاز تا پایان را به تصویر کشیده است و شالوده های روانشناسی و جامعه شناسی و حکمت قرآنی را نیز استوار ساخته است. و علاوه بر این صدها نسخه درمانی و شفا بخش برای همه امراض روانی بشر مدرن را شامل است. و نیز اکثر محکّمات قرآنی را در جهان معاصر تعین نموده و بسیاری از اسرار و تأویلات عرفانی قرآن را برای نخستین بار به عرصه کشف و شهود عینی آورده است. و همچنین مذهب ابراهیم حنیف را بطور ایدئولوژیک تبیین نموده است و خلقت دوباره آدم- حوایی را معلوم و مکتشف ساخته است و عرفان اسلامی را تبدیل به یک دستگاه عملی برای عامه مردم جهان ساخته و عشق را بر اساس شریعت الهی تبیین علمی- عملی بخشیده و آن را عین شریعت معلوم و معین کرده است و مذهب واحد جهانی را برای انسان آخرالزمان رقم زده و بعنوان تنها راه نجات انسان مدرن پیش روی جهانیان قرار داده و برای انسان آخرالزمان جز خدا باقی نگذاشته است. و این عشق قرآنی بود که در جاتم منفجر شد و این رساله گزارشی از این انفجار است. هر چند که توصیف و تعریف خویشتن در اخلاق سنتی کاری مقبول نیست ولی در این امر خاص، عین اخلاق خلاق و عشق ایشاری است. باشد که موجب رضای حق و مقبول نظر مهدی عج و مسیح ع آید و جهانیان را برای این ظهور جهانی مهیا سازد و مؤمنان را برای ظهور عشق الهی ساماندهی کند. انشاء الله!

۱۱۹۹- این رساله یکی از عالیترین الطاف الهی در حق این بنده در کل عمرم از آغاز تا به کنون تلقی می شود که صدها درب علم و معرفت و حکمت و بصیرت حق را در جان آدمی افتتاح نموده و از هر تأویلی، شهری از علم محمدی زین پس پدید خواهد آمد. این رساله نزولی دگرباره و عمیق تر و اسفلی تر از امّ الکتاب بود که اصل قرآن است و نور معرفت عشق حق را بر پست ترین مخفیگاه غرایز حیوانی بشر تابانید و در آنجا نیز برق تجلی جمال اعلاّی پروردگار را آشکار ساخت. و معلوم کرد که در هیچ جایی نیست که خدا نباشد و اتفاقاً ظهور جمالش در اسفلی ترین درک اسفل السافین آشکارتر و مهیاتر است. و این بیان وحدت وجود مطلق و عشق ناب حق است و توحید عملی برای متقیان مکتب محمدی. آنهم در آخرالزمانی که نسل بشر در این مخفیگاه شیطانی در حال نابودی است. و این نبرد تن به تن انسان با شیطان است جهت پرده برداری از رخ حضرت حق! و برای نخستین بار آنهم از نص صریح قرآن آشکار ساختیم که حتی عشق جنسی و شهوانی هم می تواند قلمرو عشق ناب الهی و لقاء الله باشد برای سالکان معرفت حق! و این بمعنای نزول امر حق و قلب قرآن بین زمین و آسمان وجود انسان یعنی رابطه آدم- حوایی است به مصداق آیه ۱۲ سوره طلاق.<sup>۱</sup> و این مصداق نزول حق اعلیٰ العلیین در درک اسفل السافین است و تحقق عرفان عملی و توحید وجودی در کاملترین گردش سلوکی در دو قوس نزول و صعود است آنهم به عامیانه ترین و جهانی ترین بیان و احساس و تجربه تاریخی بشر. «و خداوند هر کاری که بخواهد قادر به انجام آن است.»<sup>۲</sup> طلاق ۱۲-

۱۲۰۰- این رساله یکی از مصادیق «کراماً کاتبین»<sup>۳</sup> است و هر خواننده بیدار دلی نور کرامت را در جای جای آن مشاهده می کند این کرامت قبل از هر کسی نصیب خود اینجانب گشته است و همچنان ادامه دارد و این بدان معناست که قلم این رساله از جنس «ن والقلم»<sup>۴</sup> است. امیدواریم که سهولت و سادگی و روانی و امیت معارف و حکمت‌های مبین این کتاب موجب سهولت خواننده در درک آن نگردد. با اینحال اسرار الهی در همه جا موجب هدایت و شفاعت مؤمنان و حق جویان است و موجب ضلالت و خسران کافران و متکبران است و موجب رسوایی منافقان. که در هر سه حالت جز برکت و سرعت و رشد خارق العاده در خواننده را تداعی نمی کند و هر کسی را یک شبه به غایت آنچه که هست و در راهی که می رود، می رساند و قیامتش را بر پا می کند. در این رساله حقیقت در کلمات، محقق می گردد و کلمات تبدیل

<sup>۱</sup> «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» طلاق، ۱۲.

<sup>۲</sup> «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» همان.

<sup>۳</sup> انفطار، ۱۱.

<sup>۴</sup> قلم، ۱.

به ملکه های نفس شده و جان خواننده را در الساعه متجلی می سازد و بر سر دو راهی سعادت و شقاوت و عشق و فسق قرار می دهد.

۱۲۰۱- اگر عشق سرالاسرار زندگی هر انسانی است این رساله قیامتش را بر پا می کند و یکبار دگر امکان عاشقی پدید می آید تحت الشعاع نور معرفت حق و شوق لقای الهی. و امیدواریم شما در جرگه کسانی نباشید که به دیدار پروردگار در عالم خاک کافرنند.

۱۲۰۲- محور این رساله «لقاء الله» است. حدود نوزده سال از زمانیکه دیدارش نمودم می گذرد (۱۳۷۲) که بالاخره در جریان تألیف و تنزیل این کتاب بود که درباره آنچه که دیده بودم یقین قرآنی یافتم. سیر نزول قرآن بر هر مؤمنی همینگونه یکبار آتی و کلی است و یکبار هم تدریجی و تشریعی در مسیر زمان. بر پیامبر اکرم<sup>ص</sup> نیز اینگونه بوده است. و خداوند قیامتش را فقط بر انگشت شماری عیان نموده و رسولان قیامتشان می سازد. این را بدان که دین و قرآن و اسلام، چیزی جز تجربه خردمندانه زندگی انسان در جهان نیست. به همین دلیل است که حتی کافرترین آدمها هم در پایان عمرشان به خدا می رسند هر چند با تکبر و منت و انکار! و اینست که بشریت هم در پایان عمر تاریخی خود بر زمین یعنی در آخرالزمان، جبراً به قرآن و اسلام می رسد. قرآن غایت عقل و خرد است.

۱۲۰۳- سیر تکامل نبوتها و شریعتها و باورهای دینی بشر همان سیر تجربه زندگانی انسان در تاریخ بر روی زمین است. یعنی خداوند بر زبان انبیاء خود نیز بر حسب تجربه تکاملی بشر سخن رانده است و مکاشفات و مشاهدات و تجربیات معنوی و غیبی انبیاء و اولیاء و مؤمنان و عامه بشری نیز در سمت و سوی تجربه تکاملی نفس بشر است. پس اگر يك مؤمن و عارف آخرالزمانی از دین خدا و معارف غیبی موفق به كشف و درك حقایقی می شود که چه بسا انبیاء سلف قادر به درك آن و یا قادر به بیان آشکار آن نبوده اند امری برحق است و هیچ بدعتی محسوب نمی شود الا اینکه بدعتی در ادراك بشری است و بدعتی در نیازهای بشر آخرالزمان محسوب می شود. «خلقت عالم و قیامت آدم همچون نفس واحده است»<sup>۱</sup> قرآن- اینست که معارف و مکاشفات و وقایع جاری در متن این کتاب و حاشیه تألیف آن هم بر اساس همین نفس واحده در سراسر جهان عمل می کند و این هم سخنی به بدعت و کفر نیست و هیچ داعیه و معنای غیر دینی و قرآنی در بر ندارد. یعنی اگر يك نفر در هر کجای جهان مواجه با حقیقتی بزرگ شد نور این حقیقت در نفس واحده بشریت و بلکه کائنات جاری و خلاق می گردد و آثارش هویدا می شود. و همه معارف وحدت وجودی نیز برآمده از همین حقیقت نفس واحده جاری در جان جهان است. و از همین روست که معراج محمدی بر پا کننده قیامت در جان جهان و انسان بوده است. پس هر که خدای را دیدار کند نور این دیدار و قیامت حاصل از آن در جان جهان و کل بشریت به تدریج هویدا می گردد. اینست که معارف عرفانی و حکمت های وحدت وجودی جمله دارای کاربرد و پذیرش جهانی در فطرت انسانها می باشند زیرا برآمده از نفس واحده هستند و نفس واحده جز خدا نیست و چون خدا دیدار شود این دیدار و بیداری و روشنائی کل عالمیان را در برمی گیرد خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه. اینست که این رساله به مثابه کتاب اجل تمدن مدرن و بر پا کننده تمدنی الهی- عرفانی در جهان است و قرآن را از مهجوریت نجات داده و کتاب زندگانی انسان نو و تمدن نو را می سازد و رحمت محمدی را بر جهان می گستراند و عشق علوی را تبدیل به نور امید زندگانی انسان آخرالزمان می سازد و عصمت فاطمی را تنها راه نجات زن می نماید.

۱۲۰۴- و ما این راه را از جاهلیت و کفر تا نور عرفان و قرآن و لقاء الله، سراسر به قدرت تجربه و تفکر و تحقیق و معرفت نفس و جهاد اکبر پیموده ایم و کل سرمایه این سفر ما درد و عشق به حقیقت بود و نظر لطف الهی. هر نقصانی که در این رساله یافتید از ماست و هر عرفانی که دیدید از اوست.

<sup>۱</sup> «ما خلَقْکُمْ وَ لا یُعْذِرْکُمْ إِلَّا کُفْرُکُمْ وَ اِذْ قَالَ اللهُ سَمِیعٌ بَصِیرٌ» لقمان، ۲۸.

۱۲۰۵- و اینکه بقول خداوند حکیم «آنکه می داند و آنکه نمی داند هرگز یکسان نیست»<sup>۱</sup> یعنی زین پس بتدریج آحاد و جوامع بشری بر علت و راز بدبختی های خود در تاریخ آگاه می شود بواسطه این رساله. پس زین بعد دیگر نمی تواند به سنت زندگانی جاهلانه و نژادپرستانه و مشرکانه خود ادامه دهد یا حق را تصدیق و تسلیمش می شود و یا با آن به ستیز برمی خیزد یعنی گروهی اقلیت نجات می یابد و مابقی در نبرد با حق هلاک می شود و اینست اجل و قیامت تاریخی بشر در عصر مدرنیسم و برابری و تکنولوژیسم. و بدینگونه این رساله، رسالت خود را به انجام می رساند به مثابه قیامت نامه. «خداوند حقیقت را بیان می کند و بواسطه اش هدایت می نماید.»<sup>۲</sup> احزاب ۴-

۱۲۰۶- ارزش حقیقی این رساله به آنست که توانسته دربهایی قرآنی حیات بشری را بیابد و قفلهایش را بگشاید و سرنوشت آحاد و جوامع بشری را در امّ الکتاب قرانت کند و نشان دهد که همه انسانها قرآنی هستند و هیچکس نیست که در قرآن نباشد و قرآن هم در هیچ کجای زمین و زمان نیست که نبوده باشد.

۱۲۰۷- در این کتاب کل جانم و ذرات تن و جوهره روانم قرآنی شد و یا قرآنی بودنش معلوم و معین گردید و قرانت قرآنی از وجود انسان حاصل آمد. اینست که هرگز میل ندارم که این کتاب پایان یابد و لذا به اذن حق تصمیم گرفتم که تا به آخر عمرم این کتاب را ادامه دهم یعنی جز از عشق ننویسم و جز قرآن نخوانم. فقط در این رساله بود که با تمام وجودم دیدم و چشیدم که قرآن کتاب عشق است و جز به عشق خوانده و فهم نمی شود.

۱۲۰۸- «و آنانکه از غیر خدا می خواهند آفریننده چیزی نیستند بلکه آفریده می شوند و مرده اند نه زنده و براین حقیقت آگاه نیستند که مرده اند...»<sup>۳</sup> نحل ۲۱-۲۰- ولی آنانکه خدای را خالصانه می پرستند دارای قدرت خلاقه الهی می شوند و خلاق می شوند و این نشانه زنده بودن است. چون مرده اند خلاق نیستند یعنی انسان زنده بحق، آفریننده است همچون خداوند. و علاوه بر این انسان زنده، آفریننده سرنوشت خویشتن هم هست ولی انسان مشرک مفعول و مخلوق بی اراده است و در خلقت خود هیچ نظارت و اراده ای ندارد و لذا انسانی مجبور و جبار و جبرپرست است.

۱۲۰۹- «ای مؤمنان خواسته های خود را به نزد رسول ببرید و از رسول بخواهید تا برای شما بخواهد...» قرآن- این مصداق عملی خداخواهی و از غیر خدا نخواستن است. زیرا خدای ذهنی، مخلوق انسان است و اینست که پرستش چنین خدائی پرستش مخلوق. مخلوق است پس منجر به خلاقیت نمی شود و حیات روحی پدید نمی آید و انسان زنده به انسانیت نمی گردد. یعنی آنکه امام زنده ندارد و در اطاعتش نیست زنده نیست بلکه مرده ای است که بر مرده بودنش هم واقف نیست. «مرده اند و نمی دانند».

۱۲۱۰- کسی که از خلاق (خداوند) چیزی بخواهد خداوند علاوه بر اجابت کردن آن خواسته اش، به او در آن امر، قدرت خلاقه اش را هم اعطا می نماید. در این معنا تفکر کن!

۱۲۱۱- و برتر از چیزی از خدا خواستن همانا خود خدا را خواستن است و این خواسته ای است که انسان را مستحق مقام خلافت او می سازد که خلاقیت در محور این مقام قرار دارد. «مرا بخواهید تا جوابتان دهم.» قرآن-

۱۲۱۲- خود خداوند از بندگانش می خواهد که فقط خود او را از او بخواهند. این یعنی چه؟ در کل قرآن هرگز خداوند از بندگانش نخواست که از او چیزی بخواهند بلکه انبساط رزق بخواهند یعنی رزق بسیط و نوری. رزقی که در کل جهان لامتناهی گسترده است و محدود به مکان و اشیاء و زمان نیست و آن خود خداست.

<sup>۱</sup> «..... فَأَلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ» زمر، ۹.

<sup>۲</sup> «..... وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ» احزاب، ۴.

<sup>۳</sup> «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ \* أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» نحل، ۲۱-۲۰.

۱۲۱۳- خدا را از خدا خواستن یعنی چه؟ در هیچ فرهنگ و قاموسی این سخن معنایی جز دعوت به عشق ورزی ندارد. خدا بندگان را دعوت به عشق ورزی با خودش می‌کند. کجایند آن قرآن خوانان و مفسرینی که عشق بین خدا و بنده را کفر و الحاد و زندیق و فساد می‌خوانند. اینان انسان را دریوزه و مفلس درگاه خدا می‌خواهند نه عاشق درگاه او. فقط عاشق درگاه خداست که بر زمین و آسمانها سلطنت می‌کند.

۱۲۱۴- بسیاری از حقایق و اسرار قرآنی حاصل مفاهیم استنباطی از نص صریح آیات است مثل «عرش مکین» در این آیه «این کتاب از فرستاده کریمی است که در نزد عرش مکان دارد».<sup>۱</sup> اگر کسی در نزد عرش مکان دارد پس آن عرش دارای مکانیت است و عرش مکین است یعنی عرشی که در قلمرو مکان حضور دارد درست به همین دلیل جبرئیل در صورت بشری در عالم مکان بر رسول خدا آشکار شد و یا بر حضرت مریم<sup>ع</sup>.

۱۲۱۵- بخواهید مرا (ادعونی)<sup>۲</sup> نیز بدین معناست که خداوند خواستنی و طلب کردنی و مطلوب است از برای بنده اش. یعنی بنده می‌تواند خدایش را به لحاظ وجودی طلب کند تا با او یار و همنشین و دلدار و دلبرش باشد.

۱۲۱۶- برخی اهل کتاب و عرب زده این نوع ادراکات قرآنی را ناشی از بی سواد و اینجانب در ادبیات عربی فرض کرده اند حال آنکه این نسبت دقیقاً به خودشان برمی‌گردد که در الفاظ عربی فسیل شده و حتی صرف و نحو را هم درست نمی‌دانند. از بس که در لفظ گم شده اند محتوا و معنا را از دست داده اند و لذا در تفکرات قرآنی فلج هستند و هر تفکری را تفسیر به رأی و بدعت می‌نامند و بدین طریق قرآن را در اعماق تاریخ دفن نموده و مهجور دورانها ساخته اند. اینان خود خدا را یک عرب عصر جاهلیت فرض کرده اند. «پس چرا در قرآن تدبیر و تفکر نمی‌کنند و یا بر دل‌هایشان قفل است»<sup>۳</sup> محمد ۲۴-

۱۲۱۷- عربیت قرآن و قرآن عربی فقط در قلمرو تفکرات و مکاشفات علمی و عرفانی آیات است که هویت جهانی و فوق زبانی و فوق نژادیش رخ می‌نماید. اصلاً مهجوریت قرآن اساساً محبوسیت قرآن در کالبد حقیر عربیت نژادی و فرهنگی و زبانی آن است. و ایرانیان نخستین مردمانی بودند که این مهجوریت و محبوسیت را شکستند و عارفان ایرانی در رأس این اقدام کبیر قرار داشته اند. و این عربی این حقیقت را درباره شخصیت عرفانی کسی چون بایزید بسطامی معترف است و بارها بر آن اصرار داشته است.

۱۲۱۸- همانطور که ابن عربی در اثر دائرة المعارفی خود «فتوحات مکیه» مکرراً بیان داشته، اسرار قرآنی جز از راه عشق و ذوق عرفانی قابل استخراج و مکاشفه نیست یعنی از راه علم کلام و صرف و نحو سنتی- قریشی هرگز نمی‌توان به باطن قرآن راه یافت. و بی تردید راه ذوق و شوق خالی از آفت و افراط هم نبوده و نیست ولی حقایق ماندگار این وادی آنقدر درخشان است که آفاتش را از میان برمی‌دارد و می‌زداید و بقول قرآن مثل کف روی آب به کرانه می‌رود.

۱۲۱۹- آری بر دل‌هایشان قفل است. و تا این قفل گشوده نشود تفکر در قرآن ممکن نیست. و دل جز به عشق عرفانی گشوده نمی‌شود. و اینست که راه تفکرات قرآنی تماماً ذوقی و شوقی و عاشقانه است. و عشق امام است که قفل دل را می‌گشاید و قرآن را بعنوان رزق لامتناهی پیش روی عاشق می‌نهد. زیرا امام خود قرآن ناطق و زنده است. پس عشق به امام عین عشق به قرآن است و عشق قرآنی جز در عشق عرفانی پدید نمی‌آید.

<sup>۱</sup> «ذی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» تکویر، ۲۰.

<sup>۲</sup> «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» غافر، ۶۰.

<sup>۳</sup> «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» محمد، ۲۴.



۱۲۲۰- اهل قرآن همه اسرار و معارفش را عین واقعیت جهان می بیند و در یوم الدین قرار دارد ولی آنچه که آدمی را از این واقعیت قرآنی کور می سازد و تفکرات قرآنی را بدعت و ارتداد می پندارد و دل را قفل می کند دنیاپرستی و احساس مالکیت است. «چه چیز تو را دانا کرد که یوم الدین چیست؟ روزی که هیچکس مالک هیچ چیزی نیست»<sup>۱</sup> انفطار ۱۹-۱۷- پس آنکس که دل از دنیا و اهلش پاک نمود و همه تعلقات و مالکیت‌های مادی و معنوی و عاطفی و نژادیش را از نفس زدود دین را عین واقعیت و قرآن را کتاب زندگی می یابد و همه اسرار را آشکار می بیند یعنی قیامتش بر پا می شود و از پرده برون می آید و همو خود رسولی از رسولان قیامت است که در این قیامت با خداوند دیدار می کند و پرچم دار قیامت عصر خویش است او از علیین است که خود قرآن زنده می باشد.

۱۲۲۱- و بدان که اساس و محور همه مالکیت‌های بشری در حیات دنیا همانا نژاد و نژادپرستی اوست و تا از این مرض تاریخی پاک نشود مقیم در الساعه زندگی و قیامت آخرالزمان نمی تواند بود یعنی از واقعیت جاری حیات و هستی بیگانه است.

۱۲۲۲- عشاق حق، عرش های اویند در عالم ارض که حق در آنان جلوس می کند و اراده اش را از درب رحمت مطلق بر خلق می بارد. «نیست خدائی الا این که بر عرش عظیم است»<sup>۲</sup> نمل ۲۶- یعنی خدا فقط بر عرش است و لذا خدائی جز در وجود عشاقش نیست.

۱۲۲۳- «بالابرنده درجات و صاحب عرش القاء می کند روح را از امرش بر هر یک از بندگان که بخواهد تا روز دیدار حق را هشدار دهد»<sup>۳</sup> مؤمن ۱۵- و این از وجود اولیاء و عشاق حق است که روح حق بر مؤمنی نازل می شود زیرا اینان حاملان عرش اویند. و این روح نیز امر حق است و امر حق همان عشق و اخلاص است همانطور که ذکرش رفت.

۱۲۲۴- انبیای اولوالعزم و ائمه معصومین حاملان اصلی این عرش‌هایند (عرش کریم، عرش عظیم، عرش مجید و...) یعنی کانون‌های القای روح در مؤمنانند و مولد عشق های الهی در آخرالزمان می باشند و لذا عشق ابراهیمی داریم و عشق موسوی و عیسوی و محمدی. و سپس امامتها و ولایت‌های ناشی از این عشق ها جمله علوی هستند در یازده تجلی: حسنی، حسینی، سجادی و... که کاملترینش مهدوی (محمدی) است. همه عشق ها عرشی هستند و همه عرش‌ها، عرش عشقتند!

۱۲۲۵- عشق هائی که به قلمرو انسانی خویش کرامت می بخشند از مصدر عرش کریم. عشق هائی که عظمت می بخشند از مصدر عرش عظیم. عشق هائی که علویت می بخشند از مصدر عرش اعلی. و عشق هائی که مجد و عزت نفس می بخشند از مصدر عرش مجید و... و عرش حکیم و عرش علیم و عرش حلیم و عرش رحیم و عرش عزیز و عرش نعیم و... .

۱۲۲۶- عرش ها مصادر عشق الهی بر بشرند زیرا خداوند بر عرش خود با جهان و جهانیان یگانه است. «و سپس خداوند بر عرش یگانه شد»<sup>۴</sup> قرآن- و این یگانگی خالق و مخلوق همان واقعه عشق است. و این یگانگی در وجود اولیای الهی رخ می نماید.

<sup>۱</sup> «و ما أدرأك ما يؤمّ الدين \* ثم ما أدرأك ما يؤمّ الدين \* يؤمّ لا تمألك نفس لنفس شيئاً و الأمر يؤمّين الله » انفطار، ۱۹-۱۷.

<sup>۲</sup> «الله لا إله إلا هو ربّ العرش العظيم » نمل، ۲۶.

<sup>۳</sup> «رفع الدرجات ذو العرش يلقي الروح من أمره على من يشاء من عباده لينذر يوم التلاقي » مومن (غافر) ۱۵.

<sup>۴</sup> «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأُمُورَ مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » يونس، ۳.

۱۲۲۷- «کسانی که به دیدار ما میلی ندارند... از آیات ما غافلند»<sup>۱</sup> یونس ۷- یعنی فقط عاشقان حق قادر به درک مفاهیم قرآن هستند یعنی کسانی که دیدارش را در دنیا جستجو می کنند وگرنه در آخرت دیدار جبری است. زیرا دلی که در گرو دنیاست قادر به درک قرآن نیست. «آنانکه به دیدار ما مایل نیستند دل به دنیا می دهند و اینان عاقبت در دوزخند.»<sup>۲</sup> یونس ۸-۷- یعنی جز عاشقان در دوزخند. پس مؤمنان همان عاشقان دیدار حق هستند. و اینان جز عارفان و صوفیان حقه نیستند.

۱۲۲۸- عشق همان رحمت مطلقه و قلمرو ارحم الراحمینی خداست و قرآن بیان این عشق است و لذا بی عشق را قرآن نیست و بی قرآن را هم عشق نیست.

۱۲۲۹- «و بدینگونه روحی از امر خویش را به تو وحی نمودیم و قبل از این نمی دانستی که کتاب چیست و ایمان چیست. ولی آنرا نوری گردانیدیم که هر کس از بندگان خویش را که بخواهیم با آن هدایت می کنیم و بدون شک تو به راهی راست هدایت می کنی. و راه خداوند در زمین و آسمانها از برای اوست و بدانید که همه امور به سویی خدا بازمی گردد.»<sup>۳</sup> شوری ۵۳-۵۲

این روحی است که همان اراده خداست که حامل کتاب اوست که بر همه انبیای الهی نازل شده و کمال این نزول در محمد ص است و سپس در اولیای محمدی که البته از وجود خود آن حضرت است در آخرالزمان و عصر خاتمیت. و اینان عارفان الهی و عالمان ربانی هستند و بر پا دارندگان قیامت آخرالزمان. و اینان صاحب قلم حق هستند که قرآن را در هر دورانی تبیین می کنند که این ادامه نزول همان روح و کتاب است که در مهدی موعود به غایت ظهور می رسد و هموست که همه راههای زمین و آسمان از برای اوست و همه اهل هدایت از این راهها به سویی خداوند بازمی گردند و عروج می کنند و به لقای الهی می رسند تحت الشعاع نور همان کتاب. و این کتاب همان قرآن است در سلسله مراتب نزول و ظهور در هر عصری. و آثار ما خاصه در این رساله نیز وجهی از همین نزول روح و کتاب است از حقیقت محمدی که برای هر مؤمنی راهی به سویی آسمان می گشاید از درب دلی که به رحمت و محبت این کلام گشوده می شود. و هر که مشمول نور و روح این کلام شود اعتراف خواهد کرد که قبلاً نمی دانسته که اصلاً ایمان و قرآن چه بوده است هر چند که اهل شریعت و قرانت قرآن بوده باشد. «و خداوند ایمان را در دلهایشان نوشت و به روحی از خود حمایتشان نمود...»<sup>۴</sup> مجادله ۲۲-

۱۲۳۰- بدان که هر مؤمنی صاحب روح و نور محمدی است در درجات نزول و ظهورش. و عارفان هر عصری کتابهای زنده و قرآنهای ناطق دوران و تأویل گران آنند و حامل روح و نور محمدی در میان مردمانند و منبع تغذیه روحانی و نوری سائر مؤمنان می باشند که خلأ غیبت امام زمان را جبران می کنند و اینان امامان رحمت هستند در حالیکه ظهور جهانی امام زمان ظهور قهری و جبری برای عالمیان است. پس اگر عاقلی به فکر و جستجوی امام رحمت دوران باش که در هر قومی حضور دارد.

۱۲۳۱- «کسانی را که بجای خدا می پرستید اختیار شفاعت ندارند مگر کسی که شاهد بر حق است...»<sup>۵</sup> زخرف ۸۶- یعنی آنکه حق را شهود کرده است و از همین منظر حقایق آدمیان را می داند. یعنی شفیعیان جمله کسانی هستند که به

<sup>۱</sup> «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُزْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْخَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» یونس، ۷.

<sup>۲</sup> «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُزْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضُوا بِالْخَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اطْمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ \* أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» یونس، ۸-۷.

<sup>۳</sup> «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* صِرَاطُ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ » شوری، ۵۳-۵۲.

<sup>۴</sup> «... أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَتَدْعُهُمْ رُوحُ مِنِّي وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » مجادله، ۲۲.

<sup>۵</sup> «وَ لَا يَتْلِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ » زخرف، ۸۶.

لقای الهی رسیده اند و حضورش را در همه جا درک می کنند. و اینان اولیای محمدی هستند و به نور محمدی در معراج، جمال الهی را شهود نموده اند. یعنی شفاعت از شهادت است.

۱۲۳۲- «سبقت گیرید به سوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که وسعتش به اندازه زمین و آسمانهاست...»<sup>۱</sup> حدید ۲۱- یعنی کل جهان هستی هم هویت و سیمای بهشتی دارد و هم دوزخی و هم برزخی. و آنکه از مادیت زندگی و بازیگریهای دنیا می گذرد به بهشت هستی می رسد «بدانید که حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست»<sup>۲</sup> حدید ۲۰- این سبقت بدان معناست که آدمی می تواند قبل از پایان جهان و مرگ و قیامت کبرا هم به جنت زندگی دست یابد در سیمای جهان هستی. و آن برخورداري روحانی از حیات طبیعت بکر است و زندگی در آغوش طبیعت پاک که فقط مؤمنان اهل تقوا و معرفت استحقاق آن را دارند و مابقی در حسرت آن به سر می برند و اصلاً تاب تحمل زندگی در آغوش طبیعت را ندارند زیرا نفسی آتشین دارند و طبیعت آنها را طرد می کند و طبیعت فقط محل عیاشی های گذرای آنهاست یعنی فقط در حال مستی و تخدیر می توانند چند صبحی طبیعت را تحمل کنند.

۱۲۳۳- «ای مؤمنان از خدا بپرهیزید و به رسولش ایمان آورید تا بهره دو برابر از رحمتش را به شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد که با آن زندگی کنید... تا اهل کتاب (اهل علوم و فنون دنیوی و اهل مدرسه) بدانند که صاحب اختیار چیزی از این رحمت و بخشش الهی نیستند و رحمت و فضل بدست خداست و بهر که خواهد ارزانی دارد که خداوند دارای بخشش بیکران است.»<sup>۳</sup> حدید ۲۹-۲۸

یعنی بواسطه علوم و فنون کتابی و مدرسه ای نمی توان به عزت و لذت و عیش پاک در حیات دنیا رسید الا به لطف الهی و به اجر تقوا و پاکی و معرفت حق می توان به نابترین لذت و عیش پاک در حیات دنیا دست یافت که کتاب پرستان و فن پرستان را به آن دستی نیست زیرا فاقد نور رسول هستند و این نور امام زنده است که با مؤمن است و اکثر اهل کتاب و مدرسه پرستان یعنی پرستندگان علوم عاریه ای و وراثتی بزرگترین منکران اطاعت از رسولان زنده هستند و لذا فاقد نورند و نمی توانند با بهشت طبیعت رابطه برقرار کنند زیرا در ظلمت دهر (زمان) اسیرند و از اکنونیت زندگی بیگانه اند یعنی از نور حیات بیگانه اند زیرا حیات واقعه ای در حال است و نه در گذشته. و کتاب پرستان گذشته پرست هستند و لذا پرستنده صنعت و دوزخ صنعتی می باشند و بهشت را در صنعت جستجو می کنند که تبدیل کافران به طبیعت است. پس فقط کسانی که در تبعیت رسولی زنده اند قادر به حیات طبیعی در آغوش طبیعت هستند چون دارای نورند پس از بهشت دو دنیا برخوردارند و اینست آن رحمت دو برابری که از رسول می یابند.

۱۲۳۴- «آیا نمی بینی که خداوند زمین و آسمانها و هر آنچه که در آنهاست را به تسخیر وجود شما درآورده و نعمات ظاهر و باطنی اش را بر شما کامل نموده است...»<sup>۴</sup> لقمان ۲۰- یعنی انسان، سلطان بلامنازع جهان هستی و کائنات است و همه ذرات و کرات و موجودات از جمادی تا حیوانات مرید اراده و نیازهای بشرند. و این حقیقت حیرت آور را فقط عارفان اهل شهود می بینند. و این آیه مخاطبی جز عارفان شاهد ندارد که شاهد بر حق انسانند و همانها شفیعیان خلق نیز هستند. بقول قرآن- به همین دلیل است که کمال فکر همان شکر لامتناهی بدرگاه حق است زیرا براسستی اهل شهود هرگز نمی توانند نعمات خدا را شمارش کنند.<sup>۵</sup> قرآن-

<sup>۱</sup> «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» حدید، ۲۱.  
<sup>۲</sup> «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بَنَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُمْ مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» حدید، ۲۰.  
<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ \* لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْبِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» حدید، ۲۹-۲۸.  
<sup>۴</sup> «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ» لقمان، ۲۰.  
<sup>۵</sup> «وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» نحل، ۱۸.

۱۲۳۵- کفر و ایمان و شرك و اخلاص و نفاق و جهل و علم و عشق و فسق و خیر و شر و... وجوه و ابعاد گوناگون حقیقت و نفس واحده بشر است که جملگی باید باشند. و لذا آنانکه از ایمان و علم و عشق بیشتری برخوردارند بار مسئولیت بیشتری نسبت به سایر مردمان بر دوش می کشند و شفیع کافران و جاهلان و فاسقان هستند. این بدنه نفس واحده کالبد بشریت است و همچون اعضای يك بدن است که توأمان موجودیت آن را تضمین می کنند همانطور که در يك بدن مغز و دل و چشم و گوش هست و عورت و شکم و مقعد و نجاست هم هست و اینها لازم و ملزومند و بدون پائین تنه، بالاتنه امکان فعالیت و بقا ندارد ولی بالا تنه است که مسئول پائین تنه می باشد و لذا مؤمنان و عارفان مسئول کافران و جاهلاتند. «خداوند کل جهان را به نفس واحده ای آفرید و به نفس واحده ای برخورد انگیخت»<sup>۱</sup> قرآن- و اینست راز شفاعت اهل معرفت و شهود نسبت به کافران و جاهلان. این همان مسئولیت است که بمیزان ایمان و معرفت است. «هرگز دانا و نادان و کور و بینا یکسان نیست»<sup>۲</sup> قرآن - و صبر اولیای الهی حاصل این معناست معنای وحدت وجود عالم انسانی! مثل صبر والدین بر فرزندان ناخلف!

۱۲۳۶- اگر همه مردمان جهان در يك مرتبه ایمان و معرفت می بودند اصلاً ارزیابی ممکن نمی شد و رشد و هدایتی مقدور نبود. «خداوند بعضی را بر بعضی برتری داد تا شما را بیازماید تا شاید هدایت شوید.»<sup>۳</sup> قرآن-

۱۲۳۷- و لذا درك درجات و تفاوتها و طبقات انسانی به مثابه برتری علمهاست که محور علم هدایت و رحمت است. و لذا به لحاظ روایات دینی، عمر مدینه فاضله و جامعه امام زمانی بسیار کوتاه است و بعد از آن قیامت کبرا بر پا می شود. یعنی عمده عمر تاریخی بشر بر روی زمین سراسر تبعیض و تفاوت و ستم و تنازع بین حق و باطل و کفر و ایمان و علم و جهل است زیرا بستر رشد و هدایت جز این نیست و هر گاه کل جامعه بشری به کمال سعادت و ایمان رسید عمر دنیوی بشر به پایان رسیده است.

۱۲۳۸- اگر کفر نباشد ایمان چه معنایی می دهد و چگونه شناخته می شود. اگر جهل و فسق نباشد معرفت و اخلاص چگونه درك می شود و ارزیابی می گردد! زیرا بقول علی<sup>۴</sup> هر چیزی به ضدش شناخته می شود و اصلاً کل خلقت عالم بر ضدین است و عمر خاکی بشر در تاریخ هم بر همین ضدیت استوار است و چون همه آحاد بشری به اخلاص برسند رسالت حیات خاکی بشر به پایان رسیده است. همانطور که قرآن کریم می فرماید «خداوند برای هر رسولی دشمنانی سرسخت قرار داده است»<sup>۵</sup> و همانطور که رسول اکرم می فرماید اگر مؤمن در غاری پنهان شود خداوند کسی را برای آزارش می فرستد. اصلاً جهان هستی بر تنازع استوار است و لذا همه حکیمان عالم دیالکتیک را محور عالم وجود و قلب معرفت دانسته اند.

۱۲۳۹- علاوه بر این هر مؤمن مخلصی هم در درون خویش دچار نبردی بی امان بین حق و باطل و راست و دروغ و کفر و ایمان است و دعاها و ائمه معصوم دال بر این ادعا می باشد.

۱۲۴۰- در این میان فقط انگشت شماری از مؤمنان اهل معرفت هستند که دارای رسالت وجودی می باشند که کل دین خدا و کتابش برای همین اقلیت کوچک است و آن مسئولیت اینست که حق این تضادها و تنازعات را دریافته و حقیقتش را تبیین نموده و اشاعه دهند و حق واحده آنرا عیان و بیان سازند و خدای عالم را خالصانه پرستش نمایند و نعماتش را دریابند و شاکر باشند و در این نبرد تاریخی حامی خداوند خالق بوده و او را در دینش یاری نمایند و در شکست دنیوی ایمان و حقیقت و عدالت و معرفت صبور بمانند و طرفدار آن باشند و از این حمایت دست نکشند و همه حیات مادی و

<sup>۱</sup> «ما خَلَقَكُمْ وَلَا يَتَّقُكُمْ إِلَّا الْكَفُورُ وَاجْتَبَا إِلَهُ اللَّهِ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» لقان، ۲۸.

<sup>۲</sup> «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ \* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ \* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحُورُ \* وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمُوتُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ مِّنْ نَّشَاءَ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ» فاطر، ۲۲-۱۹.

<sup>۳</sup> «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَلَفَبِقَمَّةِ اللَّهِ يَخْشَوْنَ» نحل، ۷۱.

<sup>۴</sup> «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» انعام، ۱۱۲.

معنوي خود را در اين راه قرار دهند و خداوند هم در دو دنيا اجرشان مي دهد. و با اينحال خداوند از اين ياري بي نياز است.

۱۲۴۱- در واقع آنکه راه دين و ايمان و حقيقت و عدالت و توحيد را برمي گزيند بايستي پيشاپيش شکست خود در دنيا را پذيرا شده باشد. و براي اين کار بايستي عاشق حق باشد و عاشق خلقت او و راز او و رحمت و قدرت و عظمت او و عاشق ديدار او که او کيست که اين جهان لامتناهي را با اين همه عظمت و قدرت و زيبائي و قداست و حکمت آفريده است. و عاشق بر اين حقيقت که اصلاً براي چه آفريده است و منظورش چه بوده است.

۱۲۴۲- او يکي يکدانه مطلق مجردي بود در ذات عدمي خود آرميده بود بي آنکه کسي او را بشناسد زيرا جز او چيزي نبود و او هم نبود جز آنکه مي دانست که نيست. و اين معنای ازليت هستي است که عين نيستي است منتهي آن نيستي که بر نبود خود آگاه بود. او فقط بود بي آنکه باشد. يعني بود و نبودش يکي بود و بودش همان نبودش بود و نبودش همان بودش بود. بودن مطلق و مبرا از هر ظهوري بود. اين بود که بناگاه اراده کرد تا خود را به عرصه ظهور و تجلي و جمال برساند و همه قدرتتش را اثبات کند بخودش. پس بودش را از نبودش جدا کرد و خلقت آغاز شد که سراسر دوگانگي و تضاد و نبرد بين بود و نبود است. نبودش را در قلمرو صفات به عالم داد و وجودش را به فضاي ذات به آدم داد. پس رابطه آدم و عالم همان رابطه بود و نبود است. تازه اين بود (آدم) معلول اين نبود (عالم) است. و لذا آدم بظاهر هست و به باطن نيست. و باطن اين ظاهر همان عالم است. و انسان مؤمن عارف مسئوليت درك اين نبرد و ظهور را دارد و ساماندهي كل عالم هستي از آغاز تا قيامت کبرا.

۱۲۴۳- و اما چرا مؤمنان و عارفان و حق پرستان بايستي در حيات دنيا شکست بخورند؟ زيرا عالم هستي هر چند که به عظمت لامتناهي خداوند است ولي ظرفيت ظهور کامل و مطلقش را ندارد چرا که خداوند در عرصه ظهورش در وجود عشاق خودش تعالي و برکت و فزوني و برتري يافته است و اکبر شده است. يعني در عرصه خلقت عالم هستي در وجود اوليائي حق است که خداوند اکبر و برتر شده است و چون اوليائي الهي در ظرف خاک زندگي مي کنند بايستي شکست بخورند و شهيد شوند تا الله اکبر رخ نمايد. يعني خداوند در شهادت هر يك از اوليائي خود رخ مي نمايد و معرفي مي شود هم براي آن شهيد و هم براي شاهدان آن شهيد.

۱۲۴۴- شکست اوليائي الهي همان شهادت آنهاست يعني عرصه لقاء الله است چه خونشان ريخته شود و يا نشود. مي دانيم که خون بسياري از اوليائي الهي که کشته هم شدند ريخته نشد مثل امام موسي کاظم و امام رضا.

۱۲۴۵- خداوند در زمين و آسمانها، اله است ولي در وجود انسان الله است و در وجود عارفان هم الله اکبر است. يعني زمين و آسمانها و هر چه بين آنهاست اله را مي پرستند ولي انسان است که الله را مي پرستد البته انساني که صاحب روح شده است و از حيوانيت برآمده است يعني مؤمنان صاحب روح و ولايت حق. و اين عارفانند که در قلمرو شکست خود شهود مي يابند و الله از وجودشان اکبر مي شود که برتر از كل کائنات است. يعني خداوند در خلق آدم و خاصه انسان کامل، اکبر شده است: «فتبارك الله احسن الخالقين»<sup>۱</sup> يعني پس برتر آمد خداوندي که بهترين مخلوقات را آفريد. يعني خداوند در خلقتش فقط آشکار نشد بلکه برتر و اکبر آمد. وگرنه آفرينش عالم و آدم امري عبث مي بود که نيست. «آيا پنداشتيد که جهان را به عبث آفريده ايم.»<sup>۲</sup> قرآن- عبث به معنای کاري تکراري و بدون ارزش افزوده است. يعني انسان برتر از خدای قبل از خلق است يعني انسان همان خدای پس از خلق است و الله اکبر است. اينست که انسان را جانشين خود ساخته است. وگرنه معنای خلافت امري عبث و کودخانه مي بود مثل شاه بازي بچه ها. در اين معنا گر همه عمر تأمل کنی باز هم کم است.

<sup>۱</sup> مومنون، ۱۴.

<sup>۲</sup> «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» مومنون، ۱۱۵.

۱۲۴۶- «الله لا اله الا هو»<sup>۱</sup>- معنای تحت اللفظی این آیه واضح است: خدا دیگر اله نیست بلکه «هو» است. و هو همان انسان کامل و خلیفه است که عرش الله اکبر است.

۱۲۴۷- آن علما و عرفانی که می گویند انسان مجرا و ظرف ظهور خداست و یا فقط عرش خداست به خداوند تهمت ناحق می زنند و رحمت مطلقه و کرمش را به انسان منکرند و انسان را وسیله و اسباب بی خاصیت این ظهور می پندارند و این ناحق است.

۱۲۴۸- انسان کامل عین ظهور حق است و نه فقط آئینه یا ظرف و یا مجرا و یا عرش محض! یعنی انسان صندلی نیست که خدا بر آن جلوس کرده باشد. بدان که خدا مهربانتر از آنست که انسان را وسیله محض خود قرار دهد و با او بازی کند. «اگر خداوند می خواست بازی کند با خودش بازی می کرد.»<sup>۲</sup> قرآن-

۱۲۴۹- ممکن است بگویند که خود شما در آثار قبلی خودتان انسان کامل را مجرا و عرش خدا معرفی کرده بودید. آری و حالا کاملش را می گویم که انسان کامل عین ظهور خداست آنهم نه ظهور الله که ظهور الله اکبر! و اینست معنای فتبارک الله احسن الخالقین! که اهالی صرف و نحو را در این باب به تفکر توصیه می کنم.

۱۲۵۰- و اینست که بایزید بسطامی می گوید من از الله برترم! یعنی الله در من برتر است. و این عین حق قرآنی راز خلق انسان است.

۱۲۵۱- خداوند حتی اشیای جمادی را وسیله محض ظهور خود قرار نداده است و به همه چیز هستی جاوید بخشیده است.

۱۲۵۲- برآستی که تبیین صرفاً منطقی و عقلانی راز خلقت جهان و انسان و سر وجود حق امری دیوانه کننده و منهدم سازنده است و بقول مولانا: چاره ای کو بهتر از دیوانگی!

۱۲۵۳- و با اینحال عالم هستی فقط و فقط بخاطر وجود عارفان عاشقی آفریده شده که برای ظهور حق و معرفی او و بیان اسرار و عشقش جان و عزّت و آسایش و دل و روان خود را به مهلکه فنا کشانیدند و با او قمار عشق باختند و پیروز شدند. فقط آنکه به او باخت پیروز است و لذا همه عاشقانش بازنده همیشگی تاریخ هستند و برنده ابدی جانهای عاشق!

۱۲۵۴- در این رساله نیز ما بارها بدست خود فتوای ارتداد و الحاد خود را صادر کرده ایم و با برملا کردن هر رازی خون خود را بدست مردمان مباح ساخته ایم و خرسندیم که عمر خود را بیهوده هدر نکرده ایم و دریاره حقایق و آرمانها و اسراری سخن نموده ایم که در طول تاریخ بندرت کسی حتی شهادت اندیشیدن به آن را داشته است تا چه رسد به بیان آن و تا چه رسد به اثبات آن به عقل و نقل و شرع و عرف و عرفان و قرآن.

۱۲۵۵- و خدای را تا ابد سپاس که به این بنده حقیر رنجور این توفیق منحصر بفرد را اعطا فرمود که اسرار عرفانی او را تبیین قرآنی کنم و حق الحق او را به کلام خود او به اثبات رسانم و عشق عشاقش را به منطق قرآنش آورم و همه شهیدان عشقش را روسفید تاریخ نمایم و حقشان را ادا کنم و از تحریف و مسخ تاریخ برهانم.

<sup>۱</sup> بقره، ۲۲۵.

<sup>۲</sup> «و ما خلَقْنَا السَّما وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لِاعْبِیْن \* لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوَاً لَآتَخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِیْنَ» انبیاء، ۱۷-۱۶.

۱۲۵۶- هر که برای معرفی و ظهور او از خود بگذرد زمین و آسمانها مریدش می شوند زیرا برای ظهورش آفریده شده است. «آیا ندیدی که زمین و آسمانها را مسخر شما نمودیم و نعمات ظاهری و باطنی را بر شما کامل کردیم...»<sup>۱</sup> قرآن- آری برآستی که دیدیم هم اکنون!

۱۲۵۷- کسی که برای شناخت خدا و معرفی او و ظهور او اندیشه و کاری نکرده است نه هرگز اندیشه ای کرده و نه کاری کرده و گویی که اصلاً بوجود نیامده است زیرا وجود را نیندیشیده است و با وجود تعاملی نکرده است.

۱۲۵۸- کسی که برای خدا کاری نکرده برای خودش کاری نکرده است. و کسی که بخدا فکر نکرده اصلاً بخودش فکر نکرده است. «آنکه خدای را از یاد برد خدا هم خودش را از یاد خودش ببرد.»<sup>۲</sup> قرآن- در اینجا خود همان خداست و جز خدا، خودی نیست و جز خود، خدائی نیست. این بدان و در آن بمان!

۱۲۵۹- «هر که خدای را یاری کند البته خدای هم او را یاری کند.»<sup>۳</sup> قرآن- یاری کردن خداوند یعنی چه؟ یعنی تلاش برای ظهور خدا از خویشتن! زیرا انسان جز برای این ظهور آفریده نشده است و لذا زمین و آسمانها در تسخیر چنین انسانی است. و انسانی که برای ظهور خدا از خود زندگی نکرده اصلاً زندگی نکرده است و هیچ کاری جز فساد و ستم نکرده است و اوست اهل دوزخ یعنی اهل نابودی! زیرا وجود انسان فقط برای ظهور خدا طراحی شده است و جز این خاصیتی ندارد و موجودیتی هم نمی تواند داشته باشد.

۱۲۶۰- و کسی که کل وجودش را وقف ظهور دیگری می سازد باید عاشق او باشد. و این عشق است که الله را اکبر می کند و گرنه الله که وجود دارد و برای هر عارف واصلی مشهود است.

۱۲۶۱- پس باید گفت که خداوند جهان و انسان را نیافرید که فقط آشکار شود بلکه برتر از آنچه که هست شود و این برتری جز در عشق ممکن نبود و لذا جهان را بر عشق آفرید یعنی رحمت مطلقه! و این همان حقی است که زمین و آسمانها بر آن آفریده شده. و لذا زمین و آسمانها هم مرید کسی می شود که عاشق بر خدا و ظهور اوست یعنی خلیفه!

۱۲۶۲- و لذا در جای جای قرآن شاهدیم که خداوند با خلق هر چیزی می فرماید که «فَتَبَارَكَ اللهُ» یعنی پس خداوند افزون آمد که این افزونی در انسان به اوج می رسد. و این راز برای نخستین بار بر این بنده آشکار شده است به فضل حق و نظر سلطان عشق او یعنی علی.

۱۲۶۳- اگر جهان هستی فقط برای ظهور خدائی باشد که از ازل بود و بر خودش هم مشهود و آشکار بود، خلقت امری عبث می بود. پس جهان هستی و در رأس آن انسان، نردبان تعالی و برتری و کبریائی بی انتهای خداست از خودش و با خودش و بر خودش و برای خودش. زیرا جز خدا چیزی نیست. اگر جز خدا چیزی باشد عین شرک است یعنی شرک وجودی! در این معنا تا ابد بمان تا بدانی که شرک یعنی چه و توحید یعنی چه!

۱۲۶۴- پس هر چیزی و کل کائنات بی انتها مظهر الله است الا انسان کامل که مظهر الله اکبر است یعنی نردبان تعالی و کبریائی خداست و این نردبان هم خود خداست.

<sup>۱</sup> «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ» لقان، ۲۰.

<sup>۲</sup> «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» حشر، ۱۹.

<sup>۳</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتُحَرِّمُوا اللَّهَ بِتُحْرَمِكُمْ وَ بِتَبِثْ أَفْئَادَكُمْ» محمد، ۷.

۱۲۶۵- پس اراده به خدا شدن در انسان اراده ای برحق و تنها اراده برحق انسان است و جز این هر اراده ای باطل و شیطانی است و دوزخی!

۱۲۶۶- پس حق اینست که انسان، خدا باشد. ولی آحق اینست که انسان از خدا هم برتر باشد یعنی خدا در انسان اکبر شود. اگر این معنا را باور نکنی ظالمی و کفری جز این نیست!

۱۲۶۷- «بگو براستی که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد که همان دین قیامت زای کیش ابراهیم پاک است که از مشرکان نبود.»<sup>۱</sup> انعام ۱۶۱-

پس باز هم معلوم می شود که صراط المستقیم (راه راست) همان کیش ابراهیم<sup>۲</sup> است که سراسر نژاددانی در نفس خویشتن است از پس و پیش. و دینی است که قیامت نفس انسان را بر پا می کند یعنی دین قیم است. «و ابراهیم بهترین اسوه هدایت است.»<sup>۳</sup> قرآن- در همه جای قرآن راه هدایت و صراط المستقیم مترادف با کیش ابراهیم است و دین قیم نامیده شده است که دین قیامت است و سلب مالکیت از خویشتن که منجر به یوم الدین می شود. و اینها جمله مفاهیم و حقایقی توأمان هستند که بانی آن ابراهیم<sup>۴</sup> است که نخستین امام است یعنی نخستین انسانی که خداوند در او اکبر و برتر آمد و عرش کریم او شد. «پس برتر آمد خداوند پادشاه حق که نیست خدائی جز او که پروردگار عرش کریم است.»<sup>۵</sup> مؤمنون ۱۱۶- و ابراهیم نخستین انسانی بود که دید فقط خداست که عاشق انسان است و حقی جز این نیست و مایقی دشمنانند و لذا با پدر و پسر و همسران محبوبش قتال نمود برای این حق. حقی که همان عشق بین خدا- انسان است و هر که در این عشق وارد شود و شریک گردد انسان را فاسد و نابود می سازد و اگر خود خلیفه که مظهر این حق است شریک و رزد موجب فساد زمین و آسمانها می شود زیرا زمین و آسمانها در تسخیر و مرید او هستند. «و اگر حق هوای نفس ایشان را پیروی کند زمین و آسمانها به فساد کشیده می شوند.»<sup>۶</sup> مؤمنون ۷۱-

۱۲۶۸- در جای جای قرآن، رسولان حق که نور حق را به مردم می رسانند از جانب کافران متهم به جنون و طلسم و جادوگری می شوند. و به تجربه می دانیم که همواره قدرت و جاذبه روحی عشق در مردان حق است که مردمان را جلب می کند و مستانه روی به اطاعت بی چون و چرا می کنند پس این حق که متهم به جنون و جادو می شود همان عشق الهی در مردان خداست که از وجود خود جز خدا باقی نگذاشته اند و مظهر بقیة الله شده اند که تنها کانون خیر برای مردمان است.<sup>۷</sup> قرآن-

۱۲۶۹- پس هر گاه این مردان حق به دلیل عشقشان به مردمان بخواهند پیروی هوای نفس مردم شوند و از حق بگذرند یا شریک قائل شوند زمین و آسمانها به فساد کشیده می شود و خداوند مانع چنین واقعه ای می شود.

۱۲۷۰- خود مردان حق، بین عشق به خدا و عشق به مردم دچار امتحانات و بلایای عظیمی می شوند که در قرآن کریم درباره اکثر انبیای بزرگ شاهدش هستیم خاصه درباره رسول اکرم محمد مصطفی<sup>ص</sup> که خود بر پا دارنده کیش ابراهیم حنیف در عصر خویش است و این کیش را به کمال رسانیده است و لذا زمین و آسمانها به تسخیر او درآمده و نعمات ظاهری و باطنی درباره اش به کمال رسیده است. قرآن- و لذا مؤمنان امت محمدی از درب رحمت مطلقه اش و از آسانترین طریق به امامت ابراهیمی نائل شده و لقای الهی را درک می کنند و دین قیامت را بر پا می دارند.

<sup>۱</sup> «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيًّا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ » انعام، ۱۶۱.

<sup>۲</sup> «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا لَنَا أَنْ نَنُكَرَ بَيْنَكُمْ الْعِبَادَةَ وَ الْبَغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا تُشْرِكْ لَكَ وَ مَا أُمِّلُكَ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْنِكَ نَوَكِّلُنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ » متحنه، ۴.

<sup>۳</sup> «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » مومنون، ۱۱۶.

<sup>۴</sup> «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ » مومنون، ۷۱.

<sup>۵</sup> «بَيِّنْتُ لِلَّهِ خَيْرَ لَكُمْ لَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ » هود، ۸۶.



۱۲۷۱- در جاي جاي قرآن «دين قِيم» كيش ابراهيم حنيف است و تنها راه مستقيم و هدايت بسوي وجه الله و لقاي الهي مي باشد كه مؤمن را به قيامت نفس مي رساند و بر پا دارنده قيامت دورانها و احياءگر قرآن زنده مي سازد. و اين همان طريقه عرفان عملي در قرآن است كه عرفان ناب اسلامي مي باشد و مسير الي الله و لقاء الله. و اينست مذهب اهل حق كه مذهب اصالت عشق است.

۱۲۷۲- و پيروان دين قِيم هستند كه قيامت را از خفا برون مي آورند و پرچم داران قيامت مي شوند و دين فطري و فطرت الله را از انسان به ظهور مي رسانند كه در آن هيچ تبديلي نيست و اينان از دو رحمت برخوردارند و در آغوش بهشت طبيعت زيبست مي كنند و از آيات و رزق الهي بي هيچ تبديلي برخوردار مي شوند و اينان هستند حزب الله. «بر پا كن دين حنيف را (كيش ابراهيم) كه اينست فطرت خدا كه مردمان را بر آن آفريده است و در فطرت خدا تبديلي نيست و اينست دين قيامت ولي اكثر مردمان بي خبرند.»<sup>۱</sup> روم ۳۰- و سوره مجادله ۲۲-

۱۲۷۳- بدان كه شريعت زنده الهي در آخرالزمان جز شريعت محمدي نيست يعني هر شرع ديگري محكوم به ابطال و گمراهي است. و طريق زنده الهي هم طريقه ابراهيمي است. و حقي جز در وجود امامي زنده نيست كه راه عشق الهي را مي گشايد و ديدارش را نويد مي دهد و قيامتش را عيان و بيان مي كند.

۱۲۷۴- اگر داشتن حداقل آرام و قرار قلبي در زندگي بزرگترين آرمان بشر مدرن است بدين معناست كه جاي دوست داشتن در دلها خالي است. يعني اگر كسي در كنار خانواده اش آرام و قرار ندارد و با همه درگير است و همه را مزاحم آرامش خود مي بيند، به اين دليل است كه كسي را دوست ندارد و اصلاً دوست ندارد، زيرا هر عضوي در وجود آدمي رزقي دارد كه به واسطه اش به سلامت و قرار و احساس وجود مي رسد و رزق دل دوست داشتن است. و اما دوست داشتن برترين لطف و هديه الهي به دل انسان است زيرا دل آدمي مستقيم و بلاواسطه از خداوند رزق مي گيرد و اين رزق همان نظر خدا بر دل انسان است. «پروردگارا بر ما نظر كن»<sup>۲</sup> قرآن- و اما اين نظر چگونه جلب مي شود؟ كل قرآن پاسخ به همين سؤال است، يعني تقوا! يعني آدمي به ميزاني كه از هواي نفس خود مي گذرد و در امور دنيوي ديگران را بر خود ترجيح مي دهد قلبش به عالم غيب اتصال مي يابد و اين نظر خداست و ايمان جز اين نيست. يعني دواي همه بي قراري ها و استرس ها و نگراني ها و بدگماني هاي بشري جز ايمان نيست.

۱۲۷۵- تا كسي تو را براي خودت و نه براي خودش دوست ندارد تو در خود قراري نداري. و اما چه كسي مي تواند تو را اينگونه دوست بدارد: همسرت، والدين، فرزندان و يا شركايت و...؟ بي ترديد جز كسي كه با خداوند به دوستي رسيده باشد نمي تواند بنده اش را دوست بدارد. و اين يعني نياز حياتي انسان به امامي حيّ و حاضر. يعني كسي كه امام ندارد نه كسي را دوست دارد و نه كسي او را دوست دارد، نه در خود قراري دارد و نه در كنار ديگران. چنين آدمي در آخرالزمان بر آتش است و در آتش امكان قرار نيست. «براستي كه متقين مقيم در بهشت وجود امامند.»<sup>۳</sup> قرآن- و اين آيه مصداق بخش عظيمي از ادبيات عاشقانه و عارفانه است به معنای در چشم يا دل اوليائي الهي جاي داشتن. «براستي كه پاكان در بهشت چشمها زندگي مي كنند.»<sup>۴</sup> قرآن- و چشمهاي بهشتي همان چشمان اوليائي خداست كه عين الله هستند.

<sup>۱</sup> «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» روم، ۳۰؛ «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحِهِ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» مجادله، ۲۲.

<sup>۲</sup> «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا اطَّعُنَا وَ ائْمِنُوا وَ لِّلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بقره، ۱۰۴.

<sup>۳</sup> «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ» طور، ۱۷.

<sup>۴</sup> «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» ذاريات، ۱۵.

۱۲۷۶- آدمی از عرش اعلیٰ العلیین پی به هستی اسفل السافلین یعنی عالم خاک نهاده تا با منیت خود قتالی بی امان پیشه سازد تا حق من خود را که خداست بیابد و بازگردد به مبدأ خویش. چرا که این من حجاب خویش است و عدمیت است. پس باید با عدم خود بی امان قتال نمود تا به وجود خود رسید که خداست و این قتالی سراسر عاشقانه است. زیرا خداوند بر عرش عظیم خود در درك اسفل السافلین، من نیست بلکه او است در انسان. «خداوند شهادت داد که نیست خدانی مگر او.»<sup>۱</sup> آل عمران ۱۸- یعنی خداوند شهادت می دهد که من نیست بلکه اوست، پس انسان هم به پیروی از خداوند بایستی شهادت دهد که خودش نیست بلکه اوست. و این دو شهادت روی در روی یکدیگر نبردی عاشقانه را رقم می زنند که کل جهان هستی برای این نبرد عاشقانه بر پا شده است که حق خلقت است. پس این حق نبردی بر علیه من است. و اینست راز یاری متقابل انسان و خدا. «هر که خدای را یاری دهد خداوند هم یاریش دهد.»<sup>۲</sup> قرآن- «براستی که انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و سپس او را در پست ترین پستی ها ساقط کردیم تا اینکه ایمان آورده و با موقعیت خویش و حق خلقت خویش به صلح و دوستی برسد که او را اجر بسیار برتر از منیت است.»<sup>۳</sup> تین ۶-۴- زیرا این منیت انسان در تضاد با خلقت اوست پس باید با خود نبرد کند تا به حق خلقت خود برسد که چون رسید به خدا رسیده است و لقاء الله. زیرا «انسان را در نزد خداوند چیزی نیست که آن را مطالبه کند الا جمال اعلائی پروردگارش.»<sup>۴</sup> لیل ۲۰-۱۹- پس بدان که راه رسیدن به خدا و لقاء الله که کمال دین و عرفان است سراسر از راه تقوا می گذرد، پس خودپرستان را نه با دین و نه با عرفان کاری نیست الا با شیطان که خصم انسان است یعنی خصم مقام الهی انسان. ولی این نبرد بی امان با خویشتن جز به قدرت محبت اولیای الهی بر روی زمین ممکن نیست که مظاهر جمال اعلائی خدایند یعنی هوای پروردگارند و فناشدگان از من خویشند. یعنی بقا یافتگان به بقای الهی هستند. «خدا گواهی داده که خدانی جز او نیست.»<sup>۵</sup> پس ای انسان تو هم گواهی بده که منی جز خدا نیست. در این شهادت است که به شهود حق نائل می آئی. بمان!

۱۲۷۷- «شهد الله انه لا اله الا هو»<sup>۶</sup> یعنی خداوند به حضورش در اولیای خود شهادت داده است که: من در اولیای خویشم و مرا در جای دگر مجوئید! زیرا آنان عرش من هستند و من در آنان با جهان یگانه ام. «خداوند زمین و آسمانها را آفرید... و سپس بر عرش یگانه شد.»<sup>۷</sup> قرآن-

۱۲۷۸- «براستی آنانکه ایمان آورده و اعمال خود را با جهان به صلح رسانیدند خداوند برای آنها دوستی قرار می دهد»<sup>۸</sup> مریم ۹۶- و این دوست همان امام است که آنها را بسوی خداوند هدایت می کند که کمال این هدایت لقاء الله است و دین قیم و قیامت نفس و مقام تفرید و یگانگی. «و همه آنها در قیامت به حضورش تنهائند»<sup>۹</sup> مریم ۹۵- و این تنهائی همان نژادزدائی از نفس است که محور تقوا می باشد زیرا محور خودپرستی همان نژادپرستی است خاصه همسر و فرزندپرستی.

<sup>۱</sup> «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالتسبط لا اله الا هو العزيز الحكيم» آل عمران، ۱۸.

<sup>۲</sup> «يا ايها الذين آمنوا ان تنصروا الله ينصركم و يعتب اقدامكم» محمد، ۷.

<sup>۳</sup> «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم \* ثم رددناه اسفل سافلين \* الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غير ممنون» تین، ۴-۶.

<sup>۴</sup> «و ما لاخبر عندك من نعمة تجرى \* الا ابتغاء وجه ربه الاعلى» الليل، ۲۰-۱۹.

<sup>۵</sup> «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالتسبط لا اله الا هو العزيز الحكيم» آل عمران، ۱۸.

<sup>۶</sup> همان.

<sup>۷</sup> «ان ربكم الله الذي خلق السماوات و الارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشي الليل النهار يظلمه خفياً و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرهم الا له الخلق و الامر تبارك الله رب العالمين

العالمين» اعراف، ۵۴.

<sup>۸</sup> «ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سنجعل لهم الرحمن وداً» مریم، ۹۶.

<sup>۹</sup> «و كلهم آتیه يوم القيامة فرداً» مریم، ۹۵.

۱۲۷۹- و بدان که نژادپرستی است که آدمی را به عداوت و انکار با نژاد می‌رساند. پس اگر با نژادت به عداوت رسیدی مپنداری که نژادزدائی کرده ای بلکه در غایت نژادپرستی قرار داری. آنکه از نژادش پاک شد نژادش را برای خدا دوست می‌دارد بی هیچ توقعی.

۱۲۸۰- بدان که بی تقوایان و کافران مرده اند باطناً. و لذا مصداق این آیه اند که «نه مرده اند نه زنده. نه می‌مانند و نه می‌روند»<sup>۱</sup> و آدمی در نژادش می‌میرد یعنی در خودپرستی نژادیش و اراده به پرستیده شدن بواسطه نژادش!

۱۲۸۱- قرآن نمی‌فرماید که «خدائی جز خودش نیست» بلکه می‌فرماید که خدائی جز «او» نیست. و این یعنی امامت. و همه کسانی که در ترجمه های قرآن این معنا را آشکارا تحریف کرده و او را من ترجمه کرده اند آشکارا امامت را از قرآن حذف کرده و کلام خدا را تبدیل نموده و راه هدایت را سد کرده اند.

۱۲۸۲- «شهد الله انه لا اله الا هو» شناسنامه الهی امام است هم در ظاهر و هم باطن. بظاهر بمعنای خلیفه خدا و در باطن بمعنای مظهر جمال اعلاّی پروردگار. و این امامیه ترین آیه قرآن است. این شناسنامه علی و علیین است. این سند خاتمیت نبوت و کمال دین یعنی اسلام است و سند حقانیت شیعه بعنوان قلب اسلام و قرآن. بمان!

۱۲۸۳- «شهد الله انه لا اله الا هو» یعنی خداوند شهادت داده برآستی که جز او خدائی نیست. و نفرموده که: خداوند شهادت داده که جز خودش خدائی نیست، در این معنا بمان! در حالیکه اکثریت تفاسیر موجود این «او» را مترادف خودش گرفته اند یعنی به این معنا تبدیل شده که: «خداوند شهادت داده که جز خودش خدائی نیست.» در حالیکه این چنین شهادتی به لحاظ عقلانی امری مهمل است مثل اینکه کسی بگوید: «من شهادت می‌دهم که خدا هستم.» شهادت به امری که مربوط به ادعای خویش است باطل است. در حقیقت خداوند به الوهیت جایگاه وجودی امامانش شهادت داده است که جانشینان او در عالم ارض هستند و در عالم ارض خدائی جز در امامان و خلفای حقه اش نیست و لذا کسی که امام ندارد بی خداست یعنی کافر است و این اصل و اساس مذهب شیعه است که مغز قرآن است.

۱۲۸۴- آدمی یا خداوند را به ارث می‌برد و از خدایش میراث می‌برد و یا از نژادش. «اینست آن بهشتی که به ارث می‌دهیم پرستندگان با تقوا را»<sup>۲</sup> مریم ۶۳- و متقابلاً خداوند هم مؤمنان را به ارث می‌برد که «اوست بهترین وارث»<sup>۳</sup> انبیاء ۸۹- انسان یا جاودانگی و بی نیازی و عزّت و قدرت و عظمت و خلافت حق را به ارث می‌برد اگر از نژاد و نژادپرستی پاک شده باشد و یا مرگ و نیستی و عداوت و نخوت و ذلت و سلطه و ستم و بخل و حرص و حسرت و امراض تاریخی نژادش را به ارث می‌برد. انسان یا از بی زمانی و جاودانگی ارث می‌برد و یا از تاریخ و دهر که سراسر تباهی و مرگ و نیستی است.

۱۲۸۵- «آیا انسان به یاد نمی‌آورد که او را قبلاً آفریدیم در حالیکه وجود نداشت»<sup>۴</sup> مریم ۶۷- فقط انگشت شماری از مؤمنان اهل معرفت هستند که همواره به یاد می‌آورند که قبلاً نبودند و آفریده شده اند. پس بدان که کفر آدمی عین نسیان اوست و اکثر مردمان چنین هستند. آنکه نیستی اش را به یاد نمی‌آورد هستی اش را هم به یاد نمی‌آورد و از خود غافل و بیگانه است گویی که نیست.

<sup>۱</sup> «كَمْ لَا يَتُوبُ فِيهَا وَلَا يَتُوبُ» اعلیٰ، ۱۳.

<sup>۲</sup> «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا» مریم، ۶۳.

<sup>۳</sup> «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ» انبیاء، ۸۹.

<sup>۴</sup> «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا» مریم، ۶۷.

۱۲۸۶- سیر عمر آدمی سیر آفریده شدن اوست بواسطه اعمالش. «خداوند شما و اعمالتان را آفرید»<sup>۱</sup> قرآن- تا آنگاه که واقعه نزول روح و کتاب در شب قدری رخ نماید و خلقت انسان کامل شود که زان پس اعمالش از خود اوست و صاحب اختیار و اراده است و خلیفه خداست. پس بسیار بسیار اندکند کسانی که خلقتشان کامل شده باشد یعنی صاحب روح شده باشند یعنی انسان کامل باشند که همان اولیای حق هستند و وارثان آدم و الگوی انسانیت!

۱۲۸۷- انسان تا صاحب روح الهی نشده باشد و شب قدرش را درک نکرده باشد چیزی را به یاد نمی آورد خاصه وجود خود را. «بر انسان مدتی طولانی گذشت که هیچ به یاد نمی آورد»<sup>۲</sup> دهر ۱- و انسان تا صاحب روح نشده باشد وجود را نیافته است.

۱۲۸۸- و آدمی روح را یا از پروردگار عالم کسب می کند و یا بواسطه کسی که این روح را از پروردگارش یافته است. یعنی انسان یا امام است و یا تحت ارادت و اطاعت امام است و غیر از این هنوز انسان نیست و به خلقت انسانی وارد نشده است و میمون است. بدان!

۱۲۸۹- پس جمله اعمال و امیال و افکار آدمی تا قبل از دریافت روح، مفعولیت و مخلوقیت اوست و زان پس وارد عرصه فاعلیت و خلاقیت می شود یعنی انسانیت و خلافت. و آن انگشت شمار که روح یافته اند شاهدان و شفیعان و امامان مردمند که طالبان انسانیت را روح می بخشند و هدایت می کنند و خلیفه مردم هم هستند و لذا در قیامت کبرا سخنگوی اقوام خویشند.

۱۲۹۰- پس مسئله ای بسیار مهم اینجاست که آیا مسئولیت آدمی در قبال اعمالش قبل و بعد از دریافت روح چگونه است. یعنی تعهدات آدمی در دوره قبل و بعد از خلقت روحانی- عرفانی چیست؟

۱۲۹۱- همه فعل و انفعالات آدمی از بدو تولد تا خلقت عرفانی و دریافت روح از خداست و انسان مفعول محض است و جاهل است زیرا می پندارد که فاعل است و این دوره را عرصه جاهلیت هر بشری نامند زیرا بر مخلوقیت و مفعولیت خود غافل است و بر خود شهادتی ندارد. ولی با درک و دریافت روح بخود آمده و به مقام شهادت می رسد که مقام انسان کامل و قلمرو کمال انسان است و در این مقام بایستی به توبه ای کامل و نصوح برسد که همانا توبه از انانیت و عجب و خدانشناسی است که اراده و فعل خالق را بخود نسبت می داده است و زین بعد بایستی مسئولیت وجودش را بر عهده گیرد یعنی بر جای خدا بنشیند و خلیفه او در خود باشد یعنی «هو» باشد. «هشدار که خدانی جز او نیست» قرآن- و در اینجا این «او» همان امامت است که یگانگی خالق - مخلوق است. پس با نزول یا القای روح، آدمی از منیت متحول به هویت می شود و این همان قلمرو امامت و خلافت و انسانیت است و کل اراده خدا در خود را پذیرا شدن و «خود» را تبدیل به هو کردن است، هویت الهی و نه انانیت الهی.

۱۲۹۲- «الله به همراه فرشتگان و صاحبان علم و بر پا دارنده عدالت اجتماعی شهادت می دهند که جز او اله نیست که فرزانه و عزیز است»<sup>۳</sup> آل عمران ۱۸-

متأسفانه اکثر مترجمین و مفسرین لفظ الله و اله هر دو را خدا یا پروردگار تعبیر می کنند حال آنکه مطلقاً چنین نیست زیرا الله همان نام کامل و جامع و واحد خداوند خالق است که جامع همه صفات است در حالیکه «اله» یکی از اسمای ذات اوست مثل حق و ربّ و ملک. و «اله» هویت پرستیده شدن و اطاعت آرمانی و حبّی است. یعنی اله هر کسی آن فردی است که اراده و دلش به او تعلق دارد و مریدش می باشد و قلباً می پرستد که اکثر مردمان مشرک همسر و مادر و

<sup>۱</sup> «وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ» صافات، ۹۶.

<sup>۲</sup> «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً» دهر، ۱.

<sup>۳</sup> «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» آل عمران، ۱۸.

فرزند و معشوق و صاحبان قدرت را اله خود قرار می دهند و به جای خدا می پرستند. در حالیکه حق و رب و اله و ملک در عالم ارض (جهان طبیعت) همان امامان عصر هستند و خلفای الهی. پس آیه مذکور (شهد الله انه لا اله الا هو...) بدین معناست که خداوند و ملایک و صاحبان علم و بر پا دارندگان عدالت جمله شاهدند و گواهی می دهند که اله حقیقی و بر حق کسی جز امام عصر نیست و امامان دورانها که خلفای خدا بر روی زمین هستند که جایگاه عرش کریم پروردگارند و صاحب کرامت و رحمت و شفاعت می باشند و لذا پرستیده و تبعیت می شوند و محبوب قلوب هستند و وجه الله. این حقیقت بیانگر این کلام علی<sup>ع</sup> است که: خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود! این همان معنای «اله» است که ماهیتی از وجود امامان است.

۱۲۹۳- «اوست که در زمین و آسمان، اله است»<sup>۲</sup> قرآن- یعنی الهه زمین و آسمان است و زمین و آسمان تحت اراده و تسخیر اوست و این مقام انسان کامل است «خداست که زمین و آسمانها و هر آنچه در آنهاست را به تسخیر شما در آورد»<sup>۳</sup> قرآن- و این همان مقام الهیت است و نه اللهیت!

۱۲۹۴- پس بدان که اللهیت همواره از آن خدای خالق است که نور مطلق احد و صمد و مبرای از هر صفت است که این تیرائی همان تسبیح و تنزیه ذات باری است که از آن امامان حقه می باشد بر آستانه خدایشان که مقیم بر عرش وجودشان است.

۱۲۹۵- بر خدائیت خداوند همه آحاد بشری در فطرت خود در طول تاریخ معترف بوده اند ولی آنچه که مربوط به صاحبان علم و بر پا دارندگان عدالت است که برگزیدگان الهی در بشریت هستند اینست که الهیت وجود امامان را درک و تصدیق نموده و شهادت می دهند به همراه ملایک که مصداق آیه ۱۸ آل عمران<sup>۴</sup> «خداوند به همراه صاحبان علم و قائمان قسط و ملایک شهادت می دهد که الهی جز او نیست»<sup>۵</sup> و این شهادت بر هویت الهی و الوهیت انسان کامل است که کار مردمان عامی نیست و جز اولیای خدا و ربانیون و عارفان از درک و شهودش غافلند زیرا جمال خداوند را هم در وجود انسان کامل رؤیت می کنند و اینست معنای شهادت. ولی اکثر مردمان به اسم خدای واحد را می خوانند و در عمل دهها الهه دارند و شرک همین است. ولی شناخت امام و خلیفه، برترین شناخته‌است که جز از علمای راستین و مجاهدان عادل بر نمی آید و ملایک مقرب. و علی<sup>ع</sup> هم درباره درک حق امام مشابه همین مفهوم را بکار برده است که «حق ما را جز ملایک مقرب و انبیای بزرگ و مؤمنانی که دلشان را خداوند امتحان کرده است در نمی یابند»<sup>۶</sup> این همان درک حق «هو» است. و این معنا بارها در قرآن کریم با تأکید و هشدار فراوان آمده است و عجا که کسی حق این هشدار عظیم را به ندرت درک کرده است: هشدار که الله نیست اله مگر او. قرآن-

۱۲۹۶- اگر طبق قول مکرر قرآن کریم تبعیت از رسول عین تبعیت از خداست و تبعیت از خدا جز تبعیت از رسول نیست پس عشق و ارادت به اولیای الهی در آخرالزمان عین خداپرستی است و خداپرستی جز این ممکن نمی آید و مابقی پرستش هوای نفس است که شرک و ظلم عظیم است طبق قول مکرر قرآن کریم. هم اینک فرشته نور الیقین پس از مدتها به سراغم آمد و قلب را درباره حقانیت این شهادت الهی درباره امام، تصدیق و تحکیم نمود.

<sup>۱</sup> «عَبْدُ بْنُ كَثِيرٍ يَأْتِيهِ عَنْ الْأَصْبَغِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ عَلَى الْأَعْرَافِ رَجُلٌ يَغْرِفُونَ كُلًّا بِسِجَانِهِمْ فَقَالَ خُنَّ الْأَعْرَافُ تَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ خُنَّ الْأَعْرَافُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ إِلَّا بِسَمِيلٍ مَغْرَفَتَا» بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۳۸؛ «يَعْبَادُونَا عَبْدَ اللَّهِ وَ لَوْ لَا خُنَّ مَا عَبْدَ اللَّهُ» كليني، الكافي، ج ۱، ص ۱۴۴.

<sup>۲</sup> «وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» زخرف، ۸۴.

<sup>۳</sup> «أَلَمْ نَعْرِضْكَ لِلْإِنسَانِ أَنْ يَسْجُدَ لَكَ فَأَسْرَبَ إِلَيْكَ يَغْتَابُ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكَ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ» لقمان، ۲۰.

<sup>۴</sup> «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» آل عمران، ۱۸.

<sup>۵</sup> همان.

<sup>۶</sup> «إِقَامَةُ وَلَا يَتِي صُفْتُ مُسْتَضْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَالْمَلَائِكَةُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلُهُ وَ النَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلُهُ وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُفْتَحِنًا لَمْ يَحْتَمِلْ» مجلسي، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۱۲۹۷- هر نعمتی دارای حقی است که باید ادا شود. و برترین نعمات الهی همانا محبت است و حق محبت اینست که دیگران را بر خود ترجیح دهی زیرا اگر مشمول عشق و محبتی از جانب کسی هستی بدین معناست که آنکس تو را بر خودش ترجیح داده است. پس حق محبت را ادا کن تا بتوانی جاودانه اش سازی و به محبت حق ملحق شوی. و این سیر الی الله است تا لقاء الله که اجر از خود گذشتن در قبال کانون محبت الهی است سیر از خود تا او!

۱۲۹۸- چرا در نماز، و در ستون آن یعنی حمد و سوره، خداوند را مستقیم مخاطب قرار نمی دهیم و او را تو یا شما نمی گوئیم. حتی بسم الله الرحمن الرحيم که سرآغاز هر سوره و دعائی است هویت الهی را مخاطب می سازد نه منیت یا تونیت خدا را. سوره توحید هم به طور عیانتری خداوند را «او» می خواند نه تو: بگو که اوست خدائی یگانه! پس آیا فرد نمازگزار و داعی با که سخن می گوید؟ با يك تویی درباره او سخن می گوید. این «تو» کیست و این «او» کیست؟ بر سر نماز روی در روی خدا هستیم و لذا رسول اکرم فرموده که خدای را طوری عبادت کن که می بینی اش چون اگر تو نمی بینی اش ولی او تو را می بیند. پس نمازگزار بر سر نماز به خدا می گوید که خدائی جز او نیست اوئی که امام است. همانطور که خداوند هم شهادت داده که خدائی جز او نیست. پس این شهادت همان شهادت است. پس اینک بفهم که چرا بی امام را نماز نیست. و چرا بی امام، کافر است. پس کل نماز تصدیق حقیقت محوری این رساله گشت که رساله امامت و عشق انسان و خداست. و نیز اینکه انسان بی هو (امام) انسان بی هویت است یعنی پوچ و نابوده!

۱۳۹۱/۴/۹

علی اکبر خانجانی